

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره مُهذَّب و محقَّق
مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

مَطَلَعِ أَنْوَارِ

جلد هشتم

کلام (مبدأ و معاد، مساوی)

حضرت علامه آیه الله حاجّ سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی
قدّس الله نفسه الزکیّة

مقدمه و تعلیقات

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق.
مطلع انوار / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی؛ با مقدمه و تعلیقات سید محمد محسن حسینی طهرانی . - طهران: مکتب
وحی، ۱۴۳۲ ق.
۱۴ ج : مصور . - (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ)

دوره : 1 - 2 - 90893 - 600 - 978 ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه

نمایه.

۱. اسلام - مقاله ها و خطابه ها. ۲. اسلام - مجموعه ها. ۳. حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق. . مقاله ها و
خطابه ها. ۴. کلام شیعه - قرن ۱۴. الف. حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۱۳۷۵ - ق، مصحح. ب. عنوان. ج. فروست: دوره
مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ.

۲۹۷ / ۰۸

۱۹۵۳۸۱۱ - ۹۰ م

BP ۱۰ / ۵ / ح ۵ م ۶ ۱۳۹۰

کتابخانه ملی ایران

مطلع انوار (۸)

کلام (مبدأ و معاد، مساوی)

مؤلف: علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی

ناشر: مکتب وحی / طهران

نوبت چاپ: اول / ۱۴۳۲ هـ. ق، ۱۳۹۰ هـ. ش

چاپ: مبینا

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

تعداد: ۳۰۰۰

شابک ج ۸: ۳ - ۱۸ - ۶۱۱۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ۰۲۵۱ - ۲۸۵۴۲۶۳ - ۹۸ +

www.maktabevahy.org

info@maktabevahy.org

قال الله تعالى:

لا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ النَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ، فَإِذَا أُحِبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ.

«خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

به طور استمرار بنده من چنانچه در مقام انقیاد برآید و به واسطه اموری که موجب خشنودی و رضایت من است خود را به من نزدیک و مقرب گرداند، آن قدر به من نزدیک خواهد شد تا اینکه مندرک و فانی در من شود؛ در این هنگام من گوش او خواهم بود که با او می شنود و چشمان او می باشم که با آن می بیند و زبان او می گردد که با آن صحبت می کند.»



تصویر مرحوم علامه طهرانی قدس الله سره در تشییع جنازه یکی از بستگان و ائمه
جماعات طهران



تصویر مرحوم علامه طهرانی قدس الله سره در تشییع جنازه یکی از بستگان و ائمه
جماعات طهران

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

جلد هشتم

صفحه

عنوان

بخش اول: مبدأ

۲۷ - ۹۹

۲۹ - ۴۵

فصل اول: آیاتی در باب مبدأ

- ۳۱ [آیاتی در لزوم تبعیت از اسلام و هدایت خداوند]
- ۳۲ [آیات و روایاتی در ترغیب انسان به لقاء الله و توجه به آخرت]
- ۳۵ [آیاتی پیرامون خلقت انسان و مقام خلیفه الهی او]
- ۳۷ [آیاتی که به خداوند جلّ و علا نسبت مکر و کید و خدعه و استهزاء داده شده است]
- ۳۸ [آیاتی پیرامون اینکه هر مطلبی غیر از خداوند ضایع و نابود است]
- ۴۱ [لقاء الله و ابتغاء وجهه تعالی]
- ۴۲ [آیات دالّه بر حصر حیات و علم و قدرت و عزّت در خدا]
- ۴۳ [روایتی از امیرالمؤمنین علیه السّلام در فضیلت قرائت آیه الكرسی]
- ۴۴ [آیات دالّه بر اینکه سعادت انسان رهین عقل یا تبعیت از عاقل است]
- ۴۵ [کتمان اسرار الهی توسط امیرالمؤمنین علیه السّلام مگر برای افراد فهیم به کتاب الله]
- ۴۵ [آیاتی در ردّ ملحدین و مشرکین]

فصل دوم: روایاتی در باب مبدأ

۸۶ - ۴۷

- ۴۹ [أَنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْلَىٰ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهَ صِفَتِهِ]
- ۵۰ [خطبه هائی راجع به توحید]
- ۵۵ [حدیث ذعلب: هل رأيت ربك؟]
- ۵۶ [یا داوُد! أبلغ أهل أرضي: أتى حبيب لمن أحببني]
- ۵۷ [فَطوبى لمن خلقتُه للخير و أجريتُ الخیر علی يديه]
- ۵۷ [إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لَا وَلِيَّائِهِ إِذَا شَرَبُوا سَكِرُوا]
- ۵۸ [فرازی از دعای عرفه]
- ۵۸ [لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ حَتَّى أُجِبَهُ]
- ۵۹ [تُرِيدُ وَ أُرِيدُ، وَ إِنَّمَا يَكُونُ مَا أُرِيدُ]
- ۵۹ [اجر و پاداش گوینده سبحان الله، لا إله إلا الله، الحمد لله]
- ۶۰ [و كَلَّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ]
- ۶۰ راجع به آنکه خداوند خالق اعمال است
- [إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ نَبِيُّ مَرْسَلٌ وَ لَا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ]
- ۶۱ [قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنِ رَبِّهِ]
- ۶۲ [تفسير معنای اللطيف از امام رضا عليه السلام]
- ۶۳ [حدیث شریف: ما نظرتُ إلى شئٍ إلا ورأيتُ اللهَ قبله و بعده و معه]
- ۶۴ [روایت امام صادق عليه السلام درباره تعداد حمله عرش]
- ۶۵ [درباره صفات خدا و تفسیر اولی الألباب و علوم ائمه عليهم السلام]
- ۶۶ [احادیث منتخبه از حضرات معصومین عليهم السلام در معرفة الله]
- ۶۸ [حدیث وارد از حضرت أمير المؤمنين درباره حقیقت]
- ۷۱ [راجع به روایت: کلمة لا إله إلا الله]
- ۷۲ [روایاتی توحیدی مناسب إلهیات بالمعنی الأخص]
- ۸۱ [در نمازی که در آن حقیقة الوجود به خداوند اطلاق شده است (ت)]
- ۸۲ [کلام أمير المؤمنين عليه السلام درباره ذات أقدس پروردگار]
- ۸۳

- ۸۴ [قال الصادق عليه السلام: العبودية جوهرة كنهها الربوبية]
- ۸۴ [حدیث: اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسون من روایاتهم عنّا]
- ۸۵ [اشعاری حکمی و عرفانی از بزرگان عرفاء]
- ۸۷ - ۹۹ فصل سوّم: مطالب متنوع مبدأ**
- ۸۹ [مزیت انبیاء بر سایرین در جلوات حقّ است]
- ۹۰ [بحثی پیرامون جبر و تفویض از کتاب طهارة مصباح الفقیه]
- ۹۱ إنه تعالی لیس بجسم
- ۹۲ حنابله قائل به جسمیت الله می باشند
- ۹۲ حنابله و ابن تیمیّه قائل به فوقیت خدا در جهت هستند
- ۹۳ نقل الخلاف فی مسائل العدل
- ۹۴ امامیه و معتزله می گویند: قُبِحَ و ظُلِمَ استناد به بندگان دارد
- ۹۴ اشاعره می گویند: جمیع أفعال از حَسَن و قبیح به خدا نسبت دارد
- ۹۶ اشاعره می گویند: خداوند تکلیف به محال می کند، بلکه جمیع تکالیف او به محال می باشد
- ۹۷ نِزَاهَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ ذِنَاةِ الْآبَاءِ وَ عَهْرِ الْأُمَّهَاتِ
- ۹۷ اشاعره می گویند: جایز است پیغمبران اولاد زنا باشند و خودشان اهل هرگونه فسق و فجور
- ۹۸ معتزله نیز چون صدور گناه را از پیغمبران جایز می دانند، باید ملتزم به جواز فساد آباء انبیا گردند
- ۹۹ تعریف عشق به خداوند

بخش دوّم: معاد و علائم آخر الزمان

۱۰۱ - ۱۳۸

۱۰۳ - ۱۲۰

فصل اوّل: آیات معاد

- ۱۰۵ آیاتی که دلالت دارد بر آنکه انسان عین اعمال خود را در روز قیامت ملاحظه و مشاهده می کند
- ۱۰۷ آیاتی که موت و جان گرفتن را به خداوند و ملک الموت و ملائکه نسبت داده است
- ۱۰۹ آیات و روایات دالّه بر اینکه اعمال زشت انسان عین آتش است
- [آیات دالّه بر آنکه خداوند سبحانه نعمتی را بر مردم تغییر نمی دهد مگر آنکه خود مردم تغییر دهند]
- ۱۱۱ آیات دالّه بر آنکه در روز قیامت مشرکین انکار شرک خود را در دنیا می کنند

- آیاتی که دلالت دارد بر آنکه بهشت به عنوان ثواب اعمال صالحه و جهنم ثواب اعمال رذیله است ۱۱۲
- تردد پروردگار در قبض روح مؤمن ۱۱۳
- [حدیثی در بازگشت هر چیز به هم سنخ خود] ۱۱۴
- [لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ] ۱۱۵
- آیات و روایاتی راجع به موت ۱۱۵

فصل دوم: روایات معاد

- ۱۳۲ - ۱۲۱
- [روایتی از امام صادق علیه السلام در کیفیت قبض روح] ۱۲۳
- [شعر معروف: یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلا] ۱۲۴
- راجع به عمل خیر و عکس العمل آن ۱۲۷
- مواقف القيامة و زمان المکث فيها ۱۲۸
- [نهی پیغمبر اکرم از استحمام و استشفاء به چشمه‌های آب گرم] ۱۲۹
- [نهی امام صادق علیه السلام از پوشیدن لباس اهل نار] ۱۲۹
- [عدم خوف مؤمن از مرگ، و حضور ائمه علیهم السلام وقت احتضار] ۱۳۰
- کیفیت وصیت ۱۳۱

فصل سوم: علائم ظهور و آخر الزمان

- ۱۳۸ - ۱۳۳
- [حدیث: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ] ۱۳۵
- [حدیث: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُسْتَحَلُّ السُّحْتُ...] ۱۳۵
- [حدیث: لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لَدَى دِينٍ دِينُهُ] ۱۳۶
- [حدیث امام صادق علیه السلام به مفضل راجع به عدم سکونت در شهر طهران] ۱۳۷
- مردم آخر الزمان: یرکعون للرغيف و یسجدون للدرهم، حیارى سکاری، لا مسلمین و لا نصاری ۱۳۸

بخش سوم: مساوی

۱۳۹ - ۴۵۱

مقدمات

- ۲۴۶ - ۱۴۱
- راجع به فدک ۱۴۳
- مسیحیانی که در دوران تاریخ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام شعر گفته‌اند ۱۴۳

- هر کس بغض علی را داشته باشد فرزند پدرش نیست ۱۴۴
- أحاديث رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم در شأن شيعه على بن أبي طالب عليه السلام ۱۴۶
- مفاد حديث ثقلين وجود امام تا روز قيامت است ۱۴۹
- روایات وارده از طریق عامه بر آنکه مَبغض علی اولاد زناست ۱۵۰
- أشعار شافعی و صاحب بن عبّاد بر آنکه مَبغض علی در نطفه اش خلل است ۱۵۰
- [بحث کلامی علامه امینی در هفت مورد با مخالفان با شيعه] ۱۵۲
- طی الأرض برای کسانی که عامه نقل کرده اند ۱۵۳
- [حديث ردّ الشّمس] ۱۵۴
- سنت هائی که بعد از رسول خدا گذاشته شده است ۱۵۴
- [المحدّث فی الاسلام] ۱۵۶
- درباره علم غیب امام ۱۵۶
- [نقل الجنائز إلى المشاهد] ۱۵۷
- جنائزی که بعد از دفن منتقل شده اند ۱۵۷
- سلام رسول الله بر مردگان به لفظ السلام عليكم ۱۶۰
- [زيارة المشاهد و التوسّل و التبرک بها] ۱۶۰
- مطالب وارده از عامه در زیارت اهل قبور ۱۶۴
- ردّ علماء مذاهب أربعه بر ابن تیمیّه در زیارت اهل قبور ۱۶۵
- گفتار علماء عامه درباره زیارت اهل قبور ۱۶۶
- نهی مروان حکم از گذاردن صورت بر روی قبر رسول الله ۱۷۱
- گفتار رسول الله درباره بنی العاص و بنی أمیّه ۱۷۲
- فتوای احمد حنبل راجع به بوسیدن ضریح رسول الله ۱۷۳
- کلام صاحب شفاء قاضی عبّاض راجع به زیارت قبر رسول الله ۱۷۴
- حديث بريده: إذا التقيتم فعلى على الناس ۱۷۵
- علی امام البرّة، أبو الأزر نیشابوری از اعیان شيعه بوده است ۱۷۶
- من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه، الخ را بيهقی و احمد روایت کرده اند ۱۷۸
- محيى الدين عربى گوید: إنّ علياً جامعُ أسرار الأنبياء أجمعين ۱۷۸
- تأكيدهای رسول خدا در استحکام و صایت بر خلافت أمير المؤمنين عليه السلام ۱۷۹
- روایت آنس و پیسی او به واسطه انکار به دعای مولی الموالی ۱۸۱

- خطبه سیدالشهداء علیه السلام در زمین منی و عید معزالدوله دیلمی درباره غدیر ۱۸۲
- بحث کلامی در خطبه غدیریّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۸۲
- تفسیر یکایک از عبارات خطبه غدیر و شاهد از آن ۱۸۳
- بحث در جملات و الفاظ خطبه غدیر که منظور رسول اکرم نمی تواند غیر از خلافت باشد ۱۸۶
- اعتراف شیخ سلیم بشری بر دلالت حدیث غدیر بر خلافت ۱۸۸
- اسباب متنوعه‌ای که علماء را از ولایت و خلافت منصرف کرد (حدیث غدیر) ۱۸۹
- علت اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام که ابن عم بود ارث برد و عم ارث نبرد ۱۹۲
- إِنَّ عَلِيًّا يَقْضِي دِينِي وَيُنْجِزُ عِدَاتِي وَخَيْرٌ مِّنْ أَتْرُكُ بَعْدِي ۱۹۴
- از خصائص علی علیه السلام تزویج سیده نساء العالمین با اوست ۱۹۵
- مات رسول الله و رأسه فی حجر علی علیه السلام ۱۹۶
- إِنَّ عَلِيًّا كَانَ أَقْرَبُ الْعَهْدِ بِرَسُولِ اللَّهِ ۱۹۸
- مراد از حدیث: لا تجتمع أمتی علی الخطاء و لا تجتمع علی الضلال ۱۹۹
- امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از تسلط خلافت غاصب، قدرت بر مخالفت نداشت ۲۰۱
- تنها سبب تبعیت حضرت از آنها حفظ بیضه اسلام بود در وقت خطر حتمی ۲۰۱
- خطبه‌های حضرت در مظلومیت و ربوده شدن حق او ۲۰۲
- اعلان و اعلام حضرت به مظلومیت خود و غضب جائرانه دستگاه جائر ۲۰۴
- خطبه فاطمه الزهراء سلام الله علیها در مسجد پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۰۵
- قضایای تاریخی دالّه بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۰۷
- تاج/العروس: لفظ وصی از القاب خاصه امیرالمؤمنین است ۲۰۸
- شیعه در زمان خود ائمه علیهم السلام اهتمام کافی به ضبط اقوال آنان داشته است ۲۰۹
- غیر شیعه اهتمام به ضبط اقوال ائمه خود نداشتند؛ اقوال آنها بعد از مرگشان مشهور شد ... ۲۱۱
- به طور یقین در قرن اول از عامه کتابی تدوین نشد ۲۱۲
- [اولین مؤلف کتاب در اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بود] ۲۱۳
- بعد از تدوین قرآن، مصحف امیرالمؤمنین و کتاب سلمان و کتاب ابوذر و کتاب ابورافع بود ۲۱۵
- کتاب عبیدالله بن ابی رافع و کتاب ربیع بن سمیم و کتاب عبدالله بن حرّ فارسی و کتاب ۲۱۵
- أصبغ بن نباته ۲۱۵
- کتاب سلیم بن قیس هلالی در قرن اول؛ و کتب مدوئه در قرن دوم از اصول اربعمائه ۲۱۶
- کتاب‌های مدوئه در قرن دوم از کثرت و عظمت همانند کتاب ابان بن تغلب شگفت آور است ۲۱۸

- ۲۲۰ اصحاب تألیف شیعه: أبوحزمه ثمالی، محمد بن مسلم، زرارة، أبویصیر، و برید بن معاویه عجللی
- ۲۲۲ کلام شهرستانی در توصیف حضرت صادق علیه السّلام: هو ذو علم غزیر فی الدّین، الخ
از فتاواى حضرت صادق علیه السّلام در عهد او چهارصد اصل که چهارصد مؤلف داشت
نوشته شد ۲۲۳
- هشام بن حکم از اعظام مصنّفین شیعه بوده است و نسبت تجسیم خدا به او دادن، از دشمنی
است ۲۲۴
- کلام شهرستانی در ابطال نسبت تجسیم به هشام و اعتراف به آنکه وی از اعظام موحدان است
کثرت مؤلفات در زمان حضرت امام کاظم تا حضرت عسکری علیهم السّلام ۲۲۷
- اسامی بسیاری از مؤلفین که در این ازمنه تألیف کتاب نموده‌اند ۲۲۸
- مذهب شیعه اثناعشریّه به تواتر قطعی در اصول و فروع مذهب آل رسول الله است ۲۲۹
- روایت مجعوله: ما ترکناه فهو صدقة ۲۳۰
- علی را به جرم صلابت در دین، و به علّت عشقشان به حکومت کنار زدند ۲۳۱
- شیعه بخصوصهم از جمیع مسلمین، اجتنابش از گناه بیشتر است ۲۳۳
- خطای بعض مذاهب را مثل خطاییّه و ناووسیّه، نباید به شیعه نسبت داد ۲۳۴
- شیعه به جز مرتدّین از صحابه، جمیع آنها را که اهل ایمانند محترم می‌شمارد ۲۳۵
- سنّی‌ها فقط به جهت مخالفت مشابّهت با شیعه، سنّت رسول الله را ترک می‌نمایند ۲۳۷
- [نزاع بر سر خلافت و کنار گذاشتن امیرالمؤمنین نتیجه خلُق توحّش بود] ۲۳۸
- قُریش چون علی را شدید در عمل به حقّ، و عدم تساهلش را یافتند؛ به وسیله ابوبکر او را
کنار زدند ۲۳۹
- برای نجات مسلمین باید علم از محدوده تقلید خارج شده؛ اما نباید سیاست از دین جدا
شود ۲۴۱
- دائرة المعارف انگلیسی برای اطفال خودشان حوادث تورات و انجیل را به زبان روز و علم
بیان می‌کند ۲۴۲
- رای احمد امین در لزوم أخذ تمدّن غرب، آنچه مفید است نه آنچه مضرّ ۲۴۳
- انتقاد احمد امین از جمود مسلمین در مظاهر حیات مادّی ۲۴۴
- قال حذیفه: قال النبی صلی الله علیه و آله: فی أصحابه اثنا عشر منافقا ۲۴۵
- ۲۴۷ - ۲۷۸ فصل اول: تقیّه و کتمان اسرار
- [تقیّه نزد شیعه، عین حکم عقل و فطرت به وجوب احتراز از خطر است] ۲۴۹

- [مصادیقی از عناد و تعصب عامه در برابر حق] ٢٥٠
- [درباره حدیث عشره مبشره] ٢٥١
- الروایات الواردة فی الحثّ علی التّقیة بمضامین عالیة ٢٥١
- الإمام الباقر علیه السّلام: لا والله ما علی وجه الأرض شیء أحبّ إلیّ من التّقیة ٢٥٣
- ثلاثة لا أنقی فیهنّ أحداً: شرب المسکر، و مسح الحفّین، و منعة الحجّ ٢٥٩
- کُمیت الشاعر یقول الشّعَرَ تَقِیةً ٢٥٩
- خالطوهم بالبرّانیة و خالفوهم بالجوانبیة إذا كانت الإمرة صبیانیة ٢٦٠
- یجوز فتوی الخلاف لأهل الخلاف عند التّقیة ٢٦١
- یُحسّر العبد یومَ القيمة و ما ندا دماً فیدفعُ إلیه شبه المَحجّمة أو فوق ذلك فیقال له: هذا سهمک من دم فلان، الروایة ٢٦٤
- روایة دخول یزید المدینة و الإقرار عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام بأنک عبدُ ربّی لی إنّ شئتُ بعنک و إنّ شئتُ استرققتک ٢٦٥
- روایة مقالة موسى بن جعفر علیهما السّلام لصفوان الجمال: کلّ شیء منک حسنٌ جمیلٌ ما خلا شیئاً واحداً ٢٦٦
- فی لزوم التّقیة علی غایة درجة التّمکن و لزوم مداراة النّاس و حسن معاشرتهم ٢٦٧
- إنّ احتمالاً أمرنا لیس بمعرفته و قبوله، إنّ احتمالاً أمرنا هو صوّنه و سرّه عمّن لیس من أهله ٢٦٨
- دخول عبدالعظیم الحسّنی علی الإمام المهادی علیهما السّلام و قوله له: إنی أریدُ أن أعرضَ علیک دینی ٢٦٩
- حرمة تسمية القائم باسمه و کتبه حتی ظهوره و وجوب التّقیة ٢٧٠
- یا بن النّعمان! إنّ التّقیة جنة المؤمن و لولا التّقیة ما عبد الله ٢٧١
- إنّ المذبحَ لأمرنا لیس کقاتلنا بسیفه بل هو أعظمُ و زراً ٢٧١
- إنّ إذاعة السّرّ و إفشاء الأمرِ یوجب تأخیر الفرج و ظهور أمرِ الولاية ٢٧١
- قول الصادق علیه السّلام لأصحابه: إنکم لا تقدرون علی السّکوت فکیف بحمل السّلاح و الحديد لظهور الأمر؟ ٢٧٢
- خطاب الصادق علیه السّلام لمعلی بن خنیس: إنک خالفتنی و أدعتَ سِرّی أنت مقتولٌ فاستعدّ! ٢٧٣
- قول الصادق علیه السّلام لیونس بن عبدالرحمن: فما علیک ممّا یقولون إذا کان إمامک عنک راضیاً؟ ٢٧٤
- المعلی أذاعَ سِرّاً فأذاه الله حرّ الحديد ٢٧٥
- النّومة الّذی لا یعرف النّاس ما فی نفسه ٢٧٦

۲۷۶ الأبيات المروية عن الرضا عليه السلام عند المأمون في وجوب كتابان السرّ

۲۷۷ لابدّ و أن يُعْتَرز من مجالس المعصية لآئه لا يُؤْمَن إذا تنزل به نقمة تصيب جميع من حضرها

۲۷۹ - ۳۵۳

فصل دوم: خلفاء ثلاثه و عائشه

۲۸۱

۱- ابوبکر

۲۸۱ بیعهٔ ابی بکر كانت فلتة، مخالفة أمير المؤمنين و جميع بنی هاشم

۲۸۲ بیعت حضرت پس از رحلت حضرت صدیقه بود - بحث عباس با ابوبکر

۲۸۳ مساعدت أمير المؤمنين به ابوبکر برای حفظ کيان اسلام از روی ضرورت بوده است

۲۸۴ روایات دالّه بر وجوب سماع و طاعت ولو لعبد حبشیّ ولو لعبد مجدع الأطراف

۲۸۶ مصالح و مقتضیاتی که أمير المؤمنين عليه السلام بر اساس آن با ابوبکر بیعت نمود

۲۸۷ سعد بن عبادۀ ابدأ بیعت نکرد و در زمان خلیفه دوم او را در شام ترور کردند

رسول خدا برای تصفیة جوّ مدینه ترتیب لشکر اسامه داد و عمر و ابوبکر و جوه مهاجرین

۲۸۸ را در آن نهاد

۲۸۸ روایات وارده در جيش اسامه و داستان آياس بن معاويه و خلیفه مهدی (ت)

۲۹۰ پس از رسول خدا عمر از ریاست اسامه نهی کرد، ابوبکر اسامه را فرستاد و پیروز شد

۲۹۱ تنفيذ جيش أسامة برای تثبیت ولایت أمير المؤمنين عليه السلام بود

۲۹۲ تخلف متخلفین از جيش برای درهم کوبیدن ولایت آن حضرت بود

۲۹۳ امر رسول اکرم به قتل حرقوص بن زهیر و تخلف ابوبکر و عمر

۲۹۴ امر رسول اکرم به قتل اول قرن یطلع فی امتی رأس الخوارج حرقوص و تخلف ابوبکر و عمر

۲۹۵ [اقیلونی اقیلونی؛ فلست بخیرکم و علیٰ فیکم]

۲۹۶ مالک بن نویره را به جرم تشیع، و عدم إقرار به خلافت ابوبکر کشتند

۲۹۶ [آتش سوزی درب منزل صدیقه طاهره]

۲۹۹

۲- عمر

۲۹۹ [عبارت عمر: لا أحمّلها حیاً و میّتاً]

۲۹۹ ادعای عامه بر عمر در أثناء خطبه: یا ساریة! الجبل الجبل!

۳۰۰ تواریخ قطعی عامه بر آنند که: عمر خانه أمير المؤمنين عليه السلام را تهدید به آتش زدن نمود

۳۰۱ مواردی که عمر و بعضی از مسلمین بر پیامبر ایراد گرفته‌اند

۳۰۳ مواردی که عمر صریحاً اعتراف به غصب حق حضرت کرده است

- ۳۰۴ بدعت‌هایی را که عمر در شریعت رسول الله نهاد
- ۳۰۶ [اعتراض عمر به قسمت کردن رسول الله]
- ۳۰۸ صلاة تراویح از بدعت‌های مُسَلَّمه عمر است
- ۳۰۹ [منع کردن عمر از آوردن دوات و قلم]
- ۳۱۰ [مدارک واقعه قرطاس و قلم]
- ۳۱۱ یوم الاسلام حدیث "قد غلب علیه الوجد و حسبنا کتاب الله" را نقل می‌نماید
- ۳۱۲ راجع به قول عمر: إن الرجل لیهجر
- ۳۱۵ قدغن شدن کتابت احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۱۷ اوّلین کسانی که اجتهاد در مقابل نصّ نمودند
- ۳۱۸ [بدعت‌های عمر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]
- ۳۲۱ ۳- عثمان
- ۳۲۱ در مرگ رقیه، رسول الله أبوطلحه انصاری را به جای عثمان در قبر وارد کردند
- ۳۲۲ با وجود جنایات بی‌شمار عثمان، بخاری در صحیح خود از او نقل روایت می‌کند
- ۳۲۳ نماز تمام در سفر از بدعت‌های عثمان است
- ۳۲۴ احمد امین جنایات عثمان را یکایک می‌شمارد و از اتهام به شیعه عملاً توبه می‌کند
- ۳۲۵ حق، کلام علی است: استأثر عثمان فأساء الأثرة و جزعتم فأسأتم الجزع
- انتقال خلافت به عثمان و گفتار ابوسفیان به بنی‌امیه: تلّفوها تلّف الكفرة و اعتراض عمار و
- ۳۲۶ مقدار
- ۳۲۸ [کلام کفرآمیز ابوسفیان به عثمان]
- ۳۲۹ اختلاف مذاهب و عقائد قبل از قتل عثمان
- ۳۳۰ ۴- عایشه
- ۳۳۰ [حقد عایشه بر ماریه قبطیه و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها]
- ۳۳۱ [مطالبی راجع به خروج عایشه]
- ۳۳۲ خطبه خواندن عایشه برای مردم بصره در دعوت به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۳۳ شروع جنگ جمل و تشنه شدن حضرت و غسل طائفی به او دادن
- ۳۳۴ کندی محمد بن حنفیه، صاحب رایت، و گرفتن حضرت رایت را از او و خود حمله ور شدن
- ۳۳۵ اسیر شدن عایشه و مروان و آزاد کردن و فرستادن حضرت، عایشه را به مدینه با چهل زن
- ۳۳۵ امر حضرت به عدم جواز اسارت اهل قبله و أن لا یجهزوا جریحاً و لا تقتلوا مُدبراً

- ۳۳۷ حدیث مجعول عایشه بر اینکه رسول خدا وصیت نکرد
- ۳۳۸ عایشه بر ضدّ امیرالمؤمنین علیه السّلام اعمال غرض می کرده است
- ۳۳۹ خدیجه و صفیه بنت حییّ از عایشه و حفصه بهتر بوده‌اند
- ۳۴۰ فألقت عصاها و استقرّ بها النّوی
- ۳۴۱ عایشه جنگ جمل اصغر و اکبر را برای درهم شکستن ولایت امیرالمؤمنین برپا کرد
- ۳۴۲ عایشه وصیت رسول خدا را انکار می کند ...
- ۳۴۳ عامّه حسن و قبح عقلی را انکار می کنند. عایشه گرفتار احساسات نفس است
- ۳۴۵ عایشه به ماریه نسبت زنا داد و درباره عثمان و علی و فاطمه و حسنین دچار اغراض شخصی بود
- ۳۴۶ بخاری تفسیر دو زن را در سوره تحریم، عایشه و حفصه بیان می کند
- ۳۴۷ انکار حسن و قبح عقلی را ملاحظه و زنادقه هم نمی کنند تا چه رسد به شرایع الهیه
- ۳۴۹ [حدیث انکار عایشه وصیت رسول خدا را با احادیث دیگر معارض است]
- ۳۵۰ احادیث مجعوله عایشه
- ۳۵۱ ایرادهایی که خدا و رسول خدا بر عایشه دارند
- ۳۵۲ احادیث مجعوله عایشه، جلالت و شرافت امّ سلمه
- ۳۵۵ - ۳۷۸**
- فصل سوم: بنی امیه و بنی العباس**
- ۳۵۷ خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از تحکیم حکمین و ترغیب مردم به جهاد
- ۳۵۸ لعن امیرالمؤمنین علیه السّلام معاویه را در نماز صبح
- ۳۵۹ ملاقات سعد بن وقاص با معاویه و حدیث منزله
- ۳۶۲ [رشوه معاویه به سمره برای جعل حدیث]
- ۳۶۳ یمن و قبیله همدان شیعه خالص بودند
- ۳۶۴ معاویه، بسر بن أرطاة را به یمن فرستاد و فجایع وی در آنجا تاریخ را سیاه نموده است
- ۳۶۵ الآن در یمن بر قبر دو طفل شهید عبدالله بن عبّاس به دست بسر، مسجد بنا نموده‌اند
- ۳۶۶ [طلب نمودن عثمان ابوذر را از معاویه]
- ۳۶۷ [مکتوب بودن اسماء علی و حسنین علیهم السّلام تحت قبه مسجد اموی]
- ۳۶۷ معاویه با مهارتی بی نظیر، خلافت را تبدیل به امپراطوری و استبداد نمود
- ۳۶۸ راجع به متوکّل و مجالس تغنی او علیه اهل بیت
- ۳۶۹ راجع به متوکّل و هدایای او به شعرای مخالف اهل بیت
- ۳۷۰ اشعار ردّ اهل البیت در محضر متوکّل؛ خصائص رسول الله

- ۳۷۰ أمير المؤمنين أول من آمنَ و صلَّى
- ۳۷۱ [أُعطيَتْ حَسَمًا لم يُعطهنَّ نبيٌّ قبلي]
- ۳۷۲ قطع متوكل زبان شاعر اهل بيت ابن عمّار برقی
- ۳۷۲ [إنَّ بنی أمیة ینزون علی منبره نزو القردة]
- ۳۷۳ نامه ابوسفیان به رسول الله در غزوة خندق
- ۳۷۳ [کیفیت اسلام آوردن ابوسفیان از روی اجبار و اضطرار]
- ۳۷۴ گفتار ابوسفیان در روز بیعت ابوبکر
- ۳۷۵ مناقب و فضایل مختصه امیر المؤمنین و مخالفت سردمداران حکومت غاصبه
- دولت بنی امیه و بنی عباس، برای ابقاء حکومت خود در پرده تسنن، از خون شیعیان نهرها جاری کردند
- ۳۷۶ سلطان سلیم و عثمانیون برای توسعه خاک و نفوذ در پرده دین، شیعه را قتل عام می نمودند
- ۳۷۷ **فصل چهارم: علماء عامه**
- ۳۷۹ - ۳۹۶
- ۳۸۱ [اتهامات شهاب الدین بن عبدربه به شیعه]
- ۳۸۲ عدول علمای عامه تبعاً لرؤسائهم از اهل بیت، امر سیاسی بوده است
- ۳۸۳ در نزد هر شخص منصفی، لزوم تبعیت از ائمه اهل بیت حتمی است
- ۳۸۵ بخاری و مسلم، احادیث صحیحهای که مذاهبشان را واژگون می کند نمی پذیرند
- ۳۸۷ مادر انس بن مالک (بنت ملحان) از اعظام بانوان اسلام بوده است
- ۳۸۸ احادیث ابن حنبل در تفوق امیر المؤمنین علیه السلام
- ۳۹۰ [آماده سازی جیش اسامه توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم]
- ۳۹۰ کتب سیر عامه اتفاق دارند بر تخلف ابوبکر و عمر از جیش اسامه (ت)
- ۳۹۰ پاسخ دندان شکن ایاس بن معاویه به مهدی خلیفه عباسی در کم بودن سنش (ت)
- ۳۹۰ [محل شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب]
- ۳۹۱ نتایج فتوای شیخ نوح سنی مذهب به قتل و اسارت شیعه، توبه بکنند یا نکنند
- گفتار لا سنه و لا شیعة دامی است از طرف معاندین شیعه برای إلغاء تشیع و انحصار مذهب
- ۳۹۲ در عامه
- رؤساء معتزله مانند عمرو بن عبید، برای دفاع از عقیده، همچون سایر ادیان، فلسفه دعوت
- ۳۹۳ ساختند
- ۳۹۴ و الأشاعرة مع الأسف لم یعتمدوا علی العقل مثلهم فصاروا کأكثر المحدثین

- ظهور كتب السنّة للعامة في عصر أتباع أتباع التابعين ۳۹۵
- فصل پنجم: منع از کتابت حدیث
۳۹۷ - ۴۵۱
- الأخبار الواردة في جواز كتابة العلم عن رسول الله ۳۹۹
- فوائد الكتابة لأتعدّ ولا تُحصى. لولا الكتابة لكان العالم خاليًا عن العلم ۴۰۱
- الحفظ لا يقوم مقام الكتابة ولا يؤثر أثره ۴۰۱
- الأقوال والحكاية الواردة في منافع الكتاب ۴۰۳
- الأشعار والحكم الواردة في فضائل الكتاب ۴۰۴
- الكتاب أنس أنيس في الحضر والسفر. ليس له أذية ولا ملأل ۴۰۵
- الحكاية الواردة في عدم حسن استعارة الكتاب ولا إعارته ۴۰۶
- الحكم والأمثال الواردة في وجوب حفظ الكتاب وإعظامه ۴۰۷
- الأثار تدلّ على وجود الكتابة قبيل الاسلام عند العرب ۴۰۸
- كانت العرب تُطلق اسمَ الكامل على من يجيد الكتابة والرماية والسباحة ۴۰۹
- قوله: إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسَبُ. الشَّهْرُ هَكَذَا ۴۱۰
- ما ذكره المؤرّخون من أساء كتّاب رسول الله صلّى الله عليه وآله لم يكن على سبيل الحصر
وجود مساجد وكتاتيب في زمان الرسول صلّى الله عليه وآله يتعلّم فيها الصبيان ومتعلّموا
القراءة والكتابة ۴۱۲
- حلقات تعليم القرآن والكتابة ربما بلغت به آلاف من الصبيان ۴۱۳
- ما روى العامة عن رسول الله صلّى الله عليه وآله من منع كتابة الحديث ۴۱۴
- أمر رسول الله بالكتابة لعبد الله عمرو بن عاص ۴۱۵
- الأحاديث الواردة عن الرسول الأمرة بالكتابة مثل: قيّدوا العلم بالكتاب ۴۱۶
- القضايا المختلفة التي أمر النبي صلّى الله عليه وآله فيها بالكتابة ۴۱۷
- أمر النبي في وجعه الذي توفّي فيه: ايتوني بكتابٍ أكتب لكم كتابًا لا تضلّوا بعده ۴۱۸
- الوجوه التي جمع بها علماء العامة بين الأخبار الدالة على جواز الكتابة والممانعة عنها ۴۱۸
- أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وابنه الحسن عليهما السلام كانا يحثان على تعلّم القراءة والكتابة ۴۲۰
- الشعبي يقول: إذا سمعتم مني شيئًا فاكتبوه ولو في حائط ۴۲۲

- ٤٢٣ عمر بن عبدالعزيز كتب إلى البلاد بتدوين الحديث وإحياء السنّة
- ٤٢٤ أمر عمر بن عبدالعزيز ابن شهاب الزهريّ بجمع السنن وشارك العلماء في مناقشة بعض ما جمعه
- ٤٢٥ طلب عمر بن عبدالعزيز مع قصر مدّة خلافته من أبي بكر بن حزم أن يجمع الأحاديث
- ٤٢٦ قاسم بن محمد بن أبي بكر أحد الفقهاء السبعة في المدينة و عالم أهل زمانه
- ٤٢٧ ابن شهاب الزهري يقول: أمرنا عمر بن عبدالعزيز بجمع السنن فكتبناها دفترًا دفترًا
- ٤٢٨ عن أبي جعفر عليه السلام: وُجد في قائم سيف رسول الله صحيفة فيها مكتوب الخ
- ٤٢٩ اشتهر في زمان الرسول كتابٌ أمر كتّابه بتدوينه في السنّة الأولى من الهجرة
- ٤٣٠ كتُبٌ و صحائفٌ كانت في عصر بعض الصحابة
- ٤٣١ صحيفة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و كتاب عبدالله بن مسعود و سعد بن عبادَة
- ٤٣٢ كتاب أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه و آله و كتاب أسماء بنت عميس
- ٤٣٣ كتب رسول الله فيها بعض الأحكام كتبها إلى أقوام
- ٤٣٥ طعن المغيرة بن مقسم الضبيّ في الصحيفة الصادقة
- ٤٣٦ عبدالله بن عمرو بن العاص أصاب زاملتين عن أهل الكتاب يوم اليرموك
- دفاع الخطيب محمد عجّاج عن عبدالله بن عمرو بأنّه صحابيّ (كيف يعقل إسناد ما هو عن غير
- ٤٣٨ الرسول إليه) عجيبٌ
- ٤٣٩ صحيفة جابر بن عبدالله الأنصاريّ
- ٤٣٩ ترجمة أحوال جابر بن عبدالله و صحيفته و جلوسه في المسجد و تعليمه الناس الأحاديث ...
- ٤٤٠ رسائل و نسخ و أحاديثي كه نزد حضرت صادق عليه السلام بوده است
- ٤٤٢ ترجمة حال زيد بن علي بن الحسين و قيامه و خروجه على هشام بن عبدالملك
- ٤٤٢ كتاب و مُسنَد زيد بن علي بن الحسين مسمّى به مجموع فقهيّ
- ٤٤٣ راوى كتاب زيد (مجموع فقهيّ) أبو خالد واسطى هاشمى است
- ٤٤٤ كتاب مجموع فقهيّ يا انشاء زيد است و يا تحرير أبو خالد راوى از زيد
- ٤٤٥ كتاب مجموع فقهيّ زيد بن علي بن الحسين سى سال قبل از موطأ مالك بوده است
- ٤٤٦ محتويات كتاب مجموع فقهيّ لزيد بن علي بن الحسين
- ٤٤٨ ردّ صبحى صالح المستشرقين في كتابه: علوم الحديث و مصطلحه
- ٤٤٩ المستشرق (شبرنجر) يدعى أنّ الحديث كتب في عهد مبكر

٤٥٠ جولد تسيهر يدعى وضع الحديث لكل من الحزبين المتخاصمين

٤٥٣

آثار منتشره

بخش اول:

مبدأ

فصل اول:

آیاتی در باب مبدأ

[آیاتی در لزوم تبعیت از اسلام و هدایت خداوند]

۱. ﴿قُلْ أُنذِرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرُدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أَتُنْتَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱
۲. ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾.^۲
۳. ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.^۳
۴. ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ مَا وَمِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.^۴

۱- سوره الأنعام (۶) آیه ۷۱.

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۲۰.

۳- سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵.

۴- سوره الأنعام (۶) آیه ۵۲.

۵- جنگ ۱، ص ۱۰۳.

[آیات و روایاتی در ترغیب انسان به لقاء الله و توجه به آخرت]

١. قال الله تعالى:

﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾^١.

٢. قال الله تعالى:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ﴾^٢.

٣. و قال أيضًا:

﴿وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^٣.

٤. قال الله تعالى:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوشِكُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِيُؤْتِيَهُمْ آتُونًا وَسُررًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكِ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^٤.

١- سوره الفرقان (٢٥) آیات ٧ الى ٩.

٢- سوره البقرة (٢) صدر آیه ٢١٤.

٣- سوره البقرة (٢) آیه ١٥٥.

٤- سوره الزخرف (٤٣) آیات ٣٣ الى ٣٥.

۵. قال الله تعالى:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعِيئُهُمْ مَشْكُورًا﴾^۱.

۶. قال الله تعالى:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ﴾^۲.

۷. قال الله تعالى:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۳.

۸. قال الله تعالى:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَعِ زَبَدٌ مِّثْلُهُ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ * لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَىٰ﴾^۴.

۹. قال الله تعالى:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ

۱-سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۸ و ۱۹.

۲-سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴.

۳-سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

۴-سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۷ و صدر آیه ۱۸.

مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱﴾^۱.

۱۰. مِنْ طَرُقِ الْعَامَّةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

”لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ“^۲.

۱۱. عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

”لَوْلَا [أَنَّ] الشَّيَاطِينَ يُحْمِثُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَرَأَوْا [لِنظَرُوا] مَلَكُوتَ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ“^۳.

۱۲. عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]:

”مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ“^۴.

۱- سوره النساء (۴) آیه ۱۱۵.

۲- جنگ ۲، ص ۳۹ و ۴۰.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۶۶، (با اختلاف)؛ كنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۳، (با اختلاف)؛ رسالة لبّ اللباب، ص ۳۹.

۴- بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۶۳؛ رسالة لبّ اللباب، ص ۳۹.

۵- [توحيد علمی و عینی، ص ۱۹۱، (تعلیقه):

این حدیث را به این عبارت مرحوم صدرالمتألهین در *أسفار أربعة*، طبع سنگی، ج ۱، ص ۲۶ و از طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۱۷ ذکر نموده است: و نیز مرحوم سبزواری در حاشیه خود بر شرح منظومه خود در ص ۶۶ از طبع ناصری راجع به کیفیت تقوّم معلول به علت ذکر کرده است. مرحوم صدرالمتألهین پس از بیان روایت مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین عبارت، گفته است: و روی: معه و فيه یعنی: ”ما رأیت شیئاً إلاّ و رأیت الله معه و فيه“. و مرحوم عالم ربّانی حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - رضوان الله علیه - در *أسرار الصلاة*، ص ۶۵ گوید: قوله عليه السلام: (یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام) ”ما نظرتُ إلى شيءٍ إلاّ و رأیت الله قبله و بعده و معه“. و در *رساله لقاء الله خطی*، ص ۷ گوید: امام

صادق علیه السلام می فرماید: ”ما رأیتُ شیئاً إلاّ و رأیتُ الله قبله و بعده و معه“. (محقق)

۶- جنگ ۲، ص ۳۹.

[آياتى پيرامون خلقت انسان و مقام خليفه اللهى او]

١. سوره البقرة (٢) آيه ٣٠ الى ٣٨:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَخَنٌ نُّسِخَ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ * قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَتَّادُمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِينَ * وَقُلْنَا يَتَّادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّٰلِمِينَ * فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰنُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

٢. سوره طه (٢٠) آيه ١١٥ الى ١٢٧:

﴿وَلَقَدْ عٰهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ * فقلْنَا يَتَّادُمُ إِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ * فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ قَالَ يَتَّادُمُ هَلْ أَذُكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لهُمَا سَوَءٌ تُهْمَا وَطَفِيفًا خٰنِصِفًا عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ﴾

رَبُّهُ رَفَعُوهُ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى * قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
 عَدُوٌّ فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن
 ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى
 وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى * وَكَذَلِكَ نَجْزِي
 مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿٣﴾

٣. سورة الأعراف (٧) آية ١١ الى ٢٧:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
 إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ أَنَا قَالَ خَيْرٌ مِنْهُ
 خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ
 إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فِيمَا
 أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَبِيبُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ
 أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا
 لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ * وَيَتَقَادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا
 مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسَّوَسَ لهُمَا الشَّيْطَانُ
 لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا
 أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ *
 فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا مَخْضَفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ
 الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ
 مُّبِينٌ * قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ
 اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَى حِينٍ * قَالَ فِيهَا نَحْيُونَ

وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ * يَبْنِي ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ نِتْمٍ وَرِدِشًا
وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * يَبْنِي ءَادَمَ لَا
يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا
سَوَاءَ تَهُمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾.

۴. سوره الإسراء (۱۷) آیه ۶۱ إلى ۶۵:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبٰٓلٰٓسَ قَالَ ءَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ
طِينًا * قَالَ اَرَاۤءَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلٰٓى لٰٓيِنٍ اٰخَرْتَنِيْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَآحْتَنٰكِبَ
ذُرِّيَّتِهٖٓ اِلَّا قَلِيْلًا * قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَآِبِ جَهَنَّمَ جَزَاۤءُكُمْ جَزَاۤءً مَّوْفُوْرًا *
وَأَسْتَفْزِزْ مَنْ اَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْاَمْوَالِ
وَالْاَوْلَادِ وَعَدِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ اِلَّا غُرُوْرًا * اِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ
وَكَفٰٓىٰ بِرَبِّكَ وَكِیْلًا ﴿٥﴾.

آیاتی که به خداوند جلّ و علا نسبت مکر و کید و خدعه و استهزاء داده

شده است

۱. سوره البقرة (۲) آیه ۸ و ۹: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ * يُخٰنِدِعُوْنَ اِلٰهَ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَمَا يَخٰنِدِعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا
يَشْعُرُوْنَ ﴿٥﴾.

۲. سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۱۴۲: ﴿يُخٰنِدِعُوْنَ اِلٰهَ وَهُوَ خٰنِدِعُهُمْ ﴿٥﴾.

۳. سوره البقرة (۲) آیه ۱۴ و ۱۵: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَأَمْنَا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

۴. سوره التوبة (۹) قسمتی از آیه ۷۹: ﴿فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾.

۵. سوره الأنفال (۸) قسمتی از آیه ۳۰: ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾.

۶. سوره الرعد (۱۳) قسمتی از آیه ۴۲: ﴿وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ حَمِيْعًا﴾.

۷. سوره النمل (۲۷) آیه ۵۰: ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

۸. سوره يونس (۱۰) قسمتی از آیه ۲۱: ﴿قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا﴾.

۹. سوره الطارق (۸۶) آیه ۱۵ الی ۱۷: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا * فَمَهْلِلِ الْكٰفِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُوَيْدًا﴾.^۱

آیاتی که دلالت دارد بر آنکه انسان هرچه غیر از خدا طلب کند و پرستش کند و آنها را معبود و محبوب خود قرار دهد یکباره ضایع شده و نابود

ملاحظه خواهد کرد

۱. سوره النور (۲۴) آیه ۳۹ و ۴۰: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ تَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كظُلْمَتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ

ظَلَمْتُمْ بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِلُّهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿۱﴾.

۲. سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۴۱: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

۳. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾.

۴. سوره الفرقان (۲۵) آیه ۲۲ و ۲۳: ﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا * وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾.

۵. سوره الأعراف (۷) آیه ۳۷: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوهُمْ قَالُوا أَإِنَّمَا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

۶. سوره الأنعام (۶) آیه ۹۳ و ۹۴: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ * وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾.

٧. سورة الرعد (١٣) آیه ١٤: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾.

٨. سورة الكهف (١٨) آیه ١٠٣ و ١٠٥: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَحْسَرِينَ أَعْمَلَاءٌ * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَرَنَّا﴾.

٩. سورة البقرة (٢) آیه ٢٦٤ و ٢٦٦: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * أَيُّودٌ أَحَدَكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾.

١٠. سورة الأعراف (٧) آیه ١٤٧: ﴿وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

١١. سورة البقرة (٢) آیه ١٧١: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾.^١

لقاء الله وابتغاء وجهه تعالى

آقای آملی در جلد ۱۹ از شرح نهج البلاغة خوئی، از صفحه ۱۹۴ الی صفحه ۱۹۷، ۲۸ آیه آورده است که ۲۱ آیه آن درباره لقاء الله و هفت آیه آن درباره ابتغاء وجه الله است.

و در صفحه ۱۹۷ گوید:

قال أمير المؤمنين عليّ عليه السلام في جواب حيرٍ قال له: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عبدته؟ فقال عليه السلام: "ويلك! ما كنتُ أعبدُ ربًّا لم أره". قال: و كيف رأيتَه؟ قال: "ويلك! لا تُدرِكه العيونُ في مشاهدَةِ الأبصار، و لكن رأته القلوبُ بحقائقِ الإيمان"^١.

و قال عَلَمُ الهدى في العُررِ و الدررِ (مجلد ١، صفحه ١٥٠):

أتى أعرابيٌّ أبا جعفرٍ محمد بن عليّ عليه السلام فقال له: هل رأيتَ ربك حينَ عبدته؟^٢ نحو الخبر المذكور إلى آخره.

اقول: این خبر را در کتاب توحید، مرحوم کلینی آورده است. کافی، جلد ١، صفحه ٩٨.

و در صفحه ١٩٨ گوید: و لذا قالوا: إنَّ العلمَ بالعلَّةِ مِنَ العلمِ بالمعلولِ علمٌ بها من وجهٍ، یعنی: آنه علم ناقص بالعلّة بقدر ظرف المعلول سعة و ضيقاً ﴿وَلَا تُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ^٣.

و قد أفاد في ذلك فيلسوفُ العرب يعقوبُ بن إسحاق الكندي - رحمة الله

١- الكافي، ج ١، ص ٩٧.

٢- بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٢٠٧، با قدری اختلاف.

٣- سوره طه (٢٠) ذیل آیه ١١٠ و صدر آیه ١١١.

عليه - بقوله: إذا كانت العلة الأولى متصلة بنا مفيضة [لفيضة] علينا و كنا غير متصلين به إلا من جهته، فقد يمكن فينا ملاحظته على قدر ما يمكن للمفاض عليه أن يلاحظ المفيض، فيجب أن لا ينسب قدر إحاطته بنا إلى قدر ملاحظتنا له؛ لأنها أغزر و أوفر و أشد استغراقاً.^١

و در صفحه ١٩٨ فرماید: و ما أجاد قول المحقق العارف أفضل الدين

الكاشي في المقام:

گفتم همه ملک حسن سرمایه توست خورشید فلک چو ذره در سایه توست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده ای پایه توست^٢

آیات داله بر حصر حیات و علم و قدرت و عزت در خدا

١. ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (سوره غافر (٤٠) قسمتی از آیه ٦٥): قال في الميزان، مجلد ٢، صفحه ٣٤٧: فالأوفق في قوله تعالى: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ الآية (سوره البقرة (٢) قسمتی از آیه ٢٥٥) و كذا في قوله تعالى: ﴿الْمَر * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (سوره آل عمران (٣) آیه ١ و ٢) أن يكون لفظ الحيّ خبراً بعد خير، فيفيد الحصر؛ لأن التقدير: «الله الحيّ» فالآية تفيد أن الحياة لله محضاً إلا ما أفاضه لغيره.^٤

١- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی) ج ١٩، ص ١٩٩؛ الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، طبع سنگی، ج ١، ص ٢٦؛ و طبع حروفی، ج ١، ص ١١٤.
٢- دیوان اشعار بابا افضل، قسمت رباعی ها.
٣- جنگ ٦، ص ١١٤.
٤- الميزان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٣٣٠.

۲. راجع به حصر علم:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ سورة البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۵۵.

﴿إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ سورة يوسف (۱۲) ذیل آیه ۸۳.

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ سورة البقرة (۲) ذیل آیه ۲۱۶.

۳. راجع به قدرت:

﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ سورة البقرة (۲)

ذیل آیه ۱۶۵.

۴. راجع به عزت:

﴿أَيَّتُبَغُونَ عَنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ سورة النساء (۴) ذیل آیه ۱۳۹.^۱

[روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت قرائت آیه الكرسی]

فی المیزان، مجلد ۲، صفحه ۳۵۵: «فی أمالی الشیخ^۲ بإسناده عن أبي أمامة الباهلي: أنه سمع علي بن أبي طالب عليه السلام يقول: "ما أرى رجلاً أدرك عقله الإسلام أو وُلِدَ في الإسلام يبيت ليلة سوادها". قلت: و ما سوادها؟ قال: "جميعها" حتى يقرأ هذه الآية: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۳ فقرأ الآية إلى قوله: ﴿وَلَا يُؤْذِرُ حِفْظُهَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾.^۴ قال: "فلو تعلمون ما هي - أو قال: ما فيها - ما تركتموها على حالٍ. إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أُعْطِيَتْ آيَةُ الْكُرْسِيِّ مِنْ

۱- جنگ ۵، ص ۹۲.

۲- الأمالی للطوسي، ص ۵۰۹.

۳- سورة البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۵.

۴- سورة البقرة (۲) ذیل آیه ۲۵۵.

كَتَبَتْ تَحْتَ الْعَرْشِ، وَ لَمْ يُؤْتَهَا نَبِيٌّ كَانَ قَبْلِي“. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”فَمَا بَثُّ لَيْلَةٍ قَطُّ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَّا قَرَأْتُهَا“. الْحَدِيثُ.^۱

الميزان، مجلد ۲، صفحه ۳۵۴: «في تفسير العياشي^۲ عن الصادق عليه السلام قال: ”قال أبوذر: يا رسول الله! ما أفضل ما أنزل عليك؟ قال: آية الكرسي. ما السماوات السبع والأرضون السبع في الكرسي إلا كحلقة ملقاة بأرض فلاة. ثم قال: وإن فضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على الحلقة“^۳».

[آیات دالّه بر اینکه سعادت انسان رهین عقل یا تبعیت از عاقل است]

آیاتی که دلالت دارد بر آنکه سعادت ابدی انسان رهین عقل یا تبعیت از ذی عقل است و به عبارۀ اُخری: یا استقلال در تشخیص طریق و هدایت الهی و یا تقلید از بصیر راه و ولیّ امر:

۱. ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ سورة الحجّ (۲۲) آیه ۴۶.

۲. ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ سورة الملك (۶۷) آیه ۱۰.

۳. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ سورة ق (۵۰) آیه ۳۷.^۴

۱- الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲- التفسير (عياشي) ج ۱، ص ۱۳۷.

۳- الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴- جنگ ۵، ص ۹۳.

۵- جنگ ۵، ص ۹۴.

[کتمان اسرار الهی توسط أميرالمؤمنين عليه السلام مگر برای افراد فهيم به

کتاب الله]

في المراقبات، صفحة ١٠٧: «روى عن أميرالمؤمنين عليه السلام أنه قال:
”ما أسرّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً كتمته عن الناس إلا أن يؤتّى
الله عبداً فهماً في كتابه.“^١»^٢

[آياتی در ردّ ملحدین و مشرکین]

در ردّ طبعیون:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِدَلَالِكَ
مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾.^٣

در ردّ کسانی که چند خدا قائلند:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾.^٤
﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ﴾.^٥^٦

١- المراقبات، ص ١٧٨.

٢- جنگ ٥، ص ٩٥.

٣- سوره الجاثية (٤٥) آیه ٢٤.

٤- سوره الأنبياء (٢١) آیه ٢٢.

٥- سوره الأنبياء (٢١) صدر آیه ٢٤.

٦- جنگ ١، ص ١٥.

فصل دوم:

روایاتی در باب مبدأ

[أَنْ اللَّهُ أَجَلٌ وَأَعْلَى وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ]

[مستدرک الوسائل، طبع سنگی، جلد ۲] صفحه ۳۷۳:

«أبو عمرو والكشي في رجاله عن علي بن محمد، عن محمد بن موسى الهمداني، عن الحسن بن موسى الحشّاب، عن غيره، عن جعفر بن محمد بن حكيم الحثعمي، قال:

اجتمع ابن سالم وهشام بن الحكم وجميل بن درّاج و عبد الرحمن بن الحجاج و محمد بن حمران و سعيد بن غزوان و نحو من خمسة عشر من أصحابنا، فسألوا هشام بن الحكم أن يناظر هشام بن سالم فيما اختلفوا فيه من التوحيد و صفة الله عز وجل و عن غير ذلك، لينظروا أيهم أقوى حجة. فرضى هشام بن سالم أن يتكلم عند محمد بن أبي عمير، و رضى هشام بن الحكم أن يتكلم عند محمد بن هشام، فتكلم، و ساقا ما جرى بينهما، و قال: قال عبد الرحمن بن الحجاج لهشام بن الحكم: كفرت والله بالله العظيم، و أهدت فيه، و يحك ما قدرت أن تشبه بكلام ربك إلا العودا يضرب به!

قال جعفر بن محمد بن حكيم: فكتب إلى أبي الحسن موسى عليه السلام

۱- [اقرب الموارد در معنای العود گوید: «آله من المعازف يُضربُ بها.» و در اینجا گویا مقصود ابن الحجاج این است که: تو بیش از اینکه کلام خدا را به تار (چنگ) تشبیه کنی قدرت نداری. (محقق)]

حُطِّبَتْهُمْ و كَلَامَهُمْ، و يَسْأَلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ: مَا الْقَوْلُ الَّذِي يَنْبَغِي أَنْ يَدِينُ^۱ اللَّهَ بِهِ مِنْ صِفَةِ الْجَبَّارِ؟ فَأَجَابَهُ فِي عَرَضِ كِتَابِهِ:

”فَهَيْمْتُ، رَجَمَكَ اللَّهُ، و اعْلَمْ، رَجَمَكَ اللَّهُ، أَنَّ اللَّهَ أَجَلٌ و أَعْلَى و أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، و كُفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ.“^{۲، ۳}

[خطبه هائی راجع به توحید]

حضرت آقای طباطبائی - مدّ ظلّه - در تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۹۶ الی ۱۰۸ چند خطبه از نهج البلاغه راجع به توحید آورده اند که بسیار شایان دقت است:

۱. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ و لَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ و لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ و لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ، الَّذِي لَيْسَ لَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ و لَا نَعْتُ مَوْجُودٌ و لَا وَقْتُ مَعْدُودٌ و لَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ و نَسَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ و وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ. أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، و كِمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، و كِمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، و كِمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، و كِمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لَشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ و شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، و مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، و مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، و مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، و مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، و مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ، و مَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ.“^۴ (خطبه اول)

- ۱- [رجال الكشي] (انتشارات دانشگاه مشهد، تحقیق و مقدمه و فهرست حسن مصطفوی) «تدین» آمده است. (محقق)
- ۲- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۱.
- ۳- جنگ ۲۴، ص ۲۰۳.
- ۴- نهج البلاغه (عبدہ) ج ۱، ص ۱۴.

حضرت علامه طباطبائی در صفحه ۱۰۹ فرموده‌اند که:

مطالبی را که در این خطبه‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام درباره توحید بالصرافه ذات حق بیان فرموده‌اند احدی از علماء آن را تا هزار سال درک نکرده و حتی بوعلی سینا هم توحید حق را توحید عددی می‌دانسته است و ظاهراً مرادشان از علماء بعد الألف، مرحوم صدرالمتألهین است. و نیز مطالب نفیسی در پاورقی صفحه ۱۱۰ دارند، ملاحظه شود.

۲. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا، فَيَكُونُ أَوْلَا قَبَلًا أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا. كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرَهُ قَلِيلٌ، وَ كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرَهُ ذَلِيلٌ، وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرَهُ ضَعِيفٌ، وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرَهُ مَمْلُوكٌ، وَ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرَهُ مُتَعَلِّمٌ، وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرَهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجُزُ، وَ كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرَهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَ يُصِمْهُ كَبِيرُهَا وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعُدَ مِنْهَا، وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرَهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ، وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرَهُ بَاطِنٌ، وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرَهُ [غَيْرٌ] ظَاهِرٌ.»^۱ (خطبه ۶۳)

۳. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى وَجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحَدَّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ، وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ، لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ، وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، لَا فِتْرَاقِ الصَّانِعِ وَ الْمَصْنُوعِ وَ الْحَادِّ وَ الْمَحْدُودِ وَ الرَّبِّ وَ الْمَرْبُوبِ، الْأَحَدِ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ، وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَ الْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَ الشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّةٍ، وَ الْبَاطِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ، وَ الظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيَاةٍ، وَ الْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ، بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَ الْقُدْرَةَ عَلَيْهَا، وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ، مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ.»^۲ (خطبه ۱۵۰)

۱- همان مصدر، ص ۱۱۲.

۲- همان مصدر، ج ۲، ص ۳۹.

٤. «الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِحِ الْمِهَادِ وَ مُسْبِلِ [مُسْبِلِ] الْوِهَادِ وَ مُخْصِبِ النُّجَادِ، لَيْسَ لِأَوْلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ، وَ لَا لِأَزْلِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ. هُوَ الْأَوَّلُ [وَ] لَمْ يَزَلْ، وَ الْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ. خَرَّتْ لَهُ الْجِبَاهُ، وَ وَحَدَتَهُ الشُّفَاهُ حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ هَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبْهِهَا. لَا تُقَدَّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَدْوَاتِ لَا يُقَالُ [لَهُ] مَتَى؟ وَ لَا يُضْرَبُ لَهُ أَمْدٌ بِحَتَّى. الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: مِمَّ؟ الْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: فِيمَ؟ لَا سَبَّحَ فَيَتَقَصَّى [يَتَقَصَّى]. وَ لَا مَحْجُوبٌ فَيُحْوَى. لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ، وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالْفِتْرَاقِ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصٌ لِحِظَةٍ وَ لَا كُرُورٌ لِنَفْطَةٍ وَ لَا اِزْدِلَافٌ رُبُوعَةٍ وَ لَا اِنْبِسَاطٌ خُطُوعَةٍ فِي لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا غَسَقٍ سَاجٍ. يَتَفَيَّأُ عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُتَيْرُ، وَ تَعَقَّبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي الْأَفْوَالِ وَ الْكُرُورِ وَ تَقَلُّبِ الْأَزْمَنَةِ وَ الدُّهُورِ مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلِ إِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مُدَّةٍ وَ كُلِّ إِحْصَاءٍ وَ عِدَّةٍ. تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُهُ الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ وَ نِهَايَاتِ الْأَقْطَارِ وَ تَأْتِلُ الْمَسَاكِينِ وَ تَمُكِّنُ الْأَمَاكِنِ. فَالْحَدُّ لِيَخْلُقَهُ مَضْرُوبٌ، وَ إِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ. لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَصُولٍ أَرْزَلِيَّةٍ وَ لَا [مِنْ] أَوَائِلَ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ، وَ صَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ.»^١ (خطبه ١٦١)

٥. «مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ. كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُوقٌ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلِهِ، مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ. لَا تَصَحْبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَ لَا تَرَفُّدُهُ الْأَدْوَاتُ. سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَ الْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَ الْإِبْتِدَاءَ أَرْزَلُهُ. بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشَعَرَ لَهُ، وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ، وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ، وَ

١- همان مصدر، ص ٦٥.

الجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَ الْحُرُورَ بِالصَّرْدِ، مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا. لَا يُشْمَلُ بِحَدِّ، وَلَا يُحَسَّبُ بِعَدِّ، وَإِنَّمَا تَحَدُّ الْأَدْوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْأَلَّةُ [الآلَاتُ] إِلَى نِظَائِرِهَا، مَنَعَتَهَا «مُنْدُ» الْقَدَمَةَ، وَ حَمَتَهَا «قَد» الْأَزْلِيَّةَ، وَ جَنَّبَتَهَا «لَوْلَا» التَّكْمِلَةَ بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا اِمْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعُيُونِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ الشُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ. وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدَثَهُ؟ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ، وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ، وَ لَا مَتَنَعَ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ، وَ لَكَانَ لَهُ وَرَاءَ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامٌ، وَ لَا لَتَمَسَّ التَّمَامُ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ، وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ، وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ.»^۱ (خطبه ۱۸۴)

۶. «[التوحید بإسناده^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ، إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذِعْلَبٌ ذَرَبُ اللِّسَانِ بَلِيغٌ فِي الْخِطَابِ شُجَاعُ الْقَلْبِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ! لَمْ أَكُنْ لِأَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: يَا ذِعْلَبُ! لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ! إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ اللَّطَافَةَ فَلَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ، عَظِيمٌ الْعَظَمَةَ لَا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ، كَبِيرٌ الْكِبْرِيَاءَ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ، جَلِيلٌ الْجَلَالََةَ لَا يُوصَفُ بِالْغَلْظِ، قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ لَهُ بَعْدٌ. شَاءَ الْأَشْيَاءَ لَا يَهْمَتُهُ، دَرَاكُ لَا بِخَدِيعَةٍ. هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مُتَمَازِجٍ بِهَا وَ لَا بَائِنٌ عَنْهَا، ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَةِ، مُتَجَلِّ لا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيِيَّةٍ، بَائِنٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ، مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ

۱- همان مصدر، ص ۱۱۹.

۲- [این حدیث شریف در همین مجلد ص ۵۵ نیز تحت عنوان حدیث ذعلب: هل رأيت ربك، به

جهت اختلاف موضوع تکرار شده است. (محقق)]

آلة،^١ مُقَدَّرٌ لا بَحْرَكَةَ، مُرِيدٌ لا بِهَامَةٍ. سَمِيعٌ لا بِالْأَلَةِ. بَصِيرٌ لا بِأَدَاةٍ. لا تُحَوِّيه الأَمَاكِينُ، و لا تَصَحَّبُهُ الأَوْقَاتُ، و لا تَأْخُذُهُ الصِّفَاتُ، و لا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ. سَبَقَ الأَوْقَاتَ كَوْنُهُ و العَدَمَ وُجُودُهُ و الابتداءَ أَرْزَلُهُ. بِتَشْعِيرِهِ المَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لا مَشَعَرَ لَهُ، و بِتَجْهِيرِهِ الجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لا جَوْهَرَ لَهُ، و بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لا ضِدَّ لَهُ، و بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّةُ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ، و الجِسْمِ بِالْبَلَلِ، و الصَّرْدِ بِالْحُرُورِ، مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرَّقِهَا و بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا، و ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.^٢

فَفَرَّقَ بَهَا بَيْنَ قَبْلِ و بَعْدِ؛ لِيَعْلَمَ أَنْ لا قَبْلَ لَهُ و لا بَعْدَ، شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا [عَلَى] أَنْ لا عَرِيزَةَ لِمُعَرِّزِهَا، مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لا وَقْتَ لِمُوقِّتِهَا. حَجَبَ بَعْضُهَا عَنِ بَعْضٍ؛ لِيَعْلَمَ أَنْ لا حِجَابَ بَيْنَهُ و بَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرِ خَلْقِهِ. كَانَ رَبًّا و لا مَرْبُوبٌ، و إِلَهًا و لا مَأْلُوهٌ [إِذْ لا مَرْبُوبٌ و إِلَهًا إِذْ لا مَأْلُوهٌ] و عَالِيًا إِذْ لا مَعْلُومٌ، و سَمِيعًا إِذْ لا مَسْمُوعٌ. ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

وَلَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا	وَلَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا
وَكَانَ إِذْ لَيْسَ نُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ	وَكَانَ إِذْ لَيْسَ نُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ
فَرُبَّنَا بِخِلَافِ الخَلْقِ كُلِّهِمْ	فَرُبَّنَا بِخِلَافِ الخَلْقِ كُلِّهِمْ
وَمَنْ يُرِذُهُ عَلَى التَّشْبِيهِ مُثَلًّا	وَمَنْ يُرِذُهُ عَلَى التَّشْبِيهِ مُثَلًّا
وَفِي المَعَارِجِ يَلْقَى مَوْجَ قُدْرَتِهِ	وَفِي المَعَارِجِ يَلْقَى مَوْجَ قُدْرَتِهِ
فَاتْرُكْ أَحَا جَدَلٍ فِي الدِّينِ مُنْعَمًا	فَاتْرُكْ أَحَا جَدَلٍ فِي الدِّينِ مُنْعَمًا
وَاصْحَبْ أَحَا ثِقَةَ حُبًّا لِسَيِّدِهِ	وَاصْحَبْ أَحَا ثِقَةَ حُبًّا لِسَيِّدِهِ
أَمْسَى دَلِيلُ الهُدَى فِي الأَرْضِ مُبْتَسِمًا	أَمْسَى دَلِيلُ الهُدَى فِي الأَرْضِ مُبْتَسِمًا

١- [كلمه «آلة» در هیچ یک از نسخ موجود یافت نشد. (محقق)]

٢- سورة الذَّارِيَاتِ (٥١) آیه ٤٩.

قال: فخرَّ ذِعْلَبٌ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ وَ قَالَ: مَا سَمِعْتُ بِهَذَا الْكَلَامِ، وَ لَا أُعُودُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ^١».

[حدیث ذعلب: هل رأيت ربك؟]

در توحید صدوق، صفحه ۳۰۸ با اسناد خود روایت می کند از عبدالله بن یونس از حضرت صادق علیه السلام قال:

«بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَى مَنْبَرِ الْكُوفَةِ، إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذِعْلَبٌ ذَرَبُ اللِّسَانِ بَلِيغٌ فِي الْخِطَابِ شَجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ! لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ! إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ فَلَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ. آن وقت حضرت شرح صفات و اسمای ذات مقدس او را می دهد تا آنکه می فرماید:

و لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا	و لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا
و كُنْتُ ^٢ إِذْ لَيْسَ نُوْرٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ	و كُنْتُ ^٢ إِذْ لَيْسَ نُوْرٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ
و رَبَّنَا بِخِلَافِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ	و رَبَّنَا بِخِلَافِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ
فَمَنْ يُرِدُهُ عَلَى التَّشْبِيهِ مُمْتَثِلًا	فَمَنْ يُرِدُهُ عَلَى التَّشْبِيهِ مُمْتَثِلًا
و فِي الْمَعَارِجِ يَلْقَى مَوْجَ قُدْرَتِهِ	و فِي الْمَعَارِجِ يَلْقَى مَوْجَ قُدْرَتِهِ

١- التوحید، ص ۳۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۰۴.

٢- جنگ ۵، ص ۱۴۲ الی ۱۴۷.

٣- فی البحار و فی نسخة (ج) و (و) «و كان - الخ».

فاتركُ أخوا جَدَلٍ في الدِّينِ مُنْعَمًا قَدْ باشَرَ الشَّكَّ فِيهِ الرَّأْيَ ماوُوفًا
 واصحَبُ أخوا ثِقَّةً حُبًّا لِسَيِّدِهِ وبالكَراماتِ مِنْ مَولاهِ مُحفُوفًا
 أَمسى دَليلُ الهُدَى في الأَرْضِ مُتَشِرًا وفي السَّماءِ جَميلُ الحَوالِ مَعروفًا
 قال: فَخَرَّ ذِعْلَبٌ مَغشِيًّا عليه، ثُمَّ أَفاقَ و قال: ما سَمِعْتُ بهذا الكلام، و لا
 أعودُ إلى شيءٍ مِنْ ذلك“.

سپس صدوق می فرماید:

قال مصنّفُ هذا الكتاب: في هذا الخبرِ ألفاظٌ قد ذَكَرَها الرِّضا عليه السَّلامُ في
 خُطبَتِهِ، و هذا تصديقُ قولِنا في الأئمّةِ عليهم السَّلام: إِنَّ عِلْمَ كُلِّ واحدٍ مِنْهُم مأخوذٌ
 عن أبيه حتّى يتَّصلَ ذلك بالنبى صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم. ^٣٢

[يا داوُدُ! أبلغِ أهلَ أرضي: أنّي حبيبٌ لمن أحببني]

جامع السَّعادات، صفحه ٥١٥:

«أوحى اللهُ إلى داود: ”يا داوُدُ! أبلغِ أهلَ أرضي: أنّي حبيبٌ لمن أحببني، و
 جَلِيسٌ لمن جالَسني، و مُؤنِسٌ لمن أنَسَ بِذكري، و صاحِبٌ لمن صاحَبني، و مُحْتَازٌ
 لمن اختارني، و مُطِيعٌ لمن أطاعني. ما أحببني عبدٌ أعلمُ ذلكَ يَقينًا مِنْ قلبِهِ إلاَّ قبلتُهُ
 لِنَفْسِي، و أحببتهُ حُبًّا لا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلقِي. مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي، و مَنْ طَلَبَ
 غَيْرِي لَمْ يَجِدَنِي. فَارْقُضُوا يا أهلَ الأَرْضِ ما أنتم عليه من غُرُورها، و هَلُمُّوا إلى

١- [و في بعض النسخ مبسّطًا]. (محقّق)

٢- جنگ ٥، ص ٢٣٢ به نقل از/التوحيد للصدوق، ص ٣٠٩.

٣- [گرچه این حدیث شریف، در صفحه قبل تحت رقم ٦ از خطب توحیدی امیرالمؤمنین علیه السلام
 به نقل از/المیزان آمده است ولیکن به جهت اختلاف نسخه و اشتغال بر بعض مطالب تکرار شد.

(محقّق)

کرامتی و مُصاحبتی و مُجالستی، و آنسوا بی اُوَانسکم، و اُسارِعْ اِلی مَحَبَّتیکم.“^۱
(در این خبر به خداوند متعال اطلاق «مطیع» شده است).^۲

[فَطَوْبِي لِمَنْ خَلَقْتُهُ لِلْخَيْرِ وَأَجْرِيْتُ الْخَيْرَ عَلَى يَدَيْهِ]

جامع السَّعادات، صفحه ۵۲۰:

«الخير القدسي: إِنِّي خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ، فَطَوْبِي لِمَنْ خَلَقْتُهُ لِلْخَيْرِ وَأَجْرِيْتُ
الْخَيْرَ عَلَى يَدَيْهِ، وَوَيْلٌ لِمَنْ خَلَقْتُهُ لِلشَّرِّ وَأَجْرِيْتُ الشَّرَّ عَلَى يَدَيْهِ، وَوَيْلٌ لِمَنْ
قال: لِمَ وَكَيْفَ!»^۳

[إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيائِهِ إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا]

جامع السَّعادات، صفحه ۴۹۳:

«قال عليه السلام: "إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيائِهِ: إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا، وَإِذَا سَكِرُوا
طَرِبُوا، وَإِذَا طَرِبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا،
وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَإِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَإِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا، وَإِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ»^۴.

۱- جامع السَّعادات، ج ۳، المقام الرَّابِع (الأنس بالله)، ص ۱۹۰.

۲- جنگ ۳، ص ۱۵.

۳- جامع السَّعادات، ج ۳، المقام الرَّابِع (السَّخَط)، ص ۱۹۹.

۴- جنگ ۳، ص ۱۵.

۵- جامع السَّعادات، ج ۳، المقام الرَّابِع (ردِّ المنكرين حبَّ الله)، ص ۱۵۲.

۶- جنگ ۳ ص ۱۴.

[فرازی از دعای عرفه]

جامع السعادات، صفحه ٥٠٢:

«قال سَيِّدُ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

”كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْ يَكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ

مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ!؟

مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟! وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ

هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ!؟

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ وَ لَا تَزَالُ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَ خَسِرْتَ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ

حُبِّكَ نَصِيْبًا“^١»^٢

[لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ]

جامع السعادات، صفحه ٤٨٩:

«قال الله تعالى: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ

سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ“^٣»^٤

١- جامع السعادات، ج ٣، المقام الرابع (تحقق رؤية الله في الآخرة ولذّة لقائه)، ص ١٦٨ (با قدری

اختلاف): «الله شناسی، ج ١، ص ٢٤٩.

٢- جنگ ٣ ص ١٤.

٣- جامع السعادات، ج ٣، المقام الرابع (لا محبوب حقيقة إلا الله)، ص ١٤٥؛ «امام شناسی، ج ١،

ص ٢٠٢.

٤- جنگ ٣، ص ٢٨.

[تُرِيدُ وُ أُرِيدُ، وُ إِنَّمَا يَكُونُ مَا أُرِيدُ]

جامع السَّعَادَاتِ، صفحہ ٥٢٠:

«أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "تُرِيدُ وُ أُرِيدُ، وُ إِنَّمَا يَكُونُ مَا أُرِيدُ؛ فَإِنْ أَسَلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ كَفَيْتُكَ مَا تُرِيدُ، وُ إِنْ لَمْ تَسَلِمْ لِمَا أُرِيدُ أَتَعَبْتُكَ فِيهَا تُرِيدُ، ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ"»^١.

[اَجْر وُ يَادَاش گوينده سُبْحَانَ اللَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ]

جامع السَّعَادَاتِ، صفحہ ٥٣٧:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "مَنْ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ» فَلَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وُ مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَلَهُ عَشْرُونَ حَسَنَةً؛ وُ مَنْ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» فَلَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً".

إِذِ التَّقْدِيسُ تَنْزِيهُهُ - سُبْحَانَهُ - عَنْ صِفَاتِ النِّقْصِ، وُ التَّوْحِيدُ قَصْرُ الْمُقَدَّسِ عَلَيْهِ، وُ الْإِعْتِرَافُ بَعْدَمِ مُقَدَّسٍ سِوَاهِ. وُ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ [وَهُى التَّحْمِيدُ] هِىَ الْيَقِينُ بِأَنَّ كُلَّ مَا فِي الْعَالَمِ مَوْجُودٌ مِنْهُ، وُ الْكُلُّ نِعْمَةٌ مِنْهُ، فَيَنْطَوِي فِيهَا [فِيهَا] مَعَ التَّقْدِيسِ وُ التَّوْحِيدِ كَمَا الْقُدْرَةُ وُ الْإِنْفِرَادُ بِالْفِعْلِ»^٣.

* * *

توحيد صدوق: «محمد بن حمران عن أبي عبد الله عليه السلام:

١- جامع السَّعَادَاتِ، ج ٣، المقام الرَّابِع (السَّخَطُ)، ص ٢٠٠.

٢- جنگ ٣، ص ٢٨.

٣- [جامع السَّعَادَاتِ، ج ٣، المقام الرَّابِع (الشُّكْرُ)]، ص ٢٣٤؛ وليكن در اين مصدر تعليل مؤلف قبل از كلام رسول خدا صلى الله عليه و آله مى باشد. (محقق)

٤- جنگ ٣، ص ٢٩.

«مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ يَجْزِيَهُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»^۱»^۲

[وَ كَلَّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلِكُمْ]

در شرح صحیفه سید علی خان، جلد ۲، صفحه ۳۲۲ نقل کرده است که:
«قال الإمام الباقر عليه السلام:

هل سُمِّيَ عَالِيًّا وَ قَادِرًا إِلَّا لِأَنَّهُ وَهَبَ الْعِلْمَ لِلْعُلَمَاءِ وَ الْقُدْرَةَ لِلْقَادِرِينَ؟! وَ كَلَّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلِكُمْ، مُرَدُّدٌ إِلَيْكُمْ؛ وَ الْبَارِيُّ تَعَالَى وَاهِبُ الْحَيَاةِ وَ مُقَدِّرُ الْمَوْتِ.

وَ لَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ زُبَانِيَّتَيْنِ فَايْتِمَا كَمَا لَهَا، وَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهَا نَقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَكُونَانِ لَهُ؛ هَكَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ فِيمَا أَحْسَبُ، وَ إِلَى اللَّهِ الْمَفْزَعُ»^۳

راجع به آنکه خداوند خالق اعمال است

۱. سوره الصافات (۳۷) آیه ۹۵ و ۹۶:

﴿قَالَ (أَيُّ إِبْرَاهِيمَ) أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾.

* * *

۱- توحید صدوق (باب ثواب الموحدين) ص ۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۹.

۲- جنگ ۳، ص ۵۶.

۳- رياض السالكين، طبع جامعه مدرسين، ج ۴، ص ۳۸۸.

۴- جنگ ۶، ص ۲۲.

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ نَبِيُّ مَرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ ٦١

وإففى، جلد اول، صفحه ٤٢:

«[الكافى] مسنداً عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "لو يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ معرفةِ الله عَزَّوَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ [الله] بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا، وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْتُونُهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَلَنْعَمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ [تعالى]، وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدًا مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ [تعالى] آتِسٌّ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ، وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ". ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَيُجْرَقُونَ وَيُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَتَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا، فَمَا يُرْذَهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تِرَةٍ وَتَرَوْا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَدَى، بَلْ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. فَاسْأَلُوا [فسلوا] رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ، وَاصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعِيهِمْ"١.٢»

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ نَبِيُّ مَرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ

و في العِللِ وَ الحِصَالِ:

«عن أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزي، عن محمد بن جعفر المُقري الجرجاني، عن محمد بن الحسن الموصلي، عن محمد بن عاصم الطّريفي، عن عيَّاش بن يزيد بن الحسن بن عليّ الكحّال مولى زيد بن عليّ عليه السلام، عن أبيه، عن موسى بن

١-الكافى، ج ٨، ص ٢٤٨؛ الوافى، ج ١، ص ١٥٩.

٢-جنگ ٥، ص ٣٩.

جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليّ، عن أبيه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، قال: "قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عَلَيْهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، فَجَعَلَ الْعِلْمَ نَفْسَهُ، وَالْفَهْمَ رُوحَهُ، وَالزُّهْدَ رَأْسَهُ، وَالْحَيَاءَ عَيْنَهُ، وَالْحِكْمَةَ لِسَانَهُ، وَالرَّأْفَةَ هَمَّهُ، وَالرَّحْمَةَ قَلْبَهُ، ثُمَّ حَشَاهُ وَقَوَاهُ بِعَشْرَةِ أَشْيَاءَ: بِالْيَقِينِ، وَالْإِيْيَانِ، وَالصَّدْقِ، وَالسَّكِينَةِ، وَالْإِخْلَاصِ، وَالرَّفْقِ، وَالْعَطِيَّةِ، وَالقُنُوعِ، وَالتَّسْلِيمِ، وَالشُّكْرِ. ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: تَكَلَّمْ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ ضِدٌّ وَلَا نَدٌّ وَلَا شَبِيهٌ وَلَا كُفُوٌّ وَلَا عَدِيلٌ وَلَا مِثْلٌ، الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَعَزَّتْ وَجَلَالِي! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ، وَلَا أَطْوَعَ لِي مِنْكَ، وَلَا أَرْفَعُ مِنْكَ وَلَا أَشْرَفُ مِنْكَ. وَلَا أَعَزُّ مِنْكَ. بَكَ أَوْحَدٌ، وَبَكَ أَعْبُدُ، وَبَكَ أَدْعِي، وَبَكَ أُرْتَجِي، وَبَكَ أُبْتَغِي، وَبَكَ أَخَافُ، وَبَكَ أَحْذَرُ، وَبَكَ الثَّوَابُ، وَبَكَ الْعِقَابُ. فَخَرَّ الْعَقْلُ عِنْدَ ذَلِكَ سَاجِدًا، فَكَانَ فِي سُجُودِهِ أَلْفَ عَامٍ. فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَرْفَعُ رَأْسَكَ، وَسَلُّ تُعْطَى، وَاشْفَعُ تُشَفَّعُ. فَرَفَعَ الْعَقْلُ رَأْسَهُ فَقَالَ: إِلَهِي! أَسْأَلُكَ أَنْ تُشَفِّعَنِي فِيمَنْ خَلَقْتَنِي فِيهِ. فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَلَائِكَتِهِ: أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ شَفَّعْتُهُ فِيمَنْ خَلَقْتُهُ فِيهِ" ٢.

[قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنِ رَبِّهِ]

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنِ رَبِّهِ، وَ لَمْ يَأْخُذْ مِنْ رَأْيِهِ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعْرِفُ إِيْيَانَهُ»

١- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١١، ص ٢٠٣.

٢- جنگ ٢٤، ص ١٦٤.

مِنْ عَمَلِهِ، وَ الْكَافِرِ يَعْرِفُ كُفْرَهُ بِإِنْكَارِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ! دِينَكُمْ [دِينَكُمْ]؛ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ، وَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ، وَإِنَّ الْحَسَنَةَ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ^۱». ۲

[تفسیر معنای اللطیف از امام رضا علیه السلام]

در یکی از ابواب توحید/اصول کافی چنین وارد است که:

«فتح بن زید الجرجانی از حضرت رضا علیه السلام پرسید که خداوند در قرآن مجید فرموده: ﴿هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۳؛ معنی ﴿اللَّطِيفُ﴾ چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«يا فتح! إنما [قلنا]: اللَّطِيفَ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ. أَوْ لَا تَرَى - وَفَتَكَ اللَّهُ وَ ثَبَّتَكَ - إِلَى أَثَرِ ضَنْعِهِ فِي النَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ غَيْرِ اللَّطِيفِ وَ مِنَ الْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ مِنَ الْحَيَوَانِ الصَّغَارِ وَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجُرْجَسِ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهَا مَا لَا يَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعُيُونُ؟ بَلْ لَا يَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّكْرُ مِنَ الْأُنْثَى وَ الْمُحَدَّثُ [الحدث] الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ. فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذَلِكَ مِنْ [فِي] لُطْفِهِ وَ اهْتِدَاءَهُ لِلْسَّفَادِ وَ الْمَرْبَ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْجَمْعَ لِمَا يُصْلِحُهُ وَ مَا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ مَا فِي لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَ الْمَفَاوِزِ^۴ وَ الْقِفَارِ وَ إِفْهَامَ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقُهَا وَ مَا يَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا وَ نَقَلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَأَلِيفَ أَلْوَانِهَا حُمْرَةً مَعَ صُفْرَةٍ وَ بَيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ وَ أَنَّهُ مَا لَا تَكَادُ عُيُونُنَا

۱- بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۱۱.

۲- جنگ ۱، ص ۸۶.

۳- سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۱۰۳؛ سوره الملک (۶۷) ذیل آیه ۱۴.

۴- [لسان العرب: السَّفَادُ: «نَزُوُ الذَّكْرِ عَلَى الْأُنْثَى»؛ مجامعت در حیوان را گویند. (محقق)]

۵- [لحاء الشجر: قشر الشجر. (محقق)]

۶- [للمفاوز معانٍ متعدّدة و الظاهر أنّ المراد منها هنا الفلاة لا ماءً فيها. (محقق)]

تَسْتَبِيئُهُ لِدَمَامَةٍ خَلَقَهَا، وَلَا تَرَاهُ عُيُونُنَا، وَلَا تَلْمِسُهُ أَيْدِينَا، عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ لَطْفٌ بِخَلْقِ مَا سَمَّيْنَاهُ بِعِلَاجٍ وَلَا أَدَاةٍ وَلَا آلَةٍ، وَأَنَّ كُلَّ صَانِعٍ [شَيْءٍ] فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ، وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ^۱»^۲

حدیث شریف: ما نَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ

در اسرار الصلاة مرحوم حاجی میرزا جواد آقا تبریزی - رضوان الله عليه - در صفحه ۶۵ گوید:

قوله عليه السلام (ای: قول أميرالمؤمنين ظاهرًا): "ما نَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ".

در لقاء الله در صفحه ۷ خطی گوید:

و امام صادق عليه السلام می فرماید: "ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و بعده و معه".

ولیکن در اسفار گوید:

يُقَالُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: "مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ"^۳. وَرُوي: "مَعَهُ وَفِيهِ". وَ الْكُلُّ صَحِيحٌ.

۱- الكافي، ج ۱، ص ۱۱۸ (باب آخر و هو من الباب الأول)؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۷۳، با قدری اختلاف.

۲- جنگ ۱، ص ۱۱۲.

۳- [توحيد علمی و عینی، ص ۱۹۱ تعلیقه:

«این حدیث را به این عبارت مرحوم صدرالمتألهین در اسفار اربعه، طبع سنگی، ج ۱، ص ۲۶ و از طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۱۷ ذکر نموده است؛ و نیز مرحوم سبزواری در حاشیه خود بر شرح منظومه خود در ص ۶۶ از طبع ناصری راجع به کیفیت تقوّم معلوم به علت ذکر کرده است. ⇐»

(سفر سنگی، جلد ۱، صفحه ۲۶؛ طبع سربی، جلد ۱، صفحه ۱۱۷)^۱

[روایت امام صادق علیه السلام درباره تعداد حملۀ عرش]

نکته دقیقه: در آیه قرآن وارد است: ﴿وَنَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ مَّخْبُوءَةً﴾^۲ در اخباری چند وارد است که حاملین عرش خدا قبل از قیامت چهار نفر از ملائکه هستند و در روز قیامت خدا به آنها چهار ملک دیگر اضافه می‌کند. در بحار الأنوار، جلد ۷، آخر صفحه ۱۳۰ می‌فرماید:

«الخصال: ابن الولید عن الصفار مرسلًا قال: قال الصادق علیه السلام: "إِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ أَحَدُهُمْ عَلَى صُورَةِ ابْنِ آدَمَ يَسْتَرْزُقُ اللَّهُ لَوْلَدِ آدَمَ، وَ الثَّانِي عَلَى صُورَةِ الدِّيكِ يَسْتَرْزُقُ اللَّهُ لِلطَّيْرِ، وَ الثَّلَاثُ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ يَسْتَرْزُقُ اللَّهُ لِلسَّبَاعِ، وَ الرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ يَسْتَرْزُقُ اللَّهُ لِلبَهَائِمِ، وَ نَكَسَ الثَّوْرُ رَأْسَهُ مُذْ عَبَدَ بَنُو إِسْرَائِيلَ الْعِجْلَ. فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ صَارُوا ثِنَايَةً."»

أقول: المراد من العرش هو جميعُ العوالم التي خَلَقَهَا اللَّهُ تبارك و تعالی، و المراد من الحَمَل هو تدبیرُ هذه العوالم، فعليهذا تُشبه هذه الروايةُ بما التزم به بعضُ

﴿ مرحوم صدرالمتألهین پس از بیان روایت مرفوعاً از أميرالمؤمنین علیه السلام بدین عبارت، گفته است: و روی: معه و فيه یعنی: "ما رأیت شيئاً إلا و رأیت الله معه و فيه." و مرحوم عالم ربانی حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - رضوان الله علیه - در أسرار الصلاة، ص ۶۵ گوید: قوله عليه السلام: (يعني أميرالمؤمنين عليه السلام) "ما نظرتُ إلى شيء إلا و رأيت الله قبله و بعده و معه." و در رساله لقاء الله خطی، ص ۷ گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "ما رأیتُ إلا و رأیت الله قبله و بعده و معه." (محقق)

۱- جنگ ۶، ص ۱۱۰.

۲- سورة الحاقة (۶۹) قسمتی از آیه ۱۷.

الفلاسفة من القول بأرباب الأنواع. ولا بأس بالالتزام به إجمالاً. طهراني^١

دربارۀ صفات خدا و تفسیر اولی الألباب و علوم ائمه علیهم السلام

أورد فی تفسیر البرهان، مجلد ٢، صفحہ ٩٢٨، فی تفسیر قوله تعالى: ﴿قَالَ يَتَابِلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^٢ إلى أن قال عنه (أى: عن ابن بابويه) قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنُ مُوسَى. قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ. قال: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ. قال: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَبْدِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِّيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ. قال: دَخَلْتُ عَلَى [الصَّادِقِ] جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى مَالِكٍ وَأَصْحَابِهِ فَسَمِعْتُ بَعْضَهُمْ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ وَجْهًا كَالْوُجُوهِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: لَهُ يَدَانِ، وَاحْتَجَّجُوا فِي ذَلِكَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ﴾. وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: هُوَ كَالشَّابِّ مِنْ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً. فَمَا عِنْدَكَ فِي هَذَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قال: وَكَانَ مُتَكِنًا فَاسْتَوَى جَالِسًا وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَفْوِكَ عَفْوِكَ.» ثُمَّ قَالَ: «يَا يُونُسُ! مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهًا كَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ كَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ، فَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ، وَلا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمُشْبِّهُونَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ. فَوَجَّهَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ. وَقَوْلُهُ: ﴿خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ﴾ فَالْيَدُ الْقُدْرَةُ ﴿وَأَيْدِيكُمْ بِنَصْرِهِ﴾.^٣ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ أَوْ نَحْوِ [يَحْوِل] مِنْ

١- جنگ ١٠، ص ٢٠.

٢- سورة ص (٣٨) آیه ٧٥.

٣- سورة الأنفال (٨) قسمتی از آیه ٢٦.

شیء إلى شیءٍ أو یخلو منه شیءٌ [و لا یختلی^١ منه مکانٌ] أو یسغل به شیءٌ، فقد وصفه بصیفة المخلوقین، و ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَیْءٍ﴾^٢. لا یقاس بالمقیاس، و لا یشبّه بالناس، و لا یخلو منه مکانٌ، و لا یسغل به مکانٌ، قریبٌ فی بُعدِه، بعیدٌ فی قُربِه. ذلك اللهُ ربُّنا لا إلهَ غیره. فَمَنْ أَرَادَ اللّٰهَ وَ أَحَبَّهْ هَذِهِ الصِّفَةُ فَهُوَ مِنَ المَوْحِدِینَ، وَ مَنْ أَحَبَّهْ بَعِیْرَ هَذِهِ الصِّفَةِ فَاللّٰهُ مِنْهُ بَرِیءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ. [ثُمَّ] قال علیه السلام: "إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللّٰهِ؛ فَإِنَّ حُبَّ اللّٰهِ إِذَا وَرِثَهُ الْقُلُوبُ اسْتِضَاءٌ بِهِ وَ أَسْرَعُ إِلَيْهِ اللَّطْفُ، فَإِذَا نَزَلَ مِنْزَلَةَ اللَّطْفِ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ، فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ، وَ إِذَا تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ صَارَ صَاحِبَ فِطْنَةٍ، فَإِذَا نَزَلَ مِنْزَلَةَ الْفِطْنَةِ عَمِلَ بِهَا فِي الْقُدْرَةِ، فَإِذَا عَمِلَ بِهَا فِي الْقُدْرَةِ عَمِلَ فِي الْأَطْبَاقِ السَّبْعَةِ، فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي لَطْفٍ وَ حِكْمَةٍ وَ بَيَانٍ، فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنْزِلَةَ الْكُبْرَى، فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ، وَ وَرِثَ الْحِكْمَةَ بَعِیْرَ مَا وَرِثَهُ الْحِكْمَاءُ، وَ وَرِثَ الْعِلْمَ بَعِیْرَ مَا وَرِثَهُ الْعِلْمَاءُ، وَ وَرِثَ الصِّدْقَ بَعِیْرَ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ. إِنَّ الْحِكْمَاءَ وَرِثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ، وَ إِنَّ الْعِلْمَاءَ وَرِثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ، وَ إِنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرِثُوا الصِّدْقَ بِالْحُشُوعِ وَ طَوْلِ الْعِبَادَةِ. فَمَنْ أَخَذَ هَذِهِ السِّيْرَةَ إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَ إِمَّا أَنْ يَرْفَعَ، وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْفَلُ وَ لَا يَرْفَعُ إِذَا لَمْ يَرْعَ حَقَّ اللّٰهِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَمْرَهُ بِهِ. فَهَذِهِ صِفَةٌ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللّٰهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَ لَمْ يُحِبَّهْ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلَا يُعْرَتُّكَ صَلَاتُهُمْ وَ صِيَامُهُمْ وَ رَوَايَاتُهُمْ وَ عُلُومُهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ^٣. ثم قال: "يا يونس!

١- اختلی یختلی: انفراد فی مکان.

٢- سورة الرعد (١٣) ذیل آیه ١٦.

٣- [یعنی: كأنهم حمور وحش فرّت من الأسد حين رأته. (محقق)]

إذا أردت العلم الصحيح فعندنا أهل البيت؛ فإننا أورثناه وأوتينا شرح الحكمة وفصل الخطاب. “فقلت: يا بن رسول الله! وكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ كَمَا وَرِثْتُمْ مِنْ [ولد] عليّ و فاطمة؟! فقال: ”ما ورثه إلا الأئمة الإثنا عشر.“ فقلت: سمّهم يا بن رسول الله! فقال: ”أولهم عليّ بن أبي طالب و بعده الحسن و الحسين و بعده عليّ بن الحسين و بعده محمد بن عليّ و بعده أنا و بعدى موسى و لّدى و بعدى موسى عليّ ابنته و بعد عليّ محمد و بعد محمد عليّ و بعد عليّ الحسن و بعد الحسن الحجة. إصطفانا الله و طهرنا و آتانا ما لم يؤت أحدًا من العالمين.“ ثم قلت: يا بن رسول الله! إن عبد الله بن مسعود^١ دَخَلَ عَلَيْكَ بِالْأَمْسِ فَسَأَلَكَ عَمَّا سَأَلْتُكَ فَأَجَبْتَهُ بِخِلَافِ هَذَا. فقال: ”يا يونس! كلُّ امرئٍ و ما يَحْتَمِلُهُ، و لِكُلِّ وَقْتٍ حَدِيثُهُ، و إِنَّكَ لِأَهْلٍ لِمَا سَأَلْتَهُ، فَاصْتَمْتُمْ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ، و السَّلَام.“^٢

احادیث منتخبه از حضرات معصومین علیهم السّلام در معرفة الله

اصول کافی، جلد ١، صفحه ٩٧ در کتاب توحید با اسناد خود از عبدالله بن سنان از پدرش روایت می کند:

قال: «حَصَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ! أَيْ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: ”اللَّهُ تَعَالَى.“ قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: ”بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، و لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. لَا يَعْرِفُ بِالْقِيَاسِ، و لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، و لَا يُشَبِّهُ بِالنَّاسِ. مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يَجُورُ فِي

١- خ ل: سعد.

٢- البرهان، ج ٤، ص ٦٨٤.

٣- جنگ ١٥، ص ٢٤٨؛ جنگ ٧، ص ٣٧٥.

حُكْمِهِ. ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ تَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^١.

* * *

در جلد اول وافی، صفحه ٤٢ از کافی، با اسناد خود از جمیل بن درّاج از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که:

«قال عليه السلام: "لو يعلم الناس ما في فضل معرفة الله تعالى ما مدّوا أعينهم إلى ما متّع به الأعداء من زهرة الحياة الدنيا و نعيمها، و كانت دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْفُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، و لَتَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى، و تَلَدُّذُوا بِهَا تَلَدُّذَ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشِيَّةٍ، و صَاحِبٍ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ، و نُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، و قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، و شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ." ثم قال: "قد كان قبلكم قومٌ يُقْتَلُونَ و يُجْرَقُونَ و يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ و تَضَيِّقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا، فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تِرَةٍ وَتَرْتُوا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ و لَا أَدَى مِمَّا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. فَسَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ، و اصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعِيَهُمْ."

بیان: الزهرة: البهجة و النضارة، و الرُحْبُ الاتساع، و الترة الحقدُ بما نَقَمُوا منهم بما أنكَرُوا منهم.^٢

در جلد ١/ اصول کافی، صفحه ٨٥ در باب آنّه لا يعرف إلا به فرماید:

«با اسناد خود از فضل بن سکن عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "قال

١- سوره الأنعام (٦) قسمتی از آیه ١٢٤.

٢- الوافی، ج ١، ص ١٥٩.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ، وَ أَوْلَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ. «

و نیز با اسناد خود از علی بن عقیبه بن قیس بن سمعان بن ابی ربیعحه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده:

«قال: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: «بِمَا عَرَفَنِي نَفْسَهُ.» قِيلَ: وَ كَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: «لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ، وَ لَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ، وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ. دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَثَىءٌ دَاخِلٌ فِي شَيْءٍ، خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَثَىءٌ خَارِجٌ مِنْ شَيْءٍ. سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ.»

و نیز با اسناد خود از منصور بن حازم روایت کرده است:

«قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي نَاطَرْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللَّهُ.»

در جلد ۱۹ از شرح نهج البلاغه خوئی در رساله لقاء الله در صفحه ۲۱۰

فرماید:

قال علم الهدى الشريف المرتضى - رضوان الله عليه - في المجلس التاسع عشر من أماليه عُرِّرَ النِّوَائِدُ وَ دُرِّرَ الْقَلَائِدُ (۲۷۴، مجلد ۱): رُوِيَ أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَأَلَتْهُ: مَتَى يَعْرِفُ الْإِنْسَانُ رَبَّهُ؟ فَقَالَ: «إِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ.»

و فی مجلد ۲، صفحه ۳۲۹، منه: رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ

قال: «أَعْلَمُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ.»

قال العارف الرومی:

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا
 کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست^۱
 و نیز در صفحه ۲۱۳ فرماید:

«قال جعفر الصادق علیه السلام: "والله! لقد تجلّى الله عزّوجلّ خلقه في كلامه، و لكن لا يُبصرون." رواه عنه عليه السلام العارف الربّاني مولانا عبدالرزاق القاساني في تأويلاته كما في آخر كشكول العلامة البهائي، صفحة ۶۲۵، من طبع نجم الدولة، و كذا الشيخ الأكبر محيي الدين في مقدّمه تفسيره، صفحة ۴، مجلد ۱. و كذا رواه عنه عليه السلام ابوطالب محمد بن علي الحارثي المكي في قوت القلوب، صفحة ۱۰۰، مجلد ۱، من طبع مصر، ۱۳۸۱ هـ. و قد روى قريباً منه ثقة الإسلام الكليني في روضة الكافي، ۲۷۱، من طبع الرّحلي عن مولانا اميرالمؤمنين عليّ عليه السلام في خطبة خطب بها في ذي قار حيث قال عليه السلام: "فتجلّى لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه." و أتى بها الفيض المقدّس في الوافي، صفحة ۲۲، م ۱۴. و قد نقلناها في شرح المختار ۲۲۹ من الخطب فراجع إلى صفحة ۱۹ من مجلد ۱۵.^۲

[حدیث وارد از حضرت امیرالمؤمنین درباره حقیقت]

«سأل كميل بن زياد النخعي أمير المؤمنين عليه السلام عن الحقيقة. قال (عليه السلام): "ما لك و الحقيقة؟" قال كميل: "أولست صاحب سرك؟ قال: "بلى، و لكن يرشع عليك ما يطفح مني." قال كميل: "أو مثلك يجيب سائلاً؟ قال

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲- جنگ ۶، ص ۱۱۵.

(علیه السلام): "الحقیقةُ کشفُ سُبُحاتِ الجلالِ مِنْ غَیرِ إشارةٍ." قال کَمیلُ: زِدْنی بَیاناً. قال (علیه السلام): "مَحُو المَوْهُومِ و صَحُو المَعْلُومِ." قال کَمیلُ: زِدْنی بَیاناً. قال (علیه السلام): "هَتکُ السِّترِ لِغَلَبَةِ السِّرِّ" قال کَمیلُ: زِدْنی بَیاناً قال (علیه السلام): "جَذْبُ الأَحَدِیَّةِ لِصِفَةِ التَّوْحیدِ." قال کَمیلُ: زِدْنی بَیاناً. قال (علیه السلام): "نورُ یَشْرِقُ مِنْ صُبحِ الأَرزَلِ فَتَلوُحُ عَلی هَیاکِلِ التَّوْحیدِ آثارُهُ." قال کَمیلُ: زِدْنی بَیاناً. قال (علیه السلام): "أَطْفِئِ السِّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ."^۱

راجع به روایت: کلمة لا إله إلا الله

۱. در معانی الأخبار، صفحه ۳۷۰، از محمد بن موسی بن المتوکل، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از محمد بن حسین الصوفی، از یوسف بن عقیل، از إسحاق بن راهویه روایت کرده است که او گفت:

«لَمَّا وَافَى أَبُو الحَسَنِ الرِّضَا عَلِيَهُ السَّلَامُ نَيْشَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى المَأْمُونِ، اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ! تَرَحَّلْ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثْنَا بِحَدِيثٍ فَنَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ؟ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي العِمَارِيَّةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: "سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: سَمِعْتُ

۱- جامع الأسرار، فی الأصل الأوّل، القاعدة الرابعة، ص ۱۷۰، تحت شماره ۳۲۷؛ الله شناسی، ج ۳، ص ۳۱ (با قدری اختلاف در مجامع روائی مذکور).

۲- جنگ ۵، ص ۱۲۷.

اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ [مِنْ] عَذَابِي. قال: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: «بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.» ثُمَّ قَالَ الصَّدُوقُ: وَ قَدْ أَخْرَجْتُ مَا رَوَيْتَهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى مِنَ الْأَخْبَارِ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ.^۱

أقول: حديث فوق را نیز در ثواب الأعمال، صفحه ۷، آورده است.

۲. در معانی الأخبار، صفحه ۳۷۱، از محمد بن حسن قطان، از عبدالرحمن بن محمد حسینی، از محمد بن ابراهیم بن محمد فزاری، از عبدالله بن بحر اهوازی، از ابوالحسن علی بن عمرو، از حسن بن محمد بن جمهور، از علی بن بلال، از حضرت علی بن موسی الرضا، از موسی بن جعفر، از جعفر بن محمد، از محمد بن علی، از علی بن حسین، از حسین بن علی، از علی بن ابی طالب علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم روایت کرده است که:

«يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ لَآيَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِصْنِي،

فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي.»^۲

و این حدیث را در جواهر السنّیة، صفحه ۲۲۵،^۳ از صدوق در أمالی^۴ نقل

کرده است ولی راوی را احمد بن حسن فرموده است.

۳. در عیون أخبار الرضا، صفحه ۳۱۵ عین حدیثی را که در معانی الأخبار صفحه

۳۷۰، نقل کرده است از محمد بن موسی بن المتوکل بدون کم و بیش نقل کرده است و

فقط در ۳ مورد بسیار جزئی که ابدأ ربطی به اختلاف در معنی ندارد تفاوت دارد، اوّل

۱- التوحید، ص ۲۵.

۲- الجواهر السنّیة، ص ۲۲۵.

۳- همان مصدر، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۴- الأمالی، ص ۲۳۵.

آنکه فرموده است در سلسله سند: محمد بن الحسین الصّولی. دوّم، فرموده است: سمعت الله جلّ جلاله. سوّم، فرموده است: أمّن من عذابی، و لفظ «من» را در متن قرار داده و نسخه بدل نیابورده است و در عیون أخبار الرضا در صفحه ۳۱۳ و ۳۱۴، این خبر را با اختلافی به سه سند دیگر نقل فرموده است و آنها به قرار ذیلند:

۴. «حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكَّرُ النَّيْشَابُورِيُّ بَنِي شَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزْرَجِيُّ الْأَنْصَارِيُّ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ رَحَلَ مِنْ نَيْشَابُورَ وَهُوَ رَاكِبٌ بَغْلَةً شَهْبَاءَ، فَإِذَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ وَأَحْمَدُ بْنُ الْحَرْثِ وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى وَإِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوِيَةَ وَعِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ قَدْ تَعَلَّقُوا بِلِجَامِ بَغْلَتِهِ فِي الْمَرْبَعَةِ فَقَالُوا: بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ حَدَّثَنَا بِحَدِيثٍ سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِيكَ، فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْعِمَارِيَّةِ وَعَلَيْهِ مِطْرَفٌ خَزَّ ذُو وَجْهَيْنِ وَقَالَ: "حَدَّثَنَا [حَدَّثَنِي] أَبِي الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرٌ عُلُومٍ [عِلْمٍ] الْأَنْبِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ جِبْرَائِيلَ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي، مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي، وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي."^۱

۵. «حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهُ الْمَرَوِيُّ الرُّودِيُّ فِي مَنْزِلِهِ

۱- [المِطْرَفُ وَ الْمِطْرَفُ: رِدَاءٌ مِنْ خَزَّ ذُو أَعْلَامٍ، يَعْنِي دَارَای نَقْشَ وَ نِگَارِ اسْت. (مَحْقَق)]

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۶.

بِمَرَوِ الرُّودَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْعَامِرِ [عَبَّاسٍ] الطَّائِفِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: "حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي."^۱

۶. «حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ الصَّبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ بَابُوَيْهِ الرَّجُلُ الصَّالِحُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ الْحَافِظِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ إِمَامِ عَصْرِهِ بِمَكَّةَ قَالَ: "حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ النَّقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّجَّادِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ سَيِّدُ الْمَلَائِكَةِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ سَيِّدُ السَّادَاتِ جَلَّ وَعَزَّ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ أَقْرَأَ بِالتَّوْحِيدِ دَخَلَ حِصْنِي، وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي."^۲ و این روایت را در جواهر السننیه، صفحه ۱۴۷، از عیون نقل کرده است.^۳

۱ و ۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳- الجواهر السننیه، ص ۲۹۴.

۷. در توحید صدوق، صفحه ۲۵ روایتی را که از معانی الأخبار تحت شماره ۱ و از عیون تحت شماره ۳ نقل کردیم بدون هیچ تفاوتی روایت می‌کند از محمد بن موسی المتوکل تا در پایان آن که حضرت در هنگام حرکت راحله فرمود: «بشروطها و أنا من شروطها». سپس مرحوم صدوق می‌گوید: قال مصنف هذا الكتاب: من شروطها الإقرار للرضا عليه السلام بأنه إمام من قبل الله عز وجل على العباد مفرض الطاعة عليهم. و عین این تفسیر را صدوق در کتاب عیون در ذیل این روایت آورده است.

۸. در توحید صدوق، صفحه ۲۴ روایتی را که ابوالحسن محمد بن علی بن الشاه الفقیه بمروالروود تحت شماره ۵ نقل کردیم بدون کم و زیاد روایت می‌کند و در جواهر السنیه، صفحه ۱۵۶، از توحید نقل کرده است.^۱

۹. در توحید، صفحه ۲۴ روایتی را که از ابوسعید محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذکر النیشابوری بنیشابور نقل کردیم بدون کم و زیاد روایت می‌کند.

۱۰. در اُمالی شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، [مجلس ۲۵] گوید:

«أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال: حدثنا أبو نصر الليث بن محمد بن الليث العنبري إملاءً من أصل كتابه قال: حدثنا أحمد بن عبد الصمد بن مزاحم الهروذي سنة إحدى و ستين و مائتين قال: حدثنا خالي أبي الصلت بن صالح الهروي قال: كنت مع الرضا عليه السلام لما دخل نيشابور و هو راكب بغلة شهباء و قد خرج علماء نيشابور في استقباله، فلما سار إلى المرتعة تعلقوا بلجام بغلته و قالوا: يا بن رسول الله! بحق آبائك الطاهرين حدثنا عن آبائك صلوات الله عليهم أجمعين. فأخرج رأسه من الهودج و عليه مطرف خز فقال: "حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد

عن أبيه مُحَمَّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين سيّد شبابِ أهلِ الجَنَّةِ عن أبيه أميرِ المؤمنين عن رسولِ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله قال: أَخْبَرَنِي جَبْرَائِلُ الرُّوحِ الأَمِينُ عن الله تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ جَلَّ وَجْهُهُ قال: إِنِّي أَنَا اللهُ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا وَ حِدِي. عِبَادِي! فَاعْبُدُونِي وَ لِيَعْلَمْ مَنْ لَقِيَنِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ مُخْلِصًا بِهَا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ حِصْنِي، وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي. قالوا: يا ابنِ رسولِ الله! و ما إِيخلاصُ الشَّهادَةِ لله؟ قال: «طاعةُ اللهِ وَ رَسولِهِ وَ وِلايَةُ أَهلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»^۱

۱۱. در جواهر السنّية، طبع نجف، صفحه ۲۲۲ عین روایتی را که در تحت شماره ۱ از معانی الأخبار، صفحه ۳۷۰ نقل کردیم آورده است و آن را به همین اسناد از صدوق در کتاب اُمالی نقل کرده است و لکن فرموده: «و أنا فی شُرُوطِها» ثم قال الشيخُ الحرّ:

أقول: هذا على تقدير تخفيف النون من قوله: «و أنا فی شُرُوطِها». و على تقدير تشديدها تشتمل جميع الأئمّة، بل جميع المعصومين عليهم السّلام، و المقصودُ من هذا الباب حاصلُ على التقديرين. انتهى

عيون أخبار الرضا، صفحه ۲۶۹، با اسناد متصل خود از حسن بن نصر روایت می کند که:

«قال: قلتُ للرّضا عليه السّلام: ما العلةُ في التّكبيرِ على الميِّتِ خمسَ تكبيراتٍ؟ قال: «رَوَوْا أَنَّهُ اشْتَقَّتْ مِنْ خَمْسِ صَلَوَاتٍ. فَقَالَ: «هذا ظاهرُ الحديثِ، فأما في وَجِهٍ آخَرَ فَإِنَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ على العبادِ خمسَ فرائضٍ: الصّلاةَ وَ الزّكاةَ وَ الصّيامَ وَ الحجَّ وَ الوِلايَةَ، فَجَعَلَ للميِّتِ مِنْ كُلِّ فريضةٍ تكبيرَةً واحدةً. فَمَنْ قَبِلَ الوِلايَةَ كَبَّرَ خَمْسًا، وَ مَنْ لَمْ

يَقْبَلِ الْوَلَايَةَ كَبْرًا أَرْبَعًا. فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تُكَبَّرُونَ خَمْسًا، وَمَنْ خَالَفَكُمْ يُكَبَّرُ أَرْبَعًا.»^۱

در عیون أخبار الرضا، صفحه ۲۲۲، روایت مفصلی از حضرت رضا علیه السلام راجع به علاج روایتین متعارضین بیان شده است و در آخر آن می فرماید:

«أَوْ بِأَيِّهَا شِئْتَ وَسِعَكَ (خ و معك) الاختيارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَالِاتِّبَاعِ وَالرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. وَمَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ؛ فَتَحْنُ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ، وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بِأَرَائِكُمْ، وَعَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثْبِتِ وَ الْوُقُوفِ، وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بِأَحْثُونَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكُمُ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا.»^۲

این روایت بسیار لطیف است و در مباحث اصول در باب اشتغال و در باب تعارض خبرین از آن بحث می شود لکن چون ذکر تمام آن به طول می انجامد با ذکر شماره صفحه کتاب عیون اشاره شد تا بدان جا مراجعه شود.

۱۲. در جواهر السنیه، طبع نجف، صفحه ۱۵۸ گوید:^۳

«و بهذا الأسناد قال: "قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قال الله عز وجل: لا إله إلا الله حِصْنِي، مَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ عَذَابِي." و مراد مرحوم شیخ حرّ عاملی از این اسناد چنانچه در صفحه قبل بیان کرده است، از امالی شیخ ابوعلی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی از مرحوم شیخ طوسی است قال: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَحَّامُ السَّرَّ مَن رَأَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَنْصُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمُّ أَبِي مُوسَىٰ بْنِ عَيْسَىٰ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَىٰ الْمَنْصُورِيُّ قَالَ: كُنْتُ خِدْمًا لِلْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۲.

۲- همان مصدر، ص ۲۱.

۳- الجواهر السنیه، ص ۳۱۳.

۴- [الخِذْنُ: الحبيب و الصّاحب. (محقّق)]

كان يروى عنه كثيرًا فرؤى عنه قال: حَدَّثَنِي الإمامُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْحَدِيثُ.

۱۳. در جواهر السنّة، صفحه ۲۶۲ از مرحوم ابوعلی الحسن بن محمد بن

الحسن الطوسی در أمالی خود از پدرش مرحوم شیخ طوسی روایت می کند که:

«قال: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَتْحِ هَلَالُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْخَفَّارِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرِ الْكُوفِيِّ بِوَسْطِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمَعَاظِ بِقَصْرِ صَبِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ جَبْرِئِيلَ، عَنْ مِيكَائِيلَ، عَنْ إِسْرَافِيلَ، عَنِ اللَّوْحِ، عَنِ الْقَلَمِ، عَنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِضْنِي، مَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ نَارِي.»^۱

در قسمت دوم از جلد چهارم اعیان الشیعة، صفحه ۱۱۸،^۲ در مطالبی که

راجع به حضرت رضا علیه السلام آورده گوید:

حديثٌ سلسلة الذهب في كتاب الفصول المهمة لابن الصبّاغ المالكي قال: حَدَّثَ الْمَوْلَى السَّعِيدُ إِمَامُ الدُّنْيَا عِمَادُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْوَزَّانِ فِي مُحَرَّمِ سَنَةِ سِتِّ وَتِسْعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ: أَوْرَدَ صَاحِبُ كِتَابِ تَارِيخِ نِيْشَابُورِ فِي كِتَابِهِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا دَخَلَ إِلَى نِيْشَابُورَ فِي السَّفَرَةِ الَّتِي خُصَّ فِيهَا بِفَضِيلَةِ الشَّهَادَةِ، كَانَ فِي قُبَّةٍ مَسْتُورَةٍ بِالسَّقْلَاطِ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءٍ وَ قَدْ شَقَّ نِيْشَابُورَ، فَعَرَّضَ لَهُ الْإِمَامَانِ الْحَافِظَانِ لِلْأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ وَالْمُتَابِرَانِ^۳ عَلَى السَّنَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ أَبُو زُرْعَةَ الرَّازِي

۱- الجواهر السنّة، ص ۵۱۶.

۲- اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۸، تحت عنوان «حديث سلسلة الذهب».

۳- [لسان العرب: «المتابرة على الأمر: المواظبة عليه.» (محقّق)]

و مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمِ الطُّوسِيِّ وَمَعَهَا خَلَاتِقُ لَا يُحْصُونَ مِنَ طَلَبَةِ الْعِلْمِ وَأَهْلِ الْأَحَادِيثِ وَ
 أَهْلِ الرَّوَايَةِ وَالِدِّرَايَةِ فَقَالَا: أَيُّهَا السَّيِّدُ الْجَلِيلُ ابْنُ السَّادَةِ الْأَثْمَةِ! بَحَقِّ آبَائِكَ الْأَطْهَرِينَ وَ
 أَسْلَافِكَ الْأَكْرَمِينَ إِلَّا مَا أَرَيْتَنَا وَجَهَكَ الْمَيْمُونَ الْمُبَارَكُ! وَرَوَيْتَ لَنَا حَدِيثًا عَنْ آبَائِكَ
 عَنْ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذْكُرُكَ بِهِ. فَاسْتَوْقَفَ الْبَغْلَةَ، وَ أَمَرَ غِلْمَانَهُ
 بِكَشْفِ الْمَظَلَّةِ^١ عَنِ الْقُبَّةِ، وَأَقْرَعَ عُيُونَ تِلْكَ الْخَلَاتِقِ بِرُؤْيِيَةِ طَلْعَتِهِ الْمُبَارَكَةِ، فَكَانَتْ لَهُ
 ذُوَابَتَانِ عَلَى عَاتِقَيْهِ، وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ قِيَامًا عَلَى طَبَقَاتِهِمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَ هُمْ مَا بَيْنَ صَارِخٍ وَ
 بَاكِ وَ مُتَمَرِّغٍ^٢ فِي التُّرَابِ وَ مُقْبِلٍ لِحَافِرِ بَغْلَتِهِ، وَ عَلَا الضَّجِيحُ، فَصَاحَتْ [فَصَاحَ] الْأَثْمَةُ
 وَ الْعِلْمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ: مَعَاشَرَ النَّاسِ! اسْمَعُوا وَ عُوا، وَ أَنْصِتُوا لِسَمَاعٍ مَا يَنْفَعُكُمْ، وَ لَا
 تُؤْذُونَا بِكَثْرَةِ ضُرَائِكُمْ وَ بُكَايِكُمْ. وَ كَانَ الْمُسْتَمْلِي أَبُو زُرْعَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمِ الطُّوسِيِّ.
 فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: "حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى الْكَازِمُ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ
 الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ شَهِيدِ كَرْبَلَاءَ عَنْ
 أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي حَبِيبِي وَ قَرَّةُ عَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَ سَلَّمَ قَالَ: حَدَّثَنِي جِبْرَائِيلُ قَالَ: سَمِعْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى يَقُولُ: كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي، وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي." ثُمَّ أَرَخِيَ السِّتْرَ
 عَلَى الْقُبَّةِ وَ سَارَ. فَعَدَّوْا أَهْلَ الْمُحَابِرِ وَ الدُّوِيِّ^٣ الَّذِينَ كَانُوا يَكْتُبُونَ، فَأَنَافُوا^٤ عَلَى عَشْرِينَ
 أَلْفًا. وَ فِي رِوَايَةٍ: عُدَّ مِنَ الْمُحَابِرِ أَرْبَعَةً وَ عَشْرُونَ أَلْفًا سِوَى الدُّوِيِّ^٥.

١- [الْمَظَلَّةُ: مَا يَسْتَظِلُّ بِهِ: چتر، چادر. (محقق)]

٢- [مُتَمَرِّغٌ: الْمُتَقَلِّبُ. (محقق)]

٣- [جَمْعُ دَوَاةٍ. (محقق)]

٤- [أَنَافَ عَلَى كَذَا: زَادَ. (محقق)]

٥- [أَعْيَانُ السَّيِّعَةِ، ج ٢، ص ١٨.]

این حدیث را بدین کیفیت از تاریخ نیشابور، در کشف الغمّة^۱، صفحه ۲۷۱ و در سفینة البحار، ماده حدث، جلد ۱، صفحه ۲۲۹ و ۲۳۰ از کشف الغمّة، و در فصول المهمّة ابن صبّاح مالکی، طبع مطبعة العدل فی النجف، صفحه ۲۳۵ و ۲۳۶ ذکر می کند.^۲

[روایاتی توحیدی مناسب إلهیات بالمعنی الأخص]

در توحید صدوق، صفحه ۱۷۴ با اسناد خود از اَبی الحسن الموصلی از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که:

«جاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَتَى كَانَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ لَهُ: "تَكَلَّمْتُكَ أَثْمَكَ! وَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ: مَتَى كَانَ. كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلِ، وَ يَكُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ، وَ لَا غَايَةَ وَ لَا مُنْتَهَى لَهَا، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ، فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ." فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَنَبِيٌّ أَنْتَ؟ فَقَالَ: "وَيْلَكَ! إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ."»^۳

در جلد ۲ بحار کمپانی، صفحه ۱۸۶ از احتجاج طبرسی نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه فرموده اند:

"دليله آياته، و وجوده إثباته، و معرفته توحيدُهُ، و توحيدُهُ تمييزُهُ عن خلقه، و حُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَةَ صِفَةٍ لَا بَيْنُونَةَ عَزَلَةٍ. إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ غَيْرٍ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ. مَا تُصَوِّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ." ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: "لَيْسَ بِإِلَهِ مَنْ عُرِفَ بِنَفْسِهِ، هُوَ الدَّالُّ بِالِدَّلِيلِ عَلَيْهِ، وَ الْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ."^۴

۱- کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۰۱.

۲- جنگ ۵، ص ۲۲۴.

۳- جنگ ۵، ص ۲۴۱.

۴- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳ به نقل از احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۱.

و این جملات در /حتجاج، جلد ۱، صفحه ۲۹۹، طبع نجف وارد است.
حضرت آیه الله امام جمعه آقا سید عزالدین زنجانی فرمودند:
در مصباح شیخ طوسی در ذکر اعمال یوم الجمعة در ضمن نمازی وارد است
که: "یا مَنْ هَدَانِي إِلَيْهِ، وَ دَلَّنِي عَلَيْهِ حَقِيقَةُ الْوُجُودِ، وَ سَأَقْنِي عَنِ الْحَيْرَةِ إِلَى مَعْرِفَتِهِ، وَ
بَصَّرَنِي رُشْدِي بِرَأْفَتِهِ."^۱

که در اینجا به خداوند حقیقه الوجود اطلاق شده است و این مسأله برای
الهیات بالمعنی الأخصّ و بحث در اصالة الوجود مفید است.
اصل این دعا و نماز را این جانب از مصباح شیخ، صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴ در
جنگ سبز بزرگ شماره ۱۵، صفحه ۹ آورده‌ام.^۲

۱- مصباح المتهجّد، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۲- جنگ ۱۴، ص ۱۴.

۳- [جنگ ۱۵، ص ۹: در کتاب مصباح المتهجّد شیخ طوسی؛ ص ۲۲۳ تا ۲۲۵، در ضمن اعمال
و صلاتهای وارد در روز جمعه وارد است:

«صلاةٌ أخرى: روی محمد بن داود بن کثیر عن أبيه قال: دخلتُ على سيدي أبي عبد الله جعفر بن
محمد الصادق عليه السلام فرأيتَه يصلي، ثم رأيتَه فَنَتَ في الرَّكعةِ الثانيةِ في قيامه و ركوعه و سجوده،
ثم أقبل بوجهه الكريم على الله، ثم قال: "يا داود! هي ركعتان. والله! لا يصلِّيها أحدٌ فيرى النارَ
بعينه بعد ما يأتي فيها ما أتيتُ."^۳

فلم أبرح من مكاني حتى عَلَّمَنِي. قال محمد بن داود: فعَلَّمَنِي يا أبا كَمَا عَلَّمَكَ. قال: إِنِّي لَأَشْفُقُ
عليك أَنْ تُضَيِّعَ!

قلت: كَلَّا إن شاء الله!

قال: إذا كان يوم الجمعة قبل أن تزول الشمس فصلِّها و اقرء في الرَّكعةِ الأولى فاتحة الكتاب و ﴿إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، و في الثانية فاتحة الكتاب و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و تستفتحها بفاتحة الصلاة. فإذا
فرغتَ مِنْ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ في الرَّكعةِ الثانيةِ فارفع يديك قبل أن ترُكع و قل: ←

[كلام أمير المؤمنين عليه السلام درباره ذات أقدس پروردگار]

در بحار کمپانی، جلد ۲، صفحه ۱۶۷ از توحید صدوق و عیون أخبار الرضا
روایت کرده است که:

«إلهي إلهي إلهي! أسئلك راجبًا، وأقصدك سائلًا، واقفًا بين يديك، مُتَضَرِّعًا إليك. إن أقتطعتني ذنوبي
نشطني عفوك، وإن أسكتني عملي أنطقني صنفحك، فصل على محمد وأهل بيته وأسئلك العفو العفو.
ثم تركع وتفرغ من تسبيحك وقل:

هذا وقوف العائذ بك* يا رب! أدعوك مُتَضَرِّعًا وراكعًا، متقرَّبًا إليك بالدَّلَّة خاشعًا، فلست بأول
منطقٍ من حشمة مُتَدَلِّلًا. أنت أحبُّ إليّ مولاي، أنت أحبُّ إليّ. فإذا سجدت فابسط يديك كطالب
حاجة وقل:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ. رب! هذه يداي مَبْسُوطَتَانِ بين يديك، هذه جوامعُ بَدَنِي خاضعةٌ
بِفِئَاءِكَ، وهذه أسبابي مجتمعةٌ لعبادتك. لأدري بأيّ نَعْمَاءِكَ أَقْلِبُ، و لا لأَيِّها أَقْصِدُ: لعبادتك أم
لِمَسْئَلَتِكَ أم الرِّغْبَةَ إِلَيْكَ! فَأَمْلَأُ قَلْبِي حَشِيَّةً مِنْكَ، واجعلني في كُلِّ حَالَتِي لَكَ قَصْدِي. أنت سيدي
في كُلِّ مَكَانٍ وَإِنْ حَجَبْتَ عَنْكَ أَعْيُنَ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ، أسئلك بك إذ جعلت في طَمَعًا فَيَكُ عَفْوُكَ أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَرْحَمَ مِنْ يَسْئَلُكَ، وَهُوَ مَنْ قَدْ عَلِمْتَ بِكَمَالِ عِيُوبِهِ وَذُنُوبِهِ، لَمْ يَسْطِ
إِلَيْكَ يَدَهُ إِلَّا ثِقَةً بِكَ، وَ لَا لِسَانَهُ إِلَّا فَرِحًا بِكَ. فَارْحَمْ مَنْ كَثُرَ ذَنْبُهُ عَلَى قَلْبَتِهِ، وَ قَلَّتْ ذُنُوبُهُ فِي سَعَةِ
عَفْوِكَ، وَ جَرَّأَنِي جُرْمِي وَ ذَنْبِي بِهَا جَعَلْتَ مِنْ طَمَعٍ إِذَا يَتَسَّ الْعُرُورُ الْجَهُولُ مِنْ فَضْلِكَ، أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَسْئَلُكَ لِإِخْوَانِي فِيكَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ.

ثم تجلس ثم تسجد الثانية وقل:

يَا مَنْ هَدَانِي إِلَيْهِ، وَ دَلَّنِي حَقِيقَةَ الْوُجُودِ عَلَيْهِ، وَ سَأَقْنِي مِنَ الْحَيْرَةِ إِلَى مَعْرِفَتِهِ، وَ بَصَّرَنِي رُشْدِي
بِرَأْفَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاقْبَلْنِي عَبْدًا، وَ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا. أنت أحبُّ إليّ مولاي، أنت أحبُّ
إليّ مولاي.

ثم قال: يا داود! والله لقد حلف لي عليهما جعفر بن محمد عليهما السلام و هو تجاه القبلة إنه
لا ينصرف أحد من بين يد ربه تعالى إلا مغفورًا، وإن كانت له حاجة قضاها. «

*-خ ل: من النار (محقق)

أمیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای ایراد کردند و از جمله در آن وارد است درباره ذات اقدس پروردگار: «واحدٌ لا من عددٍ، و دائمٌ لا بأمَدٍ، و قائمٌ لا بعمَدٍ»^۱.

[قال الصادق عليه السلام: العبودية جوهرة كنهها الربوبية]

در مصباح الشريعة، باب ۱۰۰ که در حقیقت عبودیت است، صفحه ۶۶ فرموده است:

«قال الصادق عليه السلام: "العبودية جوهرة كنهها الربوبية، فما فقد من العبودية وجد في الربوبية، و ما خفي عن الربوبية أصيب في العبودية. قال الله تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲ آی: موجودٌ فی غیبتک و فی حضرَتک،" الحدیث.^۳»

[حدیث: اعرّفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسّنون من روایاتهم عنّا]

در صفحه ۲۶۶ از کتاب صد و ده پرسش از آیه الله میلانی، آقای محمد رازی در سؤالی نوشته است:

قال الصادق عليه السلام: "اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسّنون من روایاتهم عنّا؛ فإنّا لا نعدّ الفقیه منهم فقیهاً حتّیٰ یكون محدّثاً." فقیل له: أو یكون المؤمن

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۲۱ به نقل از التوحید للصدوق، ص ۶۹؛ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- جنگ ۱۴، ص ۱۵.

۳- سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳.

۴- مصباح الشريعة ترجمه مصطفوی، ص ۴۵۳.

۵- جنگ ۱۳، ص ۱۹.

مُحَدَّثًا؟ قال: "يكون مُفَهَّمًا، و المُمَهَّم مُحَدَّثٌ" ۱. ۲.

[اشعاری حکمی و عرفانی از بزرگان عرفاء]

من با تو به توحید دلی یک‌دله دارم
 از عشق تو بر گردن جان سلسله دارم
 از دست عنایات تو چشم صله دارم
 من قطره‌ای از بحر فزون حوصله دارم
 من عشق تو را پیش روی قافله دارم
 تا بال‌گشایم بفنای حرم هو^۳

ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم
 حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد^۴

این دو بیتش کفر محض است ای عزیز
 رجس او را خانه قلبت مریز
 زانی و مزنی را کی خلق کرد
 گر بود خالق چرا پس منع کرد
 گر بود زانی زنایش از خدا
 پس چرا باشد رسولش رهنما

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۸۲ به نقل از رجال الکشی، ص ۳.

۲- جنگ ۱۴، ص ۱۵.

۳- از اشعار حکیم صفا اصفهانی در نعت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها.

۴- مثنوی معنوی، دفتر اول.

* * *

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
چون که این رنگ از میان برداشتی موسی و فرعون کردند آشتی^۱ و^۲

* * *

بی‌نشان در نشان نمی‌گنجد در نشان بی‌نشان نمی‌گنجد
یک بیان از معانی عشقش در معانی بیان نمی‌گنجد
در میانست و در کنار ولی در کنار و میان نمی‌گنجد
جان حرمگاه خاص جانانست غیر جانان به جان نمی‌گنجد
ذره‌ای از آفتاب نور علی در زمین و زمان نمی‌گنجد^۳ و^۴

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲- جنگ ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۳- از اشعار حاج محمد علی اصفهانی (نور علیشاه اول).

۴- جنگ ۱۳، ص ۱۲۵.

فصل سوّم:

مطالب متنوع مبدأ

[مزیت انبیاء بر سایرین در جلوات حق است]

راجع به آنکه انبیاء بشرنند لکن مزیت آنها همان جلوات حق است که طینت و خمیره آنها را درخشان آفریده و از سایر مردم برتری دارند.
در آیه ۹ سوره ابراهیم (۱۴) وارد است:

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَبَاؤُنَا فَاتُّونَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن حٰنْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُمْ بِسُلْطٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَمَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدٰنَا سُبُلَنَا وَلَنَصِبرَنَّ عَلَىٰ مَا ءٰذٰبْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱﴾

۱- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۹ الی ۱۲.

۲- جنگ ۵، ص ۵۵.

[بحثی پیرامون جبر و تفویض از کتاب طهارة مصباح الفقیه]

در کتاب طهارة مصباح الفقیه، در جلد آخر در صفحه ٥٦ بعد از بیان طهارت جبریین گوید:

«و أظهر من ذلك القول بطهارة المفوضة، بل عن شرح المفاتيح أن ظاهر الفقهاء طهارتهم، یعنی: إسلامهم. فما عن كاشف الغطاء - من أنه عد من إنكار الضرورى القول بالجبر و التفویض - فى غاية الضعف. كيف؟ و عامة الناس لا يمكنهم تصوّر «أمر بين الأمرين» - كما هو المروى عن أئمتنا - حتى يعتقدوا به؛ فإنه من غوامض العلوم، بل من الأسرار التي لا يصل إلى حقيقتها إلا الأوحدي من الناس الذي هداه الله إلى ذلك. ألا ترى أنك إذا أمعنت النظر لوجدت أكثر من تصدى من أصحابنا لإبطال المذهبين لم يقدر على التخطي عن مرتبة التفويض و إن أنكره باللسان؛ حيث زعم أن منشأ عدم استقلال العبد في أفعاله كونها صادرة منه بواسطة أن الله تعالى أقدره عليها و هيأ له أسبابها، مع أنه لا يظن بأحد ممن يقول بالتفويض إنكار ذلك. و الحاصل أن هذا المعنى - بحسب الظاهر - عين القول بالتفويض. مع أن عامة الناس يقصر أفهامهم عن أن تتعلل [تتعقلوا] مرتبة فوق هذه المرتبة لا تنتهى إلى مرتبة الجبر. لكن هذا في مقام التصور التفصيلي، و إلا فلا يبعد أن يكون ما هو المغروس^١ في أذهان عامة أصحابنا - خواصهم و عوامهم - مرتبة فوق هذه المرتبة؛ فإنهم لم يزالوا يربطون المكوّنات بأسرها من أفعال العباد و غيرها في حدوثها و بقائها بمشيئة الله تعالى و قدرته من غير أن يعزّلوا عللها عن التأثير حتى يلزم منه بالنسبة إلى أفعال العباد الجبر، أو يلتزموا بكون المشيئة من أجزاء عللها حتى يلزمه الإشرأك و الوهن في سلطان الله

١- [ما يُغرس في الأرض]. (محقق)

تعالى. وهذا المعنى وإن صعب تصوّره والإذعانُ به لدى الإلتفاتِ التفصيليِّ؛ لما فيه من المناقضة الظاهرة لدى العقولِ القاصرة، لكنّه إجمالاً مغروسٌ في الأذهان، ومآله على الظاهر إلى الالتزام بالأمر بين الأمرين بالنسبة إلى معلولاتِ جميعِ العِلَل من أفعال العباد وغيرِها. وكيف كان فلا ينبغي الارتياحُ في أنّه ليس شيءٌ من مثلِ هذه العقائد التي ربّما يعجزُ الفحولُ عن إبطالِها مع مساعدةِ بعضِ ظواهرِ الكتابِ والسنةِ عليها إنكاراً للضروريِّ، والله العالم. ^١ انتهى.

إنّه تعالى ليس بجسمٍ

[تهج الحقّ وكشف الصدق، علامه حلّي] در صفحه ٥٥ گوید:

البحث الثالث في أنّه تعالى ليس بجسمٍ.

أطبّق العقلاءُ على ذلك إلّا أهل الظاهر: كداود، و الحنابلة كافة؛ فإنّهم قالوا: إنّهُ تعالى جسمٌ يجلس على العرش ويفضّل عنه من كلّ جانبٍ ستّة أشبارٍ بشيره، وإنّه ينزل في كلّ ليلةٍ جمعةٍ على حمارٍ ويُنَادى إلى الصّباح: «هل من تائب، هل من مستغفرٍ؟» وحمّلوا آيات التّشبيه على ظواهرها.

و السببُ في ذلك قلةٌ تميّزهم، وعدمُ تَفْطِنِهِم بالمناقضة التي تلزمهم، وإنكارُ الصّوريات التي تُبطلُ مقالّتهم؛ فإن الصّورة قاضيةٌ بأنّ كلّ جسمٍ لا ينفك عن الحركة والسكون، وقد ثبت في علم الكلام أنّها حادثان. و الصّورة قاضيةٌ أنّ ما لا ينفك عن المُحدث فإنّه يكون مُحدثاً، فيلزم حدوثُ الله تعالى. و الصّورة الثانية قاضيةٌ بأنّ كلّ مُحدثٍ مفتقرٌ إلى مُحدث، فيكون واجبُ الوجود مفتقراً إلى مؤثّر، و

١- مصباح الفقيه، ج ٧، ص ٢٩٧.

٢- جنك ٧، ص ٩ إلى ١٠.

يكون ممكناً، فلا يكون واجباً، وقد فُرض أنه واجبٌ، هذا خُلفٌ.^١

حنابله قائل به جسميت الله مي باشند

[نهج الحقّ و كشف الصدق، علامه حلي]:

و قد تَمَادَى أَكْثَرُهُمْ فَقَالَ: إِنَّهُ تَعَالَى يَجُوزُ عَلَيْهِ الْمَصَافِحَةُ، وَإِنَّ الْمَخْلِصِينَ يُعَانِقُونَهُ فِي الدُّنْيَا.^٢ و قال داود: ^٣ اعْفُونِي عَنِ الْفَرْجِ وَ اللَّحْيَةِ، وَ اسْأَلُونِي عَمَّا وَرَاءَ ذَلِكَ. و قال: إِنَّ مَعْبُودَهُ جِسْمٌ ذُو لَحْمٍ وَ دَمٍ وَ جَوَارِحٍ وَ أَعْضَاءٍ، وَ إِنَّهُ بَكَى عَلَى طُوفَانِ نُوحٍ، حَتَّى رَمَدَتْ عَيْنَاهُ، وَ عَادَتَهُ الْمَلَائِكَةُ لَمَّا اشْتَكَّتْ عَيْنَاهُ!

فَلْيُنْصَفِ الْعَاقِلُ الْمَقْلُدُّ مِنْ نَفْسِهِ: هَلْ يَجُوزُ لَهُ تَقْلِيدُ هَؤُلَاءِ فِي شَيْءٍ؟ وَ هَلْ لِلْعَقْلِ مَجَالٌ فِي تَصْدِيقِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَقَالَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْإِعْتِقَادَاتِ الْفَاسِدَةِ؟ وَ تَثْبُتِ النَّفْسُ بِإِصَابَةِ هَؤُلَاءِ فِي شَيْءٍ الْبَتَّةُ؟^٤

حنابله و ابن تیمیة قائل به فوقیت خدا در جهت هستند

[نهج الحقّ و كشف الصدق، علامه حلي]:

إنَّه تَعَالَى لَيْسَ فِي جِهَةٍ

المبحث الرابع: في أنَّه تَعَالَى لَيْسَ فِي جِهَةٍ.

١- جنگ ٢٥، ص ١٧١.

٢- روى محمد بن عبدالكريم الشهرستاني هذا القول عن عدّة علماء من أهل السنّة في كتاب الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٥.

٣- هو داود الجوارب من علماء أهل السنّة، ذكره الشهرستاني في كتابه الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٥.

٤- جنگ ٢٥، ص ١٧٢.

العقلاء كافةً على ذلك، خلافاً للكرامية^١، حيث قالوا: إنه تعالى في جهة فوق، ولم يعلموا أن الضرورة قصت بأن كل ما هو في جهة فيما أن يكون لابثاً فيها، أو متحرراً عنها، فهو إذن لا ينفك عن الحوادث، وكل ما لا ينفك عن الحوادث فهو حادثٌ على ما تقدم^٢.

نقل الخلاف في مسائل العدل

[نهج الحق وكشف الصادق، علامه حلي] صفحة ٧٢:

المبحث الحادي عشر: في العدل.

وفيه مطالب: الأول: في نقل الخلاف في مسائل هذا الباب.

اعلم: أن هذا أصل عظيم تبتنى عليه القواعد الإسلامية بل الأحكام الدينية مطلقاً، وبدونه لا يتم شيء من الأديان، ولا يمكن أن يعلم صدق نبي من الأنبياء على الإطلاق، على ما نُقررّه فيما بعد إن شاء الله. وبس ما اختاره الإنسان لنفسه مذهباً، خرج به عن جميع الأديان، ولم يمكنه أن يعبد الله تعالى بشرح من الشرايع السابقة و اللأحقّة، ولا يجزّم به على نجاة نبيّ مُرسَلٍ، أو ملكٍ مُقرَّبٍ، أو مُطيعٍ في جميع أفعاله من أولياء الله تعالى و خُصائمه، ولا على عذابٍ أحدٍ من الكفّار والمُشركين، وأنواع

١- الكرامية: هم أصحاب أبي عبد الله محمد بن كرام، بلغ عددهم إلى اثنتي عشرة فرقة (راجع: الفرق بين الفرق، ص ١٣١، والملل والنحل، ج ١، ص ١٠٨) و ذهب مذهب الكرامية أبو الحسن الأشعريّ رئيس الأشاعرة، وأثبت الفوقية لله تعالى (راجع: الإبانة في أصول الديانة، ص ٣٦ إلى ٥٥). و ذهب أيضاً إلى ذلك المذهب فرقة الوهابية، وقدوتهم ابن تيمية (راجع: رسالة العقيدة الحموية، ج ١، ص ٤٢٩ لابن تيمية، والهدية السنّية، ص ٩٧ و الرسالة الخامسة منها، ص ١٠٥ لعبد اللطيف، حفيد محمد ابن عبد الوهاب).

٢- نهج الحق وكشف الصادق، ص ٥٥.

٣- جنگ ٢٥، ص ١٧٢ و ١٧٣.

الفُسَّاقِ وَالْعَاصِينَ. فَلْيَنْظُرِ الْعَاقِلُ الْمُقَلِّدُ: هل يجوز له أن يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى بِمِثْلِ هَذِهِ الْعَقَائِدِ الْفَاسِدَةِ وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ الْمُسْتَنْدَةِ إِلَى اتِّبَاعِ الشَّهْوَةِ وَالْإِنْقِيَادِ إِلَى الْمَطْمَعِ؟!^۱

إمامیه و معتزله می گویند: قُبْح و ظُلْم استناد به بندگان دارد

[نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی]:

قالت الإمامية و متابعوهم من المعتزلة: إِنَّ الْحُسْنَ وَالْقُبْحَ عَقْلِيَّانِ، مُسْتَدَانِ إِلَى صِفَاتٍ قَائِمَةٍ بِالْأَفْعَالِ، أَوْ وَجْهِهِ وَاعْتِبَارَاتٍ يَقَعُ عَلَيْهَا. وَقَالَتِ الْأَشَاعِرَةُ: إِنَّ الْعَقْلَ لَا يَحْكُمُ بِحُسْنِ شَيْءٍ الْبَتَّةَ وَ لَا بِقُبْحِهِ، بَلْ كُلُّ مَا يَقَعُ فِي الْوُجُودِ مِنْ أَنْوَاعِ الشَّرُورِ: كَالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ الْقَتْلِ وَ الشَّرْكِ وَ الْإِلْحَادِ وَ سَبِّ اللَّهِ تَعَالَى وَ سَبِّ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، فَإِنَّهُ حَسَنٌ.

قالت الإمامية و متابعوهم من المعتزلة: إِنَّ جَمِيعَ أَفْعَالِ اللَّهِ تَعَالَى حِكْمَةٌ وَ صَوَابٌ، لَيْسَ فِيهَا ظُلْمٌ وَ لَا جَوْرٌ وَ لَا كِذْبٌ وَ لَا عَبَثٌ وَ لَا فَاحِشَةٌ، وَ الْفَوَاحِشُ وَ الْقَبَائِحُ وَ الْكِذْبُ وَ الْجَهْلُ مِنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ، وَ اللَّهُ تَعَالَى مَنْزَعٌ عَنْهَا وَ بَرِيٌّ مِنْهَا.^۲

اشاعره می گویند: جميع أفعال از حسن و قبيح به خدا نسبت دارد

[نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی]:

و قالت الأشاعرة: لَيْسَ جَمِيعُ أَفْعَالِ اللَّهِ تَعَالَى حِكْمَةً وَ صَوَابًا (و صوابًا ظ):

۱- جنگ ۲۵، ص ۱۷۳.

۲- شرح التجريد للقوشجي، ص ۳۷۳؛ و الفصل لابن حزم، ج ۳، ص ۶۶؛ و الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۱ با قدری اختلاف در مصادر مذکور.

۳- جنگ ۲۵، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

لأنَّ الفواحشَ و القبائحَ كُلَّها صادرةٌ عنه تعالى؛ لأنَّه لامؤثرٌ غيرُه.^١
و قالت الإماميةُ: نحن نرضى بقضاء الله تعالى: حُلوه و مُرّه؛ لأنَّه لا يقضى إلا بالحق.

و قالت الأشاعرةُ: لانرضى بقضاء الله كلّه؛ لأنَّه قضى الكُفْرَ و الفواحشَ و المعاصي و الظلمَ و جميع أنواع الفساد.^٢

و قالت الإماميةُ و المعتزلةُ: لا يجوز أن يُعاقب الله النَّاسَ على فعله، و لا يلومهم على صنعه، ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾.^٣

و قالت الأشاعرةُ: لا يُعاقب الله النَّاسَ إلا على ما لم يفعلوه، و لا يلومهم إلا على ما لم يصنعوه، و إنما يُعاقبهم على فعله فيهم، و سبّه و شتمه، ثمَّ يلومهم عليه، و يُعاقبهم لأجله، و يخلق فيهم الإعراض، ثمَّ يقول: ﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ﴾^٤ و يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَعْلِ و يقول: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا﴾.^٥

و قالت الإماميةُ: إنَّ الله تعالى لم يفعل شيئاً عبثاً، بل إنما يفعل لغرضٍ و مصلحةٍ، و إنه إنما يمرض لمصالح العباد، و يُعَوِّضُ الْمُؤَلَّمِ بِالثَّوَابِ، بحيث يتنقى العبثُ و الظلمُ.

١- الملل و النحل، ج ١، ص ٩٦؛ و عقائد النسفی و شرحه للتفتازانی، ص ١٠٩، و الفصل لابن حزم، ج ٣، ص ٦٩.

٢- شرح العقائد و حاشيته، للكستلي، ص ١١٣؛ و الملل و النحل، ج ١، ص ٩٤؛ و التفسير الكبير، ج ٢٦، ص ٢٠١.

٣- كما قال الله تعالى في سورة الإسراء (١٧) آیه ١٥.

٤- سورة المدثر (٧٤) آیه ٤٩.

٥- سورة الكهف (١٨) صدر آیه ٥٥. أقول: ذكر الفضل في المقام مقالة الأشاعرة و أوضحها، و ليراجع: الفصل لابن حزم، ج ٣، ص ٥٤؛ و شرح العقائد، ص ١٠٩.

و قالت الأشاعرة: لا يجوز أن يفعل الله شيئاً لغرضٍ من الأغراض، و لا لمصلحةٍ، و يؤلِّم العبدَ بغير مصلحةٍ و لا غرضٍ، بل يجوز أن يخلق خلقاً في النار، مخلّدين فيها، من غير أن يكونوا قد عصوا أو لا.

و قالت الإمامية: لا يحسن في حكمة الله تعالى أن يُظهر المعجزاتِ على يد الكذابين، و لا يُصدِّق المُبطلين، و لا يُرسل الشفهاء و الفساق و العصاة.

و قالت الأشاعرة: يحسن كل ذلك^١.

أشاعره می گویند: خداوند تکلیف به محال می کند، بلکه جمیع تکالیف او به محال می باشد

[نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی]:

و قالت الإمامية: إن الله سبحانه لم يكلف أحداً فوق طاقته.

و قالت الأشاعرة: لم يكلف الله أحداً إلا فوق طاقته، و ما لا يتمكّن من تركه و فعله، و لا مهم على ترك ما لم يعطهم القدرة على فعله، و جوزوا أن يكلف الله مقطوع اليد الكتابة، و من لا مال له الزكاة، و من لا يقدر على المشي للزمانة^٢ الطيران إلى السماء، و أن يكلف العاطل الزمن المفلوج خلق الأجسام، و أن يجعل القديم محدثاً، و المحدث قديماً، و جوزوا أن يرسل رسولاً إلى عباده بالمعجزات، ليأمرهم بأن يجعلوا الجسم الأسود أبيض دفعةً واحدةً، و يأمرهم بالكتابة الحسنة، و لا يخلق لهم الأيدي و الآلات، و أن يكتبوا في الهواء بغير دواةٍ و لا مدادٍ و لا قلم، و لا بد ما يقرأه كل أحد.

١- التفسير الكبير، ج ١٧، ص ١١؛ و ج ٢٨، ص ٢٣٢؛ و شرح التجريد للقوشجي، ص ٣٧٥.

٢- جنگ ٢٥، ص ١٧٤.

٣- [الزمانة: العاهة، عدم بعض الأعضاء، تعطيل القوى]. (محقق)

و قالت الإمامية: ربنا عدلٌ وأحكمٌ من ذلك^١.

نزاهة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ دَنَاءَةِ الْأَبَاءِ وَعَهْرِ الْأُمَّهَاتِ

[نهج الحقّ وكشف الصدق، علامه حليّ] صفحہ ١٥٨:

المبحث الثالث: في أنّه يَجِبُ أن يكون منزهاً عن دَنَاءَةِ الْأَبَاءِ وَعَهْرِ الْأُمَّهَاتِ
 ذهب الإمامية إلى أنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَجِبُ أن يكون منزهاً
 عن دَنَاءَةِ الْأَبَاءِ وَعَهْرِ الْأُمَّهَاتِ، بريئاً من الرذائل والأفعال الدالّة على الخسّة:
 كالاستهزاء به والسخرية والضحك عليه؛ لأنّ ذلك يُسقط محلّه من القلوب، ويُتفرّ
 الناس عن الانقياد إليه؛ فإنّه من المعلوم بالضرورة الذي لا يقبل الشكّ والارتياب.
 وخالفَت السُّنَّةُ فيه.^٢

اشاعره می گویند: جایز است پیغمبران اولاد زنا باشند و خودشان اهل

هر گونه فسق و فجور

[نهج الحقّ وكشف الصدق، علامه حليّ]:

أمّا الأشاعرة فباعترار نفی الحسن والقبح فلزمهم أن يذهبوا إلى جواز بعثة ولّد
 الزنا المعلوم لكلّ أحد، وأن يكون أبوه فاعلاً لجميع أنواع الفواحش وأبلغ أصناف
 الشرك، وهو ممن يُسخر به، ويُضحك عليه، ويُصَفَعُ في الأسواق، ويُستهزأ به، و
 يكون قد ليط به دائماً؛ لأبنة فيه، قَوَّادًا. وتكون أمّه في غاية الرّنا والقيادة، و الافتضاح

١- نهج الحقّ وكشف الصدق، ص ٧٥.

٢ و ٣- جنگ ٢٥، ص ١٧٦.

٤- [صَفَعَ يَصْفَعُهُ: ضَرَبَ ففاه أو بدنه بكفّة مَبسوطَةً. (محقّق)]

بذلك، لا تَرُدُّ يَدَ لَامِسٍ. و يكون هو في غاية الدَّناءةِ و السَّفالةِ، ممَّن قد لِيَط به طوَلُ
عُمره حالَ النُّبوةِ و قبلَها، و يُصَفَع في الأسواقِ، و يَعتمد المَناكيرِ، و يكون قَوَادًا
بصَّاصًا.

فهؤلاء يَلزَمهم القولُ بذلك؛ حيث نَفوا التَّحسينَ و التَّقبيحَ العقليينِ، و أنَّ ذلك
ممكنٌ، فيجوز من الله وقوعه، و ليس هذا بأبلغَ من تعذيب الله مَنْ لا يستحقُّ
العذابَ، بل يستحقُّ الثَّوابَ طوَل الأبد! ^١

معتزله نیز چون صدور گناه را از پیغمبران جایز می دانند، باید ملتزم به
جواز فساد آباء انبیا گردند

[نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی]:

و أما المعتزلة فلا تهمَّ جَوَزوا صدورَ الذَّنْب عنهم، لَزِمهم القولُ بجواز ذلك
أيضًا، و اتَّفَقوا على وقوعِ الكبائرِ منهم، كما في قصَّةِ إخوةِ يوسف.

فليَنظُر العاقلُ بعينِ الإنصافِ: هل يجوز المصيرُ إلى هذه الأقاويلِ الفاسدةِ و
الآراءِ الرديئةِ؟ و هل يبقى مُكَلَّفٌ يَنقاد إلى قبولِ قولٍ مَنْ كان يُفَعَل به الفاحشةُ طوَلُ
عُمره إلى وقتِ نُبوَّتِه؟ و أَنه يُصَفَع و يُستهزأُ به حالَ النُّبوةِ؟ و هل يَثْبُت بقولِ هذا
حُجَّةٌ على الخلقِ؟

و اعلم أنَّ البحثَ مع الأشاعرةِ في هذا البابِ ساقطٌ، و أَنهم إن بَحَثوا في ذلك
استعملوا الفُضولَ؛ لأنَّهم يُجَوِّزون تعذيبَ المُكَلَّف على أَنه لم يَفَعَل ما أمره الله تعالى

١- نهج الحق و كشف الصدق، ص ١٦١.

٢- جنگ ٢٥، ص ١٧٦.

به، من غير أن يَعْلَمَ ما أمره به، و لا أَرْسَلَ إليه رسولاً البتة، بل و على امتثال أمره به، و أن جميع القبائح من عنده تعالى، و أن كل ما وَقَعَ في الوجود فإنه فعله تعالى، و هو حَسَنٌ؛ لأنَّ الحُسْنَ هو الواقع، و القبيح هو الذي لم يَقَع.

فهذه الصفات الحسيسة في النبي و أبويه تكون حَسَنَةً؛ لوقوعها من الله تعالى، فأى مانع حيثئذ من البعثة باعتبارها؟ فكيف يُمكن للأشاعرة منع كُفر النبي، و هو من الله، و كل ما يَفْعَلُهُ تعالى فهو حَسَنٌ؟ و كذا أنواع المعاصي؟ و كيف يُمكنهم مع هذا المذهب التنزيه للأنبياء؟!

نعوذ بالله من مذهب يُؤدِّي إلى تحسين الكُفر، و تقييح الإيوان، و جواز بعثة من اجتمع فيه كل الرذائل و السقطات.

و قد عَرَفَت من هذا أن الأشاعرة في هذا الباب قد أنكروا الصَّروريات^١.

تعريف عشق به خداوند

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل گردم از آن

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت^٣.

١- نهج الحق و كشف الصدق، ص ١٦٢ الى ١٦٤.

٢- جنگ ٢٥، ص ١٧٦.

٣- مثنوی معنوی، دفتر اول.

٤- جنگ ١، ص ١٠٧.

بخش دوّم:

معاد و علائم آخر الزّمان

فصل اوّل:

آیاتی در باب معاد

آیاتی که دلالت دارد بر آنکه انسان عین اعمال خود را در روز قیامت ملاحظه و مشاهده می کند

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۰: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا يُحْذِرُكُمْ وَبَعِيدًا اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾.

۲. سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۹: ﴿وُضِعَ وَالْكِتَابُ فَتَرَى الْمَجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾.

۳. سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۶ الی ۸: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلُهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.

۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالٍ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

٥. سورة الانفطار (٨٢) آیه ١ تا ٧: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِذَا السَّمَاءُ
 أَنْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ * عَلِمَتْ
 نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ * يَتَأَيَّمُوا لِآلِنَسْنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ
 فَعَدَلَكَ﴾.

٦. سورة آل عمران (٣) آیه ٢٥: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ
 كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

٧. سورة هود (١١) آیه ١١١: ﴿إِنَّ وَكُلًّا لَّمَّا لِيُوفِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلْتُمْ إِنَّهُ بِمَا
 يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

٨. سورة آل عمران (٣) ذیل آیه ١٦١: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ
 تُوَفِّيَ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

٩. سورة آل عمران (٣) آیه ١٨٠: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَاءِ أَنفُسِهِمْ اللَّهُ مِنْ
 فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

١٠. سورة التكویر (٨١) آیه ١ الى ١٤: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ
 انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا
 الْبِحَارُ سُجِّرَتْ * وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ * وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُيِّلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ * وَإِذَا
 الصُّحُفُ نُثِرَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ * وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ * عَامَتْ
 نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ﴾.

١١. سورة یونس (١٠) آیه ٣٠: ﴿هَتَالِكِ تَبَلَّوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى
 اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ﴾.

۱۲. سوره البقرة (۲) آیه ۲۸۱: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

۱۳. سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۷۲: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ أَنْتُمْ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾.

۱۴. سوره الأنفال (۸) ذیل آیه ۶۰: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾.

۱۵. سوره الأحقاف آیه ۱۹: ﴿لِكُلِّ وَدْرَجَتٍ مِمَّا عَمِلُوا لِيُوفَّيَهُمْ وَ أَعْمَلَهُمْ هُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ﴾.^۱

آیاتی که در بعضی موت و جان گرفتن را به خدا و در بعضی به ملک الموت و در بعضی به ملائکه نسبت داده است

۱. سوره الزمر (۳۹) آیه ۴۲: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَا سَلَتْ أَلَّتْ قَضِيَّ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

۲. سوره السجدة (۳۲) آیه ۱۱: ﴿قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.

۳. سوره الأنعام (۶) آیه ۶۱: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ﴾.

۴. سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۳۷: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.
۵. سوره النحل (۱۶) آیه ۲۸: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا أَلْسَلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.
۶. سوره النحل (۱۶) آیه ۳۲: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.
۷. سوره الملك (۶۷) آیه ۲: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾.
۸. سوره النحل (۱۶) آیه ۷۰: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾.
۹. سوره الحج (۲۲) صدر آیه ۵: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾.
۱۰. سوره البقرة (۲) آیه ۲۴۳: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾. راجع به تفسیر این آیه مبارکه در جلد ۶ بحار، صفحه ۱۲۳، از کافی روایت است.^۱

آیات و روایات دالّه بر اینکه اعمال زشت انسان عین آتش است

برخی از آیات که دلالت دارد بر آنکه اعمال زشت انسان عین آتش است منتهی در این دنیا چون در پرده حجاب است مشاهده نمی شود ولی در قیامت چون حجاب از بین می رود عین آن اعمال آتشین مشاهده می شود که اشاره به تجسم اعمال دارد:

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۳: ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾.

۲. سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۵۴: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.

۳. سوره النساء (۴) آیه ۱۰: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آيَتِمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾.

۴. سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۳۰: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾.

۵. سوره یس (۳۶) آیه ۵۴: ﴿فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

۶. سوره التّحریم (۶۶) ذیل آیه ۷: ﴿لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

ورد أيضًا هذا المعنى في الأحاديث النبوية ما لا يحصى: كقوله صلى الله عليه وآله وسلم: «الذي يشرب في آنية الذهب والفضة فإنما يُجر جرٌّ في جوفه نار جهنم»^۱

و قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^١
 و قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْجَنَّةُ قِيَعَانٌ، وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللهِ وَ
 بِحَمْدِهِ»^٢.

٧. سورة البقرة (٢) قسمتی از آیه ٢٤: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ
 وَالْحِجَارَةُ﴾.

٨. سورة العلق (٩٦) آیه ١٧ و ١٨: ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ * سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ﴾.

٩. سورة البقرة (٢) آیه ١٧٤: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ
 وَيُدْشَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

١٠. و أولى من جميع ذلك كله على تجسم الأعمال قوله: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ
 هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ سورة ق (٥٠) آیه ٢٢؛ إذ الغفلة
 لا تتحقق إلا مع وجود الشيء، و كذلك كشف الغطاء إنما يتحقق مع وجود الشيء
 وراء الغطاء، فلا تغفل.

١١. سورة التوبة (٩) ذیل آیه ٣٤ و آیه ٣٥: ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ
 وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ تُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ
 فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
 تَكْتُمُونَ﴾^٣.

١- همان مصدر.

٢- بحار الأنوار، ج ٧، ص ٢٢٩؛ عوالمی اللالی، ج ٤، ص ٨.

٣- جنگ ١٠، ص ٢١.

[آیات دالّه بر آنکه خداوند سبحانه نعمتی را بر مردم تغییر نمی دهد مگر

آنکه خود مردم تغییر دهند]

۱. سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۰ و ۱۱: ﴿سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ * لَهُرُ مُعَقِّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾.

۲. سوره الأنفال (۸) آیه ۵۳: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَيَّ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

البته واضح است که نعمت شامل معنویات و روحانیات هم می شود به دلیل سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۳: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

۳. سوره الروم (۳۰) آیه ۴۱: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

۴. سوره الأعراف (۷) آیه ۹۶: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَأَتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.^۱

آیات دالّه بر آنکه در روز قیامت مشرکین انکار شرک خود را در دنیا می کنند

۱. سوره الأنعام (۶) آیه ۲۲ الی ۲۴: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ

أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنْتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ * أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿

۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶ الی ۳۰: ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهَّقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِن عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فزِيلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ * فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ * هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿

۳. سوره القصص (۲۸) آیه ۶۱ الی ۶۶: ﴿أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعَدَا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ * وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآئِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ * وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَآءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ * وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿

آیاتی که در قرآن مجید دلالت دارد بر آنکه بهشت به عنوان مبادله و شراء

اعمال صالحه و جهنم شراء در مقابل اعمال رذيله است

۱. سوره البقرة (۲) در نیمه دوم آیه ۱۰۲ در ضمن بیان حال سحره و

جادوگران می فرماید: ﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

۲. سوره البقرة (۲) آیه ۲۰۷: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾.

۳. سوره النساء (۴) آیه ۷۴: ﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

۴. سوره التوبة (۹) آیه ۱۱۱: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا ببيعكم الذي بايعتم به وذللك هو الفوز العظيم﴾.

۵. سوره البقرة (۲) آیه ۹۰: ﴿بئسما اشتروا به أنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَن يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.^۱

تردد پروردگار در قبض روح مؤمن

در جلد ۶ بحار، طبع جدید، صفحه ۱۵۲ از امالی شیخ طوسی با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

«قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: "قال الله عز وجل: ما من شيء أتردد عنه ترددي عن قبض روح المؤمن: يكره الموت و أنا أكره مساءته. فاذا حصره

أَجَلُهُ الَّذِي لَا يُؤَخَّرُ فِيهِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ بَرِيحَانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ تُسَمَّى أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] الْمُسَخِيَّةَ وَالْأُخْرَى الْمُنْسِيَّةَ. فَأَمَّا الْمُسَخِيَّةُ فَتُسَخِّيهِ عَنِ مَالِهِ، وَأَمَّا الْمُنْسِيَّةُ فَتُنْسِيهِ أَمْرَ الدُّنْيَا. «و در تعلیقه گوید: «فی المصدر: "أترددُ فيه مثلُ ترددي عند قبضِ روح المؤمن."»

و در صفحه ۱۶۰ دو روایت دیگر از محاسن برقی با دو سند مختلف از حضرت صادق علیه السلام در این موضوع نقل می‌کند: اولی را از محمد الحلبی و دومی را از ابو حمزه ثمالی:

أول: "قال الله تبارك و تعالی: لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مَنِّي مُسْتَدَلُّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ الْمُؤْمِنِ: إِنِّي لِأَحِبُّ لِقَائَهُ وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ، فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ. وَ إِنَّهُ لِيَدْعُونِي فِي أَمْرٍ، فَاسْتَجِيبُ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا إِلَّا وَاحِدٌ مِنْ عِبْدِي مُؤْمِنٌ لَأَسْتَغْنِيَتْ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي، وَ لَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أُنْسًا لَا يَسْتَوْحِشُ فِيهِ إِلَى أَحَدٍ."

دوم: "يقول [قال] الله تبارك و تعالی: ما تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعَلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنِّي أَحِبُّ لِقَائَهُ وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ، فَأَزْوِيهِ عَنْهُ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ لَأَكْتَفَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي، وَ جَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أُنْسًا لَا يَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى أَحَدٍ."^۱

[حدیثی در بازگشت هر چیز به هم سنخ خود]

حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - در جلد ۸، صفحه ۱۰۴، از تفسیر المیزان

در ذیل آیه ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾^۲ فرماید:

«كما في العِللِ يأسناده عن ابراهيم اللّيثي عن الباقر عليه السلام في حديث طويل:

۱- جنگ ۶، ص ۱۲۸.

۲- سوره الاعراف (۷) ذیل آیه ۲۹.

ثم قال: "أخبرني يا إبراهيم عن الشمس إذا طلعت وبدأ شعاعها في البلدان: أهو بائنٌ من القرص؟" قلت: في حال طلوعه بائنٌ. قال: "أليس إذا غابت الشمس اتصل ذلك الشعاع بالقرص حتى يعود إليه؟" قلت: نعم قال: "كذلك يعود كلُّ شيءٍ إلى سنخه و جوهره وأصله. فإذا كان يومُ القيمة نزع اللهُ عزَّ وجلَّ سنخَ النَّاصبِ و طينته مع أثقاله و أوزاره من المؤمن، فيلحقها كلها بالنَّاصبِ، و ينزعُ سنخَ المؤمن و طينته مع حسناته و أبواب برِّه و اجتهاده من النَّاصبِ، فيلحقها كلها بالمؤمن" الحديث.^۱

[لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ]

و در جلد ۹، صفحه ۸۷ از الميزان در ذیل آیه: ﴿لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۲ اشاره به حدیث ابراهیم لیشی فرموده‌اند. اصل این روایت در *علل الشرایع* است و آخرین روایت از روایات این کتاب است و بسیار مفصل و حاوی مطالب عالییه است و برای بحث حقوق در معاد بسیار مناسب است.^{۳، ۴}

آیات و روایاتی راجع به موت

۱. سوره الأنفال (۸) آیه ۵۰:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾.

۱- جنگ ۶، ص ۱۱۲.

۲- سوره الأنفال (۸) صدر آیه ۳۷.

۳- *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۶۰۶؛ *بحار الأنوار*، ج ۵، ص ۲۲۸.

۴- جنگ ۶، ص ۱۱۲.

۲. سوره محمد (۴۷) آیه ۲۵ الی ۲۸:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَرِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾.

۳. سوره ق (۵۰) آیه ۱۶ الی ۲۲:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَحَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾.

۴. سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۲:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

استدراج در دنیا البته حقیقت و جزایی در عالم آخرت دارد و بدین معنی که استدراج ظاهری در این عالم صورت و حقیقتی در عالم بروز و ظهور دارد شاید آیه شریفه ذیل این حقیقت را بیان کند.

۵. سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۱ و ۱۶۲:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾.

۶. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۹ الی ۲۳:

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ *

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ
* إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ *.

۷. سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۴:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي
الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ
فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ
لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

۸. بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۳۲:

”قال أمير المؤمنين عليه السلام: كم من غافلٍ ينسجُ ثوبًا ليلبسَه و إنَّها هو كفنُه،
و يبنى بيتًا ليسكنَه و إنَّها هو موضعُ قبره.“

۹. بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۳۲:

[الأمالى للشيخ الطوسى] فيها كتَبَ أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن
أبي بكرٍ: ”عباد الله، إنَّ الموتَ ليس منه فَوْتُ، فاحذروا قَبْلَ وَقوعه، و أعدُّوا له عُدَّتَه؛
فإنَّكم طرُدُ الموتِ: إن أقمتم له أخذكم و إن فررتم منه أدرككم، و هو ألزَمُ لكم من
ظِلِّكم. الموتُ معقودٌ بنواصيكم، و الدنيا تطوى خلفكم، فأكثرُوا ذَكَرَ الموتِ عند ما
تُنازِعُكم إليه أنفسُكم من الشَّهواتِ، و كَفَى بِالموتِ واعظًا. و كان رسولُ الله صلَّى
الله عليه و آله كثيرًا ما يوصي أصحابه بِذَكَرِ الموتِ فيقول: أكثرُوا ذَكَرَ الموتِ؛ فإنَّه
هادِمٌ اللَّذاتِ حائلٌ بينكم و بين الشَّهواتِ.“

۱۰. بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۳۳:

”قال رسولُ الله صلَّى الله عليه و آله: لو أنَّ البهائمَ يَعلمون من الموتِ ما
تعلَّمون أنتم ما أكلتم منها سمينًا.“

١١. بحار الأنوار، جلد ٦، صفحه ١٣٤:

قال أبو عبد الله عليه السلام: "بَلَغَ أمير المؤمنين عليه السلام مَوْتَ رَجُلٍ مِنْ أصحابِهِ، ثُمَّ جَاءَ خَبْرٌ آخَرَ أَنَّهُ لَمْ يَمُتْ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ أَتَانَا خَبْرٌ اِزْتَاغٌ لَهُ إِخْوَانُكَ، ثُمَّ جَاءَ تَكْذِيبُ الْخَبْرِ الْأَوَّلِ، فَأَنْعَمَ ذَلِكَ أَنْ سُرِرْنَا، وَ إِنَّ الشُّرُورَ وَ شَيْكَ الْإِنْقِطَاعِ يَبْلُغُهُ عَمَّا قَلِيلٍ تَصْدِيقُ الْخَبْرِ الْأَوَّلِ. فَهَلْ أَنْتَ كَائِنٌ كَرَجُلٍ قَدْ ذَاقَ الْمَوْتَ ثُمَّ عَاشَ بَعْدَهُ، فَسَأَلَ الرَّجْعَةَ، فَأُسْعِفَ بِطَلَبَتِهِ، فَهُوَ مُتَأَهَّبٌ بِنَقْلِ مَا سَرَّهُ مِنْ مَالِهِ إِلَى دَارِ قَرَارِهِ لَا يَرَى أَنَّ لَهُ مَالًا غَيْرَهُ. وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ دَائِبَانِ فِي نَقْصِ الْأَعْمَارِ وَ إِنْفَادِ الْأَمْوَالِ وَ طَيِّ الْأَجَالِ. هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ قَدْ صَبَحَا ﴿وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾^٣ فَأَصْبَحُوا قَدْ وَرَدُوا عَلَى رَبِّهِمْ، وَ قَدِمُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ، وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ غَضَّانِ جَدِيدَانِ لَا يُبْلِيهِمَا مَا مَرَّ بِهِ، يَسْتَعِيدَانِ لِمَنْ بَقِيَ بِمَثَلِ مَا أَصَابَا مِنْ مَضَى. وَ اعْلَمْ أَنَّكَ أَنْتَ نَظِيرُ إِخْوَانِكَ وَ أَشْبَاهِكَ. مِثْلُكَ كَمِثْلِ الْجَسَدِ قَدْ نَزَعَتْ قُوَّتُهُ، فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا حُشَاشَةٌ نَفْسِهِ يَتَنَظَّرُ الدَّاعِيَ، فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا نَعِظُ بِهِ، ثُمَّ نَقْصُرُ عَنْهُ."

١٢. بحار الأنوار، جلد ٦، صفحه ٢١٧:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "إِنَّ سَعْدًا (سعد بن معاذ) لَمَّا مَاتَ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى قَبْرِهِ فَقَالَ: وَ مِثْلُ سَعْدٍ يُضْمُّ؟! فَقَالَتْ أُمُّهُ: هَنِيئًا لَكَ يَا سَعْدُ وَ كَرَامَةً! فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: يَا أُمَّمَ سَعْدٍ، لَا تَحْتِمِي عَلَى اللَّهِ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ سَمِعْنَاكَ وَ مَا تَقُولُ فِي سَعْدٍ. فَقَالَ: إِنَّ سَعْدًا كَانَ فِي لِسَانِهِ غِلْظٌ عَلَى أَهْلِهِ."

١- [ارتاع منه و له: فَرَعَ وَ تَفَرَّعَ (من الرُّوع). (محقق)]

٢- [أَهَبَّ وَ تَأَهَّبَ لِلْأَمْرِ: تَهَيَّأً وَ اسْتَعَدَّ. (محقق)]

٣- سورة الفرقان (٢٥) آية ٣٨.

۱۳. و در همین معنی روایتی مفصل وارد شده که در بحار، جلد ۶، صفحه ۲۲۰ مذکور است.

علی بن الحسین بن الشَّقِیرِ الهمدانی عن جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یُوسُفَ، عن علی بن بُرْجِ الحِیَاطِ، عن عُمَرَ بْنِ الیَسَعِ، عن عبد الله بن الیسع، عن ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَامَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ، فَأَمَرَ بِغُسْلِ سَعْدٍ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى عِضَادَةِ الْبَابِ. فَلَمَّا أَنْ حُنِطَ وَكُفِّنَ وَحُمِلَ عَلَى سَرِيرِهِ تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ، ثُمَّ كَانَ يَأْخُذُ يَمَنَةَ السَّرِيرِ مَرَّةً وَيَسِرَّةَ السَّرِيرِ مَرَّةً، حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى الْقَبْرِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى لَحَدَّهُ وَسَوَّى اللَّيْنَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: نَاوِلُونِي حَجْرًا، نَاوِلُونِي تُرَابًا رَطْبًا يَسُدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّيْنِ. فَلَمَّا أَنْ فَرَّغَ وَحَثَا التُّرَابَ عَلَيْهِ وَسَوَّى قَبْرَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَلِي وَيَصِلُ الْبِلَى إِلَيْهِ، وَكَيَنَّ اللَّهُ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ. فَلَمَّا أَنْ سَوَّى التُّرْبَةَ عَلَيْهِ قَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ: يَا سَعْدُ، هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أُمَّ سَعْدٍ، مَهْ لَا تَجْزِمِي عَلَى رَبِّكَ؛ فَإِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ. قَالَ: فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَجَعَ النَّاسُ فَقَالُوا لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ عَلَى سَعْدٍ مَا لَمْ تَصْنَعْهُ عَلَى أَحَدٍ: إِنَّكَ تَبِعْتَ جَنَازَتَهُ بِلَا رِدَاءٍ وَلَا حِذَاءٍ. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ بِلَا رِدَاءٍ وَلَا حِذَاءٍ، فَتَأَسَّيْتُ بِهَا. قَالُوا: وَكُنْتَ تَأْخُذُ يَمَنَةَ السَّرِيرِ مَرَّةً وَيَسِرَّةَ السَّرِيرِ مَرَّةً. قَالَ: كَانَتْ يَدِي فِي يَدِ جَبْرَائِيلَ: أَخْذُ حَيْثُ يَأْخُذُ. قَالُوا: أَمَرْتَ بِغُسْلِهِ وَصَلَّيْتَ عَلَى جَنَازَتِهِ وَلَحَدْتَهُ فِي قَبْرِهِ ثُمَّ قُلْتَ: إِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ. قَالَ: فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: نَعَمْ، إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءًا."

۱۴. (الصدوق فی الاعتقادات) و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اتَّخَلَفَ، وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ».^۱

۱۵. بحار، جلد ۶، صفحه ۲۴۹:

و قال الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ أَخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأُظْلَمَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَبْدَانَ بِالْفَىِّ عَامٍ، فَلَوْ قَدِ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَوَرَّثَ الْأَخُ الَّذِي أَخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأُظْلَمَةِ، وَ لَمْ يُورَثِ الْأَخُ مِنَ الْوِلَادَةِ».

۱۶. در تفسیر امام عسکری علیه السلام (بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۸۹)

می فرماید: «وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲ كُلُّ يَلْعَنُهُمْ، لِأَنَّ كُلًّا مِنَ الْمَأْمُورِينَ الْمُتَّبِعِينَ يَلْعَنُونَ الْكَافِرِينَ، وَ الْكَافِرُونَ أَيْضًا يَقُولُونَ: لَعَنَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ. فَهَمْ فِي لَعْنِ أَنْفُسِهِمْ أَيْضًا ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۳ فِي اللَّعْنَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. «الخ».

بنابراین لعنت که به معنی بُعد از ساحت خدا است و آنها چون دائم در بُعد و عذابند و چون هر لعنت قبلی موجب بُعد و عذاب بعدی می شود بنابراین دائماً بُعد آنها از خدا و عذاب آنها رو به ازدیاد است تا به جائی که تصور نشود و این بروز و ظهور همان استدراج است.^۴

۱- الاعتقادات فی دین الإمامیة، ص ۴۸.

۲- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۶۲.

۳- سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۲.

۴- جنگ ۵، ص ۱۲.

فصل دوّم:

روایاتی در باب معاد

[روایتی از امام صادق علیه السلام در کیفیت قبض روح]

راجع به کیفیت قبض روح در بحار، جلد ۶، صفحه ۱۴۴:

«من لا يحضره الفقيه: سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ و عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۲ و عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾^۳ و ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾^۴ و عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا﴾^۵ و عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ﴾^۶ و قَدْ يَمُوتُ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ مَا لَا يَحْصِيهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَكَيْفَ هَذَا؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ أَعْوَانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ

۱- سوره الزمر (۳۹) صدر آیه ۴۲.

۲- سوره السجدة (۳۲) صدر آیه ۱۱.

۳- سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۳۲.

۴- سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۲۸.

۵- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۶۱.

۶- سوره الأنفال (۸) صدر آیه ۵۰.

الشَّرْطَةُ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ يَبْعُهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ فَتَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ يَتَوَفَّاهُمُ مَلَكُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ وَ يَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ»^{۱، ۲، ۳}.

[شعر معروف: یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلا]

جلد ۶ بحار، صفحہ ۱۷۸ [المجالس للمفید]: مسنداً عن أصبغ بن نباته قال: «دَخَلَ الْحَارِثُ الْهُمْدَانِيَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَفَرٍ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ كُنْتُ فِيهِمْ، فَجَعَلَ الْحَارِثُ يَتَبَدُّ فِي مَشِيئِهِ [مَشِيئَتِهِ] وَ يَحِطُّ الْأَرْضَ بِمِحْجَنِهِ، وَ كَانَ مَرِيضًا. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ كَانَتْ لَهُ مِنْهُ مَنْزِلَةٌ - فَقَالَ: "كَيْفَ تَجِدُكَ يَا حَارِثُ؟" فَقَالَ: نَالَ الدَّهْرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنِّي، وَ زَادَنِي أَوْبًا غَلِيلاً اخْتِصَامُ أَصْحَابِكَ بِبَابِكَ. قَالَ: "وَ فِيْمَ خُصُومَتِهِمْ؟" قَالَ: فِيكَ وَ فِي الثَّلَاثَةِ مِنْ قَبْلِكَ: فِيْمَنْ مُفْرِطٍ مِنْهُمْ غَالٍ، وَ مَقْتَصِدٍ قَالَ [تَالٍ]، وَ مِنْ مَرْتَدٍّ مُرْتَابٍ لَا يَدْرِي أَيْقِدِمُ أَمْ يُحْجِمُ. ۶ فَقَالَ: "حَسْبُكَ يَا أَخَا هُمْدَانَ. أَلَا إِنَّ خَيْرَ شَيْعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ: إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي." فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ: لَوْ كَشَفْتَ - فَدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي - الرَّيْنَ عَنْ قُلُوبِنَا وَ جَعَلْتَنَا فِي ذَلِكَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِنَا. قَالَ: "قَدْكَ؛ فَإِنَّكَ أَمْرٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ. إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرَّجَالِ، بَلْ بِأَيَّةِ الْحَقِّ،

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- [آیات مورد استشهاد در این حدیث شریف قبلاً در ص ۱۰۷ همین مجلد تحت عنوان «آیات که در بعضی موت و جان گرفتن را به خدا و در بعضی به ملک الموت و در بعضی به ملائکه نسبت داده است» آمده است. (محقق)]

۳- جنگ ۱۰، ص ۱۸.

۴- [من (وَأَد): اتَّأَدَّ فِي الْأَمْرِ: تَمَهَّلَ وَ تَأَنَّى. (محقق)]

۵- [في المنجد: أَوْبٌ - أَوْبًا: غَضِبَ. (محقق)]

۶- [أَحْجَمَ عَنِ الشَّيْءِ: كَفَّ. (محقق)]

فاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ. يا حارثُ، إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَالصَّادِعُ بِهِ مُجَاهِدٌ، وَ
 بِالْحَقِّ أُخْبِرُكَ، فَأَزْعِنِي سَمْعَكَ، ثُمَّ خَبِّرْ بِهِ مَنْ كَانَتْ لَهُ حَصَانَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ. أَلَا إِنِّي
 عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ، قَدْ صَدَّقْتُهُ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ. ثُمَّ إِنِّي
 صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ فِي أُمَّتِكُمْ حَقًّا، فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ، وَ نَحْنُ خَاصَّتُهُ يَا حَارِثُ
 وَ خَالِصَتُهُ، وَ أَنَا صَفْوُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ وَلِيُّهُ وَ صَاحِبُ نَجْوَاهُ وَ سِرِّهِ. وَ أُوتِيَتْ فَهَمَ الْكِتَابِ وَ
 فَصَلَ الْخِطَابِ وَ عِلْمَ الثَّرُونِ وَ الْأَسْبَابِ، وَ اسْتُودِعْتُ أَلْفَ مِفْتَاحٍ، يَفْتَحُ كُلَّ مِفْتَاحِ أَلْفِ
 بَابٍ، يُفْضِي كُلَّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ عَهْدٍ، وَ أُيِّدْتُ وَ اتُّخِذْتُ وَ أُمِدِدْتُ بَلِيلَةَ الْقَدْرِ نَفْلًا. وَ إِنَّ
 ذَلِكَ لِيَجْرِي لِي وَ لِمَنْ تَحَفَّظَ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَا جَرَى اللَّيْلِ وَ النَّهَارُ حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ
 مَنْ عَلَيْهَا. وَ أُبَشِّرُكَ يَا حَارِثُ لَتَعْرِفُنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْحَوْضِ وَ عِنْدَ
 الْمُقَاسَمَةِ. قَالَ الْحَارِثُ: وَ مَا الْمُقَاسَمَةُ؟ قَالَ: "مُقَاسَمَةُ النَّارِ أَقَاسِمُهَا قِسْمَةٌ صَحِيحَةٌ،
 أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّي فَأَتْرُكِيهِ، وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ." ثُمَّ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِ
 الْحَارِثِ فَقَالَ: "يَا حَارِثُ، أَخَذْتُ بِيَدِكَ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِي،
 فَقَالَ لِي - وَ قَدْ سُكُوتُ إِلَيْهِ حَسَدَ قَرِيشٍ وَ الْمَنَافِقِينَ لِي -: إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ
 بِحَبْلِ اللَّهِ وَ بِحُجْرَتِهِ - يَعْنِي: عِصْمَتِهِ مِنْ ذِي الْعَرْشِ تَعَالَى - وَ أَخَذْتَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ
 بِحُجْرَتِي، وَ أَخَذَ ذُرِّيَّتُكَ بِحُجْرَتِكَ، وَ أَخَذَ شِيعَتُكُمْ بِحُجْرَتِكُمْ [بِحُجْرَتِكُمْ] فَمَاذَا يَصْنَعُ
 اللَّهُ بِنَبِيِّهِ؟ وَ مَاذَا يَصْنَعُ نَبِيُّهُ بِوَصِيِّهِ؟ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِثُ قَصِيرَةً مِنْ طَوِيلَةٍ أَنْتَ مَعَ مَنْ
 أَحْبَبْتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ" - يَقُولُهَا ثَلَاثًا. فَقَامَ الْحَارِثُ يُجِرُّ رِدَائَهُ وَ يَقُولُ: مَا أَبَالِي بَعْدَهَا
 مَتَى لَقِيتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِينِي. «

قال جميل بن صالح: و أنشدني أبوهاشم السيد الحميري - رحمه الله - فيما

تضمنه هذا الخبر:

قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ كَمَ نَمِّ أَعْجُوبَةٍ لَهُ حَمَلًا

يا حارِ اَهمْدانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِ
يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَاَعْرِفُهُ
وَأَنْتَ عِنْدَ الصَّرَّاطِ تَعْرِفُنِي
أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَأٍ
أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَفُ لِلعَرَضِ
دَعِيهِ لَا تَقْرِيهِهَ إِنْ لَهِ
مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا^۱
بِنَعْتِهِ وَاَسْمِهِ وِ ما عَمِلًا
فَلَا تَخَفِ عَثْرَةً وِ لَا زَلًا
تَخَالَهَ فِي الحِلاوَةِ العَسَلًا
دَعِيهِ لَا تَقْتُلِي الرِّجَالَ
حَبْلًا بِحَبْلِ الوَصِيِّ مُتَّصِلًا^۲

۱- [مام شناسی، ج ۱، ص ۱۷۴ (تعلیق): «یا حارُ- یا حارِ»؛ در منادای مرخم، لغت اصحّ و أشهر آنست که حرکت حرف آخری را که باقی مانده است به همان حال اصل باقی می گذارند، و البتّه بسیاری نیز آن حرکت حرف محذوف را به ماقبل منتقل می نمایند. (محقق)]

۲- [مام شناسی، ج ۱، ص ۱۷۴ (تعلیق): در ضبط کلمه «قبل» احتمالاتی داده شده که معنای هیچ یک از آنها مناسب مقام نیست؛ و آنچه به نظر حقیر می رسد اینست که به فتح «قاف» و فتح یا کسر «باء» و فعل ماضی بوده باشد. چون یکی از معانی قَبَل و قَبِلَ اینست که در چشمان «قَبِل» بوده باشد، و قَبِلَ در چشمان عبارتست از: إِبْأَلُ نَظَرٍ كُلِّ مِنَ العَيْنَيْنِ إِلَى الأُخْرَى. یعنی هر یک از دو چشم به سمت دیگری متوجه شده، و در نظر کردن به یکدیگر روی آورده باشند. و این همان معنای لوچی است که در زبان عامّه می گویند: چشمش چپ است. و اثرش دوبینی است، و لازمه دوبینی، خودبینی و خودپسندی است، که چشمها پیوسته می خواهند خود را ببینند؛ و این معنی از آثار نفاق است که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا آن را از صفات منافق شمرده است.

و نیز در لغت وارد شده است که: رَأَيْتُهُ قُبُلًا يَعْنِي عِيَانًا وِ مُقَابَلَةً. بنابراین ممکنست این کلمه در اینجا بضمّ «قاف» و «باء» بوده باشد. یعنی: مَنْ يَمُتْ يَرِنِ قُبُلًا؛ هر کس بمیرد مرا عیاناً خواهد دید. و این احتمال نیز پسندیده است؛ و شاید از احتمال اول أقرب باشد. در لسان العرب گفته است: رَأَيْتُهُ قُبُلًا وِ قُبُلًا وِ قُبُلًا وِ قَبْلًا وِ قَبْلًا وِ قَبْلًا وِ قَبْلًا: أَي مُقَابَلَةً وِ عِيَانًا.

و بنابراین شعر حمیری را می توان پنج قسم قرائت کرد. (محقق)]

۳- جنگ ۱۰، ص ۱۹.

راجع به عمل خیر و عکس العمل آن

در بحار الأنوار، طبع حروفی، جلد ۸، صفحه ۱۰۵ گوید:

«و رَوَى العِيَّاشِي بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنِ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "أَيُّهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مُسَجَّلَةٌ." قلت: ما هي؟! قال: "قوله [قول الله] تعالى: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۱ جَرَّتْ فِي الْكَافِرِ وَالْمُؤْمِنِ وَالْبَرِّ وَالْفَاجِرِ. وَمَنْ صُنِعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلَيْهِ أَنْ يُكَافِيَ بِهِ. وَ لَيْسَ الْمُكَافَأَةُ أَنْ تَصْنَعَ كَمَا صُنِعَ حَتَّى تُرْبِيَ، فَإِنْ صَنَعْتَ كَمَا صُنِعَ كَانَ لَهُ الْفَضْلُ بِالْإِبْتِدَاءِ."

در بحار الأنوار، طبع حروفی، جلد ۸، صفحه ۳۰۶ از کافی^۲ (فروع، جلد ۲، صفحه ۱۸۳) از عده، از برقی، از محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از بصیر، غلام حضرت صادق علیه السلام، از موقق، غلام حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام، روایت می کند که:

«قال: كان مولاي أبو الحسن عليه السلام إذا أمرَ بِبِشْرَاءِ الْبَقْلِ، يَأْمُرُ بِالْإِكْتِثَارِ مِنْهُ وَمِنَ الْجَرَجِيرِ، فَنَشَرْتَنِي [فنشري] له. و كان يقول عليه السلام: "ما أحقَّ بعضَ النَّاسِ يَقُولُونَ: إِنَّهُ يَنْبُتُ فِي وَادِي جَهَنَّمَ، وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِجَارَةُ﴾^۳، فَكَيْفَ يَنْبُتُ الْبَقْلُ؟»

در لغت نامه دهخدا جرجیر را به معنای تره تیزک آورده است.

در بحار الأنوار، طبع حروفی، جلد ۸، صفحه ۳۵۲ از تفسیر منسوب به

۱-سوره الرحمن (۵۵) آیه ۶۰.

۲-الكافی، ج ۶، ص ۳۶۸.

۳-سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۴.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیه: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً﴾^۱ روایتی مفصل ذکر کرده است؛ و از جمله فقرات این روایت آن است که:

”قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ وَلايَةَ عَلَى حَسَنَةَ لَا تُضُرُّ مَعَهَا شَيْءٌ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَإِنْ جَلَّتْ، إِلَّا مَا يُصِيبُ أَهْلِهَا مِنَ التَّطْهِيرِ مِنْهَا بِمَحَنِ الدُّنْيَا وَبِعَضِّ الْعَذَابِ فِي الْآخِرَةِ، إِلَى أَنْ يَنْجُو مِنْهَا بِشَفَاعَةِ مَوَالِيهِمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. وَإِنَّ وَلايَةَ أَضْدَادِ عَلَى وَ مُخَالَفَةَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ [تَنْفَعُ] مَعَهَا شَيْءٌ، إِلَّا مَا يَنْفَعُهُمْ بِطَاعَتِهِمْ فِي الدُّنْيَا بِالنَّعْمِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّعَةِ، فَيَرِدُوا الْآخِرَةَ وَ لَا يَكُونُ لَهُمْ إِلَّا دَائِمُ الْعَذَابِ“، الحديث.^۲

مواقف القيامة و زمان المكث فيها

۱. سوره الحج (۲۲) آیه ۴۷: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ تُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾.
 ۲. سوره التنزيل (سجده) (۳۲) آیه ۵: ﴿يُذَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾.
 ۳. سوره المعارج (۷۰) آیه ۱ و ۷: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ * تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ * فَأَصْبَرَ صَبْرًا جَمِيلًا * إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾.
- البحار، مجلد ۷، صفحه ۱۲۶ [الأمالی الشيخ الطوسی]: «المفيد مسنداً عن

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۸۰.

۲- جنگ ۱۵، ص ۳۴.

أبي عبد الله عليه السلام قال: «ألا فحاسبوا أنفسكم قبل أن تُحاسِبُوا؛ فإنَّ في القيامةِ حمسينَ موقِفًا، كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ ﴿أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾.^۱ ثم تلا هذه الآية: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾.^{۲، ۳}

أقول: قد وَرَدَ غَيْرُ هذه الروايةِ أَيضًا، و بهذا يُجَمَعُ بين الآياتِ المتقدِّمة، فلا تَغْفَلُ. «الطَّهراني»^۴

[نهی پیغمبر اکرم از استحمام و استشفاء به چشمه‌های آب گرم]

در بحار الأنوار، طبع حروفی، جلد ۸، صفحه ۳۱۵ از کافی، از علی، از پدرش، از هارون، از ابن صدقة، از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «قال: "مَهَي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الاسْتِشْفَاءِ بِالْحَمِيَّاتِ، وَ هِيَ الْعَيُونُ الْحَارَّةُ الَّتِي تَكُونُ فِي الْجِبَالِ الَّتِي تُوجَدُ فِيهَا رَوَائِحُ الْكَبِيرِيتِ؛ فَإِنَّهَا مِنْ فَوْحِ جَهَنَّمَ." (فروع کافی، مجلد ۲، صفحه ۱۸۸).

بیان: قال الجَزْرِي: الْحَمَّةُ عَيْنُ مَاءٍ حَارٍّ يَسْتَشْفَى بِهِ الْمَرِيضُ. و قال: فِيهِ شِدَّةُ الْحَرِّ مِنْ فَوْحِ جَهَنَّمَ، أَيْ: شِدَّةُ غَلِيَانِهَا وَ حَرِّهَا. و يُرَوَى (فيح) بِالْيَاءِ.^۵

[نهی امام صادق علیه السلام از پوشیدن لباس اهل نار]

در بحار الأنوار، طبع حروفی، جلد ۸، صفحه ۳۱۲ از علل الشرایع، از پدرش،

۱- سوره السَّجْدَة (۳۲) ذیل آیه ۵.

۲- سوره المعارج (۷۰) ذیل آیه ۴.

۳- الْأَمَالِي لِلطُّوسِي، ص ۳۶.

۴- جنگ ۱۰، ص ۵۵.

۵- جنگ ۱۵، ص ۳۶.

از محمد بن عطار، از احمد بن محمد از سهل، از محمد بن سلیمان، از مردی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

«قال: قلت له: أُصَلِّي فِي قَلَنْسُوَةِ سَوْدَاءَ؟! قال: "لَا تُصَلِّ فِيهَا؛ فَإِنَّهَا لِبَاسُ أَهْلِ النَّارِ."»

و در بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۲۹۸ از تفسیر عیاشی از ابن مسکان مرفوعاً از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾^۱ وارد است که:
قال: "ما أَصْبَرَهُمْ عَلَى فِعْلِ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ يُصَيِّرُهُمْ إِلَى النَّارِ."»^۲

[عدم خوف مؤمن از مرگ، و حضور ائمه علیهم السلام وقت احتضار]

و فی الکافی: «سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

هل يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ قال: "لا والله! إِنَّهُ إِذَا آتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَهُ جَزَعَ عِنْدَ ذَلِكَ، فيقول له مَلَكُ الْمَوْتِ: يا وَلِيَّ اللَّهِ، لا تَجْزَعُ! فوالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنَا أَبْرُّ بَكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ وَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ. افْتَحَ عَيْنَيْكَ فَأَنْظُرُ! قال: وَ يُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فيقال له: هذا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ. فيفْتَحُ عَيْنَيْهِ فيَنْظُرُ، فينادي رُوحَهُ مُنادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فيقول: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إلى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ﴿أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً﴾ بِالْوَلَايَةِ وَ ﴿مَرْضِيَةً﴾ بِالثَّوَابِ ﴿فَادْخُلِي فِي عِبْدِي﴾ یعنی: مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ،

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۷۵.

۲- جنگ ۱۵، ص ۳۹.

﴿وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾. ^۱ فما من شيء أحبُّ إليه من استئلالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي. ^۲»

لذا ائمه اطهار و انبياء زياد به مرگ راغب بودند.

یافتم من مرگ من خود زندگی است

زندگیم سر به سر پایندگی است

أُقْتَلُونِي أُقْتَلُونِي يَا ثَقَات

إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَات

عاشقان را هر زمانی مردنی است

مردن عشاق خود یک نوع نیست

او دو صد جان دارد از نور هدی^۱

هر دو صد را می کند هر دم فدا

هر یکی جان را ستاند ده بها

از نبی خوان عَشْرَةَ أَمْثَالِهَا^۳ و^۴

کِفَيْتِ وِصِيَّةٍ

فی کتاب وسائل الشیعة فی کتاب الوصیة، صفحه ۶۶۱ و کذا فی الوافی أيضًا فی

کتاب الوصیة، صفحه ۸:

«محمد بن یعقوب عن علی بن إبراهیم، عن علی بن إسحاق، عن الحسین بن حازم

۱- سوره الفجر (۸۹) آیات ۲۷ الی ۳۰.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۹۶؛ آیات مورد استشهاد از سوره الفجر (۸۹) آیات ۲۷ الی ۳۰.

۳- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۴- جنگ ۱، ص ۱۵.

الكلبي ابن اخت هشام بن سالم، عن سليمان بن جعفر، عن أبي عبد الله [عليه السلام] قال: "قال رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم]: من لم يُحسِنْ وَصِيَّتَهُ عند المَوْتِ كان نقصًا في مروّته و عقله. قيل: يا رسولَ الله، وكيف يُوصى الميِّتُ؟ قال: إذا حَضَرْتَهُ وفاتَهُ و اجتمع النَّاسُ إليه قال: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ و الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَ الْقَدَرَ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ، وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ، وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ، وَ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمَبِينُ. جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا خَيْرَ الْجَزَاءِ، وَ حَيًّا مُحَمَّدًا وَ آلَهُ [آلِ مُحَمَّدٍ] بِالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ يَا عِدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَ يَا وَلِيَّ نِعْمَتِي إِلَهِي وَ إِلَهَ آبَائِي، لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي، أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَ أَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ، فَأَنْسُ فِي الْقَبْرِ وَ حَشْتِي، وَ اجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْقَاكِ مَنْشُورًا. ثُمَّ يُوصَى بِحَاجَتِهِ. وَ تصدِّقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ فِي الْقُرْآنِ فِي السُّورَةِ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا مَرْيَمٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^١. فِهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَ يُعَلِّمَهَا. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَّمْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ سَلَّمَ] وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ سَلَّمَ] عَلَّمْنِيهَا جِبْرِئِيلُ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]."^٢

أقول: وَ قَدْ أوردَهُ فِي مَصْبَاحِ الْكِفَعَمِيِّ بِأَدْنَى اخْتِلَافٍ فِي الدَّعَاءِ، صَفْحَةُ ٨.

١- سورة مريم (١٩) آية ٨٧.

٢- الكافي، ج ٧، ص ٢؛ وسائل الشيعة، ج ١٩، ص ٢٦٠؛ الوافي، ج ٢٤، ص ٢٥.

٣- جنگ ١٥، ص ٢٥٠.

فصل سوّم:

علائم ظهور و آخر الزّمان

[حدیث: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ]

در صفحه ۸۳ از جلد ۲ بحار الأنوار از توحید صدوق به اسناد خود مرفوعاً
روایت می کند که:

«قال سئل عليُّ بن الحسينِ عليه السلام عن التَّوْحِيدِ فقال: "إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ و الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲. فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.»^۳ ٤

[حدیث: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُسْتَحَلُّ الشُّحْتُ ...]

جامع السعادات، صفحه ۲۹۳:

«قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "سَيَأْتِي [يَأْتِي] عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُسْتَحَلُّ

۱- سوره الإخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

۲- سوره الحديد (۵۷) ذیل آیه ۶.

۳- التوحید، ص ۲۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۶۳.

۴- جنگ ۵، ص ۲۴۱.

الشُّحْتُ فِيهِ [فِيهِ الشُّحْتُ] بِالْمَعْنَى، وَالْقَتْلُ بِالْمَوْعِظَةِ: يُقْتَلُ الْبَرِيُّ لِيُوعِظَ بِهِ الْعَامَّةُ. «^۱»

[حدیث: لیأتین علی الناس زماناً لا یسلم لذی دین دینہ]

در بحرالمعارف، صفحه ۸۲، و در حاشیه منظومه سبزواری این روایت را

مشاهده نموده‌ام:

«عن ابن مسعود، عن النبی صلی الله علیه و آله [قال]: «لِیَأْتِیَنَّ عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ لَا یَسْلَمُ لِذِی دِیْنٍ دِیْنُهُ إِلَّا مَنْ نَفَرَ [یَفْرُ] مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرِ كَالْتَّلْعَلِبِ بِأَشْبَالِهِ». قالوا: متى ذلك الزمان؟ قال: «إذا لم تنل المعيشة إلا بمعاصي الله تعالى، فعند ذلك حلت العزوبة». قالوا: يا رسول الله، أما أمرتنا بالتزويج؟ قال: «بلى، ولكن إذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل على يدي أبيه؛ فإن لم يكن له أبوان فعلى يدي زوجته وولده؛ فإن لم تكن له زوجة ولا ولد فعلى يدي قرابته وحيوانه». قالوا: وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال: «يعيرونه بضيق المعيشة، و يكلّفونه ما لا يطيق حتى يوردونه موارد الهلكة.»^۲»

(انتهی الحدیث المبارک الّذی یلوح منه آثار الصّدق).^۴

* * *

در عوارف المعارف در هامش صفحه ۱۲۸ از جلد ۴/حیاء العلوم وارد است

از عبدالله بن مسعود قال:

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- جنگ ۳، ص ۱۲.

۳- بحرالمعارف، ص ۸۲؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۷.

۴- جنگ ۳، ص ۱۱۷.

«قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ: "لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِذِي دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَى قَرْيَةٍ وَ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَ مِنْ حَجَرٍ إِلَى حَجَرٍ كَالثَّلَعِ بِأَشْبَاهِهِ»

إلى آخر حديث كه بسیار لطيف و دقيق است و اين حديث را شيخ بهائى در اربعين و حاجى سبزوارى در حاشيه مبحث اخلاق منظومه با مختصر تفاوتى در لفظ آورده است.^۱

[حدیث امام صادق علیه السلام به مفضل راجع بعدم سکونت در شهر طهران]

در منتخب التواریخ تألیف مرحوم حاج سید هاشم خراسانى، در صفحه ۸۴۵ راجع به علامات ظهور حضرت ولّى عصر روحى فداه مى فرماید:

چنانچه از علامه مجلسى، از مفضل بن عمر، از حضرت صادق علیه السلام روايت شده؛ فرمود:

يا مُفَضَّلُ! أ تَدْرِي أَيْنَ مَا وَقَعَتِ الزَّوْرَاءُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَ حُجَّتُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: اَعْلَمُ يَا مُفَضَّلُ! أَنَّ فِي حَوَالِي الرَّيِّ جَبَلًا أَسْوَدًا ابْتِنَى فِي ذِيهِ بَلَدَةٌ تُسَمَّى بِالطَّهْرَانِ، وَ هِيَ دَارُ الزَّوْرَاءِ الَّتِي تَكُونُ قُصُورُهَا كَقُصُورِ الْجَنَّةِ وَ نِسْوَاتُهَا كَحُورِ الْعَيْنِ.

وَ اَعْلَمُ يَا مُفَضَّلُ! إِنَّهُنَّ يَتَلَبَّسْنَ بِلِبَاسِ الْكُفَّارِ، وَ يَتَزَيَّنْنَ بِزِيِّ الْجَبَابِرَةِ، وَ يَرَكِبْنَ الشُّرُوحَ، وَ لَا يَتَمَكَّنْنَ لِأَزْوَاجِهِنَّ، وَ لَا تَفِي مَسَاكِينُ الْأَزْوَاجِ لَهُنَّ، فَيَطْلُبْنَ الطَّلَاقَ مِنْهُمْ، وَ يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ تَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تُرِدَ حِفْظَ دِينِكَ فَلَا تَسْكُنْ فِي هَذِهِ الْبَلَدَةِ وَ لَا تَتَّخِذْهَا مَسْكَنًا لِأُمَّهَا

۱- احياء العلوم، ج ۶، ص ۷۳؛ اربعين، ص ۲۶۷؛ شرح منظومه حاجى سبزوارى، ص ۳۵۵.

۲- جنگ ۶، ص ۵۹.

مَحَلُّ الْفِتْنَةِ، وَفَرَّ مِنْهَا إِلَى قُلَّةِ الْجِبَالِ، وَ مِنْ الْحَجَرِ إِلَى الْحَجَرِ، كَالْتَعَلَبِ بِأَشْبَالِهِ^١.

مردم آخر الزمان: یرکعون للترغیف و یسجدون للدراهم، حیارى سُکاری،

لا مسلمین و لا نصاری

[مستدرک الوسائل، جلد ٢] صفحه ٣٢٢:

البحار، عن أعلام الدين للديلمي: «قال: رَوَتْ أُمُّ هَانِيءُ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، [عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ] أَنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ إِذَا سَمِعْتَ بِاسْمِ رَجُلٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ، فَإِذَا رَأَيْتَهُ لَقَيْتَهُ خَيْرًا مِنْ أَنْ تُجَرِّبَهُ، وَ لَوْ جَرَّبْتَهُ أَظْهَرَ لَكَ أَحْوَالَ دِينِهِمْ دِرَاهِمُهُمْ، وَ هَمَّتْهُمْ [هَمَّتْهُمْ] بُطُونُهُمْ، وَ قَبَلْتُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، يَرْكَعُونَ لِلرَّغِيفِ، وَ يَسْجُدُونَ لِلدَّرَاهِمِ [لِلدَّرَاهِمِ]، حَيَارَى، سُكَارَى، لَا مُسْلِمِينَ وَ لَا نَصَارَى."^٢

١- مستدرک سفینه البحار، ج ٤، ص ٢٧٠.

٢- جنگ ٣، ص ١٠٦.

٣- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١١، ص ٣٧٩.

٤- جنگ ٢٤، ص ١٧٩.

بخش سوم:

مساوی

مقدمات

راجع به فدک

در الغدير، جلد ۷، صفحه ۱۹۴ گوید:

«ثم إن كان أبوبكر على ثقة من حديثه، فلم ناقضه بكتاب كتبه لفاطمة الصديقة سلام الله عليها بفدك؟ غير أن عمر بن الخطاب دخل عليه فقال: ما هذا؟ فقال: كتاب كتبه لفاطمة بميراثها من أبيها، فقال: مما ذا تُنفق على المسلمين، وقد حاربتك العرب كما ترى؟! ثم أخذ عمر الكتاب فشقه.»

ذکره سبط ابن الجوزی كما في السيرة الحلیة، مجلد ۳، صفحه ۳۹۱^۱.

مسیحیانی که در دوران تاریخ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام شعر گفته‌اند

در جلد ۳/الغدير در صفحه ۴ گوید:

یکی از شعرای اهل بیت الوامق نصرانی است و اشعاری را از او نقل کرده است و سپس سی کتاب از سی نفر از علماء فرنگ نام برده است که درباره اسلام و محمد و وصی او نوشته‌اند.

اسم وامق نصرانی، بقراط بن آشوط است و از اهل ارمنستان است و او یکی

از سرلشگران مهم بوده است، و ابن شهر آشوب در معالم العلماء گفته است: من مقتصدی المادحین لأهل البیت علیهم السّلام؛ و داستان مفصّلی را از او، یعقوبی در تاریخ خود، جلد ۳، صفحه ۲۱۳ درباره متوکّل یاد کرده است (صفحه ۶ و ۷/الغدیر).

و یکی دیگر از شعرای مادح امیرالمؤمنین علیه السّلام، زینبا بن إسحاق الرسعنی الموصلی نصرانی است، و او گفته است:

عَدِيٌّ وَ تَيْمٌ لَا أَحَاوُلُ ذِكْرَهَا بِسُوءٍ وَ لَكِنِّي مُحِبٌّ لَهَا شِم
وَمَا تَعْتَرِينِي فِي عَلِيٍّ وَ رَهْطِهِ إِذَا ذُكِرُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِم
يَقُولُونَ مَا بَالَ النَّصَارَى تُحِبُّهُمْ وَ أَهْلُ النَّهْيِ مِنْ أَعْرَبٍ وَ أَعَاجِم
فَقُلْتُ لَهُمْ إِنِّي لِأَحْسِبُ حُبَّهُمْ سَرَى فِي قُلُوبِ الْخَلْقِ حَتَّى الْبَهَائِمِ^۱

و در صفحه ۸ و ۹ چند شعر از بعضی از نصاری و از ابو یعقوب نصرانی و از عبدالمسیح انطاکی در قصیده علویّه او که ۵۵۹۵ بیت است؛ و از بولس سلامة قاضی امت مسیح در بیروت در قصیده‌ای به نام عیدالغدیر که ۳۰۸۵ بیت است نقل کرده است.

در جلد ۳/الغدیر، صفحه ۱۹ به مناسبتی این مصراع را ذکر کرده است:

حَسَدُوا الْفَتَى إِذْ لَمْ يَنَالُوا فَضْلَهُ فَالنَّاسُ أَعْدَاءٌ لَهُ وَ خُصُومٌ
كَضَرَّائِرِ الْحَسَنَاءِ قَلْنَ لَوْجِهَا حَسَدًا وَ بَغْضًا إِنَّهُ لَدَمِيمٌ^۲ وَ^۳

هر کس بغض علی را داشته باشد فرزند پدرش نیست

در الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۵ گوید:

«تقول عائشة: "ما رأيتُ أحدًا قطُّ أفضلَ من فاطمة غيرُ أبيها."» (أخرجه

۱- امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۵.

۲- همان مصدر، ج ۱۲، ص ۴۱۳.

۳- جنگ ۱۵، ص ۱۰۹.

الطبرانی في الأوسط بسند صحيح على شرط الشيخين كما في شرح المواهب، مجلد ۳،
صفحة ۲۰۲ و الشرف المؤيد، صفحة ۵۸).

و هي كانت تُقبّل رأس فاطمة و تقول: يا ليتني شعرةً في رأسك (نزهة المجالس،
مجلد ۲، صفحة ۲۲۷). [و كيف يرتضى قومه لنشر هذه القارصة و القرآن أوجب على
الأمة مودة العترة النبوية؟] و من المُتسالم عليه بين المسلمين أن آية الإيوان و التفاق
في شريعة النبي المحبوب حُبُّ عليٍّ و بغضه كما يأتي حديثه.

[و قد اتفقت الأمة على ما مرّ في حديث الغدير من قول رسول الله صلّى الله
عليه و آله و سلّم في عليٍّ: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

و صحّ عن النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم قوله: «من أحبّ عليًّا فقد أحبّني،
و من أبغض عليًّا فقد أبغضني، و من آذى عليًّا فقد آذى الله.»]
و در صفحه ۲۶ گوید:

قال صلّى الله عليه و آله و سلّم في عترته: «لا يُحبُّهم إلا سعيدُ الجَدِّ طيّبُ
المولد؛ و لا يُبغضهم إلا شقيُّ الجَدِّ رديءُ الولادة» (الرياض النضرة، مجلد ۲، صفحة
۱۸۹).

و قد ورد من طريق الثقات: أن عليًّا لا يُبغضه أحدٌ قطُّ إلا و قد شارك إبليسُ
أباه في رجم أمّه (تاريخ الخطيب، مجلد ۳، صفحة ۲۸۹).

و أخرج الحافظ الجزري عن عبادة الصّامت قال: «كنا نبورُ أولادنا بحُبِّ
عليٍّ بن أبي طالب رضي الله عنه، فإذا رأينا أحدهم لا يُحبُّ عليًّا بن أبي طالب، عَلِمنا أنه
ليس منّا و أنه لغير رشدة.» ثمّ قال الحافظ: «و هذا مشهورٌ من قديم و إلى اليوم أنه ما
يُبغض عليًّا رضي الله عنه إلا و لَد زنا» (أسنى المطالب، صفحة ۸).

در الغدير، جلد ۳، از صفحه ۲۹ تا صفحه ۵۶ درباره ابن الرومی متوفی ۲۸۳

سخن رانده و او را از شعرای غدیر و از مفاخر شیعه شمرده است.
 از صفحه ۵۷ تا ۶۹ دربارهٔ حَمَّانِ الْأَفْوَه (أبوالحسین علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن محمد بن زید الشَّهید بن علی بن الحسین علیهم السَّلَام) سخن رانده و او را از شعرای غدیر در قرن سوم شمرده و وفات او را در ۳۰۱ گفته است.
 حَمَّان بکسر مهمله و تشدید میم محلّه‌ای است در کوفه.^۱

أحادیث رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم در شأن شیعه علی بن أبي طالب عليه السلام

در الغدير، جلد ۳، صفحه ۷۸ و صفحه ۷۹ بعضی از احادیث را از طریق عامّه راجع به فضیلت شیعه آورده است:

۱. چون آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۲ نازل شد، رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم به علی بن ابی طالب فرمود: «هم أنت و شیعَتک» (طبری فی تفسیره، مجلد ۳۰، صفحه ۱۴۶، عن ابی الجارود عن محمد بن علی؛ و خوارزمی فی مناقبه، صفحه ۶۶ عن جابر؛ و فی صفحه ۱۷۸ من طریق الحافظ بن مردویه عن یزید بن شراحیل الأنصاری؛ و گنجی فی الکفایة، صفحه ۱۱۹ حدیث یزید بن شراحیل؛ و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، صفحه ۱۲۲ عن ابن عباس؛ و حموی در فرائد السبطين با دو طریق از جابر؛ و ابن حجر در الصواعق المحرقة صفحه ۹۶ از حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس؛ و سیوطی در الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹ از ابن عساکر از جابر بن عبدالله؛ و از ابن عدی از ابن عباس؛ و از ابن مردویه از علی بن ابی طالب؛ و شبلنجی در نور الأبصار صفحه ۷۸ و ۱۱۲ از

۱- جنگ ۱۵، ص ۱۱۰.

۲- سوره البینه (۹۸) آیه ۷.

ابن عباس از ابن صباغ مالکی [این مصادر را در الغدير، جلد ۲، صفحه ۵۷ و ۵۸ ذکر کرده است].

۲. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم لعلي عليه السلام: «أنت و شيعتك في الجنة» (تاريخ بغداد، مجلد ۱۲، صفحه ۲۸۹).

۳. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «إذا كان يوم القيامة، دُعي الناس بأسمائهم و أسماء أمهاتهم إلا هذا» (يعنى: علياً) و شيعته؛ فإنهم يدعون بأسمائهم و أسماء آبائهم؛ لصحة ولادتهم» (مروج الذهب، مجلد ۲، صفحه ۵۱).

۴. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم لعلي: «يا علي، إن الله قد غفر لك و لذريتك و لولدك و لأهلك و شيعتك و لمحبي شيعتك» (الصواعق، صفحه ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۰).

۵. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «إنك ستقدم على الله أنت و شيعتك راضين مرضيين» (نهاية ابن أثير، مجلد ۳، صفحه ۲۷۶).

۶. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «أنت أول داخل الجنة من أمتي، و إن شيعتك على منابر من نور مسرورون، مبيضّة و جوههم حولي، أشفع لهم، فيكونون غداً في الجنة جيران» (مجمع الزوائد، مجلد ۹، صفحه ۱۳۱؛ كفاية الطالب، صفحه ۱۳۵).

۷. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «أنا الشجرة، و فاطمة فرعها، و علي لقاحها، و الحسن و الحسين ثمرتها، و شيعتنا ورقها، و أصل الشجرة في جنة عدن، و سائر ذلك في سائر الجنة» (حاكم در مستدرک، مجلد ۳، صفحه ۱۶۰؛ و ابن عساکر في تاريخه: مجلد ۴، صفحه ۳۱۸؛ و محب الدين في الرياض النضرة: مجلد ۲، صفحه ۲۵۳؛ و ابن صباغ در فصول المهمة، صفحه ۱۱؛ و صفوری در نزهة المجالس، مجلد ۲، صفحه ۲۲۲).

و این روایت از طریق عامه بدین عبارات است و اما از طریق خاصه بدین عبارات است:

«خُلِقَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ. فَمَا قَوْلُكُمْ فِي شَجَرَةِ أَنَا أَصْلُهَا، وَ فَاطِمَةُ فَرْعُهَا، وَ عَلِيُّ لِقَاحُهَا، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا، وَ شِيعَتُنَا أَوْ رَاقِهَا؟ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا سَاقَتْهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ تَرَكَهَا هَوَى فِي النَّارِ» (الغدیر، مجلد ۳، صفحه ۸ و ۹).

۸. قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَوَّلَ أَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ ذَرَارِينَا خَلْفَ ظُهُورِنَا، وَ أَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذَرَارِينَا، وَ شِيعَتُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَ عَنْ شِمَائِلِنَا» (طبرانی از ابورافع؛ و ابن عساکر از علی علیه السلام در تاریخ خود، جلد ۴، صفحه ۳۱۸؛ و در صواعق، صفحه ۹۶؛ و تذکره سبط ابن جوزی، صفحه ۳۱؛ و مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۱۳۱؛ و كنوز الحقائق در هامش جامع صغير، جلد ۲، صفحه ۱۶).

و فی لفظ: «أما ترضي أنك معي في الجنة، و الحسن و الحسين و ذریتنا خلف ظهورنا؟!» الحديث (أخرجه أبو سعيد في شرف النبوة كما في الرياض النضرة، مجلد ۲، صفحه ۲۰۹).

۹. قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (مصادر این حدیث همان مصادر حدیث اول است که در صفحه ۱۴۶ از همین مجموعه؛ از جلد ۲/الغدیر صفحه ۵۷ و ۵۸ آورديم).

۱۰. قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا». فَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى؟! قَالَ: «وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ وَ احْتَجَرَ بِذَلِكَ

مِنْ سَفَكِ دَمِهِ وَ أَنْ يُؤَدِّيَ الْجَزِيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ مُثَلِّ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ، فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّأْيَاتِ، فَاسْتَعْفَرْتُ لَعَلِّي وَ شِيعَتِي» (أَخْرَجَهُ الْهَيْثَمِيُّ فِي مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ: مَجْلَد ۹، صَفْحَةَ ۱۷۲).

۱۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي، وَ هُمْ شِيعَتِي» (تَارِيخُ الْخَطِيبِ، مَجْلَد ۲، صَفْحَةَ ۱۴۶).

مفاد حدیث ثقلین وجود امام تا روز قیامت است

در جلد ۳/الغدیر، صفحه ۸۰ پس از ذکر حدیث ثقلین («إِنِّي تَارِكٌ أَوْ مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْ الْخَلِيفَتَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ») گوید:

«وَ هَذَا الْإِمَامُ الزَّرْقَانِيُّ الْمَالِكِيُّ يَحْكِي فِي شَرْحِ الْمَوَاهِبِ، مَجْلَد ۷، صَفْحَةَ ۸ عَنْ الْعَلَامَةِ السَّمْعُودِيِّ أَنَّهُ قَالَ: هَذَا الْخَبْرُ يُفْهَمُ وَ جُودَ مَنْ يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّمَسُّكِ بِهِ مِنْ عِترَتِهِ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ؛ حَتَّى يَتَوَجَّهَ الْحُثُّ الْمَذْكُورُ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِ، كَمَا أَنَّ الْكِتَابَ كَذَلِكَ، فَلَذَا كَانُوا أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبُوا ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ، الْخ.»

در الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۰۳ و ۱۰۴، درباره سقیفه و بیعت با ابوبکر از استاد عبدالفتاح عبدالمقصود در کتابش به نام: الإمام علی بن أبی طالب، صفحه ۲۲۵ مطالبی را آورده است و درباره این داستان به الإمامة و السياسة، جلد ۱، صفحه ۱۳؛ و تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۹۸؛ و عقد الفرید، جلد ۲، صفحه ۲۵۷؛ و تاریخ أبی الفداء، جلد ۱، صفحه ۱۶۵؛ و تاریخ ابن شحنة در حوادث سنه ۱۱؛ و شرح ابن أبی الحدید: جلد ۲، صفحه ۱۹ ارجاع می دهد.^۲

۱- جنگ ۱۵، ص ۱۱۵.

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۱۹.

روایات وارده از طریق عامه بر آنکه مبغض علیّ اولاد زناست

فَنَجْرِدِي در ۴۳۳ متولّد و در ۵۱۳ وفات کرده است. و از اشعار اوست:

إِذَا ذَكَرْتَ الْغُرَّ مِنْ هَاشِمٍ تَنَافَرْتَ عَنكَ الْكِلَابُ الشَّارِدَةُ
فَقُلْ لِمَنْ لَأَمَكُ فِي حُبِّهِ: خَانَتْكَ فِي مَوْلُودِكَ الْوَالِدَةُ^۱

مرحوم امینی به دنبال این رباعی دوازده روایت با اسناد صحیح و قوی از طریق عامه آورده است که همگی به خوبی و روشنی دلالت دارند بر اینکه هرکس محبت علی را در دل نداشته باشد، و یا بغض او را داشته باشد، مادرش به او خیانت کرده است، و او از نطفه صحیح منعقد نشده است. این روایات دارای مضامین عجیب و قابل ملاحظه‌ای است و در صفحات ۳۲۲ تا ۳۲۴ از الغدیر، جلد ۴ آمده است.^۲

اشعار شافعی و صاحب بن عباد بر آنکه مبغض علی در نطفه‌اش خلل است

[الغدیر، جلد ۴، صفحه ۳۲۴]:

و قد رَوَى شَيْخُ الْإِسْلَامِ الْحَمَوِيُّ فِي فَرَائِدِهِ فِي الْبَابِ الثَّانِي وَالْعَشْرِينَ مِنْ طَرِيقِ أَبِي الْحَسَنِ الْوَاحِدِيِّ بِإِسْنَادِهِ، وَالزَّرَنْدِيُّ فِي نَظْمِ دُرَرِ السَّمْطَيْنِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَلْمَانَ، قَالَ: قِيلَ لِلشَّافِعِيِّ: إِنَّ قَوْمًا لَا يَصْبِرُونَ عَلَى سَمَاعِ فَضِيلَةٍ لِأَهْلِ الْبَيْتِ، فَإِذَا أَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَذْكُرَهَا يَقُولُونَ: هَذَا رَافِضِيٌّ! قَالَ: فَأَنْشَأَ الشَّافِعِيُّ يَقُولُ:

إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا وَ سَبَطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ
فَأَجْرَى بَعْضُهُمْ ذِكْرِي سَوَاهِمٍ فَأَيُّقِنُ أَنَّهُ لَسَلَقَلَقِيَّةِ

۱- الغدیر، ج ۴، ص ۳۲۱.

۲- جنگ ۱۵، ص ۲۲۷.

إذا ذكروا عليًّا أو بنيه
و قال: تجاوزوا يا قوم! هذا
برئتُ إلى المهيمن من أناسٍ
[على آل الرسولِ صلاةُ ربِّي
تشاغل بالروایات الدنیّة
فهذا من حدیث الرافضیّة
یرون الرّفص حُبّ الفاطمیّة
و لعتنه لتلك الجاهلیّة]

و صاحب بن عبّاد در این موضوع سروده است:

بُحْبٌ علىّ تزول الشكوكُ
فمهما رأيت محبّاله
و مهما رأيت بغیضاله
فمهدّ علىّ نُصِبِه عُذرُه
و تصفّو النفوس و يزكو النجارُ
فثمّ العلاء و ثمّ الفخارُ
ففى أصله نَسَبٌ مُستعارُ
فحيطانُ دارِ أيه قصارُ
و نیز صاحب بن عبّاد گوید:

حُبُّ علىّ بن أبی طالب
و أمّ من نابذَه عاهرُ
فرضُ علىّ الشاهد و الغائبِ
تَبْدُلُ لِلنَّازِلِ و الرَّاکِبِ

در *الغدیر*، جلد ۴، از صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۳۷ در ترجمه احوال و غدیریّه و اشعار ابن منیر طرابلسی^۲ بحث می‌کند. تولّدش در ۴۷۳ و فوتش در ۵۴۸ بوده است. قصیده او به قصیده تتریه معروف است چون غلامی را که از تاتار بود و در نزد او بسیار محبوب بود با هدایائی به نزد شریف مرتضی موسوی متوفی در ۵۴۳ فرستاد و شریف به گمان آنکه غلام را به او هدیه کرده است نگه‌داشت؛ ابن منیر در عشق غلام می‌سوخت و یک قصیده ۱۰۶ بیتی سرود و اولش اینست:

عَدَبْتَ طَرْفِيَّ بِالسَّهَرِ
و أذبتَ قلبی بالفکر
و برای او فرستاد و در آن گفت که اگر غلام تتر مرا نفرستی من تشیع را

۱- *امام شناسی*، ج ۹، ص ۱۸۴.

۲- طرابلس، یکی از بنادر شام است که به سمت دمشق است.

انکار می‌کنم و حدیث غدیر را انکار می‌کنم و تابع بنی‌امیه می‌شوم و در روز عاشورا لباس نو می‌پوشم و روزه می‌گیرم و خضاب می‌کنم و در سر راه می‌ایستم و شارب مردم را می‌زنم و چه می‌کنم و چه می‌کنم؛ و غذای خود را جرجیر و جرّی قرار می‌دهم. شریف مرتضی غلام را برای او فرستاد و او نیز در مدح مرتضی شعری گفت، اشعار ابن منیر در قصیده تتریه بسیار جالب و خواندنی است؛ و بسیاری از اعلام شیعه آن را تخمیس کرده‌اند، اصل داستان و اشعار تتریه در *الغدیر*، جلد ۴، صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۲۸ مذکور است.^۱

[بحث کلامی علامه امینی در هفت مورد با مخالفان با شیعه]

از اینجا به بعد [در *الغدیر*؛ جلد ۵، صفحه ۱۶] علامه امینی بحث کلامی با مخالفان با شیعه در هفت مورد انجام داده است. و به مناسبت اینکه آنان طیّ الأَرْض را از امیرالمؤمنین علیه السّلام انکار می‌کنند؛ ولیکن برای بسیاری از اهل تسنّن ثابت نموده و در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از [جلد ۵] صفحه ۲۳ تا صفحه ۳۷۹ در این هفت موضوع بحث می‌کند:

اول: حدیث ردّ شمس؛

دوم: خواندن هزار رکعت نماز؛

سوم: دربارهٔ مُحدَث بودن ائمه و حضرت صدیقه علیهم السّلام؛

چهارم: دربارهٔ علم ائمه شیعه به غیب؛

پنجم: دربارهٔ نقل جنازه به سوی مشهد مشرفه؛

ششم: دربارهٔ زیارت مشهد عترت طاهره رسول الله؛

هفتم: دربارهٔ نسبت کذب و وضع دادن به راویان شیعه. و قبل از ورود در

این هفت مسأله اولاً بحثی درباره طیّ الأرض و امکان آن دارد.^۱

طیّ الأرض برای کسانی که عامّه نقل کرده‌اند

و در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۱۷ گفته است که:

- [۱]. «رَوَى الحافظ ابن عساكر في تاريخه، مجلد ۴، صفحه ۳۳ عن السري بن يحيى قال: كان حبيب بن محمد العجمي البصري يرى يوم التروية بالبصرة و يوم عرفة بعرفات.
- [۲]. و قال الحافظ ابن كثير في تاريخه مجلد ۱۳، صفحه ۹۴: ذكروا أن الشيخ عبدالله اليونيني، المتوفى ۶۱۷، كان يحج في بعض السنين في الهواء، و قد وقع هذا لطائفة كبيرة من الزهاد و صالحى العباد، و لم يبلغنا هذا عن أحد من أكابر العلماء. و أول من يذكر عنه هذا حبيب العجمي، و كان من أصحاب الحسن البصري، ثم من بعده من الصالحين.
- [۳]. و كان أحمد بن محمد أبوبكر الغساني الصيداوى، المتوفى ۳۷۱، ينام بعد ما صلى العصر إلى ما قبل صلاة المغرب، فجاءه رجل ذات يوم يزوره بعد العصر، فعقل فتحدث معه، و ترك عادة النوم. فلما انصرف، سأله الخادم عنه، فقال: هذا عريف الأبدال، يزورني في السنة مرة.
- قال: فلم أزل أرصده إلى مثل ذلك الوقت حتى جاء الرجل، فوفقت حتى فرغ من حديثه، ثم سأله الشيخ: أين تريد؟ فقال: أزور أبامحمد الضرير في مغار.
- قال الخادم: فسألته أن يأخذني معه! فقال: بسم الله. فمضيت معه، فخرجنا حتى صرنا عند قناطر الماء، فأذن المؤذن المغرب. قال: ثم أخذ بيدي و قال: قل: بسم الله!
- قال: فمشينا دون العشر خطأً، فإذا نحن عند المغارة، و هي مسير إلى ما بعد الظهر.

قال: فسَلَّمنا على الشيخ و صلَّينا عنده و تحدَّثنا عنده، فلَمَّا ذَهَبَ ثلثُ الليل قال لي: تُحِبُّ أن تجلس ههنا، أو تَرَجِعَ إلى بيتك؟ فقلت: أَرَجِعُ! فأخذ بيدي، و سَمَّى بيسم الله، و مشينا نحو العشرِ خِطَاءً، فإذا نحن على باب صيدا، فتكلَّم بشيءٍ فانفَتَحَ البابُ و دخلتُ، ثم عاد الباب. (تاريخ ابن عساكر، مجلد ۱، صفحه ۴۴۳).»

مرحوم امینی پس از نقل این سه داستان از طی الارض، هفت داستان دیگر نیز ذکر کرده است.^۱

[حدیث ردِّ الشَّمس]

در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۲۳ و ۲۴ از ردِّ شمس بحث کرده است و گفته است: ما دربارهٔ این مطلب در جلد ۳ از الغدیر از صفحه ۱۲۶ تا صفحه ۱۴۱ بحث کرده ایم و سبکی و یافعی و ابن حجر و صاحب شدّرات الذهب و غیرهم، ردِّ شمس را برای اسماعیل بن محمدِ حضرمی، متوفی ۶۷۶، بدون هیچ ایراد و اشکالی ذکر کرده اند؛ سپس مصادر این گفتار را از کلام مصنّفین آورده است.

راجع به نماز ألف رکعة، افرادی را از اعلام عامّه شمرده است که برای آنها ادّعی نماز هزار رکعت کرده اند، از جمله از منهاج السنّة، جلد ۲، صفحه ۱۱۹ آورده است که: ثمّ إحياءُ الليل بالتهجّد و قراءةُ القرآن في ركعة، هو ثابتٌ عن عثمان رضي الله عنه، فتهجّده و تلاوة القرآن أظهرٌ من غيره.^۲

سنّت هائی که بعد از رسول خدا گذاشته شده است

و در الغدیر، جلد ۵، صفحه ۳۱ و صفحه ۳۲ گفته است:

على أن ثبوت السنّة عند القوم لا يستلزم فعل النّبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم

فحسب، بل هی تثبت بفعل ائی أحد سن سنّة من أفراد الأمة، فلیکن امیر المؤمنین علیه السلام أوّل من سنّ صلاة ألف رکعة فی الیوم و اللیلة، كما نصّ الباجی و السیوطی و السکتواری و غیرهم علی أنّ أوّل من سنّ التراویح عمر بن الخطاب رضی الله عنه سنّة أربع عشرة، و علی أنّ أوّل من جمّع الناس علی التراویح عمر، و علی أنّ إقامة النوافل بالجماعات فی شهر رمضان من محدثات عمر رضی الله عنه و أنّها بدعة حسنة، و علی أنّ أوّل من جلد فی الخمر ثمانین عمر رضی الله عنه. و أمثال ذلك بكثير ممّا سنّه عمر بن الخطاب، و صیر بدعة حسنة و سنّة متبعة.

و كما قال الحافظ أبو نعیم الإصبهانی و الخازن و غیرهما من: أنّ أوّل من سنّ لكلّ مسلم قتل صبراً الصلاة خیب بن عدی الأنصاری (حلیة الأولیاء، مجلد ۱، صفحة ۱۱۳؛ تفسیر الخازن، مجلد ۱، صفحة ۱۴۱).

و كما قال المؤرخون فیما سنّ معاویة بن أبی سفیان فی الإرث و الدیة خلاف سنّة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الخلفاء الأربعة من بعده صلی الله علیه و آله و سلم، و أنّه یسمی بسنّة الخلفاء؛ لا تباعهم أثره بعده، و اتّخاذهم ذلك سنّة (البداية و النّهاية، مجلد ۹، صفحة ۲۳۲ و مجلد ۸، صفحة ۱۳۹) و كما أخذت سنّة التبریک فی الأعیاد من عمر بن عبدالعزیز، كما قاله الحافظ ابن عساکر فی تاریخه، مجلد ۲، صفحة ۳۶۵.

و هلا صحّ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قوله: "علیکم بسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین" (مستدرک الحاکم، مجلد ۱، صفحة ۹۶) أو صحّ ذلك غیر أنّ بیته و بین علی امیر المؤمنین حجز و حدّد یخصّانه بغیره؟

[المحدث في الاسلام]

و در [الغدیر، جلد ٥] صفحه ٤٤ آورده است که:

قال القرطبي في تفسيره، مجلد ١٢، صفحة ٧٩: قال ابن عطية: و جاء عن ابن عباس أنه كان يقرأ: و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ و لا نبيٍّ و لا محدث. ذكره مسلمة بن القاسم بن عبدالله، و رواه سفيان عن عمرو بن دينار عن ابن عباس.^١

درباره علم غیب امام

در الغدير، جلد ٥، صفحه ٥٨ راجع به علم غیب امام عليه السلام آورده است:

«قال الإمام أبي الحسن موسى الكاظم عليه السلام مجيباً يحيى بن عبدالله بن الحسن، لما قاله: جُعِلْتُ فداك! إنهم يزعمون أنك تعلم الغيب! فقال عليه السلام: "سبحان الله! ضع يدك على رأسي! فوالله ما بقيت شعرة فيه و لا في جسدي إلا قامت!" ثم قال: "لا والله! ما هي إلا وراثته عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم" (أخرجه شيخنا المفيد في المجلس الثالث من أماليه).»
و در صفحه ٦٠ آورده است:

فيا أخرجوه عن حذيفة بن اليمان، قال: أعلمه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بما كان و ما يكون إلى يوم القيامة.
و ما أخرجه أحمد إمام مذهب الرجل (ابن تيمية) في مسنده، مجلد ٥، صفحة ٣٨٨ عن أبي ادريس، قال: سمعت حذيفة بن اليمان يقول: والله! إنني لأعلم الناس بكل فتنة هي كائنة فيما بيني و بين الساعة.

و روى أَنَّ عُمَيْنَةَ بن حِصْنِ الْفَزَارِي قَالَ لِعُمَرَ: احْتَرِسْ أَوْ أَخْرِجِ الْعَجَمَ مِنَ الْمَدِينَةِ؛ فَإِنِّي لَا أَمْنُ أَنْ يَطْعَنَكَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ! وَوَضَعَ يَدَهُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي طَعَنَهُ فِيهِ أَبُو لَوْلُؤَةَ.^۱

[نقل الجنائز إلى المشاهد]

و [الغدیر، جلد ۵] از صفحه ۶۶ تا صفحه ۸۵ درباره جواز نقل جنائز بحث کرده است که: تمام مذاهب اربعه چه قبل از دفن و چه بعد از دفن در صورت شرائطی آن را جایز می‌شمارند؛ و بسیاری از اصحاب رسول الله و تابعین و بزرگان از اعلام و علماء که قبل از دفن، جنازه آنها را از محل فوت به محل دیگری برده‌اند، یک به یک نام می‌برد؛ و نیز هفتاد نفر از صحابه و تابعین و خلفاء و وزراء و غیرهم را که بعد از دفن به محل دیگری منتقل کرده‌اند و در آنجا دفن کرده‌اند، یکایک با ذکر نام و خصوصیات می‌شمرد.^۲

جنائزی که بعد از دفن منتقل شده‌اند

و در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۶۷ و ۶۸ گوید:

«و تراه (أی: نقل الجنائز) كان مشروعاً في الشرائع السالفة؛ فقد مات آدم عليه السلام بمكة و دُفِنَ فِي غَارِ أَبِي قُبَيْسٍ، ثُمَّ حَمَلَ نُوحٌ تَابُوتَهُ فِي السَّفِينَةِ، وَ لَمَّا خَرَجَ مِنْهَا دَفَنَهُ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ،^۳ وَ فِي أَحَادِيثِ الشَّيْخَةِ أَنَّهُ دَفَنَهُ فِي النَّجْفِ الْأَشْرَفِ. وَ مَاتَ يَعْقُوبُ بِمِصْرَ وَ نُقِلَ إِلَى الشَّامِ،^۴ وَ نَقَلَ النَّبِيُّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جَثَّةً

۱ و ۲- جنگ ۱۶، ص ۷.

۳- تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۸۰؛ و العرائس للثعلبی، ص ۲۹.

۴- حاشیه ابی‌الاحلاص الحنفی، ج ۱، ص ۱۶۸ طبعت بهامش درر الحکام.

یوسف علیه السلام من مصر بعد دفنہا بہا إلى فلسطين مدفن آباءہ.^١
و نقل یوسف علیہ السلام جثمان آبیہ یعقوب علیہ السلام من مصر، و دفنہ
عند أهلہ فی حبرون فی المغارة المعدة لدفن تلك الأسرة الشریفة، كما فی تاریخ الطبری،
مجلد ١، صفحہ ١٦١ الی ١٦٩ و معجم البلدان، مجلد ٣، صفحہ ٢٠٨؛ و تاریخ ابن
کثیر، مجلد ١، صفحہ ١٧٤ الی ١٩٧.»

و در صفحہ ٧٥ و ٧٦ آورده است کہ:

عبدالله بن عمرو بن حزام - حرام - الأنصاری والد الصحابي العظيم جابر بن
عبدالله، استشهد هو و صديقہ عمرو بن الجموح الأنصاری بأحد، و دفنوا فی قبر
واحد، فلم تطب نفس جابر، فأخرج أباه بعد ستة أشهر.
قال جابر رضي الله عنه: دفن مع أبي رجل، فلم تطب نفسي حتى أخرجته،
فجعلته في قبر على حدة. و زاد أبو داود و البيهقي: فأخرجته بعد ستة أشهر، فما أنكرت
منه شيئاً إلا شعيرات كُنَّ في لحيته مما يلي الأرض.^٢

و أخرج الحاكم في المستدرک ٣، صفحہ ٢٠٣ بإسناد صححه عن جابر، قال:
أصبحنا يوم أحد، فكان أبي أول قتيل، فدفنته مع رجل [آخر] في قبر، ثم لم تطب نفسي
أن أتركه مع آخر، في قبر، فاستخرجته بعد ستة أشهر، فإذا هو كيوم وضعته غير أذنه.
قال ناصف في التاج، [جلد ١] صفحہ ٤٠٩ بعد ذكر حديث جابر و نقل
جنازة سعد و سعيد المذكورين: ففيها جواز نقل الميت قبل الدفن و بعده إلى محل

١- شرح الشمائل، للقارى ٢٠٨ و شرح المنادى بهامشه.

٢- صحيح بخارى، ج ٢، ص ٢٤٧؛ سنن أبي داود، ج ٢، ص ٧٢؛ سنن نسائي، ج ٤، ص ٨٤؛
سنن بيهقي، ج ٤، ص ٥٨؛ استيعاب ج ١، ص ٣٦٨؛ أسد الغابة، ج ٣، ص ٢٣٢؛ الإصابة، ج ٢،
ص ٣٥٠؛ التاج في الجمع بين الصحاح، ج ١، ص ٤١٠.

آخر، و يجب نقله إذا طلبه مالك القبر أو خاف الغرق أو التغيير، و يجوز نقله من وسط أقوام [قوم] أشرار. فأصل النقل جائز للحاجة.
در الغدير، جلد ۵، صفحه ۷۶ آورده است:

عبدالله بن سلمة بن مالك بن الحارث البلدى الأنصارى استشهد بأحد، فجاءت أمه أنيسة بنت عدى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالت: يا رسول الله! إن ابني عبدالله بن سلمة - وكان بدرياً قُتِلَ يوم أحد - أحببتُ أن أنقله؛ فأنس بقربه، فأذن لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في نقله. فعُدلته بالمجذر بن زياد [ديار] على ناضح له في عباءة، فمُرت بهما، فعجب لهما الناس، و كان عبدالله ثقيلًا جسيمًا، و كان المجذر قليل اللحم. فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "سوى - ساوى - ما بينهما عملهما" (أسد الغابة، مجلد ۳، صفحه ۱۷۷؛ الإصابتة، مجلد ۲، صفحه ۳۲۱ و مجلد ۴، صفحه ۲۴۵)

(المجذر بن زياد بن عمرو بن أحزم البلوى استشهد بأحد، و حملته أنيسة أم عبدالله بن سلمة معه بإجازة صريحة من المشرع الأعظم، كما مر).
در صفحه ۷۷ گوید:

المدفونون في جوار مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. قال العيني في عمدة القارى، مجلد ۴، صفحه ۶۳: أمر عثمان رضى الله عنه بقبور كانت عند المسجد أن تُحوَّل إلى البقيع، و قال: تَوَسَّعُوا في مسجدكم!
شهداء أحد. روى ابن الجوزى في صفة الصفوة، مجلد ۱، صفحه ۱۴۷ عن جابر، قال: لما أراد معاوية أن يجرى عينه التى بأحد، كتبوا إليه: إنا لا نستطيع أن نجريها إلا على قبور الشهداء. فكتب: انبشوهم. و فى نوادر الحكيم الترمذى، صفحه ۲۲۷، أمر منادياً، فنادى فيهم: من كان له قتيل، فليخرج إليه! قال جابر: فرأيتهم يحملون

على أعناق الرجال كأنهم قوم نيام، و أصاب المسحاة طرف رجل حمزة، فانبعث دماً.

و قال ابن جوزی فی صفحه ۱۹۴: عن جابر، قال: صرّخ بنا إلى قتالنا يوم أحد حين أجرى معاوية العين، فأخرجناهم بعد أربعين سنة، لئنة أجسادهم، تشنى أطرافهم.^۱

سلام رسول الله بر مردگان به لفظ السلام عليكم

در أحكام القرآن، ابوبکر محمد بن عبدالله بن عربی در جلد ۴، صفحه ۱۷۷۹ آورده است:

«و فی الصحیح أن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ خَرَجَ إِلَى الْمَقْبَرَةِ و قَالَ: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، و إِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لِأَحِقُونَ، و دِدْتُ أَنِّي رَأَيْتُ إِخْوَانَنَا.»

فقالوا: يا رسول الله! ألسنا بإخوانك؟!

فقال: "بل أنتم أصحابي! و إخواننا الذين لم يأتوا بعد، و أنا فرطهم على الحوض." (صحيح مسلم، ۲۱۸) ۲. ۳

[زيارة المشاهد و التوسل و التبرك بها]

در الغدير، جلد ۵، از صفحه ۸۶ تا صفحه ۱۲۹ درباره استحباب و تأکید بر زیارت رسول الله و قبر مطهر آن حضرت مطالبی مفید آورده است:

۱- جنگ ۱۶، ص ۸.

۲- أحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۷۹.

۳- جنگ ۱۶، ص ۱۰.

و در صفحه ٨٦ و ٨٧ گوید:

زيارة المشاهد العترة الطاهرة،

الدعاء عندها، الصلوة فيها، التوسّل والتبرُّك بها:

قد جرت السيرة المطرّدة من صدر الإسلام منذ عصر الصحابة الأولين و التابعين لهم بإحسان على زيارة قبور ضمنت في كنفها نبياً مُرسلاً أو أمماً طاهراً أو ولياً صالحاً أو عظيماً من عظماء الدين، و في مُقدمها قبر النبي الأقدس صلى الله عليه و آله و سلم. و كانت الصلاة لديها و الدعاء عندها و التبرُّك و التوسّل بها و التقرب إلى الله و ابتغاء الرُلفة لديه بإتيان تلك المشاهد من المتسالم عليه بين فرق المسلمين، من دون أيّ نكير من آحادهم و أيّ غميمة من أحدٍ منهم على اختلاف مذاهبهم، حتّى و لد الدهر ابن تيمية الحرّاني، فجاء كالمغمور مستهتراً يهذى و لا يُبالي، فتره و أنكرتلكم السنة الجارية: سنة الله التي لا تبدل لها ﴿وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^١ و خالف هاتيك السيرة المتبّعة، و شدّ عن تلك الآداب الإسلامية الحميدة، و شدّد النكير عليها بلسان بدّي و بيان تافه و وجوه خارجة عن نطاق العقل السليم، بعيداً عن أدب العلم، أدب الكتابة، أدب العقّة، و أفتى بحرمة شدّ الرّحال لزيارة النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و عدّ السفر لأجل ذلك سفر معصية لا تقصر فيه الصلاة. فخالفه أعلام عصره و رجالاً قومهم، فقابلوه بالطعن و الردّ الشديد. فأفرد هذا بالوقعة عليه تأليفاً حافلاً،^٢ و جاء ذلك يُزيّف آراءه و معتقداته في طيّ

١- سورة فاطر (٣٥) آية ٤٣.

٢- كشفاء السقام في زيارة خير الأنام لتقى الدين السبكي، و الدرّة المضيئة في الردّ على ابن تيمية السبكي أيضاً، و المقالة المرضية لقاضي قضاة الهالكية تقى الدين أبي عبد الله الأحنائي، و نجم المهتدي و رجم المقتدى للفرخ بن المعلم القرشي، و دفع الشبه لتقى الدين الحصني، <

تأليفه القيمة^١، وهناك ثالثٌ يُترجمه بعجْرَه و بُجْرَه و يُعرّفه للملأ ببدعِه و ضلالاتِه.
 و قد أصدر الشاميونُ فتياً، و كتب عليها البرهانُ ابن أبي الفركاخ الفزارى نحو
 أربعين سطراً بأشياء، إلى أن قال بتكفيره، و وافقه على ذلك الشهابُ بن جهيل، و كتبَ
 تحت خطّه كذلك المالكيُّ، ثمَّ عرضت الفتيا القاضى القضاة الشافعية بمصر البدر بن
 جماعة، فكتب على ظاهر الفتوى: الحمد لله. هذا المنقولُ باطنها جوابٌ عن السؤال عن
 قوله: إنَّ زيارةَ الأنبياء و الصالحين بدعةٌ: و قد نقل جماعةٌ من العلماء أنَّ زيارةَ النبيِّ صلى
 الله عليه و آله و سلم فضيلةٌ و سنةٌ مجمعٌ عليها، و هذا المفتى المذكورُ - يعنى: ابن تيمية
 - ينبغى أن يُزجر عن مثل هذه الفتاوى الباطلة عند الأئمة و العلماء، و يُمنع من الفتاوى
 الغريبة، و يُجسب إذا لم يمتنع من ذلك، و يُشهر أمره؛ ليحفظ الناس من الاقتداء به.

و كتبه محمد بن إبراهيم بن سعد الله بن جماعة الشافعيّ.

و كذلك يقول محمد بن الجريري الأنصارى الحنفى: لكن يجسب الآن جزماً مطلقاً.
 و كذلك يقول محمد بن أبي بكر المالكي: و يُبالغ في زجره حسبما تندفع تلك
 المفسدة و غيرها من المفسدات. و كذلك يقول أحمد بن عمر المقدس الحنبلى.
 راجع دفع الشبه [صفحة] ٤٥ - ٤٧. و هؤلاء الأربعة هم قضاة قضاة
 المذاهب الأربعة بمصر أيام تلك الفتنة في سنة ٧٢٦.

در العدير، جلد ٥، از صفحه ٨٧ تا صفحه ٨٩ نامه‌ای را که معاصر او: ذهبی

← و التَّحفة المختارة فى الردِّ على منكر الزيارة لتاج الدين الفاكهاني المتوفى ٨٣٤ و تأليف أبي
 عبد الله محمد بن عبدالمجيد القاضى المتوفى ١٢٢٩.

١- كالصواعق الإلهية فى الردِّ على الوهابية للشيخ سليمان بن عبد الوهاب فى الردِّ على أخيه محمد بن
 عبد الوهاب النجدى، و الفتاوى الحديثة [الحديثية] لابن حجر، و المواهب اللدنية للقسطلانى، و
 شرح المواهب للزرقانى، و كتبٌ أخرى كثيرة.

به او نوشته است و شدیداً اعتراض کرده و او را ضالّ و گمراه و مُبدع خوانده است آورده است.

این نامه حاوی مطالبی است، از جمله روایت وارده از رسول خدا:

«لا تذكروا موتاكم إلاّ بخير؛ فإنهم قد أفصوا إلى ما قدّموا.»^۱

و نیز روایت وارده:

«و من حُسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه.»^۲

و نیز روایت وارده:

«إنّ أخوف ما أخاف على أمتي كلّ منافقٍ عليم اللسان.»^۳

و در صفحه ۹۰ این جمله را از قصیمی در کتاب خود الصّراع بین الوثنیّة و الإسلام، پیرو ابن تیمیّه نقل کرده است:

و قال فی مجلّد ۱، صفحه ۱۷۸: الأشياء المشروعة: كالصلاة و السلام علی الرسول الکریم لا فرق فیها بین القرب و النای؛ فإنّها حاصلّة فی الحالّین. و أمّا مشاهدة القبر الشریف نفسه و مشاهدة الأحجار نفسها فلا فضل فیها و لا ثواب، بلا خلاف بین علماء الاسلام، بل إنّ مشاهدته علیه الصلوة و السلام حينما کان حیاً لا فضل لها بذاتها؛ و إنّما الفضل فی الإیمان به، و التعلّم منه، و الاقتداء به، و النهج منهجه و مناصرته. و بالإجمال: إنّ أحداً من الناس لن يستطيع أن یثبت لزیارة القبر الشریف فضلاً ما، و هذا واضح من سیرة المسلمین الأوّلین إلى آخر خرافاته و مخاریقه. اهـ.
در صفحه ۹۱ گوید:

قال أبو حاتم: کان أبو مسهر عبدالأعلى الدمشقی الغسانی المتوفی ۲۱۸ إذا

۱- سیره ابن هشام، ج ۵، ص ۱۹۴.

۲- فیض الغدیر، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۶.

خرج إلى المسجد، اصطفَّ الناسُ يُسَلِّمون عليه و يُقبِّلون يده (تاريخ الخطيب
البيгдаدى، مجلد ۱۱، صفحه ۷۳)
در صفحه ۹۲ گوید:

و شتآن بین هذا الرأى [القصيمى] الفاسد و بين قول الشيخ تقى الدين السبكى فى
الشفاء، صفحه ۹۶: إنَّ من المعلوم من الدِّين و سير السلف الصالحين التبرُّك ببعض
الموتى من الصالحين، فكيف بالأنبياء و المرسلين؟! و من ادعى أن قبور الأنبياء و غيرهم
من أموات المسلمين سواء، فقد أتى أمرًا عظيمًا، نَقَطَع بِبُطْلَانِهِ و خَطَايَاهُ فِيهِ، و فيه حَطُّ
لدرجة النبىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ إلى درجة مَنْ سِوَاهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، و ذلك كَفْرٌ
مُتَيَقِّنٌ؛ فَإِنَّ مَنْ حَطَّ رَتْبَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ عَمَّا يَجِبُ لَهُ، فَقَدْ كَفَرَ.^۱

مطالب وارده از عامه در زیارت اهل قبور

در الغدير، جلد ۵، از صفحه ۹۳ به بعد چندین روایت از عامه با ذکر سند
آنها و کتاب‌های مدرّجه در آنها در فضیلت زیارت قبر رسول اکرم صلوات الله عليه
و آله آورده است:

۱. عن عبد الله بن عمر مرفوعاً: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي.»
۲. عن عبد الله بن عمر مرفوعاً: «مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لَا تُعْمَلُهُ إِلَّا زِيَارَتِي، كَانَ حَقًّا
عَلَيَّ أَنْ أَكُونَ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»
۳. عن عبد الله بن عمر مرفوعاً: «مَنْ حَجَّ فِزَارَ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي، كَانَ كَمَنْ
زَارَنِي فِي حَيَاتِي.»
۴. عن عبد الله بن عمر مرفوعاً: «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ فَلَمْ يُزِرْنِي، فَقَدْ جَفَانِي.»

۵. عن عمر مرفوعاً: «مَنْ زَارَ قَبْرِي أَوْ مَنْ زَارَنِي، كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا «أَوْ شَهِيدًا». وَ مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْأَمْنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»
۶. عن حاطب بن أبي بلتعة مرفوعاً: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي، فَكَأَنَّهَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي. وَ مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمْنِينَ.»
۷. عن عبدالله عمر مرفوعاً: «مَنْ حَجَّ حِجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ زَارَ قَبْرِي وَ غَزَا غَزْوَةً وَ صَلَّى عَلَيَّ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ، لَمْ يَسْأَلْهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا افْتِرَاضَ عَلَيْهِ.»
۸. عن أبي هريرة مرفوعاً: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي، فَكَأَنَّهَا زَارَنِي وَ أَنَا حَيٌّ. وَ مَنْ زَارَنِي، كُنْتُ لَهُ شَهِيدًا وَ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»
۹. عن انس بن مالك مرفوعاً: «مَنْ زَارَنِي بِالْمَدِينَةِ مُحْتَسِبًا، كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا.»
۱۰. عن انس بن مالك مرفوعاً: «مَنْ زَارَنِي مَيِّتًا، فَكَأَنَّهَا زَارَنِي حَيًّا. وَ مَنْ زَارَ قَبْرِي، وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِي لَهُ سَعَةٌ ثُمَّ لَمْ يَزُرْنِي، فَلَيْسَ لَهُ عُذْرٌ.»
- باری علامه امینی بعد از نقل این روایات دوازده روایت دیگر به همین مضامین نقل می‌کند.^۱

ردّ علماء مذاهب اربعه بر ابن تیمیّه در زیارت اهل قبور

[الغدیر، جلد ۵] از صفحه ۱۰۹ تا صفحه ۲۰۷ درباره کلمات اعلام مذاهب اربعه راجع به زیارت قبر رسول الله و قبر صالحان و مؤمنان و اولیای خدا و ائمه اهل سنت و امامان شیعه و نام کتاب‌های آنها و تفصیل گفتار آنان درباره فواید و منافع زیارت اهل قبور مطالب مفصّلی را ایراد کرده است؛ و ثابت نموده است که زیارت اهل قبور اختصاص به شیعه ندارد؛ بلکه تمام مذاهب اربعه اهل سنت آن را قبول دارند

و بر آن تأکید می‌کنند و مورد إجماع و اتفاق جميع مذاهب و طوائف است. و گفتار ابن تیمیّه و قسیمی که آن را از مختصات شیعه می‌داند، دروغ و افترائی واضح است. و در صفحه ۱۱۰ گفته است:

قال القاضي عياض المالكي، المتوفى ٥٤٤، في الشفاء: و زيارة قبره صلى الله عليه [و آله] و سلم سنة مجمع عليها و فضيلة مرغّب فيها، ثم ذكر عدة من أحاديث الباب، فقال: قال إسحاق بن إبراهيم الفقيه: و مما لم يزل من شأن من حجّ الموزور^١ بالمدينة و القصد إلى الصلاة في مسجد رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و التبرك برؤية روضته و منبره و قبره و مجلسه و ملامس يديه و مواطن قدميه و العمود الذي استند إليه و منزل جبرئيل بالوحي فيه عليه و من عمره و قصده من الصحابة أئمة المسلمين، و الاعتبار بذلك كله. انتهى.

قال ابن هبيرة، المتوفى ٥٦٠، في كتاب اتفاق الأئمة: اتفق مالك و الشافعي و أبو حنيفة و أحمد بن حنبل رحمهم الله تعالى على أنّ زيارة النبي صلى الله عليه و آله و سلم مستحبة «المدخل لابن الحاج، مجلد ١، صفحة ٢٥٦». ٢

گفتار علماء عامّه درباره زیارت اهل قبور

و در [الغدیر، جلد ٥] صفحه ١١٢ گوید:

ألف الشيخ تقي الدين السبكي الشافعي، المتوفى ٧٥٦، كتاباً حافلاً في زيارة النبي الأعظم في ١٨٧ صحيفة، و أسماه [شفاء السقام في زيارة خير الأنام] ردّاً على ابن تیمیّه، و ذكر كثيرًا من أحاديث الباب، ثم جعل باباً في نصوص العلماء من

١- قيل بكسر الميم و سكون الزاء و فتح الواو مصدرٌ ميميٌّ بمعنى الزيارة (شرح الشفاء للخفاجي).

٢- جنگ ١٦، ص ١٤.

المذاهب الأربعة على استحبابها، وأن ذلك مجمع عليه بين المسلمين.

و قال في صفحة ۴۸: لا حاجة إلى تتبع كلام الأصحاب من ذلك، مع العلم بإجماعهم وإجماع ساير العلماء عليه. و الحنفية قالوا: إن زيارة قبر النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم من أفضل المندوبات و المستحبات، بل يقرب من درجة الواجبات. و ممن صرح بذلك أبو منصور محمد بن مكرم الكرماني في مناسكِهِ، و عبدالله بن محمود ابن بلدحى في شرح المختار، و في فتاوى أبي الليث السمرقندى في باب أداء الحجّ. و در الغدير، صفحه ۱۱۴ از شفاء السّقام نقل کرده است:

[و عقد في صفحة ۷۵ - ۸۷ باباً في كون السفر الى الزيارة قربة، و استدلل عليه من الكتاب بقوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛ بتقريب صدق المجيبىء و عدم فرق بين حياته صلى الله عليه و آله و ماته] و من السنّة بعموم قوله صلى الله عليه و آله و سلم: "مَنْ زَارَ قَبْرِي" و صريح صحیحة ابن السكن: "مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لَا تُعْمِلُهُ حَاجَةٌ إِلَّا زِيَارَتِي" و بما دلّ من السنّة على خروج النّبىّ من المدينة لزيارة القبور. و إذا جاز الخروج إلى القريب، جاز إلى البعيد؛ فقد ثبت في الصحيح خروجه صلى الله عليه و آله و سلم إلى البقيع بأمر من الله تعالى و تعليم عائشة كيفية السلام على أهل البقيع و خروجه إلى قبور الشهداء.

و در [الغدير، جلد ۵] صفحه ۱۱۶ از حافظ ابوالعباس قسطلانى مصرى [المتوفى ۹۲۳] در المواهب اللدنية آورده است كه:

قال القاضي عياض: إنّها من سنن المسلمين مجمع عليها، و فضيلة مرغّب فيها إلى أن قال القسطلانى: و قد صحّ عن عمر بن عبدالعزيز كان يُريد البريد للسلام على

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم. فالسفرُ إليه قربةٌ؛ لعموم الأدلة، و من نَدَرَ الزَّيْرَةَ وَجَبَتْ عليه، كما جزم به ابنُ كج من أصحابنا. و عبارته: إذا نَدَرَ زيارةَ قبرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم، لَزِمَهُ الوفاءُ وَجْهًا واحدًا - انتهى. [إلى أن قال:] و للشيخ تقي الدين ابن تيمية هنا كلامٌ شنيعٌ عجيبٌ يتضمَّن منعَ شدِّ الرِّحالِ للزيارةِ النبويةِ، و أنه ليس من القرب، بل يضدُّ ذلك، و ردُّ عليه الشيخُ تقي الدين السبكي في شفاء السَّقام، فشفَى صدورَ المؤمنين.

و قال ابن حجر الهيتمي المكي الشافعي، المتوفى ۹۷۳، في كتابه الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم، صفحة ۱۲، طبع سنة ۱۲۷۹ بمصر بعد ما استدلل على مشروعية زيارة قبر النبي بعدة أدلة منها الإجماع: فإن قلت، الخ.

در این حال مخالفت ابن تيمیه را ذکر کرده است، و اثبات کرده است که مخالفت او علاوه بر آنکه ضرری به اجماع ندارد؛ اصولاً برای لغزش او و تسویل نفس او در معركة علم و ادب و سنت، ارزشی نیست.

و در صفحه ۱۱۸ گفته است:

قال الشيخ زين الدين عبدالرؤف المناوي، المتوفى ۱۰۳۱، في شرح الجامع الصغير، مجلد ۶، صفحة ۱۴۰: و زيارة قبره صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم الشريف من كمال الحجاج، بل زيارته عند الصوفية فرض، و عندهم الهجرة إلى قبره كهي إليه حياً.

قال الحكيم: زيارة قبر المصطفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم هجرة المضطرين: هاجروا إليه، فوجدوه مقبوضاً فانصرفوا؛ فحقيق أن لا يُحْيِيهم، بل يُوجِب لهم شفاعتة تُقيم حرمة زيارتهم.

و در صفحه ۱۱۹ گفته است:

و قال قاضي القضاة شهاب الدين الخفاجي الحنفى المصرى، المتوفى ۱۰۶۹،

في شرح الشفا، مجلد ۳، صفحة ۵۶۶: و اعلم: أن هذا الحديث^۱ هو الذي دعا ابن تيمية و من معه كابن القيم إلى مقالته الشنيعة التي كفره بها، و صنّف فيها السبكي مصنفاً مستقلاً، و هي منعه من زيارة قبر النبي صلى الله عليه [و آله] و سلّم و شدّ الرّحال إليه. و هو كما قيل:

لمهبط الوحي حقاً ترحلّ النُّجُبُ و عند ذاك المرَجّي ينتهي الطلبُ فتوهم أنّه حمى جانب التوحيد بخرافاتٍ لا ينبغي ذكرها؛ فإنّها لا تصدر عن عاقل فضلاً عن فاضلٍ. ساعه الله تعالى.

و أمّا قوله صلى الله عليه [و آله] و سلّم: "لا تتخذوا قبري عيداً" فقيل: كره الاجتماع عنده في يوم معيّن على هيئة مخصوصة. و قيل: المراد لا تزوره في العام مرّة فقط، بل أكثرها الزيارة له.

و أمّا احتمالها للنهي عنها فهو - بفرض أنّه المراد - محمولٌ على حالة مخصوصة، أي: لا تتخذوه كالعيد في العكوف عليه و إظهار الزينة عنده و غيره ممّا يجتمع له في الأعياد، بل لا يؤتى إلا للزيارة و السلام و الدّعاء، ثمّ ينصرف.

در الغدير، جلد ۵، صفحه ۱۲۰ گوید:

قال أبو عبد الله محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي المصري، المتوفى ۱۱۲۲، في شرح المواهب، مجلد ۸، صفحة ۲۹۹: قد كانت زيارته مشهورة في زمن كبار الصحابة معروفة بينهم. لما صالح عمر بن الخطاب أهل بيت المقدس، جاءه كعب الأخبار فأسلم، ففرح به و قال: هل لك أن تسير معي إلى المدينة و تزور قبره صلى الله عليه [و آله] و سلّم و تتمتع بزيارته؟ قال: نعم.

۱- حديث شدّ الرّحال إلى المساجد.

و قال أبو الحسن السندی محمد بن عبد الهادی الحنفی، المتوفى ١١٣٨، في شرح سنن ابن ماجه، مجلد ٢، صفحه ٢٦٨: قال الدميرى: فائدة: زيارة النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم من أفضل الطاعات و أعظم القربات؛ لقوله صلى الله عليه [و آله] و سلم: "من زار قبرى و جبت له شفاعتى".

رواه الدارقطنى و غيره، و صححه عبد الحق. و لقوله صلى الله عليه [و آله] و سلم: "من جاتنى زائراً لا تحمله حاجة إلا زيارتى، كان حقاً على أن أكون له شفيحاً يوم القيامة." رواه الجماعة منهم الحافظ أبو على ابن السكن في كتابه المسمى بالسنن الصحاح. و در صفحه ١٢١ گوید:

نقل الرّحمى عن العارف الملامى أنّه [افرز الزيارة عن الحجّ؛ حتى لا يكون له مقصد غيرها في سفره ثم] ذكّر حديث "لا تُشدُّ الرّحالُ إلا لثلاثة مساجد"، فقال: و المعنى - كما أفاده في الإحياء -: أنّه لا تُشدُّ الرّحالُ لمسجدٍ من المساجد إلا لهذه الثلاثة؛ لما فيها من المضاعفة، بخلاف بقية المساجد؛ فإنّها متساوية في ذلك. فلا يرد: أنّه قد تُشدُّ الرّحالُ لغير ذلك كصلة رحمٍ و تعلّم علمٍ و زيارة المشاهد كقبر النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم و قبر الخليل عليه السلام و سائر الأئمة.

در صفحه ١٢٥ گوید:

قال فقهاء المذاهب الأربعة المصريين في الفقه على المذاهب الأربعة، مجلد ١، صفحه ٥٩٠: زيارة قبر النبي صلى الله عليه و آله و سلم أفضل المندوبات، و قد وُرد فيها أحاديث، ثمّ ذكروا ستّة من الأحاديث و جملةً من أدب الزائر و زيارة للنبي صلى الله عليه و آله و سلم و أخرى للشيخين.

در صفحه ١٢٧ گوید:

و قد استفاض عن عمر بن عبد العزيز: أنّه كان يُريد إليه صلى الله عليه [و آله]

و سلّم البرید من الشّام ليقراً السّلام علی النّبیّ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم، ثمّ یرجع. و فی لفظٍ: کان یبعث بالرسول قاصداً من الشّام إلی المدینة.^۱

نهی مروان حکم از گذاردن صورت بر روی قبر رسول الله

در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ گوید:

عن داود بن أبی صالح: أقبل مروان يوماً، فوجد رجلاً واضعاً وجهه (جبهته) علی القبر، فأخذ مروان برقبته، ثمّ قال: هل تدری ما تصنع؟ فأقبل علیه فإذا أبو أيوب الأنصاری. فقال: نعم! إنی لم آت الحجر، إنّما جئت رسول الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم، و لم آت الحجر. سمعت رسول الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم يقول: "لا تُبکوا علی الدّین إذا ولیه أهله، و لكن أبکوا علی الدّین إذا ولیه غیر أهله."

(أخرجه الحاكم في المستدرک، مجلد ۴، صفحه ۵۱۵ و صححه هو و الذّهبی فی تلخیصہ. و رواه أبو الحسن یحیی بن الحسن الحسینی فی أخبار المدینة بإسناد آخر عن المطّلب بن عبد الله بن حنطب، كما فی شفاء السّقام للسبکی، صفحه ۱۱۳، قال السبکی بعد حکایتہ: فإن صحّ هذا الأسناد، لم یکره مسّ جدار القبر، و إنّما أردنا بذکره القدح فی القّطع بکراهة ذلك. و ذکره السیّد نورالدین السمهودی فی وفاء الوفاء، مجلد ۲، صفحه ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴ نقلاً عن إمام الحنابلة أحمد، قال: رأیته بخطّ الحافظ أبي الفتح المراغی المدني، و أخرجه الحافظ الهیثمی فی مجمع الزوائد، مجلد ۴، صفحه ۲، نقلاً عن أحمد).

قال الأُمینی: إنّ هذا الحدیث یعطینا خبراً بأنّ المنع عن التوسّل بالقبور الطّاهرة إنّما هو من بدع الأمویّین و ضلالتهم منذ عهد الصّحابة، و لم تسمع أذن الدّنيا قطّ صحابياً یُنکر ذلك غیر و لید بیت أمیة مروان الغاشم.

نعم، «الثَّورُ يَحْمِي أَنْفَهُ بَرَوْفِهِ». نعم، «بَعْلَةُ الْوَرَشَانِ يَأْكُلُ رُطَبَ الْوَشَانِ».^۱
 نعم، لِبَنِي أُمِّيَّةَ عَامَّةً و لِمِرْوَانَ خَاصَّةً صَغِينَةً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
 سَلَّمَ مِنْذُ يَوْمٍ لَمْ يَبْقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي الْأُسْرَةِ الْأُمُويَّةِ حَرَمَةً إِلَّا هَتَكَهَا، وَ
 لَا نَامُوسًا إِلَّا مَرْقَهُ، وَ لَا رَكْنًا إِلَّا أَبَادَهُ. وَ ذَلِكَ بِوَقِيعَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ
 فِيهِمْ وَ هُوَ ﴿لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۲ فَقَدْ
 صَحَّ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قَوْلُهُ: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ أَرْبَعِينَ، اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ
 خَوَلَاءَ، وَ مَالَ اللَّهِ نَحْلًا، وَ كِتَابَ اللَّهِ دَعْلًا»^۳.

گفتار رسول الله درباره بنی العاص و بنی أمیة

[الغدیر، جلد ۵، صفحه ۱۴۹]:

وَ صَحَّ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قَوْلُهُ: «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا،
 اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَعْلًا، وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلَاءَ، وَ مَالَ اللَّهِ دُؤَلًا».

وَ صَحَّ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قَوْلُهُ: «إِنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنَّ بَنِي الْحَكَمِ
 ابْنَ أَبِي الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَى مَنَبَرِي كَمَا تَنْزُو الْقِرَدَةُ».^۴ قَالَ: فَهَذَا رُؤْيُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مُسْتَجْمَعًا ضَاحِكًا حَتَّى تُؤَفِّيَ.

۱- [قاموس المحيط: [مثل] يُضْرَبَ لِمَنْ يُظْهِرُ شَيْئًا وَالْمِرَادُ مِنْهُ شَيْءٌ آخَرَ. وَ الْوَرَشَانُ مَحْرَكَةٌ:
 طَائِرٌ، وَ هُوَ سَائِقٌ حُرٌّ لِحْمُهُ أَحْفَّ مِنَ الْهَامِ - انتهى. لكن در تمامی کتب لغت و امثال در دسترس،
 عبارت «رطب المشان» می باشد و عبارت «رطب الوشان» را فقط مرحوم علامه امینی استعمال
 نموده اند و یا شاید اشتباه از کاتبان باشد. (محقق)]

۲- سوره النجم (۵۳) آیه ۳ الی ۵.

۳- البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۷۱.

۴- جنگ ۱۶، ص ۱۸ و ۱۹.

و صحَّ عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَوْلُهُ - لَمَّا اسْتَأْذَنَ الْحَكَمُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ عَلَيْهِ -: "عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ عَلَى مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنَ مِنْهُمْ، وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ؛ يَشْرَفُونَ فِي الدُّنْيَا، وَ يَضْعَوْنَ فِي الْآخِرَةِ، ذُوو مَكْرٍ وَ خَدِيعَةٌ، يُعْطَوْنَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ."

و صحَّ عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَوْلُهُ - لَمَّا أَدْخَلَ عَلَيْهِ مِرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ -: "هُوَ الْوَزْغُ بْنُ الْوَزْغِ، الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ."

و صحَّ عن عائشة قولها: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "لَعَنَ اللَّهُ أَبَامِرْوَانَ وَ مِرْوَانَ فِي صُلْبِهِ، فَمِرْوَانَ فَضَّضَ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ".^٢

فتاوى احمد حنبل راجع به بوسيدن ضريح رسول الله

و در [الغدیر، جلد ٥] صفحه ١٥٠ گوید:

قال العزّ بن جماعة الحموی الشافعی، المتوفى ٨١٩: في كتاب العلل و السؤالات لعبدالله بن أحمد بن حنبل عن أبيه رواية أبي علي بن الصّوف عنه، قال: سألتُ أبي عن الرَّجُلِ يَمُتُّ مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ يَتَبَرَّكُ بِمَسِّهِ وَ يُقْبَلُهُ وَ يَفْعَلُ بِالْقَبْرِ مِثْلَ ذَلِكَ؛ رَجَاءَ ثَوَابِ اللَّهِ تَعَالَى، قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ (وفاء الوفاء، مجلد ٢، صفحة ٤٤٣).

قال العلامة أحمد بن محمد المقرئ الهالكى، المتوفى ١٠٤١، في فتح المتعال بصفة النعال نقلاً عن وليّ الدين العراقي: قال: أخبر الحافظ أبو سعيد بن العلا قال:

١- [أخرج هذه الأحاديث جمع من الحفاظ بطرقهم، و قد جمعها الحاكم و صحَّحها في المستدرک، ج ٤، ص ٤٧٩ - ٤٨٢ (محقّق)]

٢- جنگ ١٦، ص ١٩ و ٢٠.

رأيتُ في كلام أحمد بن حنبل في جزءٍ قديمٍ - عليه خطُّ ابن ناصر و غيره من الحفاظ - أن الإمام أحمد سُئِلَ عن تقبيل قبر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ و تقبيل منبره، فقال: لا بأس بذلك.

قال: فأريناه التقيَّ ابنَ تيمية، فصار يتعجب من ذلك و يقول: عجبٌ من أحمد، عندي جليل! هذا كلامه أو معنى كلامه؟ و قال: و أئى عجبٍ في ذلك و قد رَوينا عن الإمام أحمد أنه غَسَلَ قميصًا للشافعي، و شَرِبَ الماءَ الَّذِي غَسَلَهُ به. و إذا كان هذا تعظيمه لأهل العلم، فما بالك بمقادير الصحابة؟ و كيف بأثار الأنبياء عليهم الصلوة و السلام؟ و ما أحسنَ ما قاله مجنون ليل:

أمرٌ على الديارِ ديارِ ليلٍ أقبلُ ذا الجدارِ و ذا الجدارِ
و ما حبُّ الديارِ شَغْفَنَ قلبي ولكن حبُّ مَنْ سَكَنَ الدَّيارِ

كلام صاحب شفاء قاضى عياض راجع به زیارت قبر رسول الله

در الغدير، جلد ۵، صفحه ۱۵۲ گوید:

قال القاضى عياض المالكي في الشفاء بعد كلام طويل في تعظيم قبر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ: و جديرٌ لمواطنٍ عُمِّرَت بالوحي و التَّنزيل، و تردَّد بها جبرئيلُ و ميكائيلُ، و عَرَجَت منها الملائكةُ و الرُّوح، و ضجَّت عرصاتُها بالتقدیس و التسبيح، و اشتملتُ تُربُّتها على سيِّد البشر، و انتشر عنها من دين الله و سنَّة نبيه ما انتشر، مدارسُ آياتٍ و مساجدُ و صلواتُ، و مشاهدُ الفضائلِ و الخيراتِ، و معاهدُ البراهينِ و المعجزاتِ، و مناسكُ الدين، و مشاعرُ المسلمين، و مواقفُ سيِّد المرسلين، و متبوءُ خاتم النبيين، حيث انفجرت النبوة، و أين فاض عباؤها، و مواطنُ

تهبط الرسالة، و أول أرض مس جلد المصطفى تراها، أن تعظم عرساتها، وتتنسم
نفحاتها، وتقبل ربوعها وجدرانها.

يا دار خير المرسلين و من به هدى الأنام و خصص بالآيات
عندى لأجلك لوعة و صباية و تشوق متوقد الجمرات
و على عهد إن ملأت محاجرى من تلكم الجدران و العرسات
لأعفرن مصون شيبى بينها من كثرة التقبيل و الرشفات
لو لا العوادى و الأعادى زرتها أبدا و لو سحبا على الوجنات
لكن سأهدى من حفيل تحيتى لقطين تلك الدار و الحجرات

و در صفحه ١٦٢ بعد از آنکه یکایک اسامی شهداء اُحد را بر شمرده است گوید:
و من أراد الوقوف على تفصيل أسماء هؤلاء الشهداء السعداء و عرفان أسرهم،
فعليه بسيرة ابن هشام، مجلد ٣، صفحه ٧٥ - ٨١. و للسهمودى فى وفاء الوفاء، مجلد ٢،
صفحة ١١٤ - ١١٩ حول قبور شهداء اُحد كلمة ضافية فيها فوائد جمة.^٢

حديث بريده: إذا التقيتم فعلى على الناس

المراجعات، صفحه ١٣٦:

٣: و كذلك حديث بريده، و لفظه فى صفحه ٣٥٦ من الجزء الخامس من مسند
أحمد، قال: بعث رسول الله بعثين إلى اليمن على أحدهما على بن أبى طالب و على الآخر
خالد بن الوليد فقال: "إذا التقيتم فعلى على الناس، و إن افترقتم فكل واحد منكم
على جنده."^٣

١- [خبر (جدير) فى أول الكلام. (محقق)]

٢- جنگ ١٦، ص ٢١.

٣- المراجعات، ص ٢٢٢.

صفحه ١٤٦:

... و قد أوضحنا هذه الجمّل و أقمنا عليها الشّواهد القاطعة و البراهين السّاطعة في كتابينا سبيل المؤمنين و تنزيل الآيات ...^١.

علی امام البررة، أبوالأزهر نیشابوری از اعیان شیعه بوده است

المراجعات، صفحه ١٤٩:

١- «قول رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و هو آخذ بضبع عليّ: "هذا إمام البررة، قاتل الفجرة، منصورٌ من نصره، مخذولٌ من خذله." ثمّ مدّها صوتّه». أخرجه الحاكم من حديث جابر في صفحة ١٢٩ من الجزء الثالث من صحيحه المستدرک^٢ ثمّ قال: صحيح الإسناد، و لم يُخرجه.

٢- «قوله صلّى الله عليه و آله و سلّم: "أوحى إليّ في عليّ ثلاث: أنّه سيّد المسلمين، و إمام المتّقين، و قائد الغرّ المحجلين"». أخرجه الحاكم في أوّل صفحة ١٣٨ من الجزء ٣ من المستدرک^٣ ثمّ قال: هذا حديث صحيح الإسناد، و لم يُخرجه.^٤ صفحه ١٥٥:

٢٠- «قوله صلّى الله عليه و آله و سلّم: "يا عليّ! أنت سيّد في الدّنيا، سيّد في

١- همان مصدر، ص ٢٣٥.

٢- و هذا هو الحديث ٢٥٢٧ من أحاديث الكنز، ص ١٥٣ من جزئه ٦ و أخرجه الثعلبي من حديث أبي ذرّ في تفسير آية الولاية من تفسيره الكبير.

٣- و أخرجه البارودي و ابن قانع و ابونعيم و البزار و هو الحديث ٢٦٢٨ من أحاديث الكنز، ص ١٥٧ من جزئه السادس.

٤- المرجعات، ص ٢٤٠.

الآخرة، حبيبيك حبيبي، و حبيبي حبيب الله، و عدوك عدوي، و عدوي عدو الله،
والويل لمن أبغضك بعدى». أخرجه الحاكم في أول صفحة ٢٨ من الجزء الثالث
من المستدرک و صححه على شرط الشيخين^١ و^٢

١- همان مصدر، ص ٢٤٧.

٢- رواه من طريق الأزهر عن عبدالرزاق عن معمر عن الزهري عن عبيدالله بن عبدالله عن ابن عباس،
و كل هؤلاء حجج، و لذا قال الحاكم بعد إيراده: صحيح على شرط الشيخين. قال: و أبو الأزهر
بإجماعهم ثقة، و إذا انفرد الثقة بحديث، فهو على أصلهم صحيح. ثم قال: سمعت أبا عبدالله القرشي
يقول: سمعت أحمد بن يحيى الحلواني يقول: لما ورد أبو الأزهر من صنعاء و ذكّر أهل بغداد بهذا الحديث،
أنكره يحيى بن معين، فلما كان يوم مجلسه، قال في آخر المجلس: أين هذا الكتاب النيشابوري الذي
يذكر عن عبدالرزاق هذا الحديث؟ فقام أبو الأزهر فقال: هو ذا أنا. فصحك يحيى بن معين من قوله
و قيامه في المجلس فقربه و أدناه ثم قال له: كيف حدثك عبدالرزاق بهذا و لم يحدث به غيرك؟
فقال: اعلم يا أبا زكريا أتى قدمت صنعاء و عبدالرزاق غائب في قرية له بعيدة، فخرجت إليه و أنا
عليل، فلما وصلت إليه سألتني عن أمر خراسان، فحدثته بها و كتبت عنه، و انصرفت معه إلى صنعاء.
فلما ودعته قال: قد وجب عليّ حقك، فأنا أحدثك بحديث لم يسمعه مني غيرك. فحدثني والله بهذا
الحديث لفظاً، فصدقه يحيى بن معين و اعتذر إليه. ١ هـ.

أما الذهبي في التلخيص فقد اعترف بوثاقه الرواة لهذا الحديث عامة، و نصّ على وثاقه أبي الأزهر
بالخصوص، و شكك مع ذلك في صحّة الحديث، إلا أنه لم يأت بشيء قادح سوى التحكم الفاضح.
أما تكتم عبدالرزاق فإنها هو للخوف من سلطة الظالمين، كما خاف سعيد بن جبير حين سأله مالك
بن دينار فقال له: من كان حامل رأي رسول الله؟ قال: فنظر إلى و قال: كأنك رخي البال. قال
مالك: فغضبت و شكوت إلى إخوانه من القرآء، فاعتذروا بأنه يخاف من الحجاج أن يقول: كان
حاملها عليّ ابن أبي طالب. أخرج ذلك الحاكم في ص ١٣٧ من الجزء الثالث من المستدرک ثم قال:
هذا حديث صحيح الإسناد، و لم يُجرحه.

٣- جنگ ٢٠، ص ٧٠.

من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه، الخ را بيهقي و احمد روايت کرده اند

[المراجعات] صفحه ١٥٧:

٣٤- «قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي عَزْمِهِ وَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي فِطْنَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ"» أَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي صَحِيحِهِ وَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مَسْنَدِهِ.^١

٣٥- «قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا عَلِيُّ! إِنَّ فِيكَ مِنْ عِيسَى مَثَلًا أَبْغَضْتَهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهَّتُوا أُمَّهَ وَ أَحَبَّهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا الْحَدِيثُ."»^٢

٣٦- «قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "السُّبْقُ ثَلَاثَةٌ: السَّابِقُ إِلَى مُوسَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ السَّابِقُ إِلَى عِيسَى صَاحِبُ يَاسِينَ، وَ السَّابِقُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ."»^٣

١- و قد نقله عنهما ابنُ أبي الحديد في الخبر الرَّابِع من الأخبار التي أوردتها في ص ٤٤٩ من المجلد الثاني من شرح النهج، و أوردته الإمام الرّازي في معنى آية المبالغة من تفسيره الكبير، ص ٢٨٨ من جزئه الثاني، و قد أرسل إرسال المسلمات كون هذا الحديث موافقاً عند الموافق و المخالف، و أخرج هذا الحديث ابن بطّة من حديث ابن عباس كما في صفحة ٣٤ من كتاب فتح الملك العليّ بصحة حديث باب مدينة العلم على للإمام أحمد بن محمد بن الصديق الحسنی المغربي نزيل القاهرة فرجع. و ممن اعترف بأنّ عليّاً هو الجامع لأسرار الأنبياء أجمعين شيخُ العرفاء محيي الدّين بن العربي، فيما نقله عند العارف الشّعرائي في المبحث ٣٢ من كتابه اليواقيت والجواهر، ص ١٧٢.

٢- أخرجه الحاكم في ص ١٢٢ من الجزء ٣ من المستدرک.

٣- أخرجه الطّبرانيّ و ابن مردويه عن ابن عباس، و أخرجه الدّيلمی عن عائشة، و هو من السنن المستفيضة [المستدرک، ج ٣، ص ٤٨١].

۳۷- «قوله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: "الصَّديقون ثلاثة: حبيبُ النَّجار مؤمنُ آل ياسين، قال: ﴿يَقَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾^۱، و حزقيل مؤمن آل فرعون، قال: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ﴾^۲ و علي بن أبي طالب، وهو أفضلهم"^۳»^۴

تأکیدهای رسول خدا در استحکام وصایت بر خلافت امیرالمؤمنین

علیه السلام

[المراجعات] صفحه ۱۶۵، (پاورقی ۱):

لَمَّا كَانَ عَهْدُهُ إِلَى أَخِيهِ ثَقِيلًا عَلَى أَهْلِ التَّنَافُسِ وَ الْحَسَدِ وَ الشَّحْنَاءِ وَ النَّفَاقِ، أَرَادَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ [قَبْلَ أَنْ يَنَادِيَ بِذَلِكَ] أَنْ يَتَقَدَّمَ فِي الْإِعْتِذَارِ إِلَيْهِمْ؛ تَأْلِيفًا لِقُلُوبِهِمْ، وَ إِشْفَاقًا مِنْ مَعْرِةِ أَقْوَاهُمْ وَ أَفْعَالِهِمْ، فَقَالَ: "وَ إِنِّي مَسْئُولٌ؛ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ مَأْمُورٌ بِذَلِكَ وَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، فَلَا سَبِيلَ لَهُ إِلَى تَرْكِهِ. وَ قَدْ أَخْرَجَ الْإِمَامُ الْوَاحِدِي فِي كِتَابِهِ أَسْبَابَ النَّزُولِ بِالْإِسْنَادِ إِلَى أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۶ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فِي عَليِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

(۲) لَعَلَّهُ أَشَارَ بِقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "وَ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ" إِلَى مَا

۱- سوره يس (۳۶) ذیل آیه ۲۰.

۲- سوره غافر (۴۰) قسمتی از آیه ۲۸.

۳- أخرجه أبو نعیم و ابن عساکر عن أبي لیل مرفوعاً، و أخرجه ابن النجار عن ابن عباس مرفوعاً، فراجع الحديث ۳۰ و الحديث ۳۱ من الأربعين حديثاً التي أوردها ابن حجر في الفصل الثاني من الباب ۹ من صواعقه آخر ص ۷۴ و التي بعدها.

۴- المراجعات، ص ۲۵۰.

۵- جنگ ۲۰، ص ۷۲.

۶- سوره المائدة (۵) صدر آیه ۶۷.

أخرجه الدّيلمي وغيره [كما في الصّواعق وغيرها] عن أبي سعيد أنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم قال: "﴿وَقَفُّوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^١ عن ولاية عليّ". وقال الإمام الواحدى: إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولاية عليّ وأهل البيت فيكون الغرض من قوله: "و إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ" تهديد أهل الخلاف لوليّه و وصيّّه.

(٣) تدبّر هذه الخطبة: مَنْ تدبّرّها وأعطى التأمّل فيها حقّه، فعَلِمَ أنّها ترمي إلى أنّ ولاية عليّ من أصول الدّين، كما عليه الإماميّة؛ حيث سألهم أوّلاً فقال: "أليس تشهدون أنّ لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله" إلى أن قال: ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^٢ ثمّ عقّب ذلك بذكر الولاية ليعلّم أنّها على حدّ تلك الأمور التي سألهم عنها، فأقروا بها. وهذا ظاهرٌ لكلّ مَنْ عرّف أساليب الكلام و مغازيه من أولى الأفهام.^٣

صفحه ١٦٧، (پاورقى ١):

سؤال أبي الطفيل ظاهرٌ في تعجّبه من [هذه الأُمّة اذ صرّفت] هذا الأمر عن عليّ، مع ما ترويه عن نبيّها في حقّه يوم الغدير، وكأنّه شكّ في صحّة ما ترويه في ذلك، فقال لزيد حين سَمِعَ روايته منه: أَسَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؟ كالمُستغرب المتعجّب الحائر المُرتاب، فأجابه زيدٌ بأنّه لم يكن في الدّوحات أحدٌ على كثرة مَنْ كان يومئذٍ من الخلائق هناك إلاّ مَنْ رآه بعينيّه و سمعَه بأذنيه [فعلم أبو الطفيل حينئذٍ أنّ الأمر كما قال الكميّ عليه الرحمة:

١- سورة الصّافات (٣٧) آيه ٢٤.

٢- سورة الحجّ (٢٢) آيه ٧.

٣- المراجعات، ص ٢٦٠، (تعليقه).

و یوم الدوح دوح غدیر خم أبان له الخلفة لو أطيعا
ولكن الرجال تبايعوها فلم أر مثلها خطرا مبيعا
و لم أر مثل ذلك اليوم يوماً و لم أر مثله حقاً أضيعاً^۱
صفحه ۱۶۸:

... كما قال الفضل بن العباس بن أبي لهب:

و كان وليَّ العهدِ بعدَ مُحَمَّدٍ عليٌّ وُفِّيَّ كُلَّ المَواطنِ صاحِبَهُ^۲

روایت انس و بیسی او به واسطه انکار به دعای مولی الموالی

[المراجعات] صفحه ۱۷۲، (پاورقی ۱):

«حيث قال له عليٌّ عليه السَّلام: "ما لك لا تقوم مع أصحاب رسول الله، فتشهد بما سمعته يومئذٍ منه؟" فقال: يا أمير المؤمنين! كبرت سنِّي و نسيتُ. فقال عليٌّ: "إن كنتَ كاذبًا، ففَضْرَبَكَ اللهُ ببيضاء لا تُوارِها العمامةُ." فما قام حتَّى ابيضَّ وجهُهُ برصًا، فكان بعد ذلك يقول: أصابتنِي دَعْوَةُ العبدِ الصَّالحِ.»^۱ ا هـ. قلت: هذه منقبةٌ مشهورةٌ ذَكَرَها الإمامُ ابن قتيبة الدينوري حيث ذَكَرَ أَنَسًا في أهل العاهات من كتابه (المعارف) آخر صفحة ۱۹۴، و يشهد لها ما أخرجه الإمامُ أحمد بن حنبل في آخر صفحة ۱۱۹ من الجزء الأوَّل من مسنده حيث قال: فقاموا إلَّا ثلاثةٌ لم يقوموا، فأصابتهم دَعْوَتُهُ^۲.

۱- همان مصدر، ص ۲۶۳، (تعليقه).

۲- همان مصدر، ص ۲۶۴.

۳- جنگ ۲۰، ص ۷۵.

۴- المراجعات، ص ۲۶۸.

۵- جنگ ۲۰، ص ۷۶.

خطبه سیدالشهداء علیه السلام در زمین منی و عید معزالدوله دیلمی در باره غدیر

[المراجعات] صفحه ۱۷۳:

۵- و لسید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام موقوف (علی عهد معاویة) حَضَّحَصَّ فِيهِ الْحَقُّ، كَمَوْقِفِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي الرَّحْبَةِ، إِذْ جَمَعَ النَّاسَ (أَيَّامَ الْمَوْسَمِ بِعَرَفَاتٍ) فَأَشَادَ بِذِكْرِ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ، فَلَمْ يَسْمَعْ سَامِعٌ بِمِثْلِهِ بَلِيغًا حَكِيمًا، يَسْتَعْبِدُ الْأَسْمَاعَ، وَ يَمْلِكُ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْتِدَةَ. جَمَعَ فِي خُطَابِهِ فَأَوْعَى، وَ تَتَّبَعَ فَاسْتَقْصَى، وَ أَدَّى يَوْمَ الْغَدِيرِ حَقَّهُ، وَ وَقَّاهُ حِسَابَهُ. فَكَانَ لِهَذَا الْمَوْقِفِ الْعَظِيمِ أَثَرُهُ فِي اشْتِهَارِ حَدِيثِ الْغَدِيرِ وَ انْتِشَارِهِ.^۱

صفحه ۱۷۴، (پاورقی ۱):

قال ابن الأثير في عدّة حوادث سنة ۳۵۲ من كامله: و فيها في ثامن عشر ذى الحجة أمر معزالدولة بإظهار الزينة في البلد (بغداد)، و أشعلت النيران بمجلس الشرطة، و أظهر الفرخ، و فتحت الأسواق بالليل، كما يفعل ليالي الأعياد. فعَل ذلك فرحاً بعيد الغدير، يعني: غدِير حُمٍّ، وَ صُربَت الدَّبَابُ وَ البوقَاتُ، وَ كان يوماً مشهودًا. [انتهى] بلفظه في صفحة ۱۸۱ من الجزء الثامن من تاريخه.^۲

بحث کلامی در خطبه غدیریّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

[المراجعات] صفحه ۱۷۸:

۱-المراجعات، ص ۲۷۰.

۲-همان مصدر، ص ۲۷۱ (تعلیقه).

۳-جنگ ۲۰، ص ۷۷.

۲- و رُبَّمَا جَعَلُوا الْقَرِينَةَ عَلَىٰ إِرَادَتِهِ مِنَ الْحَدِيثِ أَنَّ بَعْضَ مَنْ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ فِي الْيَمَنِ رَأَىٰ مِنْهُ شِدَّةً فِي ذَاتِ اللَّهِ، فَتَكَلَّمَ فِيهِ وَ نَالَ مِنْهُ، وَ بِسَبَبِ ذَلِكَ قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ الْغَدِيرِ بِمَا قَامَ فِيهِ مِنَ الثَّنَاءِ عَلَى الْإِمَامِ، وَ أَشَادَ بِفَضْلِهِ؛ تَنْبِيهًا عَلَى جَلَالَةِ قَدْرِهِ، وَ رَدًّا عَلَى مَنْ تَحَامَلَ عَلَيْهِ.^۱ وَ يُرْشِدُ لِذَلِكَ أَنَّهُ أَشَادَ فِي خُطَابِهِ بِعَلِيٍّ خَاصَّةً فَقَالَ: "مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ" وَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ عَامَّةً فَقَالَ: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّةَ أَهْلِ بَيْتِي". فَكَانَ كَالْوَصِيَّةِ لَهُمْ بِحِفْظِهِ فِي عَلِيٍّ بِخُصُوصِهِ وَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ عُمُومًا. قَالُوا: وَ لَيْسَ فِيهَا عَهْدٌ بِخِلَافَةِ وَ لَا دَلَالَةٌ عَلَى إِمَامَةٍ. وَ السَّلَامُ.^{۲، ۳}

تفسیر یکایک از عبارات خطبه غدیر و شاهد از آن

[المراجعات، صفحه ۱۷۸]:

... أَنَا أَعْلَمُ بِأَنَّ قُلُوبَكُمْ لَا تَطْمَئِنُّ بِمَا ذَكَرْتُمُوهُ، وَ نَفُوسُكُمْ لَا تَرُكُنُ إِلَيْهِ، وَ أَنْتُمْ تَقْدُرُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حِكْمَتِهِ الْبَالِغَةِ وَ عَصْمَتِهِ الْوَاجِبَةِ وَ نَبَوَّتِهِ الْخَاتِمَةِ، وَ أَنَّهُ سَيِّدُ الْحُكَمَاءِ وَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^{هـ} فَلَوْ سَأَلْتُمْ فَلَاسَفَةَ الْأَغْيَارِ عَمَّا كَانَ مِنْهُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فَقَالَ: لِمَاذَا مَنَعَ تِلْكَ الْأَلُوفَ الْمُؤَلَّفَةَ يَوْمئِذٍ عَنِ الْمَسِيرِ؟ وَ عَلَامَ حَبَسَهُمْ فِي تِلْكَ الرَّمْضَاءِ بِهَجِيرٍ؟ وَ فِيهِمْ أَهْتَمَّ بِإِرْجَاعِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ وَ الْخَاقِ مَنْ

۱- [تحامل علی فلان: جاز و لم يعدل و كلفه ما لا يطيق. (محقق)]

۲- المرجعات، ص ۲۷۵.

۳- جنگ ۲۰، ص ۷۷.

۴- [يقال: قدر، يقدر الله: عظمه. (محقق)]

۵- سورة النجم (۵۳) آيات ۳ الى ۵.

تأخر؟ و لِمَ أنزلهم جميعاً في ذلك العراء على غير كَلَأٍ و لا ماءٍ، ثمَّ خطَبَهم عن الله عزَّوجلَّ في ذلك المكانِ الَّذِي منه ينفَرِّقون؛ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهم الغائبَ؟ و ما المقتضى لِنَعْيِ نَفْسِهِ إِلَيْهم في مستهَلِّ خطابه؛ إذ قال: "يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، و إني مسؤولٌ و إنكم مسؤولون؟" و أى أمر يُسأل النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سلم عن تبليغه، و تُسأل الأُمَّةُ عن طاعتها فيه؟ و لماذا سأهم فقال: "ألستم تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله، و أن جنته حقٌّ، و أن نارَه حقٌّ، و أن الموت حقٌّ، و أن البعث حقٌّ بعد الموت، و أن الساعة آتيةٌ لا ريب فيها، و أن الله يبعث من في القبور؟"

قالوا: بلى نَشْهَدُ بذلك. و لماذا أخذَ حينئذٍ على سبيل الفور بيدِ عليٍّ، فَرَفَعَهَا إِلَيْهِ حَتَّى بَانَ بَيَاضُ إِبْطِيهِ؟ فقال: "يا أيُّها النَّاسُ! إِنَّ اللهَ مَولاي، و أنا مولى المؤمنين." و لماذا فسَّرَ كَلِمَتَهُ (و أنا مولى المؤمنين) بقوله: "و أنا أولى بهم من أنفسهم؟" و لماذا قال بعد هذا التفسير: "فَمَنْ كُنْتُ مَولاه فهذا مَولاه" أو "مَنْ كُنْتُ وَلِيَّه فهذا وليُّه. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاه، و عادٍ مَنْ عاداه، و انصُرْ مَنْ نصره، و اخذُلْ مَنْ خذَله؟" و لِمَ خصَّ به هذه الدَّعوات الَّتِي لا يليق لها إلا أُمَّةُ الحَقِّ و خلفاءُ الصِّدِّق؟ و لماذا أشْهَدَهُم من قبل فقال: "ألستُ أولى بكم من أنفسكم؟" فقالوا: بلى. فقال: "مَنْ كُنْتُ مَولاه فعلىٌّ مَولاه" أو "مَنْ كُنْتُ وَلِيَّه فعلىٌّ وليُّه؟" و لماذا قرَنَ العترةَ بالكتاب، و جعلها قُدوةً لأولى الألباب إلى يوم الحساب؟ و فيمَ هذا الاهتمام العظيم من هذا النَّبِيِّ الحَكِيمِ؟ و ما المهمَّةُ الَّتِي احتاجت إلى هذه المقدمات كلِّها؟ و ما الغايةُ الَّتِي تَوَخَّاهَا في هذا المَوقف المشهود؟ و ما الشَّيْء الَّذِي أَمَرَهُ اللهُ تعالى بتبليغه؛ إذ قال عزَّ مِن قائلٍ:

١- [تَوَخَّى تَوَخِيًّا و تَأَخَّى تَأَخِيًّا الأَمْرَ: تَعَمَّدَهُ و تَطَلَّبَهُ دون سواه. (محقق)]

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۱؟ و أَيْ مَهْمَةٌ اسْتَوْجَبَتْ مِنَ اللَّهِ هَذَا التَّأْكِيدَ، وَ اقْتَضَتْ الْحُضَّ عَلَى تَبْلِيغِهَا بِمَا يُشْبِهُ التَّهْدِيدَ؟ وَ أَيْ أَمْرٍ يُخْشَى النَّبِيَّ الْفِتْنَةَ بِتَبْلِيغِهِ، وَ يَحْتَاجُ إِلَى عَصْمَةِ اللَّهِ مِنْ أَدَى الْمُنَافِقِينَ بَيَانِهِ؟

أَكْتَمَ (بِجَدِّكَ لَوْ سَأَلْتُمْ عَنْ هَذَا كُلِّهِ) تُجِيبُونَهُ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّمَا أَرَادَ بَيَانَ نُصْرَةَ عَلِيٍّ لِلْمُسْلِمِينَ وَ صِدَاقَتِهِ لَهُمْ لَيْسَ إِلَّا؟ مَا أَرَاكُمْ تَرْضَوْنَ هَذَا الْجَوَابَ، وَ لَا أَتَوَهُمُ أَنْتُمْ تَرُونَ مَضْمُونَهُ جَائِزًا عَلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ وَ لَا عَلَى سَيِّدِ الْحُكَمَاءِ وَ خَاتِمِ الرِّسَالِ وَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَنْتُمْ أَجَلُّ مِنْ أَنْ تُجَوِّزُوا عَلَيْهِ أَنْ يَصْرِفَ هِمَمَهُ كُلَّهَا وَ عَزَائِمَهُ بِأَسْرِهِا إِلَى تَبْيِينِ شَيْءٍ بَيِّنٍ لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ، وَ تَوْضِيحٍ أَمْرٍ وَاضِحٍ بِحُكْمِ الْوَجْدَانِ وَالْعِيَانِ. وَ لَا شَكَّ أَنَّكُمْ تُنْزَهُونَ أَعْمَالَهُ وَ أَقْوَالَهُ عَنْ أَنْ تَرُدْرِي^۲ بِهَا الْعُقُلَاءُ أَوْ يَنْتَقِدَهَا الْفَلَسَفَةُ وَ الْحُكَمَاءُ، بَلْ لَا رَيْبَ فِي أَنَّكُمْ تَعْرِفُونَ مَكَانَةَ قَوْلِهِ وَ فَعَلِهِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ الْعَصْمَةِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾^۳ فِيهِتَمُ بِتَوْضِيحِ الْوَاضِحَاتِ، وَ تَبْيِينِ مَا هُوَ بِحُكْمِ الْبَدِيهَاتِ، وَ يُقَدِّمُ لِتَوْضِيحِ هَذَا الْوَاضِحِ مَقَدِّمَاتٍ أَجْنَبِيَّةً لَا رِبْطَ لَهُ بِهَا وَ لَا دَخَلَ لَهَا فِيهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ عَلَوًا كَبِيرًا. وَ أَنْتَ (نَصَرَ اللَّهُ بِكَ الْحَقَّ) تَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي يَنْسَبُ مَقَامَهُ فِي ذَلِكَ الْمُهْجِرِ وَ يَلِيْقُ بِأَعْمَالِهِ وَ أَقْوَالِهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ إِنَّمَا هُوَ تَبْلِيغُ عَهْدِهِ، وَ تَعْيِينُ الْقَائِمِ مَقَامَهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ الْقَرَأَتُ اللَّفْظِيَّةُ وَ الْأَدْلَةُ الْعَقْلِيَّةُ تُوجِبُ الْقَطْعَ الثَّابِتَ الْجَازِمَ بِأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَا أَرَادَ

۱- سورة المائدة (۵) صدر آیه ۶۷.

۲- [ازدره یزدریه: احتقره و استخفَّ به. (محقق)]

۳- سورة التکویر (۸۱) آیات ۱۹ الی ۲۲.

یومئذٍ إلاً تعین علیّ ولیاً لعهدہ و قائماً مقامہ من بعده، فالحدیثُ مع ما قد حَفَّ به من القرائن نصٌّ جلیٌّ فی خلافة علیّ لا یقبَل التَّوْبیلُ، و لیس إلى صَرفه عن هذا المعنی من سبیل، و هذا واضحٌ ﴿لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^١ .^٢

بحث در جملات و الفاظ خطبة غدیر که منظور رسول اکرم نمی تواند غیر از خلافت باشد

[المراجعات، صفحه ١٨١]:

٢- أمّا القرینة الّتی زَعَمَها فجَزا ف و تَضَلُّیل و لَبَاقَةٌ فی التَّخْلِیط و التَّهْوِیل؛ لأنَّ النَّبِیَّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بَعَثَ عَلِیًّا إلی الیَمَنِ مَرَّتَینِ، وَ الْأوَّلی کانت سَنَةً ثَمَانِ، وَ فِیْهَا أَرَجَفَ الْمُرْجَفُونَ بِهِ، وَ شَكَّوْهُ إلی النَّبِیِّ بَعْدَ رَجوعِهِمْ إلی المَدِینَةِ، فَأَنْكَرَ عَلَیْهِمْ ذَلِك حَتَّى أَبْصَرُوا الغُضْبَ فی وَجْهِهِ، فَلَمْ یَعُودُوا لِمِثْلِهَا. وَ الثَّانِیة کانت سَنَةً عَشْرَ، وَ فِیْهَا عَقَدَ النَّبِیُّ لَهُ اللِّوَاءَ، وَ عَمَّمَهُ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بَیْدَهُ، وَ قَالَ لَهُ: "امْضِ وَ لَا تَلْتَفِتْ". فَمَضَى لَوَجْهِهِ رَاشِدًا مَهْدِیًّا حَتَّى أَنْفَذَ أَمْرَ النَّبِیِّ، وَ وَاوَاهُ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فی حِجَّةِ الْوَدَاعِ، وَ قَدْ أَهَلَ بِهَا أَهْلًا بِهِ رَسُولُ اللهِ، فَأَشْرَكَهُ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بِهِدِیَّةٍ. وَ فی تَلْک المَرَّة لم یُرْجَفْ بِهِ مَرْجَفٌ، وَ لَا تَحَامَلَ عَلَیْهِ مُجْحِفٌ. فَکِیْفَ یَمْکُنُ أَنْ یَکُونَ الْحَدِیْثُ مَسْبَبًا عَمَّا قَالَهُ الْمُعْتَرِضُونَ، أَوْ مَسْوِقًا لِلرَّدِّ عَلَی أَحَدٍ کَمَا یَزَعْمُونَ؟ عَلَی أَنْ مَجْرَدَ التَّحَامَلِ عَلَی عَلِیٍّ لَا یَمْکُنُ أَنْ یَکُونَ سَبَبًا لِثَنَاءِ

١- سورة ق (٥٠) ذیل آیه ٣٧.

٢- المرجعات، ص ٢٧٦ الی ٢٧٨.

٣- جنگ ٢٠، ص ٧٨.

٤- [المنجد: أَرْجَف: خاض في الأخبار السيئة و الفتن قصد أن يهيج الناس. (محقق)]

النَّبِيِّ عَلَيْهِ بِالشَّكْلِ الَّذِي أَشَادَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى مَنْبَرِ الْحُدَاثِ يَوْمَ خَمٍّ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ (وَالْعِيَاذُ بِاللَّهِ) مَجَازًا فِي أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ وَ هِمَمِهِ وَ عَزَائِمِهِ.

و حاشا قدسی حکمته البالغة؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَبِحَانَهُ يَقُولُ: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ و لو أراد مجرد بيان فضله و الردّ على المتحاملين عليه لقال: هذا ابن عمي و صهرى و أبو ولدتي و سيّد أهل بيتي، فلا تؤذوني فيه، أو نحو ذلك من الأقوال الدالة على مجرد الفضل و جلالة القدر. على أنّ لفظ الحديث لا يتبادر إلى الأذهان منه إلا ما قلناه، فليكن سببه مهما كان؛ فإنّ الألفاظ إنّما تحوّل على ما يتبادر إلى الأفهام منها، و لا يلتفت إلى أسبابها، كما لا يخفى. و أمّا ذكر أهل بيته في حديث الغدير فإنّه من مؤيّدات المعنى الذي قلناه؛ حيث قرّنههم بمحكم الكتاب، و جعلهم قدوة لأولى الألباب، فقال: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَقَ أَهْلَ بَيْتِي." و إنّما فعل ذلك لتعلم الأمة أنّ لا مرجع بعد نبّيها إلا إليها [إليهما]، و لا معوّل لها من بعده إلا عليهما. و حسبك في وجوب اتباع الأئمة من العترة اقترائهم بكتاب الله عزّوجلّ ...

صفحه ۱۸۲:

و أنت تعلم أنّ النّصّ على وجوب اتباع العترة نصّ على وجوب اتباع عليّ؛ إذ هو سيّد العترة لا يدافع، و إمامها لا ينازع، فحديث الغدير و أمثاله يشتمل على النّصّ على عليّ تارة؛ من حيث إنّهُ إمام العترة المُنزَّلة من الله و رسوله منزلة الكتاب، و أُخرى من حيث شخصه العظيم، و إنّهُ وليّ كلّ مَنْ كان رسولاً لله وليّه. و السلام.^۲

۱- سورة الحاقة (۶۹) آیه ۴۰ الی ۴۳.

۲- المراجعات، ص ۲۷۸ الی ۲۸۰.

۳- جنگ ۲۰، ص ۸۰.

اعتراف شیخ سلیم بشری بر دلالت حدیث غدیر بر خلافت

[المراجعات] صفحه ١٨٢:

١- لم أجد فيمن عبّر و غبّر ألين منك لهجةً، و لا ألحن منك بحجة، و قد حصّص الحقّ بما أشرت إليه من القرائن، فانكشف قناع الشكّ عن محيّا اليقين، و لم تبق لنا وقفة في أنّ المراد من الوليّ و المولى في حدیث الغدير إنّما هو الأولى، و لو كان المراد الناصر أو نحوه ما ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^٢ فرأيكم في المولى ثابتٌ مُسَلَّم.^٣

صفحه ١٨٦، (پاورقی ١):

إنّنا آثرنا هذا العدد لما رَوينا عن كلّ من أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمرو و أبي سعيد الخدريّ و أبي الدرداء و أبي هريرة و أنس بن مالك و معاذ بن جبل من طُرُق كثيرة متنوّعة أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم قال: "مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ أَمْرِ دِينِهَا، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةِ الْفُقَهَاءِ وَالْعُلَمَاءِ". و في رواية: "بَعَثَهُ اللَّهُ فُقَيْهًا عَالِمًا". و في رواية أبي الدرداء: "كُنْتُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَافِعًا وَ شَهِيدًا". و في رواية ابن مسعود: "قِيلَ لَهُ: ادْخُلْ مِنْ أَيْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ". و في رواية ابن عمر: "كُتِبَ فِي زُمْرَةِ الْعُلَمَاءِ، وَ حُشِرَ فِي زُمْرَةِ الشَّهَدَاءِ". و حسبنا في حفظ هذه الأربعين و غيرها ممّا اشتملت عليه مراجعاتنا كلّها قوله صلّى الله عليه و آله و سلّم: "نَضَّرَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ

١- [المُحْيَا: الوجه. (محقّق)]

٢- سورة المعارج (٧٠) آیه ١.

٣- المرجعات، ص ٢٨٠.

مَقَالَتِي فَوَعَاها، فَأَدَّاهَا كَمَا سَمِعَهَا“ و قوله: ”لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ“^۱.

صفحه ۱۹۲:

۳۶- أخرج الشيخ في أماليه أيضًا بالإسناد إلى عليٍّ إذ قال عليٌّ منبر الكوفة: ”أيُّها النَّاسُ! إنَّه كان لي من رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم عشرٌ خصالٍ هنَّ أحبُّ إليَّ مما طلعت عليه الشَّمْسُ: قال لي صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم: يا عليُّ! أنت أخي في الدُّنيا والآخرة، و أنت أقربُ الخلائق إليَّ يومَ القيامة، و منزلك في الجنةِ مواجِهٌ منزلي، و أنت الوارثُ لي، و أنت الوصيُّ من بعدِي في عِداتي و أسرتي، و أنت الحافظُ لي في أهلي عندَ غيبتِي، و أنت الإمامُ لأُمَّتِي، و أنت القائمُ بالقِسْطِ في رَعِيَّتِي، و أنت وليِّي، و وليِّي وليُّ اللهِ، و عدوك عدوي، و عدوي عدوُّ اللهِ“^۲.

اسباب متنوعه‌ای که علماء را از ولایت و خلافت منصرف کرد (حدیث غدیر)

[المراجعات] صفحه ۱۹۴:

۳- أمّا عدمُ إخراج تلك النصوص فإنَّها هو لِشِيشِنَةِ نعرفها من كلِّ مَنْ أضمَرَ لآلِ مُحَمَّدٍ حَسِيكَةً، و أبطنَ لهم الغِلَّ من حزب الفراعنة في الصدر الأوَّل و عبدةِ أولى السُّلطة و التغلَّب الذين بذلوا في إخفاء فضل أهل البيت و إطفاء نورهم كلِّ حَوْلٍ و كلِّ طَوْلٍ و كلِّ ما لديهم من قوَّة و جبروت، و حملوا النَّاسَ كافَّةً على مصادرةِ مناقبهم و خصائصهم بكلِّ ترغيبٍ و ترهيبٍ، و أجلبوا على ذلك تارةً بدراهمهم و دنانيرهم، و

۱- همان مصدر، ص ۲۸۴ (تعلیقه ۱).

۲- جنگ ۲۰، ص ۸۲.

۳- المرجعات، ص ۲۹۳.

۴- جنگ ۲۰، ص ۸۳.

أخرى بوظائفهم و مناصبهم، و مرّةً بسياطهم و سيوفهم، يُدنون من كذبها، و يُقضون من صدقها، أو ينفونه أو يقتلونه. و أنت تعلم أنّ نصوص الإمامة و عهود الخلافة لما يخشى الظالمون منها أن تُدمر عروشهم و تنقض أساس ملكهم، فسلامتها منهم و من أوليائهم المترلفين إليهم، و وصولها إلينا بالأسانيد المتعددة و الطُرُق المختلفة آيةٌ من آيات الصدق، و معجزةٌ من معجزات الحق؛ إذ كان المستبدون بحق أهل البيت و المستأثرون بمراتبهم التي رتبهم الله فيها يسومون من يتهمونه بحبهم سوء العذاب، يلقون لحيته، و يطوفون به في الأسواق، ثم يردلونه و يسقطونه و يجرمونه من كل حق، حتى ييأس من عدل الولاية،^١ و يقنط من معاشره الرعية، فإذا ذكر علياً ذاكرٌ بخير، برئت منه الذمة، و حلت بساحته النعمة، فتستصفي أمواله، و تُضرب عنقه. و كم استلوا^٢ السنة نطقت بفضله، و سملوا أعيناً رَمَقته باحترام، و قطعوا أيدياً أشارت إليه بمنقبة، و نشروا أرجلاً سعت نحوه بعاطفة! و كم حرقوا على أوليائه بيوتهم، و اجتثوا نخيلهم، ثم صلبوهم على جذوعها، أو شردوهم عن عُقر ديارهم، فكانوا طرائق قَدَدًا! و كان في حملة الحديث و حفظة الآثار قومٌ يعبدون أولئك الملوك الجبابرة و وولاتهم من دون الله عز وجل، و يتزلفون إليهم بكل ما لديهم من تصحيف و تحريف و تصحیح و تضعيف، كالذين نراهم في زماننا هذا من شيوخ التزلف و علماء الوظائف و قضاة السوء، يتسابقون إلى مرصاة الحكام بتأييد سياستهم عادلة كانت أو جائرة، و تصحیح أحكامهم صحيحة كانت أو فاسدة، فلا يسألهم

١- راجع ص ١٥ من المجلد الثالث من شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد تجد بعض ما وقع من المحن بأهل البيت و شيعتهم في تلك الأيام. و للإمام الباقر [عليه السلام] ثمة كلام في هذا الموضوع ألفت إليه الباحثين.

٢- [أي انتزعوا. (محقق)]

الحاکم فتویٰ تؤید حکمہ، أو تقمَع خصمہ إلا بادروا إليها علی ما تقتضیه رغبتہ و تستوجبہ سیاستہ، و إن خالفوا نصوص الكتاب و السنّة، و خرّقوا إجماع الأمة؛ حرصاً علی منصبٍ یخافون العزلَ عنه، أو یطمعون فی الوصولِ إلیه. و شتان بین هؤلاء و أولئك؛ فإنّه لا قيمةً لهؤلاء عند حکوماتهم. أمّا أولئك فقد كانت حاجة الملوك إلیهم عظيمةً؛ إذ كانوا یحاربون اللهَ بهم و رسولہ، و لذا كانوا عند ملوکهم و الولاةِ أولى منزلةً ساميةً و شفاعةً مقبولةً، فكانت لهم بسبب ذلك صولةً و دولةً، و كانوا یتعصّبون علی الأحادیث الصّحیحة إذا تضمّنت فضیلةً لعلیّ أو لغيره من أهل بیت النبوة، فیردّونها بكلّ شدّة، و یسقطونها بكلّ عنفٍ، و ینسبون رواّتها إلی الرّفص (و الرّفص أخبث شیء عندهم) هذه سیرتُهم فی السنن الواردة فی علیّ، و لا سیما إذا تشبّث الشیعةُ بها. و كان لأولئك المتزلفین من یرفع ذکرهم من الخاصّة فی کلّ قُطرٍ، و لهم من یروجّ رأیهم من طلبه العلم الدنیویین و من المُرّائین بالزهد و العبادة و من الزعماء و شیوخ العشائر، فإذا سمع هؤلاء ما یقولون فی ردّ تلك الأحادیث الصّحیحة اتّخذوا قولهم حجّةً، و روجّوه عند العامّة و الهمج، و أشاعوه و أذاعوه فی کلّ مصرٍ، و جعلوه أصلاً من الأصول المتّبعة فی کلّ عصرٍ. و هناك قومٌ آخرون من حملة الحدیث فی تلك الأيام اضطّرّهم الخوفُ إلی ترك التّحدیث بالمأثور من فضل علیّ و أهل البیت، و كان هؤلاء المساکین إذا سُئلوا عمّا یقوله أولئك المتزلفون فی ردّ السنن الصّحیحة المشتملة علی فضل علیّ و أهل البیت، یخافون (من مبادهة العامة بغير ما عندهم) أن تقع فتنةٌ عمیاءُ بکماء صمّاءُ، فكانوا یضطرّون فی الجواب إلی اللّواذ بالمعارض من القول؛ خوفاً من تألّب أولئك المتزلفین و مروّجیهم من الخاصّة، و تألّب من ینعق معهم من العامّة و رعاع الناس. و كان الملوك و الولاةُ أمرّوا الناس بلعن أمير المؤمنین [علیه السلام]، و ضیقوا علیهم فی ذلك، و حملوهم بالتّقود و بالجنود و بالوعید و الوعود علی تنقیصه

و ذمّه، و صوروه للنّاشئة في كتابيها بصورة تسمتّر منها النفوس، و حدّثوها عنه بما تستكّ منه المسامع، و جعلوا لَعْنَه على منابر المسلمين من سنن العيدين و الجمعة. فلولا أنّ نورَ الله لا يُطفئ و فضلَ أوليائه لا يَحْفَى، ما وصلت إلينا السنن من طريق الفريقين صحيحةً صريحةً بخلافته، و لا تواترت النصوصُ بفضله. و إنّ والله لأعجب من الفضل الباهر الذي اختصّ به عبده و أخا رسوله علىّ بن أبي طالب، كيف خرقَ نورُه الحُجُب من تلك الظلمات المتركمة و الأمواج المتلاطمة، فأشرق على العالم كالشمس في رائعة النهار!^١

علّت اينكه أميرالمؤمنين عليه السلام كه ابن عمّ بود ارث برد و عمّ ارث نبرد

[المراجعات] صفحه ١٩٧:

و كان علىّ يقول في حياة الرسول صلّى الله عليه و آله و سلّم: "والله! إنّى لأخوه و وليّه و ابن عمّه و وارث علمه، فمن أحقّ به منّي؟!^٢"

و قيل له [عليه السلام] مرة: كيف ورثت ابن عمّك دون عمّك؟ فقال: "جمع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم بنى عبدالمطلب و هم رهط كلّهم يأكل الجذعة و يشرب الفرق، فصنع لهم مُدًّا من طعام، فأكلوا حتّى شبعوا، و بقى الطعم كما هو كأنّه لم يُمسّ، فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم: يا بنى عبدالمطلب! إنّى بعثت إليكم خاصّةً و إلى الناس عامّةً، فأيكم يُبايعنى على أن يكون أخى و صاحبى و وارثى؟ فلم

١- جنگ ٢٠، ص ٨٣.

٢- المراجعات، ص ٢٩٥.

٣- هذه الكلمة بعين لفظها ثابتة عن علىّ أخرجها الحاكم في ص ١٢٦ من الجزء ٣ من المستدرک بالسند الصحيح على شرط البخارى و مسلم، و اعترف الذهبي في تلخيصه بذلك.

يُقَمُّ إِلَيْهِ أَحَدٌ، فَقَمْتُ إِلَيْهِ وَ كُنْتُ مِنْ أَصْغَرِ الْقَوْمِ، فَقَالَ لِي: اجْلِسْ. ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، كُلَّ ذَلِكَ أَقُومُ إِلَيْهِ، فيقول لِي: اجْلِسْ. حَتَّى كَانَ فِي الثَّلَاثَةِ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَي يَدِي، فَلِذَلِكَ وَرِثْتُ ابْنَ عَمِّي دُونَ عَمِّي.^١

و سُئِلَ قَتْمُ بْنُ الْعَبَّاسِ (فِيمَا أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرِكِ^٢ وَالذَّهَبِيُّ فِي تَلْخِيصِهِ جَازِمِينَ بِصَحَّتِهِ) فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ وَرِثَ عَلِيُّ رَسُولَ اللَّهِ دُونَكُمْ؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ كَانَ أَوْلَانَا بِهِ لُحُوقًا وَ أَشَدَّنَا بِهِ لُزُوقًا. قُلْتُ: كَانَ النَّاسُ يَعْلَمُونَ أَنَّ وَارِثَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّمَا هُوَ عَلِيُّ دُونَ عَمِّهِ الْعَبَّاسِ وَ غَيْرِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ كَانُوا يُرْسَلُونَ ذَلِكَ إِرسَالِ الْمَسْلَمَاتِ كَمَا تَرَى، وَ إِنَّمَا كَانُوا يَجْهَلُونَ السَّبَبَ فِي حَصْرِ ذَلِكَ التَّرَاثِ بِعَلِيِّ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ، دُونَ الْعَبَّاسِ وَ هُوَ عَمُّهُ، وَ دُونَ غَيْرِهِ مِنْ بَنِي أَعْمَامِهِ وَ سَائِرِ أَرْحَامِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. وَ لِذَلِكَ سَأَلُوا عَلِيًّا تَارَةً وَ قَتْمًا أُخْرَى، فَأَجَابَاهُم بِمَا سَمِعْتَ، وَ هُوَ غَايَةُ مَا تَصِلُ إِلَيْهِ مَدَارِكُ أَوْلِيكَ السَّائِلِينَ. وَ إِلَّا فَالْجَوَابُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مُحَمَّدًا فَجَعَلَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ عَلِيًّا، فَأَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ يَتَّخِذَهُ وَارِثًا وَ وَصِيًّا.

قال الحاكم (في صفحة ١٢٥ من الجزء ٣ من المستدرک بعد أن أخرج عن قثم

١- هذا الحديث ثابت و مستفيض أخرجہ الضیاء المقدسی فی المختارة و ابن جریر فی تهذیب الآثار، و هو الحديث ٦١٥٥ فی صفحة ٤٠٨ من الجزء ٦ من کنز العمال، و أخرجہ النسائی فی ص ١٨ من الخصائص العلویة، و نقله ابن أبی الحدید عن تاریخ الطبری فی أواخر شرح الخطبة القاصعة ص ٢٥٥ من المجلد ٣ من شرح النهج. و دونک ص ١٥٩ من الجزء الأول من مسند الإمام أحمد بن حنبل تجد الحديث بالمعنى.

٢- صفحة ١٢٥ من جزئه الثالث، و أخرجہ ابن أبی شیبة أيضًا، و هو الحديث ٦٠٨٤ فی ص ٤٠٠ من الجزء السادس من کنز العمال.

ما سمعته): حدّثنی قاضی القضاة أبو الحسن محمد بن صالح الهاشمی قال: سَمِعْتُ أبا عمر القاضی يقول: سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِسْحَاقَ الْقَاضِي يَقُولُ وَ قَدْ ذُكِرَ لَهُ قَوْلُ قَتْمِ هَذَا فَقَالَ: إِنَّمَا يَرِثُ الْوَارِثُ بِالنَّسَبِ أَوْ بِالْوَلَاءِ. وَ لَا خِلَافَ بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ ابْنَ الْعَمِّ لَا يَرِثُ مَعَ الْعَمِّ (قال): فقد ظهر بهذا الإجماع أنّ عليّاً ورث العلم من النّبىّ دونهم اهـ.

قلت: والأخبارُ في هذا متواترةٌ، و لا سيّما من طريقِ العترة الطاهرة، و حسبنا الوصيَّةُ [و نصوصها الجليّة] و أدلّتها القويّة. و السّلام^١.

إِنَّ عَلِيًّا يَقْضِي دِينِي وَ يُنْجِزُ عِدَاتِي وَ خَيْرٌ مَن أْتَرُكُ بَعْدِي

[المراجعات] صفحہ ١٩٩:

و أخرج محمد بن حميد الرّازي عن سلمة الأبرش، عن ابن إسحاق شريك، عن أبي ربيعة الأيادي، عن ابن بريدة، عن أبيه بريدة، عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: "لكلّ نبيّ وصيّ و وارث، و إنّ وصيّي و وارثي عليّ بن أبي طالب"^٢ اهـ. و أخرج الطّبراني في الكبير بالإسناد إلى سلمان الفارسي قال: قال رسول الله

١-المراجعات، ص ٢٩٩.

٢-جنگ ٢٠، ص ٨٦.

٣- هذا الحديث أورده الذهبيّ في أحوال شريك من الميزان الاعتدال، و كذب به و زعم أنّ شريكاً لا يجتمه، و قال: إنّ محمد بن حميد الرّازي ليس بثقة. و الجواب: أنّ الإمام أحمد بن حنبل و الإمام أبا القاسم البغويّ و الإمام ابن جرير الطّبريّ و إمام الجرح و التعديل ابن معين و غيرهم من طبقتهم وثّقوا محمد بن حميد، و رووا عنه، فهو شيخهم و معتمدهم، كما يعترف به الذهبيّ في ترجمة محمد بن حميد من الميزان، و الرّجل ممن لم يتهم بالرفض و لا بالتشيع، و إنّما هو من سلف الذهبي، فلا وجه لتهمته في هذا الحديث.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ وَصِيَّيَ وَ مَوْضِعَ سِرِّي وَ خَيْرُ مَنْ أَتْرُكُ بَعْدِي يُنْجِزُ عِدَّتِي وَ يَقْضِي دِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ".^{۳۰۲}

از خصائص علیّ علیه السّلام تزویج سیّدۀ نساء العالمین با اوست

[المراجعات] صفحه ۲۰۰:

و قد تضافرت الروایات أنّ أهل النفاق و الحسد و التنافس لما علّموا أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم سیزوج علیّاً من بضعتة الزهراء (و هی عدیلة مریم و سیّدۀ نساء أهل الجتّة)، حسدوه لذلك، و عظم علیهم الأمر، و لا سیّما بعد أن خطبها من خطبها فلم یفلح. و قالوا: إنّ هذه میزة ینظر بها فضل علیّ، فلا یلحقه بعدها لاحق، و لا یطمع فی إدارکة طامع. فأجلّبوا بها لیدیهم من إرجاف، و عملوا لذلك أعمالاً، فبعثوا نساءهم إلى سیّدۀ نساء العالمین ینفّرنها، فكان مما قلن لها: "إنّه فقیرٌ لیس له شیء". لكنّها علیها السّلام لم یخف علیها مکرهنّ و سوء مقاصد رجالهنّ، و مع ذلك لم تبدّ لهنّ شیئاً یکرهنّه، حتّى تمّ ما أراده الله عزّوجلّ و رسولُه لها، و حیثنّذ أردت أن تظهر من فضل أميرالمؤمنین [علیه السّلام] ما یجزی الله به أعداءه، فقالت: "یا رسول الله! زوّجتنی من فقیرٍ لا مال له." فأجابها بما سمعت:

و إذا أراد الله نشر فضیلة طویت أتاح لها لسان حسوّد

۱- هذا الحدیث بلفظه و سنده هو الحدیث ۲۵۷۰ من أحادیث کنز العمال فی آخر ص ۱۵۴ من جزئه السادس، و أوردته فی منتخب الكنز، فراجع من المنتخب ما هو مطبوع فی هامش ص ۳۲ من الجزء الخامس من مسند أحمد.

۲- المراجعات، ص ۳۰۱.

۳- جنگ ۲۰، ص ۸۸.

و أخرج الخطيب في الممتنع بسنده [المعتبر] إلى ابن عباس قال: لما زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمة من علي، قالت فاطمة: "يا رسول الله! زوجتني من رجل فقير ليس له شيء". فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "أما ترصين أن الله اختار من أهل الأرض رجلين: أحدهما أبوك والآخر بعلك".^١ ١هـ.

مات رسول الله و رأسه في حجر علي عليه السلام

[المراجعات، صفحہ ٢٢١]:

٣- أما دعوى أم المؤمنين بأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قضي و هو في صدرها فمعارضة بصحاح متواترة من طريق العترة الطاهرة. و حسبك من طريق غيرهم ما أخرجه ابن سعد^٣ بالإسناد إلى علي قال: "قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه: أَدْعُوا إِلَى أَخِي! فَأْتَيْتَهُ، فَقَالَ: ادْنُ مِنِّي! فدنوت منه، فاستند إلي، فلم يزل مستنداً إلي، وإِنَّهُ لِيُكَلِّمَنِي حَتَّى أَنْ بَعْضَ رِيقِهِ لِيَصِيبَنِي، ثُمَّ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ" و أخرج أبو نعيم في حليته و أبو أحمد الفرضي في نسخته و غير واحد من أصحاب السنن عن علي قال: "علمني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (يعنى: حينئذ) ألف باب: كل باب يفتح ألف باب".^٤

و كان عمر بن الخطاب إذا سئل عن شيء يتعلّق ببعض هذه الشؤون، لا يقول

١-المراجعات، ص ٣٠٣.

٢-جنگ ٢٠، ص ٨٨.

٣- في ص ٥١ من القسم الثاني من الجزء الثاني من الطبقات في باب من قال توفي رسول الله و هو في حجر علي. و هذا الحديث هو الحديث ١١٠٧ من الكنز في ص ٥٥ من جزئه الرابع.

٤- هذا هو الحديث ٦٠٠٩ من الكنز في آخر ص ٣٩٢ من جزئه السادس.

غير: سألوا علياً؛ لكونه هو آخر ما تكلم به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. فقال عمر: سل علياً! فسأله كعب فقال علي: "أسندت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى صدري، فوضع رأسه على منكبي فقال: الصلاة الصلاة".

قال كعب: كذلك آخر عهد الأنبياء، و به أمروا، و عليه يُبعثون. قال كعب: فَمَنْ غَسَلَهُ يا أمير المؤمنين؟ فقال عمر: سَلْ عَلِيًّا فسأله فقال: "كنت أنا أغسله" الحديث. و قيل لابن عباس: أ رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تُوفِّي و رأسه في حجر أحد؟ قال: نعم، تُوفِّي و إنه لمستندٌ إلى صدرِ علي. فقيل له: إن عروة يُحدِّث عن عائشة أنها قالت: تُوفِّي بين سحري و نَحري.^١ فأنكر ابن عباس ذلك قائلاً للسائل: أ تعقل؟ والله! لتُوفِّي رسول الله و إنه لمستندٌ إلى صدر علي، و هو الذي غَسَلَهُ، الحديث. و أخرج ابن سعد بسنده إلى الإمام أبي محمد علي بن الحسين زين العابدين قال: "قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و رأسه في حجر علي". ١٠٥ هـ.

قلت: و الأخبار في ذلك متواترةٌ عن سائر الأئمة العترة الطاهرة، و إن كثيراً من المنحرفين عنهم ليعترفون بهذا، حتى أن ابن سعد أخرج بسنده إلى الشعبي قال: تُوفِّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و رأسه في حجر علي، و غَسَلَهُ علي. ١٠٥ هـ.

و كان أمير المؤمنين عليه السلام يخطب بذلك على رؤوس الأشهاد، و حسبك قوله من خطبة له عليه السلام: "و لقد عَلِمَ المستحفظون من أصحاب رسول صلى الله عليه وآله وسلم أني لم أَرُدَّ على الله و لا على رسوله ساعة قط، و لقد واسيته

١- [السحر: الرثة و النحر: أعلى الصدر و يقال: «مات فلان بين سحري و نحري» أي و هو مستند

إلى صدري. (محقق)]

بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ، وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ؛ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا. وَ لَقَدْ قُبِضَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي، وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَزْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ. وَ لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ، مَلَأَتْ يَهْبِطُ وَ مَلَأَتْ يَعْرُجُ، وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْمَةَ^١ مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارِثَانَهُ فِي صَرِيحِهِ. فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟“

وَ مثله قوله «مِن كَلَامٍ لَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ»: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَن ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ، وَ السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ. قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي، إِلَّا أَنْ لِي فِي النَّأْسِيِّ بَعْضٌ فَرَقَّتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ؛ فَلَقَدْ وَ سَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ، وَ فَاصَّتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ“ إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ^٢.

إِنَّ عَلِيًّا كَانَ أَقْرَبُ الْعَهْدِ بِرَسُولِ اللَّهِ

[المراجعات]:

وَ صَحَّ عَنِ أُمِّ سَلِيمَةَ أَنَّمَا قَالَتْ: وَالَّذِي أَحْلِفُ بِهِ، إِنْ كَانَ عَلِيٌّ لِأَقْرَبِ النَّاسِ عَهْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، عُذْنَاهُ غَدَاةً وَ هُوَ يَقُولُ: “جَاءَ عَلِيٌّ، جَاءَ عَلِيٌّ“ مِرَارًا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: “كَأَنَّكَ بَعَثْتَهُ فِي حَاجَةٍ“. قَالَتْ: فَجَاءَ بَعْدَ، فَظَنَنْتُ أَنْ لَهُ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، فَخَرَجْنَا مِنَ الْبَيْتِ، فَقَعَدْنَا عِنْدَ الْبَابِ. قَالَتْ أُمُّ سَلِيمَةَ: وَ كُنْتُ مِنْ أَدْنَاهُمْ إِلَى الْبَابِ، فَأَكْبَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ جَعَلَ يُسَارُهُ وَ يُنَاجِيهِ، ثُمَّ

١- [الهيمنة: الصوت الخفي]. (محقق)

٢- المرجعات، ص ٣٢٩.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٠١.

قُبِضَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، فَكَانَ عَلَى أَقْرَبِ النَّاسِ بِهِ عَهْدًا. ^۱ و عن عبدالله بن عمرو و أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي مَرَضِهِ: "أَدْعُوا لِي أَخِي!" فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ. ثُمَّ قَالَ: "أَدْعُوا لِي أَخِي!" فَجَاءَ عُمَانُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ. ثُمَّ دُعِيَ لَهُ عَلِيٌّ، فَسْتَرَهُ بِثَوْبِهِ، وَ أَكْبَبَ عَلَيْهِ. فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قِيلَ لَهُ: مَا قَالَ لَكَ؟ قَالَ: "عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ: كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ". ^۲

و أنت تعلم أنّ هذا هو الذي يُناسب حال الأنبياء، و ذلك إنّما يُناسب أزيار النساء، و لو أنّ راعي غنم، مات و رأسه بين سحر زوجته و نحرها أو بين حاققتها و ذاققتها أو على فخذيها و لم يعهد برعاية غنمه، لكان مضيعة مسوفًا. عفى الله عن أم المؤمنين؛ ليتها (إذ حاولت صرف هذه الفضيلة عن علي) نسبتها إلى أبيها؛ فإن ذلك أولى بمقام النبيّ ممّا ادّعت، لكنّ أباهما كان يومئذ ممّن عبّاهم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بيده الشريفة في جيش أسامة. ^۳

مراد از حدیث: لا تجتمع أمتی علی الخطاء ولا تجتمع علی الضلال

[المراجعات] صفحہ ۲۲۹:

نقول: إنّ المراد من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "لا تجتمع أمتی علی"

۱- هذا الحديث أخرجه الحاكم في أول ص ۱۳۹، من جزء ۳، من صحيحه المستدرک. ثم قال: هذا حديث صحيح الإسناد و لم يُخرجاه. قلت: و اعترف بصحّته الذهبي؛ إذ أورده في التلخيص و أخرجه أيضًا ابن أبي شيبة في السنن و هو الحديث ۶۰۹۶ من أحاديث الكنتز في آخر ص ۴۰۰ من جزئه السادس.

۲- هذا هو الحديث ۶۰۰۹ من الكنتز في آخر ص ۳۹۲ من جزئه السادس.

۳- جمع زير و هو الرجل يُحبّ محادثة النساء لغير سوء.

۴- المراجعات، ص ۳۳۰.

۵- جنگ ۲۰، ص ۱۰۳.

الخطاء، و لا تجتمع على الضلال“ إنَّما هو نفى الخطاء والضلال عن الأمر الذي اشتورت فيه الأمة، فقررت باختيارها و اتفاق آرائها. و هذا هو المتبادر من السنن لا غير. أمَّا الأمر الذي يراه نفر من الأمة فينهضون به ثم يتسنى لهم إكراه أهل الحل و العقد عليه فلا دليل على صوابه، و بيعة السقيفة لم تكن عن مشورة، و إنَّما قام بها الخليفة الثاني و أبو عبيدة و نفر معها، ثم فاجؤوا بها أهل الحل و العقد، و ساعدتهم تلك الظروف على ما أرادوا. و أبوبكر يُصرح بأن بيعته لم تكن عن مشورة و لا عن رويّة، و ذلك حيث خطب الناس في أوائل خلافته معتذراً إليهم فقال: إنَّ بيعتي كانت فلتة و قى الله شرها، و خشيت الفتنة، الخطبة.^١ و عمر يُشهد بذلك على روؤس الأَشهاد في خطبة خطبها على المنبر النبوي يوم الجمعة في أواخر خلافته، و قد طارت كل مطير، و أخرجها البخاري في صحيحه.^٢ و إليك محل الشاهد منها بعين لفظه قال: ثم إنَّه بلغني أن قائلًا^٣ منكم يقول: والله! لو مات عمر بايعت فلانًا. فلا يغترنَّ امرؤ أن يقول: إنَّما كانت بيعة أبي بكر

١- أخرجها أبوبكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهري في كتاب السقيفة و نقلها ابن أبي الحديد، ص ١٣٢ من المجلد الأول من شرح التهج.

٢- راجع من الصحيح باب رجم الحبلى من الرنا إذا أحصنت (و هو في كتاب الحدود و المحاربن من أهل الكفر و الردة) نجد الخطبة مع مقدماتها [في] ص ١١٩ من جزئه الرابع. و أخرجها غير واحد من أصحاب السنن و الأخبار: كابن جرير الطبري في حوادث سنة ١١ من تاريخه، و نقلها ابن أبي الحديد، ص ١٢٢ من المجلد الأول من شرح التهج.

٣- القائل هو ابن الزبير و نصُّ مقالته: والله! لو مات عمر لبايعت عليًا، فإنَّ بيعة أبي بكر إنَّما كانت فلتة و تمت. فغضب عمر غضبًا شديدًا، و خطب هذه الخطبة. صرح بهذا كثير من شراح البخاري فراجع تفسير هذا الحديث من شرح القسطلاني، ص ٣٥٢ من جزئه الحادي عشر تجده بنقل ذلك عن البلاذري في الأنساب مُصرِّحًا بصحة سنده (على شرط الشَّيخين).

فَلْتَةً وَتَمَّتْ. أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا^۱.

أمير المؤمنين عليه السلام بعد از تسلط خلافت غاصب، قدرت بر مخالفت نداشت

[المراجعات] صفحه ۲۷۰:

و أصبح المسلمون بعده كالغنم المُطَيَّرَة في اللَّيْلَة السَّائِيَة، بين ذنابٍ عاديّةٍ و وحوشٍ ضارِيّةٍ^۳.

تنها سبب تبعیت حضرت از آنها حفظ بیضه اسلام بود در وقت خطر حتمی

[المراجعات] صفحه ۲۷۰:

... فوقف علیّ بین هذین الحَظَرین، فكان من الطَّبِيعِی له أن يُقدِّم حَقَّهُ قَرِيبًا
لِحیاة المسلمین،^۵ لکنّه أراد الاحتفاظ بحَقِّه فی الخلافة و الاحتجاج علی مَنْ عدَل عنه

۱-المراجعات، ص ۳۳۷.

۲- جنگ ۲۰، ص ۱۰۷.

۳-المراجعات، ص ۳۸۶.

۴- جنگ ۲۰، ص ۱۲۴.

۵- و قد صرّح علیه السلام بذلك في كتاب له بعثه إلى أهل مصر مع [مالك] الأشتر لَمَّا وُلّاه إمارتها إذ قال: "أما بعد، فإنَّ الله سبحانه بعث مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا للعالمين و مهيمناً على المرسلين، فلَمَّا مضى عليه السلام تنازع المسلمون الأمر من بعده، فوالله ماكان يلتقى في روعى و لا يخطر ببالي أنَّ العرب تزعج هذه الأمر من بعده صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عن أهل بيته، و لا أتهم منحّوه عنى من بعده، فما راعنى إلّا انثيال النَّاس على فلانٍ يبايعونه، فأمسكت يدي حتّى رأيت راجعة النَّاس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دين مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فخشيت إنَّ كم أنصر الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلماً أو هدماً تكون المصيبة به علىَّ أعظم من فوت <

بها على وجه لا تُشَقُّ بهما للمسلمين عَصًا، و لا تقع بينهم فتنةٌ يَنْتَهِزُها عدُوهم، ففَعَدَّ في بيته حتى أخرجوه كُرْهًا بدون قتالٍ. و لو أَسْرَعَ إِلَيْهم، ما تَمَّتْ له حِجَّةٌ، و لا سَطَعَ لشيئته برهانٌ، لكنّه جَمَعَ فيما فَعَلَ بين حفظ الدين و الاحتفاظ بحقه من خلافة المسلمين. و حين رأى أنّ حفظ الإسلام و ردّ عادية أعدائه موقوفان في تلك الأيام على المُوَادعة و المُسالمة، شقّ بنفسه طريقَ المُوادعة، و أثر مسالمة القائمين في الأمر: احتفاظًا بالأمة، و احتياطًا على الملة، و ضنًا بالدين، و إثارةً للأجلة على العاجلة، و قيامًا بالواجب شرعًا و عقلاً من تقديم الأهمّ (في مقام التعارض) على المهمّ، فالظروف يومئذٍ لا تسع مقاومةً بسيف و لا مقارعةً بحجّة.

٢- و مع ذلك فإنّه و بنيه و العلماء من موالیه كانوا يستعملون الحكمة في ذكر

الوصية و نشر النصوص الجليلة، كما لا يخفى على المتتبعين^١.

خطبه های حضرت در مظلومیّت و ربوده شدن حقّ او

[المراجعات] صفحه ٢٧٢:

كان الإمام يتحرّى السكينة في بثّ النصوص عليه، و لا يقارع بها خصومه؛ احتياطًا على الاسلام، و احتفاظًا بريح^٣ المسلمين، و ربما اعتذر عن سكوته و عدم

← و لا يتكم التي إنّها هي متاع أيام قلائل، يزول منها ما كان كما يزول السراب أو كما يتشعّ السحاب. فنهضت في تلك الأحداث حتى زاح الباطل و زهق، و اطمأنّ الدين و تنهت، إلى آخر كلامه، فراجع في نهج البلاغة.

١-المراجعات، ص ٣٨٦.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٢٤.

٣-الريح حقيقة في القوة و الغلبة و النصر و الدولة.

مُطالِبَتِهِ - فِي تِلْكَ الْحَالَةِ - بِحَقِّهِ فَيَقُولُ: ^۱ "لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّهَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ". ^۲
صفحه ۲۷۲:

و حسبك ما أخرجه أصحاب السنن من حديثه عليه السلام في الوليمة التي أولمها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في دار عمه شيخ الأباطح بمكة يوم أنذر عشيرته الأقربين، وهو حديث طويل جليل كان الناس ولم يزالوا يعدونه من أعلام النبوة وآيات الإسلام؛ لاشتماله على المعجز النبوي بإطعام الجَمِّ الغفير من الزاد اليسير. وقد جاء في آخره أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم أخذ برقبته فقال: "إنّ هذا أخي و وصيّي و خليفتي فيكم، فاسمّعوا له و أطيعوا!"

... و كم قال: "اللهم إني استعينك على قريش و من أعانهم؛ فإنهم قطعوا رحمي، و صغروا عظيم منزلي، و أجمعوا على منازعتي أمراً هو لي. ثم قالوا: ألا إنّ في الحق أن تأخذه، و في الحق أن تتركه." اهـ .

و قد قال له قائل: إنّك على هذا الأمر يا بن أبي طالب لحريص فقال: "بل أنتم والله لأحرص، و إنّما طلبتُ حقّاً لي، و أنتم تحولون بيني و بينه."
و قال عليه السلام: "فوالله! ما زلتُ مدفوعاً عن حقّي مستأثراً علىّ منذ قبض الله نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم حتّى يومِ الناسِ هذا"^۳.

۱- هذه الكلمة من كلمة القصير الخارج في غرضه الشّريف و هي في نهج البلاغة فراجع ما ذكره علامة المعتزلة في شرحها، ص ۳۲۴ من المجلد الرابع من شرح النّهج.

۲- المراجعات، ص ۳۸۸.

۳- همان مصدر، ص ۳۹۰.

۴- جنگ ۲۰، ص ۱۲۶.

اعلان و اعلام حضرت به مظلومیّت خود و غضب جائرانه دستگاه جائر

[المراجعات] صفحه ٢٧٤:

و قال عليه السّلام في كتاب كتبه إلى أخيه عقيل: ^١ «فَجَزَتْ قَرِيضًا عَنِّي الجَوَازِي؛ أَفَقَدَ قَطَعُوا رَجْمِي، وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي».

... و سألَهُ بعضُ أصحابه: كيف دَفَعَكُم قَوْمُكُمْ عن هذا المقامِ و أنتم أحقُّ به؟، فقال: ^٢ «يا أخوا بني أسد! إِنَّكَ لَلْقَلْبِ الوَضِينِ، تُرْسِلُ في غَيْرِ سَدِّدٍ، و لك بعد ذمامةِ الصُّهْر و حَقُّ الْمَسْأَلَةِ. و قد استعملتَ فاعَلَم. أمّا الاستبداذُ علينا بهذا المقامِ و نحن الأعلونُ نَسَبًا و الأشدُّون برسولِ الله نوطًا فإنَّها كانت أثرةً شَحَّتَ عليها نفوسُ قومٍ، و سَخَّتَ عنها نفوسُ آخريينَ، و الحَكَمُ اللهُ، و المَعوِذُ إليه يومَ القيامةِ، و دَعَّ عنكَ مَهَبًا صَيَحَ في حَجْرَاتِهِ»، الخطبة.

... و حسبك قوله في بعض خطبه: «حتّى إذا قُبِضَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم، رَجَعَ قومٌ على الأعقابِ، و غالَتْهم السَّبِيلُ، و اتَّكَلُوا على الولايجِ،^٤ و وصلوا غيرَ الرِّحْمِ، و هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، و نقلوا البِنَاءَ عن رَصِّ أساسِهِ، فَبَنَوْهُ في غيرِ مواضعِهِ. مَعادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، و أبوابُ كُلِّ ضارِبٍ في غَمْرَةٍ. و قد ماروا في الحَيْرَةِ، و ذَهَلُوا في السَّكْرَةِ، على سُنَّةٍ مِن آلِ فرعونَ، مِن مُنْقَطِعِ إلى الدُّنْيَا رَاكِنٍ، أو مُفَارِقِ لِلدُّنْيَا مُبَايِنٍ». و قوله في خطبةٍ خَطَبَهَا بعد البيعةِ له و هي مِن جلائِلِ خُطَبِ النِّهَجِ.^٥

١- و هو الكتاب ٣٦ في ص ٦٧ من الجزء ٣ من النهج.

٢- [الجوازي جمع الجازية؛ يقال: «جزتكَ الجوازي» أي وجدتَ جزءًا ما فعلت. (محقق)]

٣- كما في ص ٧٩ من الجزء الثاني من النهج من الكلام ١٥٧.

٤- دخائل المكر و الخديعة.

٥- تجدها في أوّل ص ٢٥ و هي آخر الخطبة ٢ من الجزء الأوّل من النهج.

صفحه ٢٧٥:

و قوله عليه السلام من خطبة أخرى يعجب فيها من مخالفه: "فيا عجبى! وما لى لا أعجب من خطأ هذه الفرق على اختلاف حججها في دينها لا يقتضون أثر نبى، و لا يقتدون بعمَل وصى!" الخطبة ١، ٣٠٢

خطبة فاطمة الزهراء سلام الله عليها در مسجد پس از رحلت رسول الله
صلى الله عليه وآله

[المراجعات، صفحه ٢٧٥]

٢- و للزهراء عليها السلام حجج بالغة، و خطباتها في ذلك سائرتان، كان أهل البيت يلزمون أولادهم بحفظها كما يلزمونهم بحفظ القرآن، و قد تناولت أولئك الذين نقلوا البناء عن رص أساسه فبنوه في غير موضعه فقالت: "ويحهم! أنى زححوها (أى: الخلافة) عن رواسى الرسالة، و قواعد النبوة، و مهبط الروح الأمين، الطين [الطين] بأمر الدنيا و الدين؟ ألا ذلك هو الخسران المبين. و ما الذى نقموا من أبى الحسن؟ نقموا والله منه نكير سيفه، و شدة وطأته، و نكال و فعتته، و تنمره في ذات الله. و تالله لو تكافؤوا على زمام نبذه إليه رسول الله صلى الله عليه وآله و

١- راجعها في ص ١٤٥ من الجزء الأول من النهج و هى الخطبة ٨٤.

٢- المرجعات، ص ٣٩١.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٢٧.

٤- الخبير.

٥- [تنمر: غضب و ساء خلقه؛ تشبه بالنمر في خلقه أو في لونه. (محقق)]

٦- التكافؤ: التساوى و الزمام الذى نبذه إليه رسول الله (أى ألقاه إليه) إننا هو زمام الأمة في أمور دينها و دنياها، و المعنى أنهم لو تساوا جميعاً في الانقياد بذلك الزمام و الاستسلام إلى ذلك القائد

سَلَّمَ، لَاعْتَقَلَهُ [لاعتقله]، و سار بهم سَيْرًا سُجْحًا، لَا يُكَلِّمُ خَشَّاشَهُ، و لَا يُتَتَعَّعُ [يتتبع] رَاكِبُهُ، و لِأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا رَوِيًّا فَضْفَاضًا،^١ تَطْفَحُ صَفَّتَاهُ، و لَا يَتَرْتَقُ [يترنم] جَانِبَاهُ، و لِأَصْدَرَهُمْ بَطَانًا،^٢ و نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا و إِعْلَانًا، غَيْرَ مُتَحَلِّلٍ مِنْهُمْ بَطَائِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ النَّاهِلِ^٣ و رَدْعَةِ سَوْرَةِ السَّاعِبِ،^٤ و لِفُتْحَتِ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ و الْأَرْضِ، و سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ، و مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجْبًا [العجب]! و إِنْ تَعَجَّبَ فَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ: إِلَى أَى لَجَأٍ لَجَّوْا؟ و بِأَى عُرُوقٍ تَمَسَّكُوا؟ لِبَيْسِ الْمَوْلَى و لِبَيْسِ الْعَشِيرِ! بَيْسٌ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا! اسْتَبَدَلُوا وَاللَّهِ الذَّنَابَا بِالْقَوَادِمِ، و الْعَجْزَ بِالكَاهِلِ. فَرَغْنَا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ ﴿حَسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^٥ ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾^٦ وَيَجْهَمُ ﴿أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَن يَهْدَىٰ فَمَا لَكُم كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^٧ إِلَى آخِرِ الْخُطْبَةِ.^٨

⇐ العام، لاعتقله أى: وضعه بين ركابه و ساقه كما يعتقل الرمح و سار بهم سيرا سحجا أى: سهلا. لا يكلم خشاشه أى: لا يجرح أنف البعير، و الخشاش عود يجعل في أنف البعير يشد به الزمام. و لا يتتبع راكبه أى: لا يصيبه أذى.

١- أى: يفيض منه الماء.

٢- أى: شبعانين.

٣- أى: رى الظمئان.

٤- أى: كسر شدة الجوع.

٥- سورة الكهف (١٨) ذيل آيه ١٠٤.

٦- سورة البقرة (٢) آيه ١٢.

٧- سورة يونس (١٠) ذيل آيه ٣٥.

٨- أخرجه أبو بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهرى في كتاب السقيفة و فدك عن محمد بن زكريا، عن محمد بن عبد الرحمن المهلبى، عن عبد الله بن حماد بن سليمان، عن أبيه، عن عبد الله بن الحسن بن

وهي نموذجُ كلام العترة الطاهرة في هذا الموضوع. وعلى هذه فقس ما سواها.^٢

قضايا تاريخية دالّة بر خلافت أمير المؤمنين عليه السّلام

[المراجعات] صفحہ ٢٨٠، (پاورقی ١):

كان خالد بن سعيد بن العاصّ مَنَّ أبى خلافة أبى بكر، و امتنع عن البيعة ثلاثة أشهر. نصّ على ذلك جماعةٌ من أثبات^٣ أهل السنّة كابن سعد في ترجمة خالد من طبقاته، صفحة ٧٠، من جزئها الرابع، و ذكّر أنّ أبابكر لما بعث الجنود إلى الشام عقّد له على المسلمين^٤ و جاء باللواء إلى بيته، فقال عمر لأبى بكر: أتولّى خالدًا و هو القائل ما قال؟ فلم يزل به حتّى أرسل أبأروى الدوسى فقال له: إنّ خليفة رسول الله يقول لك: اردّد إلينا لواءنا! فأخرجه فدفعه إليه و قال: ما سرّتنا ولايتكم، و لا ساءنا عزّلكم. فجاء أبوبكر فدخل عليه يعتذر إليه، و يعزم عليه^٥ أن لا يذكر عمر بحرف. اهـ.

عن الحسن، عن أمّه فاطمة بنت الحسين مرفوعة إلى الزهراء عليها السّلام. و رواها الإمام أبو الفضل أحمد بن أبى طاهر، المتوفى سنة ٢٨٠، في ص ٢٣ من كتابه بلاغات النساء من طريق هارون بن مسلم بن سعدان، عن الحسن بن علوان، عن عطية العوفى الذى روى هذه الخطبة، عن عبد الله بن الحسن بن الحسن، عن أمّه فاطمة بنت الحسين، عن جدّتها الزهراء عليها السّلام. و أصحابنا يروون هذه الخطبة عن سويد بن غفلة بن عوسجة الجعفى، عن الزهراء عليها السّلام. و قد أوردها الطبرسى في كتاب الاحتجاج و المجلسى في بحار الأنوار، و رواها غير واحد من الأثبات الثقات.

١-المراجعات، ص ٣٩٣.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٢٨.

٣-[رجلٌ ثبت إذا كان عدلاً ضابطاً و الجمع: أثبات. (محقّق)]

٤-[أى: رأسه عليهم. (محقّق)]

٥-[عزمٌ يعزمٌ عزماً - فلانٌ على فلانٍ: أقسم عليه. (محقّق)]

و كلُّ مَنْ ذَكَرَ بَعَثَ الْجُنُودَ إِلَى الشَّامِ أوردَ هذه القضيةَ أو أشارَ إليها؛ فهي مِنَ الأُمُورِ المستفيضة.

صفحه ٢٨١:

و كان جابراً بن يزيد الجعفي إذا حَدَّثَ عن الإمام الباقر يقول (كما في ترجمة جابر من ميزان الذهبى): حَدَّثَنِي وَصِيُّ الأَوْصِيَاءِ.

صفحه ٢٨١، (پاورقى ٤):

أخرجه الإمام أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر البغدادي في صفحة ٤١ من كتاب بلاغات النساء بسنده إلى الشعبي^١.

تاج العروس: لفظ وصيّ از القاب خاصّة أمير المؤمنين است

[المراجعات] صفحه ٢٨٢:

هذا بعض ما أشاد السلفُ بذكر الوصيّة في خطبهم، و حديثهم، و مَنْ تَبِعَ أحوالهم وَ جَدَّهم يُطَلِّقون الوصيّ على أمير المؤمنين إطلاقاً الأسماء على مُسمّياتها، حتّى قال صاحبُ تاج العروس في مادّة الوصيّ، صفحة ٣٩٢ من الجزء العاشر من التاج: و الوصيّ كغنيّ لقبٌ على رضى الله عنه.

و قال المغيرةُ بن الحارث بن عبدالمطلب من أبياتٍ يُجرّض فيها أهلَ العراق

على حربٍ معاوية بصقّين:

هذا وصيُّ رسول الله قائدكم و صهره و كتابُ الله قد نُشِرَ^٢

١-المراجعات، ص ٣٩٧.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٣٢.

٣-المراجعات، ص ٣٩٩.

صفحه ۲۸۸:

و قال أبو تمام الطائي من قصيدته الرائية^۱:

و من قبله أحلفتم لوصييه بداهية دهياء ليس لها قدر
 فجئتم بما بكرًا عوانًا لها قبلها مثلًا عوانٌ ولا بكرٌ
 أخوه إذا عدَّ الفخارَ و صهره فلا مثله أخٌ ولا مثله صهرٌ
 و شدَّ به أزرُ النبيِّ محمدٍ كما شدَّ من موسى بهارونه الأزرُ^۳

شیعه در زمان خود ائمه علیهم السلام اهتمام کافی به ضبط اقوال آنان

داشته است

[المراجعات] صفحه ۲۸۹:

کنا (في المراجعة ۱۹) قلنا لكم: إنَّ بعضَ المتعصِّبينِ عليكم قد يُشاغِبون في
 إسنادِ مذهبِكُم (في فروع الدِّين و أصوله) إلى أئمةِ أهل البيت، و وعدنا أنفسنا
 بمراجعتكم في هذا الشأن، و هذا وقتُ الوعد، فهل تتفضَّلون بما يدرأ شغيبهم؟^۵ و
 السلام.^۶

۱- إنَّ أولى الألباب ليعلمون بالضرورة انقطاع الشيعة الإمامية خَلْفًا عن سَلَفٍ

۱- التي مطلعها - اظبية حيث استنتت الكذب العفر- و هي في ديوانه .

۲- [العوان: ما كان في منتصف السن من كل شيء]. (محقق)

۳- [المراجعات، ص ۴۰۷].

۴- جنگ ۲۰، ص ۱۳۳.

۵- [دَرَاهُ يَدْرَاهُ دَرَاءً: دَفَعَهُ شَدِيدًا]. (محقق)

۶- [قائل این کلام شیخ سلیم عالم سنّی است که از مرحوم شرف الدین سؤال می کند و پاسخ
 دهنده در ذیل جناب شرف الدین - رحمة الله عليه - در [المراجعات] می باشند. (محقق)]

في أصول الدين و فروعه إلى العترة الطاهرة، فرأيهم تبع لرأي الأئمة من العترة في الفروع والأصول و سائر ما يؤخذ من الكتاب و السنة أو يتعلّق بها من جميع العلوم، لا يُعولون في شيء من ذلك إلا عليهم، و لا يرجعون فيه إلا إليهم. فهم يدينون الله تعالى و يتقربون إليه سبحانه بمذهب أئمة أهل البيت، لا يجدون عنه حوّلًا، و لا يرتضون بدلًا. على ذلك مضى سلفهم الصالح من عهد أمير المؤمنين و الحسن و الحسين و الأئمة التسعة من ذرية الحسين عليهم السلام إلى زماننا هذا. و قد أخذ الفروع و الأصول عن كلّ واحد منهم جمًّا من ثقة الشيعة و حفاظهم وافرًا، و عددٌ من أهل الورع و الضبط و الإتقان يربو على التواتر، فرووا ذلك لمن بعدهم على سبيل التواتر القطعي، و من بعدهم رواه لمن بعده على هذا السبيل. و هكذا كان الأمر في كلّ خلف و جيل، إلى أن انتهى إلينا كالشمس الصاحية ليس دونها حجاب، فنحن الآن في الفروع و الأصول على ما كان عليه الأئمة من آل الرسول، رويناهم بقضنا و قضيناهم عن جميع آبائنا، و روى جميع آبائنا ذلك عن جميع آبائهم، و هكذا كانت الحال في جميع الأجيال، إلى زمن النقيين العسكريين و الرضايين الجواديين و الكاظمين الصادقين و العابدین الباقرين و السبطين الشهيدين و أمير المؤمنين عليه السلام، فلا نُحيط الآن بمن صحب أئمة أهل البيت من سلف الشيعة، فسمع أحكام الدين منهم، و حمل علوم الإسلام عنهم. و إنَّ الوُسْع^٣ ليضيق عن استقصائهم و عدّهم، و حسبك ما خرج من أقلام أعلامهم من المؤلفات الممتعة التي لا يمكن استيفاء عدّها في هذا الإملاء، و قد اقتبسوها من نور

١- [يقال: جاء القوم قَضَهُم و قضيتهم: أي جميعهم. (محقّق)]

٢- [حمل العلم: رواه و نقله. (محقّق)]

٣- [الوسع (مثلث الواو): الطاقة. (محقّق)]

أُمَّةُ الْهُدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاغْتَرَفُوهَا مِنْ بُحُورِهِمْ، سَمِعُوهَا مِنْ أَفْوَاهِهِمْ، وَأَخَذُوهَا مِنْ شِفَاهِهِمْ، فَهِيَ دِيْوَانٌ عَلَيْهِمْ، وَعِنَاوَانٌ حُكْمِهِمْ، أُلْفَتْ عَلَى عَهْدِهِمْ، فَكَانَتْ مَرْجِعَ الشَّيْعَةِ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَبِهَا ظَهَرَ امْتِيَازُ مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَى غَيْرِهِ مِنْ مَذَاهِبِ الْمُسْلِمِينَ.^۱

غير شيعه اهتمام به ضبط أقوال ائمه خود نداشتند؛ أقوال آنها بعد از مرگشان مشهور شد

[المراجعات]:

فَإِنَّا لَا نَعْرِفُ أَنْ أَحَدًا مِنْ مَقَلَدِي الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ مِثْلًا أَلْفَ عَلَى عَهْدِهِمْ كِتَابًا فِي أَحَدِ مَذَاهِبِهِمْ، وَإِنَّمَا أَلْفَ النَّاسُ عَلَى مَذَاهِبِهِمْ، فَأَكْثَرُوا بَعْدَ انْقِضَاءِ زَمَانِهِمْ، وَذَلِكَ حَيْثُ تَقَرَّرَ حَصْرُ التَّقْلِيدِ فِيهِمْ، وَقَصُرَ الْإِمَامَةُ فِي الْفُرُوعِ عَلَيْهِمْ، وَكَانُوا أَيَّامَ حَيَاتِهِمْ كَسَائِرِ مَنْ عَاصَرَهُمْ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَالْمُحَدِّثِينَ، لَمْ يَكُنْ لَهُمْ امْتِيَازٌ عَلَى مَنْ كَانَ فِي طَبَقَتِهِمْ، وَلِذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلَى عَهْدِهِمْ مَنْ يَهْتَمُّ بِتَدْوِينِ أَقْوَالِهِمْ اِهْتِمَامَ الشَّيْعَةِ بِتَدْوِينِ أَقْوَالِ أُنْمَتِهَا الْمَعْصُومِينَ «عَلَى رَأْيِهَا»؛ فَإِنَّ الشَّيْعَةَ مِنْ أَوَّلِ نَشْأَتِهَا لَا تُبِيحُ الرَّجُوعَ فِي الدِّينِ إِلَى غَيْرِ أُنْمَتِهَا. وَلِذَلِكَ عَكَفَتْ^۲ هَذَا الْعُكُوفَ عَلَيْهِمْ، وَانْقَطَعَتْ فِي أَخْذِ مَعَالِمِ الدِّينِ إِلَيْهِمْ، وَقَدْ بَدَلَتِ الْوُسْعَ وَالطَّاقَةَ فِي تَدْوِينِ كُلِّ مَا شَافَهُوْهَا بِهِ، وَاسْتَفْرَغَتْ اِهْتِمَامَ وَالْعِزَائِمَ فِي ذَلِكَ بِمَا لَا مَزِيدَ عَلَيْهِ؛ حَفِظًا لِلْعِلْمِ الَّذِي لَا يَصِحُّ (عَلَى رَأْيِهَا) عِنْدَ اللَّهِ سِوَاهُ. وَحَسْبُكَ (مَّا كَتَبُوهُ أَيَّامَ الصَّادِقِ) تِلْكَ الْأُصُولُ الْأَرْبَعُ مِائَةَ، وَهِيَ أَرْبَعُ مِائَةِ

۱-المراجعات، ص ۴۰۸.

۲-جنگ ۲۰، ص ۱۳۳.

۳- [عَكَفَتْ عَلَى الْأَمْرِ: لَزِمَهُ مَوَاطِبًا]. (مُحَقِّقٌ)

مُصَنَّفٍ لِأَرْبَعِ مِائَةِ مُصَنَّفٍ كُتِبَتْ مِنْ فِتَاوَى الصَّادِقِ عَلَى عَهْدِهِ. وَ لِأَصْحَابِ الصَّادِقِ غَيْرِهَا، هُوَ أضعافٌ أضعافها، كما ستسمع تفصيله قريباً إن شاء الله تعالى. أما الأئمة الأربعة فليس لهم عند أحدٍ من الناس منزلةٌ أئمة أهل البيت عند شيعتهم، بل لم يكونوا أيام حياتهم بالمنزلة التي تبوأها بعد وفاتهم، كما صرح به ابن خلدون المغربي في الفصل الذي عقده لعلم الفقه من مقدمته الشهيرة، و اعترف به غير واحد من أعلامهم، و نحن مع ذلك لا نرتاب في أن مذاهبهم إنما هي مذاهب أتباعهم التي عليها مدار عملهم في كل جيل، و قد دونوها في كتبهم؛ لأن أتباعهم أعرف بمذاهبهم، كما أن الشيعة أعرف بمذهب أئمتهم، الذي يدينون الله بالعمل على مقتضاه، و لا تتحقق منهم نية القربة إلى الله بسواه^١.

به طور یقین در قرن اول از عامه کتابی تدوین نشد

[المراجعات]:

٢- و إن الباحثين ليعلمون بالبداية تقدّم الشيعة في تدوين العلوم على من سواهم؛ إذ لم يتصدّد لذلك في العصر الأوّل غير عليّ و أولوالعلم من شيعته، و لعلّ السرّ في ذلك اختلاف الصحابة في إباحة كتابة العلم و عدمها، فكربها - كما عن العسقلانيّ في مقدّمة فتح الباري و غيره - عمر بن الخطّاب و جماعة آخرون؛ خشية أن يختلط الحديث في الكتاب، و أباحه عليّ و خلفه الحسن السبط المجتبي و جماعة من الصحابة، و بقي الأمر على هذه الحال، حتّى أجمع أهل القرن الثّاني في آخر عصر التّابعين على إباحته. و حينئذ ألف ابن جريح كتابه في الآثار عن مجاهد و عطاء بمكة، و

١-المراجعات، ص ٤٠٩.

٢- جنگ ٢٠، ص ١٣٥.

عن الغزالي أنه أول كتاب صُنِّفَ في الإسلام. و الصَّوَابُ أَنَّهُ أَوَّلُ كِتَابٍ صَنَّفَهُ غَيْرُ الشَّيْخَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ بَعْدَهُ كِتَابُ مَعْتَمِرِ بْنِ رَاشِدِ الصَّنَعَانِيِّ بِالْيَمَنِ، ثُمَّ مَوْطَأُ مَالِكٍ. وَ عَنِ مَقْدَمَةِ فَتْحِ الْبَارِي أَنَّ الرَّبِيعَ بْنَ صَبِيحٍ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ، وَ كَانَ فِي آخِرِ عَصْرِ التَّابِعِينَ، وَ عَلَى كُلِّ الْإِجْمَاعِ مُنْعَقِدٌ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْعَصْرِ الْأَوَّلِ تَأْلِيفٌ^۱.

[اولین مؤلف كتاب در اسلام أميرالمؤمنين عليه السلام بود]

[المراجعات]:

أَمَّا عَلَىٰ وَ شِيعَتِهِ فَقَدْ تَصَدَّقُوا لِذَلِكَ فِي الْعَصْرِ الْأَوَّلِ، وَ أَوَّلُ شَيْءٍ دَوَّنَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ تَجْهِيزِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، آلِي^۳ عَلَىٰ نَفْسِهِ أَنْ لَا يَرْتَدِي إِلَّا لِلصَّلَاةِ، أَوْ [أَنْ] يَجْمَعُ الْقُرْآنَ، فَجَمَعَهُ مَرَّتَيْنِ عَلَىٰ حَسَبِ النَّزُولِ، وَ أَشَارَ إِلَىٰ عَامَّةٍ وَ خَاصَّةٍ، وَ مَطْلِقِهِ وَ مَقْيِدِهِ، وَ مُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ، وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ، وَ عَزَائِمِهِ وَ رَخِصِهِ، وَ سُنَنِهِ وَ آدَابِهِ، وَ نَبَّهَ عَلَىٰ أَسْبَابِ النَّزُولِ فِي آيَاتِ [آيَاتِهِ] الْبَيِّنَاتِ، وَ أَوْضَحَ مَا عَسَاهُ يَشْكُلُ مِنْ بَعْضِ الْجِهَاتِ.

وَ كَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَقُولُ: لَوْ أَصَبْتُ ذَلِكَ الْكِتَابَ كَانَ فِيهِ الْعِلْمُ. وَ قَدْ عَنَىٰ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ قُرَّاءِ الصَّحَابَةِ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ يَتَسَنَّهْ لَهُمْ أَنْ يَجْمَعُوهُ عَلَىٰ تَنْزِيلِهِ، وَ لَمْ يُوَدِّعُوهُ شَيْئًا مِنَ الرَّمُوزِ الَّتِي سَمِعْتَهَا، فَإِذَنْ كَانَ جَمْعُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتَّفْسِيرِ أَشْبَهَ. وَ

۱-المراجعات، ص ۴۱۰.

۲- جنگ ۲۰، ص ۱۳۶.

۳- [آلی إيلاء: حلف. (محقق)]

۴- [إرتدى يرتدى: لبس الرداء. (محقق)]

۵- [تسنى الأمر: تهيأ. (محقق)]

بعد فراغه من الكتاب العزيز أَلَفَ لسيِّدة نساء العالمين كتابًا كان يُعرَف عند أبنائها الطَّاهرين بمُصحَف فاطمة، يتضمَّن أمثالاً و حِكَمًا، و مواعظَ و عِبْرًا، و أخبارًا و نوادرَ توجب لها العزاء عن سيِّد الأنبياء أبيها صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم. و أَلَفَ بعده كتابًا في الدِّيَّات، و سَمَّه بالصَّحيفة. و قد أورده ابنُ سعد في آخر كتابه المعروف بالجامع مسندًا إلى أمير المؤمنين عليه السَّلام، و رأيت البخاريَّ و مُسليماً يذكران هذه الصَّحيفةَ و يرويان عنها في عدَّة مواضعٍ من صحيحَيْهما.

و ممَّا رَوَاه عنها ما أخرجاه عن الأعمش عن إبراهيم التيمي عن أبيه، قال: قال عليٌّ رضي اللهُ عنه: "ما عندنا كتابٌ نقرأه إلا كتابُ اللهِ غيرَ هذه الصَّحيفة". قال: فأخرجها فإذا فيها أشياء من الجراحات و أسنان الإبل.

قال: و فيها: "المدينة حَرَمٌ ما بين عيرٍ إلى ثورٍ، فمن أحدثَ فيها حدنًا أو آوى مُحَدَّنًا، فعليه لعنةُ اللهِ و الملائكةِ و النَّاسِ أجمعين"، الحديث بلفظ البخاريِّ في باب إثم من تبرأ من مواليه من كتاب الفرائض، في الجزء الرَّابِع من صحيحه، و هو موجودٌ في باب فضلِ المدينة من كتاب الحجِّ من الجزء الأوَّل من صحيح مسلم. و الإمام أحمد بن حنبلٍ أكثر من الرِّواية عن هذه الصَّحيفة في مُسنده. و ممَّا رواه عنها ما أخرجه من حديث عليٍّ في صفحة ١٠٠ من الجزء الأوَّل من مُسنده عن طارق بن شهاب، قال: شَهِدْتُ عليًّا رضي اللهُ عنه، و هو يقول على المنبر: "والله! ما عندنا كتابٌ نقرأه عليكم إلا كتابُ اللهِ تعالى و هذه الصَّحيفةُ - و كانت مُعلَّقةً بسيفه - أخذتها من رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم"، الحديث^١.

١-المراجعات، ص ٤١١.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٣٦.

بعد از تدوین قرآن، مصحف أميرالمؤمنين و كتاب سلمان و كتاب أبوذر و كتاب أبورافع بود

[المراجعات]:

و قد جاء في رواية الصّفار عن عبدالمكّ قال: «دعا أبوجعفر بكتاب عليّ، فجاء به جعفرٌ مثلَ فخذِ الرّجل مطويّاً، فإذا فيه: "إِنَّ النّساءَ لیسَ لهنَّ مِن عَقارِ الرّجلِ إذا تُوفِّيَ عنهنَّ شيءٌ." فقال أبوجعفر: "هذا والله خطُّ عليّ و إملاءُ رسولِ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم"». و اقتدى بأمرالمؤمنين ثلّةٌ^١ من شيعته، فألفوا على عهدِهِ منهم: سلمان الفارسی و أبوذر الغفاری، فيما ذكره ابنُ شهرآشوب، حيث قال: أوّلُ من صنّف في الإسلام عليّ بن أبي طالب، ثمّ سلمانُ الفارسیّ، ثمّ أبوذر. اهـ^٢.

كتاب عبيدالله بن أبي رافع و كتاب ربيعة بن سميع و كتاب عبدالله بن حرّ فارسی و كتاب أصبغ بن نباته

[المراجعات]:

و منهم أبورافع مولى رسولِ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و صاحبُ بيتِ مالِ أميرالمؤمنين عليه السّلام، و كان من خاصّةِ أوليائه و المستبصرين بشأنه، له كتابُ السّنن و الأحكام و القضايا، جمعه من حديثِ عليّ خاصّةً، فكان عند سلفنا في الغايةِ القصوى من التّعظيم، و قد رووه بطرقهم و أسانيدهم إليه. و منهم عليّ بن أبي رافع - و قد وُلِدَ كما في ترجمته من الإصابة على عهدِ النّبىّ فسماه عليّاً - له كتابٌ في

١- [أى: جماعة الناس. (محقّق)]

٢- المراجعات، ص ٤١٢.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٣٨.

فُنُونِ الْفَقْهِ عَلَى مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ كَانُوا عَلَيْهِمُ السَّلَامَ يَعْظُمُونَ هَذَا الْكِتَابَ، وَ يَرْجِعُونَ شِيعَتَهُمْ إِلَيْهِ. قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ: سَأَلَ أَبِي رَجُلٌ عَنِ التَّشْهَدِ، فَقَالَ أَبِي: هَاتِ كِتَابَ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ! فَأَخْرَجَهُ وَ أَمْلَاهُ عَلَيْنَا. ١ هـ.

وَ اسْتَظْهَرَ صَاحِبُ رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ أَنَّهُ أَوَّلُ كِتَابٍ فِقْهِيٍّ صُنِّفَ فِي الشِّيْعَةِ، وَ قَدْ اشْتَبَهَ فِي ذَلِكَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - . وَ مِنْهُمْ عَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبُ عَلِيِّ وَ وَلِيِّهِ، سَمِعَ النَّبِيَّ وَ رَوَى عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَوْلَهُ لَجَعْفَرٍ: "اشْبَهْتَ خَلْقِي وَ خُلِقِي" أَخْرَجَ ذَلِكَ عَنْهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِهِ، وَ ذَكَرَهُ ابْنُ حَجْرٍ فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ مِنْ إِيصَابَتِهِ بِعَنْوَانِ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْلَمٍ؛ لِأَنَّ أَبَاهُ أَبَا رَافِعٍ اسْمُهُ أَسْلَمٌ. أَلَّفَ عَيْدُ اللَّهِ هَذَا كِتَابًا فِيَمَنْ حَضَرَ صَفِّينَ مَعَ عَلِيِّ مِنَ الصَّحَابَةِ، رَأَيْتُ ابْنَ حَجْرٍ يَنْقُلُ كَثِيرًا فِي إِيصَابَتِهِ، فَارْجِعْ ٢.

کتاب سلیم بن قیس هلالی در قرن اول؛ و کتب مدوئه در قرن دوم از اصول أربعمائه

[المراجعات]:

وَ مِنْهُمْ رِبِيعَةُ بْنُ سَمِيعٍ، لَهُ كِتَابٌ فِي زَكَاةِ النَّعْمِ مِنْ حَدِيثِ عَلِيِّ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. وَ مِنْهُمْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْحَرِّ الْفَارِسِيُّ، لَهُ لُمْعَةٌ فِي الْحَدِيثِ جَمَعَهَا عَنْ عَلِيٍّ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. وَ مِنْهُمْ الْأَصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ صَاحِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانَ مِنَ الْمُنْقَطِعِينَ إِلَيْهِ، رَوَى عَنْهُ عَهْدَهُ إِلَى الْأَشْتَرِ، وَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ، وَ رَوَاهُمَا أَصْحَابُنَا بِأَسَانِيدِهِمُ الصَّحِيحَةَ إِلَيْهِ. وَ مِنْهُمْ سَلِيمٌ بْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ

١-المراجعات، ص ٤١٢.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٣٨.

صاحبُ عليٍّ عليه السَّلام، روى عنه و عن سلمان الفارسي، له كتابٌ في الإمامة ذَكَرَهُ الإمامُ مُحَمَّد بن إبراهيم النَّعماني في الغنية، فقال: و ليس بين جميع الشيعة مَن حَمَلَ العلمَ أو رواه عن الأئمة خلافٌ في أن كتابَ سليم بن قيس الهلالي أصلٌ من كتب الأصول التي رواها أهل العلم و حَمَلَهُ حديث أهل البيت و أقدمُها، و هو من الأصول التي ترجع الشيعة إليها و تُعوَّل عليها. ١ هـ. و قد تصدَّى أصحابنا لِذِكْرِ مَنْ أَلْفَ مِنْ أهل تلك الطبقة من سلفهم الصَّالح، فليراجع فهارسهم و تراجم رجالهم مَنْ شاء.

٣- و أمَّا مؤلَّفوا سَلَفْنَا من أهل الطبقة الثانية - طبقة التابعين - فإن مراجعاتنا هذه لتُضيق عن بيانهم. و المرجع في معرفتهم و معرفة مصنِّفاتهم و أسانيدِها إليهم على التَّفصيل إنَّما هو فهارسُ علمائنا و مؤلِّفاتهم في تراجم الرِّجال.

سَطَعَ - أيام تلك الطبقة - نورُ أهل البيت، و كان قبلها محجوبًا بسحائب ظلم الظَّالمين؛ لأنَّ فاجعة الطَّفِّ فَضَحَتْ أعداء آل مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، و أسَقَطَتْهم من أنظار أولى الألباب، و لَفَتَتْ وجوهَ الباحثين إلى مصائب أهل البيت، منذ فقدوا رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، و اضطرت النَّاسُ بقوارِعِها الفادحة إلى البحث عن أساسها، و حَمَلَتْهم على التَّنقيب^١ عن أسبابها، فعرفوا جذرتها و بذرتها. و بذلك نَهَضَ أولوا الحمية من المسلمين إلى حفظ مقام أهل البيت و الانتصار لهم؛ لأنَّ الطَّبِيعَةَ البشريَّةَ تتصر بجبلتها للمظلوم، و تنفر من الظَّالم، و كأنَّ المسلمين بعد تلك الفاجعة دخلوا في دورٍ جديدٍ، فاندفعوا إلى موالاة الإمام عليِّ بن الحسين زين العابدين، و انقطعوا إليه في فروع الدِّين و أصوله، و في كلِّ ما يُؤخَذ من الكتاب و

١- [القوارع جمع القارة بمعنى الداهية و المصيبة؛ النكبة المهلكة. الفادح: الصعب المُثقل. (محقِّق)]

٢- [نَقَّبَ عن الشيء: فحص عنه فحصًا بليغًا. (محقِّق)]

السنة من سائر الفنون الإسلامية، و فرعوا من بعده إلى ابنه الإمام أبي جعفر الباقر عليه السلام. و كان أصحاب هذين الإمامين «العابدين الباقرين» من سلف الإمامية ألوفا مؤلفة لا يمكن إحصاؤهم، لكن الذين دونت أسماؤهم و أحوالهم في كتب التراجم من حملة العلم عنهما يقاربون أربعة آلاف بطل، و مصنفااتهم تقارب عشرة آلاف كتاب أو تزيد، رواها أصحابنا في كل خلف عنهم بالأسانيد الصحيحة، و فاز جماعة من أعلام أولئك الأبطال بخدمتها و خدمة بقيتهما الإمام الصادق عليهم السلام، و كان الحظ الأوفر لجماعة منهم فازوا بالقدح المعلنى علما و عملا^٢.

کتاب های مدونه در قرن دوم از کثرت و عظمت همانند کتاب أبان بن تغلب شگفت آور است

[المراجعات]:

فمنهم أبو سعيد أبان بن تغلب بن رباح الجريري القارئ الفقيه المحدث المفسر الأصولي اللغوي المشهور، كان من أوثق الناس، لقي الأئمة الثلاثة، فرؤى عنهم علوما جمّة، و أحاديث كثيرة. و حسبك أنه روى عن الصادق خاصة ثلاثين ألف حديث^٣، كما أخرجه الميرزا محمد في ترجمة أبان من كتاب منتهى المقال بالإسناد إلى أبان بن عثمان عن الصادق عليه السلام، و كان له عندهم حظوة و قدم^٤.

١-المراجعات، ص ٤١٣.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٣٩.

٣-نص على ذلك ائمة الفن كالشيخ البهائي في وجيزته و غير واحد من أعلام الأئمة.

٤-[الخطوة: المكانة و المنزلة عند الناس. القدم: التقدم؛ السابقة في الأمر خيرا كان أم شرا ... يقال «لفلان عند فلان قدم» أي يد و معروف و صنيعه. (محقق)]

قال له الباقر عليه السّلام - و هما في المدينة الطيّبة - : "اجلس في المسجد و افب الناس؛ فإنّ أحبّ أن يرى في شيعتي مثلك".
و قال له الصادق عليه السّلام: "ناظر أهل المدينة؛ فإنّ أحبّ أن يكون مثلك من رواتي و رجالی".

و كان إذا قدّم المدينة تقوّضت^۱ إليه الخلق، و أُخليت له سارية النّبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم. و قال الصادق عليه السّلام لسليم بن أبي حبة: "اتت أبان بن تغلب؛ فإنّه سمع منّي حديثاً كثيراً، فما روى لك فأروه عنّي".

و قال عليه السّلام لابن عثمان: "إنّ أبان بن تغلب روى عنّي ثلاثين ألف حديث، فأروها عنه". و كان إذا دخل أبان على الصادق يُعانقه و يُصافحه و يأمر بوسادة تُتتى له، و يُقبل عليه بكّله، و لَمّا نعى إليه قال عليه السّلام: "أما والله! لقد أوجع قلبى موت أبان". و كانت وفاته سنة إحدى و أربعين و مائة.

و لأبان روايات عن أنس بن مالك و الأعمش و محمّد بن المنكدر و سمالك بن حرب و إبراهيم النّخعى و فضيل بن عمرو و الحكم، و قد احتجّ به مسلمٌ و أصحاب السنن الأربعة، كما بيّناه؛ إذ أوردناه في المراجعة ١٦، و لا يضرّه عدم احتجاج البخارىّ به؛ فإنّ له أسوةً بأئمة أهل البيت: الصادق و الكاظم و الرضا و الجواد التّقى و الحسن العسكرىّ الزّكى؛ إذ لم يحتجّ بهم، بل لم يحتجّ بالسبط الأكبر سيّد شباب أهل الجنّة. نعم، احتجّ بمروان بن الحكم و عمران بن حطان و عكرمة البربرى و غيرهم من أمثالهم، فإنّا لله و إنّنا إليه راجعون^٢.

١- [تقوّض: جاء و ذهب و ترك الاستقرار. (محقّق)]

٢- المراجعات، ص ٤١٥.

بخاری از أبان بن تغلب و حضرت صادق و امامان بعدی غیر از حضرت هادی روایت نمی کند و از مروان حکم و عمران بن حطان و عکرمة بربری روایت می کند

[المراجعات]:

و لأبان مصنفاتٌ ممتعةٌ، منها كتابٌ تفسيرٍ غريب القرآن، أكثرَ فيه من شعر العرب شواهدَ على ما جاء في الكتاب الحكيم. و قد جاء فيما بعد عبدالرحمن بن محمد الأزدي الكوفي، فجمعَ من كتاب أبان، و محمد بن السائب الكلبي و ابن روق عطية بن الحارث، فجعله كتابًا واحدًا بينَ ما اختلفوا فيه، و ما اتفقوا عليه، فتارةً يجيء كتابُ أبان مفردًا، و تارةً يجيء مشتركًا على ما عمله عبدالرحمن، و قد روى أصحابنا كلاً من الكتابين بالأسانيد المعتمدة و الطرق المختلفة. و لأبان كتابُ الفضائل و كتابُ صفين، و له أصلٌ من الأصول التي تعتمد عليها الإمامية في أحكامها الشرعية، و قد روت جميع كتبه بالإسناد إليه، و التفصيل في كتب الرجال^{۲، ۳}.

اصحاب تأليف شيعه: أبو حمزه ثمالی، محمد بن مسلم، زرارة، أبو بصير، و برید بن معاویه عجلی

[المراجعات]:

و منهم أبو حمزة الثمالي ثابت بن دينار، كان من ثقات سلفنا الصالح و اعلامهم، أخذ العلم عن الأئمة الثلاثة: الصادق و الباقر و زين العابدين عليهم السلام، و كان

۱- جنگ ۲۰، ص ۱۴۱.

۲- المراجعات، ص ۴۱۶.

۳- جنگ ۲۰، ص ۱۴۲.

منقطعاً إليهم، مقرَّباً عندهم، أثنى عليه الصادق، فقال عليه السلام: "أبو حمزة في زمانه مثل سلمان الفارسي في زمانه". و عن الرضا عليه السلام: "أبو حمزة في زمانه كلِّفان في زمانه". له كتاب تفسير القرآن، رأيت الإمام الطبرسي ينقل عنه في تفسيره، مجمع البيان، و له كتاب النوادر و كتاب الزهد و رسالة الحقوق رواها عن الإمام زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام، و روى عنه دعاءه في السحر، و هو أسنى من الشمس و القمر. و له رواية عن أنس و الشعبي، و روى عنه وكيع و أبونعيم و جماعة من أهل تلك الطبقة من أصحابنا و غيرهم، كما بيَّناه في أحواله في المراجعة ١٦.

و هناك أبطال لم يدركوا الإمام زين العابدين، و إننا فازوا بخدمة الباقرين الصادقين عليهما السلام.

فمنهم أبو القاسم بريد بن معاوية العجلي، و أبوبصير الأصغر ليث بن مراد البختری المرادي، و أبو الحسن زرارة بن أعين، و أبو جعفر محمد بن مسلم بن رباح الكوفي الطائفي الثقفى، و جماعة من أعلام الهدى و مصابيح الدجى، لا يسع المقام استقصائهم.

أما هؤلاء الأربعة فقد نالوا الزلفى، و فازوا بالقدح المعلى و المقام الأسمى، حتى قال فيهم الصادق عليه السلام - و قد ذكرهم -: "هؤلاء أمناء الله على حلاله و حرامه".

و قال: "ما أجد أحداً [أحياً] ذكرنا إلا زرارة و أبوبصير ليث و محمد بن مسلم و بريدة، و لولا هؤلاء ما كان أحدٌ يستنبط هذا".

١- راجع من مجمع البيان، تفسير قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ من سورة الشورى تجده ينقل عن تفسير أبى حمزة.

ثم قال: "هؤلاء حفاظُ الدِّين، و أمناءُ أبي على حلالِ الله و حرامِهِ، و هم السابقون إلينا في الدُّنيا، و السابقون إلينا في الآخرة [الأخيرة]".
و قال عليه السَّلَام: "بَشَّرَ الْمُحِبِّينَ بِالْجَنَّةِ"، ثم ذكر الأربعة.
و قال في كلامٍ طويلٍ ذكرهم فيه -: "كان أبي ائتمنهم على حلالِ الله و حرامِهِ، و كانوا عيَّبةً علمِهِ، و كذلك اليومَ هم عندي مُستودعُ سرِّي، و أصحابُ أبي حقًّا، و هم نجومُ شيعتي أحياءً و أمواتًا. بهم يَكشِفُ اللهُ كُلَّ بدعةٍ، و يَنفون عن هذا الدِّينِ انتحالَ المُبطلين و تأويلَ الغالين".^١ هـ. إلى غير ذلك من كلماته الشريفة التي اثبتت لهم من الفضل و الشرف و الكرامةِ و الولايةِ، ما لا تسع بيانه عبارةً، و مع ذلك فقد رماهم أعداءُ أهلِ البيتِ بكلِّ إفكٍ مُبينٍ، كما فصلناه في كتابنا مختصر الكلام في مؤلّفي الشيعة من صدر الإسلام. و ليس ذلك بقادح في سموّ مقامهم و عظيم خَطرهم عند الله و رسوله و المؤمنين، كما أنّ حسدَةَ الأنبياء ما زادوا أنبياءَ الله إلا رفعةً، و لا أثروا في شرائعهم إلا انتشارًا عند أهلِ الحقِّ، و قبولًا في نفوسِ أولى الألباب.^٢

كلام شهرستاني در توصيف حضرت صادق عليه السَّلَام: هو ذو علم غزير

في الدِّين، الخ

[المراجعات]:

و قد انتشر العلمُ في أيامِ الصادق عليه السَّلَام بما لا مزيدَ عليه، و هَرَعَ إليه^٤

١- [العيبة من الرجل: موضع سرّه على المثل. (محقّق)]

٢- المراجعات، ص ٤١٦.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٤٢.

٤- [هَرَعَ إليه: مشى إليه باضطرابٍ و شرعةٍ. (محقّق)]

شیعةُ آبائه علیه السلام من کلّ فج عمیق، فأقبل علیهم بانساطه، و استرسل^۱ إلیهم بأنسبه، و لم یأل جهداً فی تثقیفهم، و لم یدخر وسعاً فی إیقافهم علی أسرار العلوم، و دقائق الحکمة و حقائق الأمور، کما اعترف به أبو الفتح الشهرستانی فی کتابه الملل و النحل، حیث ذکر الصادق علیه السلام فقال: ^۲ و هو ذو علم غزیر فی الدین، و أدب کامل فی الحکمة، و زهد بالغ فی الدنیا، و ورع تام عن الشهوات. قال: و قد أقام بالمدينة مدّة یفید الشیعة المتتمین إلیه، و یفیض علی الموالین له أسرار العلوم، ثم دخل العراق و أقام بها مدّة ما تعرّض للإمامة - آی: للسلطنة - قطّ، و لا نازع أحدًا فی الخلافة. (قال): و من غرق فی بحر المعرفة لم یطمع فی شطّ، و من تعلّى إلی ذروة الحقیقة لم یخف من حطّ، إلی آخر کلامه. و الحقّ ینطق منصفاً و عنیداً.^۳

از فتاوی حضرت صادق علیه السلام در عهد او چهارصد اصل که چهارصد مؤلف داشت نوشته شد

[المراجعات]:

نبغ من أصحاب الصادق جم غفیر و عدد کثیر، كانوا أئمة هدی، و مصابیح دجی، و بحار علم، و نجوم هداية. و الذین دونت أسماؤهم و أحوالهم فی کتب

۱- [استرسل إلیه: إنسبط إلیه و استأنس. (محقق)]

۲- [الوسع. (محقق)]

۳- راجع من مجمع البیان تفسیر قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ من سورة الشوری تجده ینقل عن تفسیر أبی حمزة.

۴- المراجعات، ص ۴۱۸.

۵- جنگ ۲۰، ص ۱۴۴.

التَّراجم منهم أربعة آلاف رجلٍ من العراق و الحجاز و فارس و سوريا، و هم أولوا مصنِّفاتٍ مشهورةٍ لدى علماء الإمامية. و مِن جملتها الأصول الأربع مائة و هي - كما ذكرناه سابقًا - أربع مائة مصنِّفٍ لأربع مائة مصنِّفٍ كُتِبَتْ من فتاوى الصَّادق عليه السَّلام على عهده، فكان عليها مدارُ العلم و العملٍ من بعده، حتَّى حُصِّصها جماعةٌ من أعلام الأُمَّة و سفراءِ الأئمة في كتبٍ خاصَّةٍ؛ تسهيلًا للطَّالب، و تقريبًا على المتناول. و أحسنُ ما جُمِعَ منها الكتبُ الأربعة التي هي مرجعُ الإمامية في أصولهم و فروعهم من الصِّدر الأوَّل إلى هذا الزَّمان، و هي الكافي و التهذيب و الاستبصار و من لا يحضره الفقيه، و هي متواترةٌ، و مضامينها مقطوعٌ بصحَّتها، و الكافي أقدمها و أعظمها و أحسنها و أتقنها، و فيه ستَّة عشر ألف و مائة و تسعة و تسعون حديثًا، و هي أكثرُ ممَّا اشتملت عليه الصَّحاحُ الستَّة بأجمعها، كما صرَّح به الشَّهيدُ في الذِّكري، و غيرُ واحدٍ من الأعلام^١.

هشام بن حكيم از اعظام مصنفين شيعه بوده است و نسبت تجسيم خدا به او دادن، از دشمنی است

[المراجعات]:

و أَلَفَ هِشَامُ بن الحَكَم من أصحاب الصَّادق و الكاظم عليهما السَّلام كتبًا كثيرةً، اشتهر منها تسعةٌ و عشرون كتابًا، رواها أصحابنا بأسانيدهم إليه، و تفصيلها في كتابنا - مختصر الكلام في مؤلَّفِي الشيعة من صدر الإسلام - و هي كتبٌ ممتعةٌ باهرةٌ في وضوح بيانها و سطوعِ برهانها، في الأصول و الفروع، و في التَّوحيد و الفلسفة

١-المراجعات، ص ٤١٩.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٤٥.

العقلیّة، و الردّ علی کلّ من الزنادقة و الملاحدة و الطبیعیّین و القدریّة و الجبریّة و الغلاة فی علیّ و أهل البیت، و فی الردّ علی الخوارج و الناصبة، و مُنکری الوصیّة إلی علیّ مؤخّریه و مُحاربیه، و القائلین بجواز تقدیم المفضول و غیر ذلك. و کان هشام من أعلم أهل القرن الثانی فی علم الکلام و الحکمة الإلهیة و سائر العلوم العقلیّة و النقلیّة، مبرّزاً فی الفقه و الحدیث، مقدّمًا فی التفسیر و سائر العلوم و الفنون، و هو ممّن فتقّ الکلام فی الإمامة، و هدّب المذهب بالنظر، یروی عن الصادق و الکاظم، و له عندهم جاهٌ لا یحیط به الوصف، و قد فاز منهم بثناء یسمو به فی الملاء الأعلى قدره. و کان فی مبدأ أمره من الجهمیّة، ثمّ لقی الصادق، فاستبصر بهدیّه و لَحِقَ به، ثمّ بالکاظم، ففاق جمیع أصحابها، و رماه بالتجسیم و غیره من الطّامات مریدوا إطفاء نورالله من مشکاته؛ حسداً لأهل البیت و عدواناً. و نحن أعرّفُ الناس بمذهبه، و فی أیدینا أحواله و أقواله، و له فی نصره مذهبنا فی المصنّفات ما أشرنا إلیه^۲.

کلام شهرستانی در ابطال نسبت تجسیم به هشام و اعتراف به آنکه وی از اعظم موحدان است

[المراجعات]:

فلا یجوز أن یخفی علینا من أقواله - و هو من سلفنا و قرّطنا - ما ظهر لغيرنا، مع بُعدهم عنه فی المذهب و المشرب، علی أنّ ما نقله الشّهستانی - فی الملل و النحل

۱- [فتق الکلام: نقّحه و قوّمه. (محقّق)]

۲- المرجعات، ص ۴۱۹.

۳- جنگ ۲۰، ص ۱۴۶.

۴- [القرط: المتقدّم قومه إلی الماء. (محقّق)]

من عبارة هشام - لا يدل على قوله بالتجسيم. و إليك عين ما نقله، قال: و هشام بن الحكم صاحب غور^١ في الأصول، لا يجوز أن يُغفل عن إزماته على المعتزلة؛ فإنَّ الرَّجُلَ وراء ما يلزمه على الخصم، و دون ما يُظهِره من التشبيه؛ و ذلك أنَّه أُلزِمَ العلاف، فقال: إنَّك تقول: الباري عالمٌ بعلم، و علمه ذاته، فيكون عالمًا لا كالعالمين، فلم لا تقول: هو جسمٌ لا كالأجسام؟ اه. و لا يخفى هذا الكلام إن صح عنه، فإنَّها هو بصدد المعارضة مع العلاف، و ليس كلُّ مَنْ عارض بشيء يكون معتقدًا به [له]؛ إذ يجوز أن يكون قصده اختبار العلاف، و سبراً غوره في العلم، كما أشار الشهرستاني إليه بقوله: فإنَّ الرَّجُلَ وراء ما يلزمه على الخصم، و دون ما يُظهِر من التشبيه، على أنَّه لو فرض ثبوت ما يدل على التجسيم عن هشام، فإنَّها يمكن ذلك عليه قبل استبصاره؛ إذ عرفت أنَّه كان ممن يرى رأى الجهميَّة، ثم استبصر بهدى آل محمد، فكان من أعلام المختصين بأئمتهم، لم يعثر أحدٌ من سلفنا على شيء مما نسبته الخصم إليه، كما أنَّنا لم نجد أثرًا ما لشيء مما نسبوه إلى كلِّ من زرارة بن أعين و محمد بن مسلم و مؤمن الطاق و أمثالهم، مع أنَّنا قد استفرغنا الوسع و الطاقة في البحث عن ذلك، و ما هو إلا البغي و العدوان و الإفك و البهتان ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾^٢.

أمَّا ما نقله الشهرستاني عن هشام من القول بإلهية عليّ فشيءٌ يضحك الثكلى، و هشام أجلُّ من أن تُنسب إليه هذه الخرافة و السخافة و هذا كلام هشام في التوحيد يُنادى بتقديس الله عن الحلول، و علوه عمَّا يقوله الجاهلون، و ذاك كلامه في الإمامة و

١- [الغور: القعر من كلِّ شيء؛ يقال: «فلانٌ بعيد الغور» أي متعمق النظر. (محقق)]

٢- [سَبَرٌ يسْبُرُ الحِرَجُ أو البئرُ أو الماء: امتحن غوره ليعرف مقداره. (محقق)]

٣- سورة ابراهيم (١٤) صدر آيه ٤٢.

الوصية بتفضيل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على عليٍّ، مصرحاً بأن علياً من جملة أمته ورعيته، وأنه وصيّه وخليفته، وأنه من عباد الله المظلومين المقهورين، العاجزين عن حفظ حقوقهم، المضطرين إلى أن يضرّ عوا لخصومهم، الخائفين المترقبين الذين لا ناصر لهم ولا معين. وكيف يشهد الشهرستاني لهشام بأنه صاحب غورٍ في الأصول وأنه لا يجوز أن يُغفل عن إلزاماته على المعتزلة وأنه دون ما أظهره للعلاف من قوله له: فليم لا تقول: إن الله جسم لا كالأجسام؟ ثم ينسب إليه القول بأن علياً عليه السلام هو الله تعالى. أليس هذا تناقضاً واضحاً؟ وهل يليق بمثل هشام على غزارة فضله أن تُنسب إليه الخرافات؟ كلاً، لكنّ القوم أبوا إلا الإرجاف حسداً وظلماً لأهل البيت ومن يرى رأيهم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم^١.

كثرت مؤلفات در زمان حضرت امام كاظم تا حضرت عسكرى عليهم السلام

[المراجعات]:

وقد كثر التأليف على عهد الكاظم والرضا والجواد والهادي والحسن الزكيّ العسكرى عليهم السلام بما لا مزيد عليه، وانتشرت الرواة عنهم وعن رجال الأئمة من آبائهم في الأمصار، وحسروا^٢ للعلم عن ساعد الاجتهاد، وشمروا^٣ عن ساق

١-المراجعات، ص ٤٢٠.

٢- جنگ ٢٠، ص ١٤٦.

٣- [لسان العرب: حسر الشيء عن الشيء يحسره وحسراً وحسوراً: كسّطه، انتهى. أى قلعه ونزعه وكشفه عنه. (محقق)]

٤- [لسان العرب: شمّر الإزار والثوب تشميراً: رفعه وهو نحو ذلك. ويقال: شمّر عن ساقه.

الکَدِّ و الجِدِّ، فحاضوا عُبابَ العلوم، و غاصوا على أسرارها، و أحصوا مسائلها، و محصوا حقائقها، فلم يألوا في تدوين الفنون جهدًا، و لم يدخروا في جمع أشتات المعارف وُسعًا.

قال المحقق في المعتمد أعلى الله مقامه: و كان من تلامذة الجواد عليه السلام فضلاء: كالحسين بن سعيد و أخيه الحسن و أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي^۱.

اسامی بسیاری از مؤلفین که در این ازمنه تألیف کتاب نموده‌اند

[المراجعات]:

و أحمد بن محمد بن خالد البرقي و شاذان و أبي الفضل العمي و أيوب بن نوح و أحمد بن محمد بن عيسى و غيرهم ممن يطول تعدادهم. (قال أعلى الله مقامه): و كتبهم إلى الآن منقولة بين الأصحاب دالة على العلم العزيز. ۱ هـ.

قلت: و حسبك أن كتب البرقي تربو على مائة كتاب، و للبزنطي الكتاب الكبير المعروف بجامع البزنطي، و للحسين بن سعيد ثلاثون كتابًا. و لا يمكن في هذا الإملاء إحصاء ما ألفه تلامذة الأئمة الستة من أبناء الصادق عليهم السلام، بيد أني أحيلك على كتب التراجم و الفهارس، فراجع منها أحوال محمد بن سنان، و علي بن مهزيار، و الحسن بن محبوب، و الحسن بن محمد بن سماعة، و صفوان بن يحيى، و علي بن يقطين، و علي بن فضال و عبدالرحمن بن نجران، و الفضل بن شاذان؛ فإن له مائتي كتاب، و محمد بن مسعود العياشي؛ فإن كتبه تربوا على المائتين، و محمد بن عمير، و أحمد بن محمد بن عيسى؛

(محقق)

۱-المراجعات، ص ۴۲۱.

۲-جنگ ۲۰، ص ۱۴۸.

فإنه روى عنه مائة رجلٍ من أصحاب الصادق عليه السلام، و محمد بن علي بن محبوب، و طلحة بن طلحة بن زيد، و عمار بن موسى السبابي، و علي بن النعمان، و الحسين بن عبدالله، و أحمد بن عبدالله بن مهران المعروف بابن خاتمة، و صدقة بن المنذر القمي، و عبيدالله بن علي الحلبي، الذي عرّض كتابه على الصادق عليه السلام، فصحّحه و استحسّنه، و قال: "أ ترى لهؤلاء مثل هذا الكتاب؟"، و أبي عمرو الطيّب، و عبدالله بن سعيد، الذي عرّض كتابه على أبي الحسن الرضا عليه السلام، و يونس بن عبدالرحمن الذي عرّض كتابه على الإمام أبي محمد الحسن الزكي العسكري عليه السلام^۱.

مذهب شيعه اثنا عشریّه به تواتر قطعی در اصول و فروع مذهب آل رسول الله است

[المراجعات]:

و من تتبّع أحوال السلف من شيعه آل محمد صلّى الله عليه و آله و سلّم، و استقصى أصحاب كل من الأئمة التسعة من ذرية الحسين، و أحصى مؤلّفاتهم المدونة على عهد أئمّتهم، و استقرأ الذين رَووا عنهم تلك المؤلّفات، و حملوا عنهم حديث آل محمد في فروع الدين و أصوله من ألوف الرجال، ثم ألمّ بحمّلة هذه العلوم في كل طبقة طبقة، يدًا عن يدٍ من عصر التسعة المعصومين إلى عصرنا هذا، يحصل له القطع الثابت بتواتر مذهب الأئمة، و لا يرتاب في أن جميع ما ندين الله به من فروع و أصول إنّما هو مأخوذ من آل الرسول. لا يرتاب في ذلك إلا مكابر عنيد، أو جاهل بليد، و ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ

۱-المراجعات، ص ۴۲۱.

۲-جنگ ۲۰، ص ۱۴۹.

الَّذِي هَدَيْنَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهُ^١ ٣٥٢

روایت مجعولة: ما تركناه فهو صدقة

[الفصول المهمة، صفحہ ٧٤]:

و في أواخر باب غزوة خيبر من صحيح البخارى في صفحة ٣٦ من جزئه الثالث أن فاطمة أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة و فذك و ما بقى من خمس خيبر، فأبى أبو بكر أن يدفع إليها شيئاً، فوجدت عليه فهجرتة، فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم ستة أشهر. فلما توفيت دفنها زوجها على ليلاً، و لم يؤذن بها أبابكر و صلى عليها - الحديث. و هو موجود أيضاً في باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم: « لا نورث، ما تركناه فهو صدقة» من صحيح مسلم في صفحة ٧٢ من جزئه الثاني، و في مواضع أخر من الصحيحين، كما لا يخفى.^٦

صفحة ٧٦:

هذا مع ما أخرجه الإمام أحمد من حديث ابن عباس في صفحة ٣٣٥ من الجزء الأول من مسنده من جملة حديث ذكر فيه موت رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و

١- سورة الأعراف (٧) قسمتي از آيه ٤٣.

٢- المراجعات، ص ٤٢٢.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٥٠.

٤- [وَجَدَ عَلَيْهِ: غضب. (محقق)]

٥- [أَذَّنَ فَلَانًا الْأَمْرَ وَ بِالْأَمْرِ: أعلمه به. (محقق)]

٦- الفصول المهمة في تأليف الأمة، ص ٨٩.

آله و سلّم و بکاء النّساء علیها، قال: فجعل عمرٌ یضربهنّ بسوطه، فقال النّبیّ: "دَعْنَنَّ یَبِکِینَ"، وَقَعَدَ عَلٰی شَفِیْرِ الْقَبْرِ وَ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ تَبْکِی. قال: فجعل النّبیّ یمسح عینَ فاطمة بثوبه، رحمةً لها. ۱هـ. ۲. ۳.

علی را به جرم صلابت در دین، و به علت عشقشان به حکومت کنار زدند

[الفصول المهمّة] صفحه ۸۲:

فهم لا یطیعونه إلاّ عنوةً، و لا یخضعون لإمامته إلاّ بالقوّة، و قد عَصَبُوا بهُ کُلِّ دمٍ أراقه الإسلامُ أيامَ النّبیّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ جریاً علی عادتهم فی أمثال ذلك؛ إذ لم یکن بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فی عشیرته أحدٌ یستحقّ أن تعصّب به تلك الدماء عند العرب غیره؛ لأنّه الأمثل فی عشیرته و الأفضل فی قبیلته، و لذلك تربصوا به الدوائر، و قلبوا له الأمور، و أضمرّوا له و لذریّته کُلَّ حَسِیکَةٍ، وَ ثَبُوا عَلَیْهِمْ کُلَّ وَثْبَةٍ، وَ کان ما کان ممّا طار فی الأجواء وَ طَبَقَ رُزُؤُهُ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ. و أیضاً فإنّ قریشاً خاصّةً و العرب عامّةً كانت تنقیم من علیّ شدةً وَ طأته علی أعداء الله، و نکال وَ قَعَتِهِ فِیْمَنْ یَتَعَدَّى حُدُودَ اللهِ، أَوْ یَهْتِكُ حُرْمَاتِهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ کانَتْ تَرْهَبُ مِنْ أَمْرِهِ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْیِهِ عَنِ الْمُنْكَرِ.^۱

۱- [الشفیر: ناحیه کُلِّ شیء. (محقّق)]

۲- الفصول المهمّة فی تألیف الأئمة، ص ۹۱.

۳- جنگ ۲۲، ص ۱۰۶.

۴- [أقرب الموارد: عَصَبَ اللهُ بکم کذا: افترضه علیکم. (محقّق)]

۵- [هذه العبارة مأخوذة من آیه (۹۸) من سورة التوبة حیث یقول الله عزّوجلّ: ﴿وَيَتَرَنّصُ بِكُمُ

الدَّوَابِرَ عَلَیْهِمْ دَائِرَةٌ أَلْسُوْءٍ وَاللَّهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ﴾ فی لسان العرب: الدائرة: الهزيمة و السوء. (محقّق)]

۶- الفصول المهمّة فی تألیف الأئمة، ص ۹۶.

صفحه ٨٣:

على أن قريشاً و سائر العرب كانوا قد تشوّفوا^١ إلى تداول الخلافة بين قبائلهم، و اشْرأَبَتْ^٢ إلى ذلك أطماعهم، فأَمْضَوْا نِيَّاتَهُمْ عليه، و وَجَّهُوا عِزَائِمَهُمْ إِلَيْهِ، فتصافقوا على تَنَاسِي النَّصِّ و عدم ذكره بالمرّة، و تبايعوا^٣ على صرف الخلافة من أوّل أيامها عن وليّها المنصوص عليه من نبيّها، فجعلوها بالاختيار و الانتخاب؛ ليكون لكلّ حَيٍّ من أحيائهم أملٌ في الوصول إليها و لو بعدَ حِينٍ. و لو عملوا بالنّص، فقدّموا عليّاً بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، لما خرجتِ الخلافةُ من عترته الطّاهرة، حيث قرّنها يوم الغدير و غيره بمُحكّم الكتاب، و جعلها قدوةً لأولى الألباب إلى يوم الحساب، و ما كانت العربُ لتصبر على حصر الخلافة في بيتٍ مخصوصٍ بعد أن طَمَحَتْ إليها الأبصارُ من كافّة قبائلها، و حامت عليها النفوسُ من جميع أحيائها.

و قد هَزَلَتْ حَتَّى بَدَا مِنْ هُزَاهَا كُلاها و حَتَّى اسْتَامَهَا كُلُّ مُفْلِسٍ و مَنْ أَلَمَّ بِتَارِيخِ قَرِيشٍ وَ الْعَرَبِ فِي صَدْرِ الْإِسْلَامِ يَعْلَمُ: أَنَّهُ لَمْ يَخْضَعُوا لِلنَّبِوَةِ الْهَاشِمِيَّةِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ تَهَشَّمُوا، و لم يبق فيهم من رمق، فكيف يرضون باجتماع النبوة و الخلافة في بني هاشم؟ و قد قال خليفة الثاني لابن عباس في كلامٍ دار بينهما: إن قريشاً كَرِهَتْ أَنْ تَجْتَمَعَ فِيكُمْ النَّبِوَةُ وَ الْخِلافةُ، فَتُجْحِفُونَ عَلَى النَّاسِ^٦.

١- [المصباح: تشوّف فلانٌ لكذا إذا طَمَحَ بصره إليه ثم استعمل في تعلق الآمال و التطلّب. (محقّق)]

٢- [اشْرأَبَّ إِلَيْهِ: مدّ عنقه لينظر أو ارتفع. (محقّق)]

٣- [من البيعة. (محقّق)]

٤- [استامها: طلب بيعها. (محقّق)]

٥- [هَشَّم الشئ: بالغ في هشمه، أى كسر؛ تهشّم الشئ: مطاوع هَشَّم. (محقّق)]

٦- الفصول المهمة في تأليف الأمة، ص ٩٧.

٧- جنگ ٢٢، ص ١٠٧.

شیعه بخصوصهم از جمیع مسلمین، اجتنابش از گناه بیشتر است

کتب فقهیه و فتاوی شیعه در تعزیر و حدّ بر اقسام مختلف زنا

[الفصول المهمّة] صفحه ۱۴۰:

سلوا أيها المسلمون كتب الإمامية متونها و شروحها قديمها و حديثها نُحبركم - و صاحبُ البيت أدرى بالذی فيه - أتهم أبعُد النَّاس عن المحرّمات، و أحوطُ العالمين على الخُرّمات. ألم يحکم فقهُهم بالجلد و الرّجْم معاً على كلّ من المُحصن إذا زنی ببالغۀ عاقلة، و المُحصنة إذا زنی بها البالغ و إن لم يكن عاقلاً؟ ألم يقض بالقتل على مطلقٍ من زنی بالمرأة مُكرهاً لها، و على كلّ من زنی بمحارمه النّسيبۀ، و على الذمی إذا زنی بالمسلمة مطلقاً؟ ألم يُوجب مائة جلدۀ للمُحصن إذا زنی بطفلةٍ أو مجنونۀ، و للزّانية إذا لم تكن مُحصنة، أو كانت مُحصنةً لكنّ الزّانی بها طفلاً؟ ألم يُعلن فقهُهم بإقامة الحدّ على الذّکر الحرّ غير المُحصن إذا زنی بضربه مائة جلدۀ و جزّ رأسه و نفیه سنۀ كاملة؟ ألم يُصرّح بضرب المملوك و المملوكۀ البالغين العاقلین خَمسين جلدۀ إذا زنی أحدهما مطلقاً؟ ألم يُبعّضوا في حدّ من تحرّر بعضه، فأوجبوا له من حدّ الأحرار بقدر ما فيه من الحرّيّة و من حدّ العبيد بقدر العبوديّة؟ ألم يُوجبوا لمن زنی في زمانٍ معظّم أو مكانٍ شريف عقوبةً زائدةً على الحدّ؛ لهتكه حرمة الزّمان أو المكان؟ ألم يحكموا على مطلق الحرّ البالغ إذا لاط بالقتل بالسّيف أو بالرّجم أو بإلقائه من شاهقٍ أو بهدم جدارٍ عليه؟ و هل عرفت أنّه يجوز إحراقه عندهم؟ و هل بلّغك أنّ هذا الحكم ثابتٌ للمُحصن و غيره؟ ألم يحكموا بالقتل كذلك على المفعول به إن كان بالغاً عاقلاً مختاراً؟ ألم يُوجبوا تعزير الصّبی فاعلاً أو قابلاً و تأديب المجنون فاعلاً أو مفعولاً؟ ألم يُعلنوا بالحكم بائة جلدۀ على كلّ من الفاعل و القابل مع البلوغ و العقل و الاختيار إذا حصل منها مجردُ التّفخيز أو بين الأليتين دون الإيقاب؟ ألم يصرّحوا بالحكم بائة جلدۀ على

كُلِّ واحدةٍ من المساحِقَتَيْنِ؟ ألم يحكموا بخمس و سبعين جلدَةً على القيادة، و ثمانين على كُلِّ مِنَ القذف و تناولِ المسكر ولو حشيشةً...؟
 و ذلك أن صاحبَ الكبيرة مطلقًا إذا أقاموا عليه الحدَّ مرَّتين قتلوه في الثالثة، و ربَّما احتاطوا بتأخيره إلى الرَّابعة، و لا قائلَ منهم بتأخيره إلى الخامسة. هذا في غير المستحِلِّ. أمَّا المستحِلُّ فيُقتلُ عندهم بمجرد الاستحلال^١.

خطای بعض مذاهب را مثل خطابیّه و ناووسیّه، نباید به شیعه نسبت داد

[الفصول المهمّة] حاشیة صفحه ١٥٢:

(٢) نَسَجُوا فِي هذه الفتوى على منوال اليهود؛ إذ أجمعت أخبارهم على أن مَنْ شَتَمَ اللهَ تعالى يُؤَدَّب، و مَنْ شَتَمَ الأخبارَ يُقتل، و قد أنكر ذلك عليهم ابنُ حزم؛ إذ نقله عنهم في صفحة ٢٢١ من الجزء الأوَّل من فصله قبل انتهاء الجزء بورقتين، ثم قال: فاعجبوا لهذا و اعلموا أنّهم ملحدون لا دين لهم. اهـ.

قلت: وَهَبَ أَنَّ الرَّافِضِي كَافِرٌ فَقَدْ نَشَأَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَ تَدَيَّنَ بِهِ مِنْ قَبْلِ الْبُلُوغِ، فَلِمَ لَا تُقْبَلُ تَوْبَتُهُ كَمَا تُقْبَلُ تَوْبَةُ الْمَجُوسِ وَ الصَّابِئَةِ يَا مَنْصُفُونَ؟!^٢

صفحه ١٥٥:

و لله وَرَعُ الإمامية و تثبتهم؛ إذ يرون الكرامية و هم طائفة من أهل السنة يذهبون إلى أن الله سبحانه و تعالى مستقرُّ على العرش استقرارك على الأرض، و يجدون آخريين يقولون بأنَّه تعالى بكى على طوفانِ نوحٍ حتَّى رَمَدَت عيناه و عادته

١- الفصول المهمّة في تأليف الأئمة، ص ١٥٠.

٢- جنك ٢٢، ص ١١٣.

٣- الفصول المهمّة في تأليف الأئمة، ص ١٦٢.

الملائكة، و يُلْفُونَ الحائِطِيَّةَ و الحدِيثِيَّةَ (و هما فرقتان من المعتزلة) يقولون بحلول الله عزوجل في بعض الأنبياء مقالة النصارى في ابن مريم عليهما السلام. نص على ذلك الشهرستاني في كتابه الملل والنحل، و مع ذلك لم ينسبوا القولين الأولين إلى مطلق أهل السنة، و لا ألحقوا المقالة الأخيرة بمطلق المعتزلة، وإنما نسبوا تلك الأقوال إلى أربابها، و قصروها على أصحابها، فلم ينسب غيرهم مقالة الخطابية و التاوسية مثلاً إلى مطلق الشيعة. يا منصفون!^۱

شيعه به جز مرتدین از صحابه، جميع آنها را كه اهل ايمانند محترم می شمارد

الفصول المهمة، صفحه ۱۷۸:

لم يبق سوى مسألة الصحابة رضي الله عنهم؛ فإنها المسألة الوحيدة و المعضلة الشديدة، و ذلك أن بعض الغلاة من الفرق التي يُطلق عليها لفظ الشيعة: كالكاملية يتحاملون^۲ على الصحابة كافة رضي الله عنهم، و ينالون^۳ من جميع السلف، فيظن الجاهل أن ذلك رأى مطلق الشيعة، و يتوهم أنه مذهب الجميع، فيرمى الصالح بحجر الطالح، و يأخذ البريء بذنب المسيء، كما هو الشأن فيمن يختلط عليه الحابل بالنابل.^۴ و لو عرف رأى الإمامية في هذه المسألة و وقف على كلامهم فيها، لعلم أنه أوسط الآراء؛ إذ لم يُفَرِّطوا تفريط الغلاة، و لا أفرطوا إفراط الجمهور.

۱- همان مصدر، ص ۱۶۶.

۲- جنگ ۲۲، ص ۱۱۶.

۳- تحامل عليه: جاز و لم يعدل. (محقق)

۴- نال من فلان: وقع فيه. أى سبه و عابه و اغتابه. (محقق)

۵- [من أمثلة العرب تُضرب في استبهاً الأمر و اختلاط الرأى]. (محقق)

و كيف يجوز عليهم ما يقوله الجاهلون أو يُمكن في حقهم ما يتوهمه الغافلون،
بعد اقتدائهم في التشيع بكُبراء الصَّحابة كما يعلمه الخبير؟!^١
صفحه ١٨٥:

سنان بن شفعلة الأوسبي الذي روى عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم
أنه قال: "حدثني جبرائيل: أن الله عزوجل لما زوج فاطمة علياً أمرَ رضوان، فأمر شجرة
طوبى، فحملت رقاقاً بعدد محبي آل بيت محمد صَلَّى الله عليه وآله وسلم".^١ هـ .
أخرجه عنه أبو موسى كما في ترجمة سنان من الإصابة.

و سعنة بن عريض التميمي الذي دار بينه وبين معاوية كلامٌ في المدينة، فيه
ذكرٌ عليٍّ (عليه السلام)، فغضَّ ابنُ عريض من معاوية، فقال معاوية: ما أراه إلا قد
خرف فأقيموه، فقال (كما في ترجمته من الإصابة): ماخرفتُ، ولكن أنشدك الله يا
معاوية أما تذكر لما كنا جلوساً عند رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فجاء
عليٌّ، فاستقبله النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال: "قاتل الله من يُقاتلك و
عادى من يُعاديك"؟ قال: فقطع معاوية حديثه، وأخذ في حديثٍ آخر. هـ.^٢
صفحه ١٨٩:

مهاجر بن خالد بن الوليد المخزومي، رَضَعَ حُبَّ الوصيِّ من لبن أمِّه، وكانت
من الشيعة، وهي بنتُ أنس بن مدرك بن كعب الذي ذكرناه سابقاً في حرف الألف.^٣
صفحه ١٩٠:

على أنا نتولَّى من الصَّحابة كلَّ من سبق في عدم تشييعه بشبهةٍ اضطرتَّه إلى

١- الفصول المهمة في تأليف الأمة، ص ١٨٩.

٢- همان مصدر، ص ١٩٥.

٣- همان مصدر، ص ١٩٩.

الجِاداً أو إلى مساورة أهل السّلطة بقصد الاحتياط على الدّين، و هم كثيرون جدّاً، فكيف تُرمى الشّيعَةُ بعد هذا ببُغضِ الصّحابة كافّةً ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾^٢.^٣

سنِّيها فقط به جهت مخالفتِ مشابهت با شيعه، سنّت رسول الله را ترك

مى نمايند

[الأكون مع الصادقين، تيجانى] صفحه ۱۳۷:

ألا ترى بأنّ بعض علماء أهل السُّنة المشهورين يقولون بأنّ لبس الخاتم في اليد اليمنى هو سنّة نبويّة، و لكن يجب تركها لأنّ الشّيعَةَ اتَّخذوا ذلك شعاراً لهم.^٥

و هذا حجّة الإسلام أبو حامد الغزاليّ يقول: إنّ تَسْطِيحَ القبور هو المشروع في الدّين، لكن لما جعلته الرّافضة شعاراً لهم، عدلنا عنه إلى التّسنيم.

و هذا ابن تيمية مُصلح القرن العشرين عند بعضهم يقول: و من هنا ذهب من ذهب من الفقهاء إلى ترك بعض المستحبات إذا صارت شعاراً لهم «أى: للشّيعه»؛ فإنّه و إن لم يكن التّرك واجباً لذلك، لكن في إظهار ذلك مشابهة لهم، فلا يتميّز السُّننى من الرّافضى، و مصلحة التّمييز عنهم لأجل هجرانهم و مخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب.^٦

١- [حايدّه مُحايدهٌ و جِياداً: جانبّه و في الأساس: حايدّه: مال عنه. (محقّق)]

٢- سورة النّور (٢٤) ذيل آيه ١٦.

٣- الفصول المهمّة فى تأليف الأئمّة، ص ٢٠٠.

٤- جنگ ٢٢، ص ١٢٤.

٥- مصنّف الهداية. كما أخرج الزمخشريّ في كتابه ربيع الأبرار بأنّ أوّل من تختم باليسار خلاف السُّنّة النبويّة هو معاوية بن أبى سفيان.

٦- منهاج السُّنّة لابن تيمية، ج ٢، ص ١٤٣ (التشبيه بالرّوافض).

و قال الحافظ العراقيّ عند ما تساءل عن كيفية إسدال العِمَامَةِ: لم أرَ ما يدلُّ على تعيين الأيمن إلّا في حديثٍ ضعيفٍ عند الطَّبْرَانِيّ، و بتقدير ثبوته فلعله كان يُرْخِيها من الجانبِ الأيمن، ثمَّ يردّها إلى الجانبِ الأيسر، كما يفعله بعضهم، إلّا أنّه صار شعارًا للإماميّة، فينبغي تجنُّبه؛ لِتَرْكِ التَّشْبِهِ بهم.^١

صفحه ١٣٨:

الحمد لله الذي أظهرَ لنا بأنَّ الشَّيْعَةَ هم الذين يَتَّبِعُونَ سُنَّةَ رسولِ الله، و ذلك بشهادتكم أنتم، كما شهدتم على أنفسكم بأنكم تركتم سنَّة رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ عمدًا؛ لِتُخَالِفُوا بِذَلِكَ أُمَّةَ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ شِيَعَتَهُمُ الْمُخْلِصِينَ، وَ اتَّبَعْتُمْ سُنَّةَ معاوية بن أبي سفيان، كما شهد بذلك الإمامُ الزَّمْخَشَرِيُّ عند ما أثبتَ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ تَخْتَمُ بِاليسارِ خِلافَ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ هو معاويةُ بن أبي سفيان.^{٢، ٣، ٤}

[نزاع بر سر خلافت و کنار گذاشتن أميرالمؤمنين نتیجه خلق توحش بود]

[يوم الإسلام] صفحه ٥٢:

قال ابن خلدون في مقدمته: «و السَّبَبُ في ذلك أَنَّهُمْ لِحُلُقِ التَّوْحَشِ الَّذِي فِيهِمْ أَصْعَبُ الْأُمَّمِ انْقِيادًا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ؛ لِلغِلْظَةِ وَ الْأَنْفَةِ وَ بُعْدِ الْهَمَّةِ وَ الْمُنَافَسَةِ فِي الرِّيَاسَةِ، فَقَلَّمَا تَجْتَمِعُ أَهْوَاؤُهُمْ. فَإِذَا كَانَ الدِّينَ بِالنَّبَوَةِ أَوْ الْوَالِيَةِ، كَانَ الْوِزَاعُ لَهُمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ ذَهَبَ حُلُقُ الْكِبَرِ وَ الْمُنَافَسَةِ مِنْهُمْ، فَسَهَّلَ انْقِيادَهُمْ وَ اجْتِمَاعَهُمْ، وَ ذَلِكَ بِمَا

١- شرح المواهب للزرقاني، ج ٥، ص ١٣.

٢- الزمخشري في كتاب ربيع الأبرار.

٣- لأكون مع الصادقين، ص ١٥٩.

٤- جنگ ٢٠، ص ٢٩٢.

٥- [الوزاع: المانع و الرادع. (محقق)]

يَشْغَلُهُمْ [يشملهم] من الدين المذهب؛ للغلظة و الأئفة الرّادع [الوازع] عن التّحاسد و التّنافس. فإذا كان فيهم النّبىّ أو الوليّ الذى يبعثهم على القيام بأمر الله، و يذهب عنهم مذمومات الأخلاق، و يأخذهم بمحمودها، و يؤلّف كلمتهم لإظهار الحقّ، تمّ اجتماعهم، و حصل لهم التغلّب و المُلْك. و هم مع ذلك أسرع النّاس قبولاً للحقّ و الهدى؛ لسلامة طباعهم من عوج المَلَكات و براءتها من ذميم الأخلاق، إلا ما كان من خُلُق التّوحّش القريب المُعانة المتهبّيّ لقبول الخير ببقائه على الفطرة الأولى، و بعده عمّا ينطبع فى النّفوس من قبيح العوائد و سوء المَلَكات»^۱.

و من مظاهر هذا ما كان من خلاف الصّحابة على من يتولّى الأمر بعد الرّسول، و كان هذا ضعف لياقة منهم؛ إذ اختلفوا قبل أن يُدْفَن الرّسول، ولكن كان عذرهم فى ذلك العمل على ضمّ الشّمل و جمع الكلمة.^۲

قريش چون علی را شديد در عمل به حقّ، و عدم تساهلش را يافتند؛ به

وسيله ابوبکر او را کنار زدند

[يوم الإسلام] صفحه ۵۳:

ثم كان أن كفى أبوبكر أمر عليّ؛ فقد كره كثير من الصّحابة أن يجمع بين النّبوة والخلافة، ولعلمهم بشدّة عليّ فى الحقّ و عدم تساهله.

صفحه ۵۴:

فلما مات النّبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم حصل هذا الاختلاف، فبايع عمرُ أبابكر، ثمّ بايع النّاس، و كان فى هذا مخالفة لركن الشورى. و لذلك قال عمر: إنّها

۱- تاريخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲- جنگ ۲۳، ص ۸۲.

غلطهٗ وقى الله المسلمين، شرَّها. و كذلك كانت غلطةٗ بيعهٗ أبى بكر لعمر و إن كان قد استشار كبار الصَّحابة فى ذلك، فبعضهم حمده، و بعضهم خاف من شدته، فقال أبوبكر: إنه يرانى ألين فيشتدّ.

صفحه ٥٥:

فلما جاء الأمويون أبطلوا هذا الركن الأساسى، و وضعوا مبدأ الاستبداد، فلما جاء العباسيون أسس الخلفاء سلطتهم على العظمة الشخصية فعل الأكاسرة، و بذلك انهار مبدأ الشورى.

و من جهة أخرى حقد بعض الزعماء على رسول الله؛ إذ رأوه قد نجح فى الدعوة الإسلامية، فظنوا أنهم يستطيعون أن يفعلوا ما فعل، فادعوا النبوة، و ادعوا أنه أوجى إليهم بدين جديد ينهى عن الوثنية. و فى أول خلافة أبى بكر واجه كما قلنا الخلاف على الخلافة، كما واجه ارتداد البدو.

صفحه ٥٦:

و كان من أكثر ما عمّله إخضاع الفرس و إزالة دولتهم، فكان من أهمّ الوقائع وقعة القادسية، و هى بلدة غربى النجف، و على مسافة ثمانية عشر ميلاً و نصف من الكوفة، و كانت وقعة حاسمة خاضها القائد المشهور المثنى بن حارثة، و قد قُتل فى المعركة، فخلفه سعد بن أبى وقاص.

صفحه ٥٧:

و أنه لم ينشأ من قوم متمدين حتى أن أكثر الفقهاء يعتمدون فى تشريعهم الاجتماعى على التقاليد التى سنّها عمر عند فتحه الفتوح.

وكان من أكبر الشخصيات البارزة في محاربته و تأليه الناس عليه عايشة بنت أبي بكر.^۲

برای نجات مسلمین باید علم از محدوده تقلید خارج شده و راه خود را
بپیمايد؛ اما نباید سیاست از دین جدا شود

[یوم الإسلام] صفحه ۱۸۹:

و أما إصلاح حال المسلمين فيكون بشيئين: أحدهما فصل العلم عن الدين، و التوسع في العلم إلى أقصى قدرٍ مُستطاع. فليس العلم ملكاً لمذهبٍ دون مذهبٍ، و ليس الإنسان مما يناهض العلم، و فصل العلم عن الدين شيءٌ ميسور و محبوبٌ. و أما فصل الدين عن السياسة كما فعلت أوروبا المسيحية و كما فعل مصطفى كمال فشيءٌ لا يقتضيه الإسلام؛ لأنه لا بد أن يدخل الدين في السياسة؛ ليُنقحها و يهدبها و يُحسن من نيات و لاة الأمور و يُوجههم نحو ما ينفع رعيّتهم، و لم تقع أوروبا في الحروب المتتالية إلا لفصل السياسة عن الدين، فبانفصالها عن الدين انفصلت عن الأخلاق أيضاً.

صفحه ۱۹۳:

لو كانت تعيش المدينة الغربية في بلادٍ غير بلادنا، لآختمنا ذلك. أما و هي تعيش في بلادنا بما دبتّها و معنويتها فلا يصحّ أن نغمض النظر عنها؛ إنّ العلماء يلبسون من صنّعها، و يُحلّون بيوتهم بأثاثها، و آلات إذاعتها و تليفوناتها، و يزرعون بالآلاتها،

۱- [التأليب: التحريض. (محقق)]

۲- جنگ ۲۳، ص ۸۳.

فلماذا لا يُوسَّعون فهمهم لها، و يفتَحون الطَّرِيقَ أمامَ خيراتها، و يُغلقونه أمامَ شرورها، و يُبصرون النَّاسَ بموقفهم منها؟^١

دائرة المعارف انگلیسی برای اطفال خودشان حوادث تورات و انجیل را به زبان روز و علم بیان می کند

[یوم الإسلام، صفحہ ۱۹۳]:

هذا هو الفرقُ العظيمُ بين رجالِ ديننا و رجالِ دينهم، يظهر ذلك في علمهم الواسع بأساليبِ سياستهم و تكوينِ رأيهم فيها، و يظهر ذلك أيضًا في وَعظهم و وَعظنا في كنائسهم و مساجدنا؛ فهُم يتحدَّثون بل و يُؤلِّفون بِلُغَةِ العَصْرِ و روح العَصْرِ. و أشهد أنَّي قرأتُ دائرةَ معارفِ بالإنجليزيةِ للأطفال، فكان رجالُ الدِّينِ في كلِّ عددٍ يعرضون لأحاديثِ التَّوراةِ و الإنجيلِ و قصصِ الأنبياءِ بِلُغَةٍ فيها علمٌ نفسٍ، و فيها فهمٌ لعلمِ الطبيعةِ و الكيمياءِ، و فيها لغةٌ تُناسبُ عقولَ الأطفالِ و الشُّبانِ، و تستهويهم و تُوافقُ لُغَتَهُم التي يألَّفونها في كتبِ العلومِ و الآدابِ. أمَّا نحنُ فَمِنَ أسبابِ انصرافِ ناشئتنا عن الدِّينِ أنَّنا لانعرفُ أن نُخاطبهم بِلُغَتِهِم التي يفهمونها. ثمَّ هُم إذا حَدَّثتِ حوادثُ كغرقِ مَرَكَبٍ كبيرٍ و قيامِ حربٍ كبيرةٍ و حدوثِ أحداثٍ سماويَّةٍ صغيرةٍ، انتهزوا الفرصةَ، فتكلَّموا بِلُغَةِ الدِّينِ فيها، فكان كلامُهُم مقبولًا. و نحنُ لا نتكلَّمُ إلَّا عن الماضيِ و بِلُغَةِ الماضيِ، فلا يكونُ كلامنا مقبولًا. إنَّ زعماءَ الإصلاحِ الَّذِينَ نَجَّحُوا كانَ نجاحُهُم بمقدارِ فهمهم للمدنيَّةِ الغربيَّةِ و فهمهم للإسلامِ معًا، كالسيِّدِ جمالِ الدِّينِ الأفغانِيِّ و الشَّيخِ مُحَمَّدِ عَبْدِهِ و مَدَحَتِ باشا و السيِّدِ أميرِ علي. أمَّا

مَنْ تَخَلَّفَ مِنْهُمْ وَ لَمْ يُنَاسِبْ إِلَّا جَزِيرَةَ الْعَرَبِ وَ أَمْثَالَهَا: كَمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ فَسَبَّبَ عَدَمَ شِيوعِ تَعَالِيمِهِ هُوَ أَنَّهُ اقْتَصَرَ عَلَى فَهْمِ الْإِسْلَامِ دُونَ الْجَانِبِ الْآخَرَ مِنَ الْحَيَاةِ، حَتَّى فَهَمَّهُ لِلْإِسْلَامِ كَانَ فَهْمًا مَقِيدًا بِظُرُوفِ الْحَيَاةِ فِي الْجَزِيرَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ تَطَوُّرِهِ التَّطَوُّرَ الَّذِي جَاءَ بَعْدَ، فَهُوَ أَشْبَهُ بِابْنِ عَمَرَ مِنْ عُمَرَ. إِنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بَعَقَلَهُ الْوَاسِعِ وَ اجْتِهَادِهِ الْمَعْقُولِ اسْتَطَاعَ أَنْ يُشَرِّعَ لِلْفُرسِ وَ الرُّومِ، وَ هُوَ الْبَدَوِيُّ وَ هُمُ الْمُتَمَدَّنُونَ، وَ وَقَّفَ حَدَّ الشُّرْبِ عَلَى أَبِي مَحْجَنَ الثَّقَفِيِّ؛ لِأَنَّهُ أَبْلَى فِي الْحُرُوبِ بِلَاءً حَسَنًا، وَ وَقَّفَ حَدَّ الْقَطْعِ عَلَى مَنْ سَرَقَ نَاقَةً؛ لِأَنَّهُ كَانَ جَائِعًا، وَ وَقَّفَ الْخُدُودَ فِي الْحُرُوبِ لَمَّا رَأَى أَنَّ بَعْضَ الْمُحَارِبِينَ إِذَا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الْخُدُودُ فَرَّوْا إِلَى الْأَعْدَاءِ، وَ هَكَذَا ... وَ أَبَاحَ أَبُو حَنِيفَةَ قِرَاءَةَ الْفَاتِحَةِ بِالْفَارَسِيَّةِ، لَمَّا رَأَى أَنَّ بَعْضَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْفُرسِ لَا يُحْسِنُ الْعَرَبِيَّةَ. وَ قَالَ مَالِكٌ بِالْمِصَالِحِ الْمُرْسَلَةِ، وَ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ بِالِاسْتِحْسَانِ. فَلِمَاذَا لَا نَسِيرَ سَيْرَهُمْ، وَ لَا نَعْمَلَ عَمَلَهُمْ؟^١

رأى احمد امين در لزوم أخذ تمدن غرب، آنچه مفيد است نه آنچه مضر

[يوم الإسلام، صفحه ١٩٤]:

إِنَّ حَيَاةَ الْمُسْلِمِينَ كُلَّهَا تَغَيَّرَتْ بِالْمَدِينَةِ الْحَدِيثَةِ مِنْ: رَادِيو يُقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ صِنَادِيقُ تَوْفِيرٍ^٢ مَفْتَحَةُ الْأَبْوَابِ وَ لُبْسُ قُبَّعَةٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمَادِيَّاتِ، وَ تَغَيَّرَتْ أَسَالِيبُ الزَّوْجِ وَ وَسَائِلُ السَّفَرِ وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ وَ الْمَعَارِفِ، فَلِمَاذَا نَقِفُ أَمَامَهَا وَ لَا نَبِينُ رَأَى الْإِسْلَامَ فِيهَا؟ الْحَقُّ أَنَّا فِي أَشَدِّ الْحَاجَةِ إِلَى ذَلِكَ، وَ إِلَّا كَانَ مَا حَدَّثَ لِبَعْضِ الزَّعَمَاءِ كَمِصْطَفَى كِهَالِ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْقَادَةِ، رَأَوْا الْجُمُودَ، فَكَفَرُوا بِالَّذِينَ، وَ نَقَلُوا الْمَدِينَةَ الْغَرِيبَةَ

١- جنگ ٢٣، ص ١٢٥.

٢- [صندوق التوفير: بالفارسية: صندوق پس انداز. (محقق)]

بحدافیرها من غیر تفرقة بین نافع و ضار، و ما یناسب المسلمین و ما لا یناسبهم. لو كان وقوف العلماء مُعْمَضِي العین عن المدنیة الحدیثة یقف سیرها، لهان الأمر، و لكنّ المدنیة الغریبة تسیر بسرعة سیر الطائرات رضیناها أم أبیناها، فَنُحَلَّل منها ما حَلَّل اللهُ، و نُحَرِّم ما حَرَّمَ، و نُسْتَعْمَل عقولنا الّتی رزقنا اللهُ، مُراعِین دیننا الّذی شرّعه اللهُ. إنَّ ما یؤسّف له أنّ حَفَنَةً من المسلمین نادوا ببعض إصلاحات، كنداء عبدالله بن المقفّع بتوحید القوانين و نشرها علی الناس؛ لیعرّف المتقاضی وجهَ الحکم له أو علیه، و نداء المعتزلة بتحکیم العقل فی الحدیث، و نداء الشّیخ محمّد عبده فی السّنین الأخيرة بتنقیة الدّین من الخرافات و الأوهام و الاستغاثة بالله وحده، دون الاستغاثة بأضرحة و أولیاء، فرمی کلّ هؤلاء بالزّندقة.^١

انتقاد احمد امین از جمود مسلمین در مظاهر حیات مادی

[یوم الإسلام، صفحہ ۱۹۵]:

و من المؤسّف أيضاً أنّ العالم الإسلامی کلّه خلطٌ بین بقایا من المدینة الاسلامیة القديمة و أشياء من المدینة الحدیثة، حتّی لتجد الرّجل فی ملابسه بین شرقیّ و غربیّ، و أثاث المنزل بین شرقیّ و غربیّ، و العلوم الّتی تُدرّس فی المدارس بین نحو سیبویه مبسّطاً، و طبیعة و کیمیاء المدینة الغریبة، و محاکم شرعیة تُقضى بأحكام الفقهاء، و محاکم وطنیة تُقضى بقوانين فرنسا أو ألمانيا، و كذلك کلّ مرفقٍ^٢ من مرافق الحیاة، زراعة قديمة بجانب الزراعات الحدیثة، و تجارة قديمة بجانب التجارات الحدیثة. بل تقرأ الجريدة الواحدة، نفسها، فترى أفكاراً قديمة لکاتب و

١- جنگ ٢٣، ص ١٢٦.

٢- [المرفق: کلّ ما یوجب الرّاحة و الرفاه. (محقّق)]

أفكارًا حديثةً لكاتبٍ آخر، و كادت تكون هذه الأمور مقبولةً لو أنّها وُضِعَتْ عَلَى أُسُسٍ معقولة، و فُرِزَتْ فِرْزًا دَقِيقًا، و لَكِنَّهَا كُومَتِ كُلَّهَا حَيْثَمَا اتَّفَقَ، فَكَانَ مَثَلُهَا مَثَلُ رَجُلٍ يَلْبَسُ بَدَلَةً^١ عَلَى آخِرِ طَرَاظٍ مِنَ النَّمَطِ الْغَرِيبِ، وَ يَلْبَسُ فِي رِجْلِهِ حِذَاءً مِنْ نَوْعِ مَلَابِسِ الْقُرُونِ الْوَسْطَى. وَ هَذَا ضَرُرٌّ فِي الْعَقْلِيَّةِ، وَ ضَرُرٌّ فِي تَكْوِينِ الْخَلْقِي، وَ ضَرُرٌّ حَتَّى فِي الدِّينِ نَفْسِهِ. وَ كَانَتْ نَتِيجَةُ هَذَا مَا نَشَاهِدُهُ فِي الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ كُلِّهِ مِنْ انْحِلَالٍ وَ عَدَمِ تَمَاسُكٍ، حَتَّى يَكُونُ الْعَقْلُ بِذَلِكَ مَهْوًشًا مَشْوًشًا، لِأَيِّنِي عَلَى قَوَاعِدَ مَنْطِقِيَّةٍ سَلِيمَةٍ وَ لَا عَلَى ذَوْقٍ سَلِيمٍ. وَ مِنْ آثَارِ هَذَا أَيْضًا كَثْرَةُ الْجِدَالِ حِينَ يَجْتَمِعُ قَوْمٌ مِنَ النَّاسِ ذَوِي عَقْلِيَّاتٍ مُخْتَلِفَةٍ، لَا كَمَا تَرَى فِي جَمِيعَاتِ إِنْجِلِيزِيَّةٍ أَوْ أَلْمَانِيَّةٍ؛ لِأَنَّهُمْ وَحَدُوا أُسُسَ التَّعْلِيمِ الْإِبْتِدَائِيِّ وَ الثَّانَوِيِّ، فَتَقَارَبَتِ الْعَقْلِيَّاتُ، فَإِذَا كَانَ خِلَافٌ فَخِلَافٌ فِي نَوْعِ التَّعْلِيمِ الْعَالِيِّ، مَعَ تَوْحِيدِ أُسُسِ مَنَاهِجِهِ^٢.

قال حذيفة: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي أَصْحَابِهِ اثْنَا عَشَرَ مَنْافِقًا

منهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط

[بشارة الشيعة] صفحہ ۱۲۳:

و روى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين فى مسند حذيفة أنه قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: فِي أَصْحَابِهِ اثْنَى عَشَرَ مَنْافِقًا، مِنْهُمْ ثَمَانِيَةٌ ﴿لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَأَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾. وَ أَرْبَعَةٌ لَا أَحْفَظُ مَا قَالَ فِيهِمْ. وَ رَوَوْا بِغَيْرِ

١- [كَوْمُ التَّرَابِ وَ الْحَصَى: جَمَعَهُ وَ جَعَلَهُ كَوْمَةً كَوْمَةً أَى: قِطْعَةً قِطْعَةً وَ رَفَعَ رَأْسَهَا. بِالْفَارْسِيَّةِ: تَلْ أَنْبَارِ كَرْدَن. (مَحْقَقٌ)]

٢- [بِالْفَارْسِيَّةِ: كَت وَ شَلْوَار؛ رَوْلِبَاسِي. (مَحْقَقٌ)]

٣- جَنَگ ٢٣، ص ١٢٧.

واحدٍ من اللَّفْظِ وَالْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: "لَيْرِدَنَّ أَنْاسٌ مِنْ أَصْحَابِي عَلَى الْحَوْضِ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي! فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ". رواه البخاري و مسلم في صحيحيهما و زاد في رواية أُخرى: "و ارتدوا على أدبارهم القهقري".

و مما يدل على ذلك دلالة واضحة ما ثبت أن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لما أخذ البيعة لأئمة المؤمنين عليه السلام من الناس يوم الغدير و أمرهم بالتسليم عليه بإمرة المؤمنين، فسلموا عليه طوعاً و كرهاً و تجنحوا غيظاً و خنقاً، استولى عليهم حبُّ الرياسة و الهوى، و اشتعل في قلوبهم بايرة الحسد و البغضاء، و أبطنوا الإنكارَ و الإباء، حتى قصد جماعة منهم قتل النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و احتالوا لذلك حياً، فلم يظفروا به، كما يشهد له قصة العقبة و الدباب و من ارتقاها من الأصحاب، و هي مشهورة، و في كتبهم مسطورة. فعند ذلك تعاقدوا صرف الأمر عن أهل بيته بعده، و كتبوا لذلك كتاباً، و تعاهدوا عليه، و كانت بواطنهم مشحونةً بعداوته و عداوة أهل بيته، كما أشير إليه في آية تبليغ الوصية لقوله عز وجل ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. و كانوا يُبدوا من أفواههم البغضاء أحياناً، و كان ما في صدورهم أكبر^١.

فصل اوّل:

تقیّه و کتمان اسرار

[تقيّه نزد شيعة، عين حكم عقل و فطرت به وجوب احتراز از خطر است]

[لأكون مع الصادقين، تيجاني] صفحه ١٥٨:

فقد روى عن الإمام جعفر الصادق أنه قال: «التَّقيَّةُ ديني و دينُ آبائي» و قال:

«مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»^١.

صفحه ١٦٠:

يقول الشيخُ محمدُ رضا المظفرُ في كتابه عقائد الامامية ما هذا نصّه:

و للتَّقيَّةُ أحكامٌ من حيث وجوبها، و عدم وجوبها، بحسب اختلاف مواقع خوف الضرر، مذكورةٌ في أبوابها في كتب العلماء الفقهيَّة. و ليست هي بواجبةً على كلِّ حالٍ، بل قد يجوز أو يجب خلافها في بعض الأحوال، كما إذا كان في إظهار الحقِّ و التَّظاهرِ به نصرةٌ للدين و خدمةٌ للإسلام و جهادٌ في سبيله؛ فإنَّه عند ذلك يُستهان بالأموال، و لا تُعزُّ النفوسُ. و قد تحرَّم التَّقيَّةُ في الأعمال التي تستوجب قتلَ النفوس المحترمة، أو رواجًا للباطل، أو فسادًا في الدين، أو ضررًا بالغًا على المسلمين بإضلالهم أو إفشاء الظلم و الجور فيهم.

١- وسائل الشريعة، ج ١٦، ص ٢١٠؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ٧٣.

٢- لأكون مع الصادقين، ص ١٨٧.

و على كلِّ حالٍ ليس معنى التقيّة عند الإماميّة أنّها تجعلّ منهم جمعيّة سرّيّة لغاية الهدم و التّخريب، كما يُريد أن يُصوّرَها بعضُ أعداءهم غير المتورّعين^١ في إدراك الأمور على وجهها، و لا يُكلّفون أنفسهم فهمَ الرّأي الصّحيح عندنا.

كما أنّه ليس معناه أنّها تجعلّ الدّين و أحكامه سرّاً من الأسرار لا يجوز أن يُداع لمن لا يدين به، كيف و كتُب الإماميّة و مؤلّفاتهم فيما يُخصّ الفقه و الأحكام و مباحث الكلام و المعتقدات قد ملأت الخافقين^٢، و تجاوزت الحدّ الذي ينتظر من آية أمّة تدين بدينها؟ انتهى كلامه^٣.

[مصادیقی از عناد و تعصب عامّه در برابر حقّ]

في بحر المعارف، صفحة ١٣٧:

فقد ذكر الغزالي و المتوكل - و كانا إمامين للشافعيّة -: أن تسطيح القبور هو المشروع، لكن لما جعلته الرافضة شعاراً لهم عدلنا إلى التسليم.

و ذكر الزمخشري - و كان من أئمة الحنفيّة - في تفسير قوله تعالى ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾: ° أنه يجوز بمقتضى هذه الآية أن يُصلّى آحاد المسلمين، لكن لما اتخذت الرافضة ذلك في أئمتهم منعنا.

و قال مصنف الهداية من الحنفيّة: إن المشروع التختّم في اليمين، لكن لما اتخذته

١- [تورّع: تحرّج أي جانب الإثم و كفّ عن المعاصي و الشبهات. (محقّق)]

٢- [أقرب الموارد: الخافقان: المشرق و المغرب لأنّ الليل و النهار يخفان فيها. (محقّق)]

٣- لأكون مع الصادقين، ص ١٨٩.

٤- جنگ ٢٠، ص ٢٩٨.

٥- سورة الأحزاب (٣٣) صدر آيه ٤٣.

الرَّفْضَةُ عَادَةً، جَعَلْنَا التَّخْتَمَ فِي الْيَسَارِ. وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ.^۱

[درباره حدیث عشره مبشره]

عشره مبشره به جنت چنان که اهل تسنن از لسان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از اهل بهشت می دانند، عبارتند از: ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعد بن زید و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده ابن الجراح.^۲

أقول: إن هذه الرواية موضوعة تظهر فيها آثار الوضع و علائمه، فتأمل حتى تصل إلى النكات الدقيقة الداعية إلى الوضع.^۳

الروایات الواردة في الحث على التقيّة بمضامين عالية

[وسائل الشیعة، طبع امیر بهادر، جلد ۲، صفحه ۵۰۱] باب ۲۴: وجوب التقيّة

مع الخوف إلى خروج صاحب الزمان علیه السلام.

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم و غيره، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرْتَبَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾^۴ قال: «بما صَبَرُوا عَلَى التَّقِيَّةِ» ﴿وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ الْسَيِّئَةَ﴾^۵

۱- جنگ ۳، ص ۱۴۲.

۲- اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۸۷.

۳- [جهت اطلاع بیشتر پیرامون جعلی بودن این حدیث به امام شناسی، ج ۹، ص ۱۰۶، تعلیقه ۱ مراجعه شود. (محقق)]

۴- جنگ ۵، ص ۱۳۶.

۵- سوره القصص (۲۸) قسمتی از آیه ۵۴.

۶- سوره القصص (۲۸) صدر آیه ۵۴.

قال: "الحسنة التقيّة، والسيئة الإذاعة."

٢. ورواه البرقي في المحاسن عن أبيه، عن ابن أبي عمير مثله، وزاد "وقوله:

﴿ادْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾^١ قال: التي هي أحسن التقيّة."

٣. و بالإسناد عن هشام بن سالم، عن أبي عمر الأعجمي قال: "قال لي

أبو عبد الله عليه السلام: يا باعمر! إنّ تسعة أعشار الدين في التقيّة، و لا دين لمن لا تقيّة له"، الحديث.

٤. و عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، قال: سألت

أبا الحسن عليه السلام عن القيام للولاة، فقال: "قال أبو جعفر عليه السلام: التقيّة من ديني و دين آباءي، و لا إيمان لمن لا تقيّة له"^٢.

٥. و عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن

محمد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "كان أبي عليه السلام يقول: و أئى شيء أفرّ لعيني من التقيّة؟ إنّ التقيّة جنة المؤمن"^٣.

و رواه البرقي في المحاسن عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح نحوه.^٣

٦. و عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، قال: قال أبو عبد الله

عليه السلام: "احذروا عواقب العثرات".

٧. و عن أبي عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل،

عن عليّ بن النعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن عبد الله بن أبي يعفور، قال: سمعت

١- سورة المؤمنون (٢٣) صدر آية ٩٦.

٢- وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٢٠٤.

٣- همان مصدر.

أبا عبد الله عليه السّلام يقول: "التّقية تُرْسُ المؤمن، و التّقية حِرْزُ المؤمن، و لا إيمانَ لمن لا تقية له"، الحديث^٢.

٨. و عنه، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن العباس بن عامر، عن جابر المكفوف، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السّلام، قال: "اتقوا على دينكم، و احجّبوه بالتّقية؛ فإنّه لا إيمانَ لمن لا تقية له. إنّما أنتم في النّاس كالنّحل في الطّير، و لو أنّ الطّير يَعْلَمُ ما في أجواف النّحل، ما بقى منها شيءٌ إلّا أكلته. و لو أنّ النّاس عَلِمُوا ما في أجوافكم أنّكم تُحِبُّونَا أهلَ البيت، لأكلوكم بألسنتهم، و لنحلّوكم^٣ في السّرّ و العلانية. رحم الله عبداً منكم كان على ولايتنا".

و رواه البرقيّ في المحاسن عن عدّة من أصحابنا النّهديان و غيرهما عن عباس بن عامر مثله^٤.

٩. و عن محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعاً، عن النّضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبيّ، عن حسين بن أبي العلاء، عن حبيب بن بشر، قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: "سَمِعْتُ أَبِي يَقُول: لا والله ما على وجه الأرض شيءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التّقية. يا حبيب! إنّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَةٌ رَفَعَهُ اللَّهُ. يا حبيب! مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَةٌ وَضَعَهُ اللَّهُ يا حبيب! إنّ النّاسَ إنّما هم في هُدنةٍ، فلو قد

١- [الرّس: صفحة من الفولاذ مستديرة تُحمَل للوقاية من السيف و نحوه. بالفارسية: سپر فولادی. (محقّق)]

٢- وسائل الشّيعه، ج ١٦، ص ٢٠٥.

٣- [أقرب الموارد: نَحَلَ زيداً: سَابَّهُ وقال الأزهرى هو تصحيف لنجل فلان فلائناً إذا قطعه بالغيبة. (محقّق)]

٤- وسائل الشّيعه، ج ١٦، ص ٢٠٥.

- كان ذلك كان هذا". ورواه البرقي في المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد مثله.^١
١٠. و عن علي، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن عمن أخبره، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ﴾^٢ قال: "الحسنة التقيّة، و السيئة الإذاعة". و قوله عزوجل: ﴿أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾^٣ قال: "التي هي أحسن التقيّة" ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^٤.
١١. و عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي عمر الكنانى، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث أنه قال: "يا أبا عمر! أبا الله إلا أن يعبد سراً، أبا الله عزوجل لنا و لكم في دينه إلا التقيّة".^٥
١٢. و عنه، عن أحمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "كلما تقارب هذا الأمر، كان أشد للتقيّة".
- و رواه البرقي في المحاسن عن علي بن فضال [مثله]، والذي قبله عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله.^٦
١٣. و عن علي ابن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس عن ابن مسكان، عن حريز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: "التقيّة تُرسّ الله بينه و بين خلقه".^٧

١- وسائل الشيعية، ج ١٦، ص ٢٠٥.

٢- سورة فصلت (٤١) صدر آيه ٣٤.

٣- سورة المؤمنون (٢٣) صدر آيه ٩٦.

٤- سورة فصلت (٤١) ذيل آيه ٣٤.

٥ الى ٧- وسائل الشيعية، ج ١٦، ص ٢٠٦.

٨- [و قد ذكرنا معناه آنفاً. (محقق)]

٩- وسائل الشيعية، ج ١٦، ص ٢٠٧.

١٤. و بإسناده الآتي عن أبي عبد الله عليه السّلام في رسالته إلى أصحابه قال: "و عليكم بمُجاملَةِ أهلِ الباطل، تَحَمَّلُوا الضَّيْمَ^١ منهم، و إِيَّكُمْ و مُمَاطَّتَهُمْ^٢! دِينُوا فِيما بينكم و بينهم إذا أنتم جالستُموهم و خالطتُموهم و نازعتُموهم الكلامَ بالتَّقِيَّةِ الَّتِي أَمَرَكُمُ اللهُ أَنْ تَأْخُذُوا بِها فِيما بينكم و بينهم"، الحديث.^٣

١٥. مُحَمَّد بن عليّ بن الحسين في معاني الأخبار عن أبيه، عن عليّ بن إبراهيم، عن مُحَمَّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن هشام بن سالم، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: "ما عُيِدَ اللهُ بشيءٍ أَحَبَّ إليه من الخِباءِ [الخِباءُ]". قلتُ: و ما الخِباءُ [الخِباءُ]؟ قال: "التَّقِيَّةُ"^٤.

١٦. و عن أحمد بن الحسن القَطَّان، عن الحسن بن عليّ الشُّكْرِيِّ، عن مُحَمَّد بن زكريّا الجوهريّ، عن جعفر بن مُحَمَّد بن عُمارة، عن أبيه، عن سُفيان بن سعيد، قال: سَمِعْتُ أبا عبد الله جعفر بن مُحَمَّد الصادق عليه السّلام يقول: "عليك بالتَّقِيَّةِ؛ فَإِذَا سُنَّتْ إبراهيم الخليل عليه السّلام" إلى أن قال: "و إنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم كان إذا أراد سَفَرًا دَارَى بِعَيْرِهِ، و قال صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم: أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَاراةِ النَّاسِ، كما أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الفرائضِ. و لقد أدَّبَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بالتَّقِيَّةِ، فقال: ﴿أَدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ * وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا﴾^٥، الآية. يا

١- [أى الظلم. (محقّق)]

٢- مَاطَّةٌ مُمَاطَّةٌ و مِطَاطَّةٌ و مِطَاطَّةٌ: خاصمه و شامه و شارّه و نازعه و لا يكون ذلك إلا مقابلة منها. (محقّق)]

٣- وسائل الشّيعه، ج ١٦، ص ٢٠٧.

٤- [الخِباءُ: الخيمة؛ غشاء البرّة والشعيرة في السنبلة. (محقّق)]

٥- وسائل الشّيعه، ج ١٦، ص ٢٠٧.

٦- سورة فصلت (٤١) ذيل آيه ٣٤ و صدر آيه ٣٥.

سفيان! مَنْ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِ اللَّهِ، فَقَدْ تَسَنَّمَ^١ الدَّرْوَةَ العُلْيَا مِنَ الْقُرْآنِ، وَ إِنَّ عِزَّ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ وَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ نَدِمَ^٢. الحديث.^٣
[صفحه ٥٠٢]:

١٧. و عنه، عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه، عن محمد بن نصير، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبي بصير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "التَّقِيَّةُ دِينُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ". قلتُ: مِنْ دِينِ اللَّهِ؟! فقال: "إِي وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ، لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ: ﴿أَيُّتَهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾^٤ وَاللَّهِ! مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا"^٥.

١٨. و بإسناده عن الأعمش، عن جعفر بن محمد عليهما السلام في حديث شرايع الدين، قال: "و لَا يَجِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النَّصَابِ فِي التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٍ أَوْ سَاعٍ فِي فَسَادٍ، وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا عَلَى أَصْحَابِكَ. وَ اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبٌ، وَ لَا حِنْثٌ وَ لَا كَفَّارَةٌ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِذَلِكَ ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ"^٥.

١٩. و في صفات الشيعة عن جعفر بن محمد بن مسرور، عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن الصادق عليه السلام أنه قال: "لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ"^٦.

٢٠. سعد بن عبد الله في بصائر الدرجات، عن أحمد بن محمد بن عيسى، و محمد

١- [تَسَنَّمَ الشَّيْءُ: علاه. (محقق)]

٢- وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٢٠٨.

٣- سورة يوسف (١٢) ذيل آيه ٧٠.

٤- وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٢٠٩.

٥ و ٦- همان مصدر، ص ٢١٠.

بن الحسين بن أبي الخطاب، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبدالله، عن المعلّى بن خنيس قال: قال لي أبو عبدالله عليه السّلام: "يا معلّى! اكتم أمرنا ولا تدعّه؛ فإنّه من كتم أمرنا ولا يذيعه، أعزّه الله في الدّنيا، وجعله نورًا بين عينيه يقوده إلى الجنّة. يا معلّى! إنّ التّقية ديني ودين آبائي، ولا دين لمن لا تقية له. يا معلّى! إنّ الله يحبّ أن يُعبّد في السّرّ كما يحبّ أن يُعبّد في العلانية، والمُذيع لأمرنا كالجاحد له!"^١

٢١. و عنها، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح عن أبي عبدالله عليه السّلام، قال: "إنّ أبي كان يقول: أيّ شيء أقرّ للعين من التّقية؟ إنّ التّقية جنة المؤمن"^٢.

٢٢. على بن محمد الخزاز في كتاب الكفاية عن محمد بن عليّ بن الحسين، عن أحمد بن زياد بن جعفر، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عليّ بن مَعْبَد، عن الحسين بن خالد، عن الرضا عليه السّلام، قال: "لا دين لمن لا ورع له، ولا إيمان لمن لا تقية له، وإنّ أكرمكم عند الله أعلمكم بالتّقية". قيل: يا بن رسول الله! إلى متى؟! قال: "إلى قيام القائم، فمن ترك التّقية قبل خروج قائمنا فليس منا"، الحديث.

و رواه الطبرسيّ في إعلام الورى عن عليّ بن إبراهيم، و رواه الصدوق في إكمال الدّين عن أحمد بن زياد بن جعفر مثله.^٣

٢٣. محمد بن إدريس في آخر السّرائر نقلًا من كتاب مسائل الرّجال و مكاتباتهم مولانا عليّ بن محمد عليهما السّلام من مسائل داود الصّرميّ قال: قال لي: يا داود! لو قلت: إنّ تارك التّقية كتارك الصّلاة لكنّ صادقًا.^٤

١- وسائل الشّريعة، ج ١٦، ص ٢١٠.

٢- همان مصدر، ص ٢١١.

٢٤. الحسن بن محمد الطوسی فی مجالسه عن أبيه، عن الفحام، عن المنصوري، عن عم أبيه، عن الامام علي بن محمد عليهما السلام عن آباءه، قال: "قال الصادق عليه السلام: ليس منا من لم يلزم التقيّة، ويصوننا عن سفلة الرعيّة".^١

٢٥. و بهذا الإسناد قال: قال سيّدنا الصادق عليه السلام: "عليكم بالتقيّة؛ فإنّه ليس منا من لم يجعلها شعاره و دثاره مع من يأمنه؛ لتكون سجيّته مع من يحذّره".^٢

٢٦. أحمد بن محمد بن خالد البرقيّ في المحاسن، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن سماعه بن مهران، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "لا خير فيمن لا تقيّة له، و لا إيمان لمن لا تقيّة له".^٣

٢٧. و عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن حبيب، عن أبي الحسن عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنَكُمْ﴾^٤ قال: "أشدّكم تقيّة".^٥

٢٨. محمد بن مسعود العياشيّ في تفسيره عن الحسن بن زيد بن عليّ، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام، قال: "كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: لا إيمان لمن لا تقيّة له، و يقول: قال الله: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَ﴾".^٦

٢٩. و عن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: اجعل بيننا و بينهم سدّاً^٧

١ الى ٣- همان مصدر، ص ٢١٢.

٤- سورة الحجرات (٩) قسمتی از آیه ١٣.

٥- وسائل الشیعة، ج ١٦، ص ٢١٢.

٦- سورة آل عمران (٣) قسمتی از آیه ٢٨.

٧- وسائل الشیعة، ج ١٦، ص ٢١٢ و ٢١٣.

٨- اقتباس از آیه ٩، سورة الكهف (١٨).

﴿فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾^١ قال: "هو التّقية"^٢.

٣٠. و عن المفضل قال: سألت الصادق عليه السلام عن قوله: ﴿أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾^٣ قال: "التّقية". ﴿فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ قال: "إذا عمّلت بالتّقية، لم يقدرُوا لك على حيلة، وهو الحصن الحصين، و صاّدًا [صار] بينك و بين أعداء الله سدًّا لا يستطيعون له نقبًا"^٤.

٣١. قال: و سألته عن قوله ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً﴾^٥ قال: "رفع التّقية عند الكشف، فانتقم من أعداء الله"^٦.

٣٢. و عن عليّ، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن زرارة، قال: قلت له: في مسح الخفين تقيّة؟! فقال: "ثلاثة لا أتقى فيهنّ أحداً: شرب المسكر، و مسح الخفين، و مُتعة الحجّ". قال زرارة: و لم يقل: الواجب عليكم أن لا تتقوا فيهنّ أحداً.^٧
صفحة ٥٠٣:

٣٣. محمد بن عمر الكشي في كتاب الرجال، عن نصر بن الصباح، عن إسحاق بن يزيد بن محمد البصريّ، عن جعفر بن محمد بن الفضيل، عن محمد بن عليّ الهمدانيّ، عن درّست بن أبي منصور، قال: كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام و عنده الكميّة بن زيد، فقال للكميّة: أنت الذي تقول:

١- سورة الكهف (١٨) آية ٩٧.

٢- وسائل الشريعة، ج ١٦، ص ٢١٣.

٣- سورة الكهف (١٨) ذيل آية ٩.

٤- وسائل الشريعة، ج ١٦، ص ٢١٣.

٥- سورة الكهف (١٨) قسمتي از آية ٩٨.

٦- وسائل الشريعة، ج ١٦، ص ٢١٣.

٧- همان مصدر، ص ٢١٥.

فَالآن صِرْتُ إِلَى أُمِّيَّةٍ وَالْأُمُورُ لَهَا مَصَائِرُ
 قال: قلتُ ذاك. والله! ما رَجَعْتُ عن إيماني، وإني لكم لُمُوالٍ، ولعدوكم لقالٍ.
 و لكنني قلتُه على التَّقِيَّة. قال: "أما لئن قلتَ ذلك، إنَّ التَّقِيَّةَ تَجُوزُ في شُرْبِ الخَمْرِ".^١

٣٤. محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن عليّ،
 عن دُرُسْتِ الواسطِيِّ، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "ما بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَحَدٍ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ
 الكَهْفِ، إن كانوا لَيَشْهَدُونَ الأعيادَ، وَيَشُدُّونَ الرِّزائِرَ، فَأَعْطاهم اللهُ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ".^٢

٣٥. و عنه، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحَكَم، عن هشام الكِنْدِيِّ، قال:
 سَمِعْتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: "إياكم أن تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعَيِّرُ بِهِ؛ فَإِنَّ وَكَلَدَ السَّوِّءِ
 يُعَيِّرُ والدَهُ بَعْمَلِهِ. كونوا لِمَنْ انْقَطَعَتْ إِلَيْهِ رِزْنًا، و لا تكونوا عليه شَيْنًا، صَلُّوا في
 عَشائِرِهِمْ و عُوذُوا مَرَضاهِم، و اشْهَدُوا جَنائِزَهُمْ، و لا يَسْبِقُونَكُم إلى شَيْءٍ مِنَ الخَيْرِ؛
 فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ. والله! ما عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الخِباءِ [الخِباء]". قلتُ: و ما
 الخِباءُ [الخِباء]؟! قال: "التَّقِيَّة".

٣٦. و عن الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن
 حمزة، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: "خالِطُوهم
 بالبرائِيَّةِ،^٣ و خالِطُوهم بالجَوائِيَّةِ، إذا كانت الإمرَةُ صِبايِيَّةً".^٤

١- وسائل الشَّيعة، ج ١٦، ص ٢١٦.

٢- [جمعُ الرِّزْنارِ و الرِّزْنارة]. (مَحَقَّق)

٣- وسائل الشَّيعة، ج ١٦، ص ٢١٩.

٤- [أى نُقَبِحَ عَلَيْهِ و نُسِبَ إلى العار]. (مَحَقَّق)

٥- [البرائِيَّة]: خلافُ الجَوائِيَّةِ، نَسَبَةٌ إلى البرِّ و الجَوائِيَّةِ داخلُ البَيْتِ و منه «مَنْ أَصْلَحَ جَوائِيَّةً أَصْلَحَ اللهُ
 بَرائِيَّةً». (مَحَقَّق)

٦- وسائل الشَّيعة، ج ١٦، ص ٢١٩.

٣٧. قال: و قال عليّ بن الحسين عليهما السّلام: "يَغْفِرُ اللهُ لِلْمُؤْمِنِ كُلَّ ذَنْبٍ وَ يُطَهِّرُهُ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَا خِلا ذَنْبَيْنِ: تَرَكَ التَّقِيَّةَ، وَ تَضَيَّعَ حُقُوقَ الْإِخْوَانِ".^١

٣٨. قال: و قال محمّد بن عليّ عليهما السّلام: "أَشْرَفُ أَخْلَاقِ الْأُمَّةِ وَ الْفَاضِلِينَ مِنْ شِيعَتِنَا اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ، وَ أَخْذُ النَّفْسِ بِحُقُوقِ الْإِخْوَانِ".

٣٩. قال: و قال جعفر بن محمّد عليهما السّلام: "اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ بِصِيَانَةِ الْإِخْوَانِ، فَإِنْ كَانَ هُوَ يَحْمِي الْخَائِفَ فَهُوَ مِنْ أَشْرَفِ خِصَالِ الْكَرَمِ. وَ الْمَعْرِفَةُ بِحُقُوقِ الْإِخْوَانِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَاتِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الْمُجَاهَدَاتِ".^٢

صفحة ٥٠٥:

٤٠. محمّد بن عمر بن عبدالعزيز الكشيّ في كتاب الرّجال، عن حمّدويه، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن عليّ بن إسماعيل بن عمّار، عن ابن مُسْكَانِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَقْعُدُ فِي الْمَسْجِدِ، فَيَجِيءُ النَّاسُ فَيَسْأَلُونِي، فَإِنْ لَمْ أُجِبْهُمْ لَمْ يَقْبَلُوا مِنِّي، وَ أَكْرَهُ أَنْ أُجِيبَهُمْ بِقَوْلِكُمْ وَ مَا جَاءَ عَنْكُمْ. فَقَالَ لِي: "أَنْظُرْ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَأَخْبِرْهُمْ بِذَلِكَ".^٣

٤١. محمّد بن يعقوب، عن أبي عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن شُعَيْبِ الْحَدَّادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَيْسَ تَقِيَّةً".

و رواه البرقيّ في المحاسن عن أبيه و محمّد بن عيسى اليقطيني عن صفوان بن

يحيى نحوه.^٤

١ و ٢- همان مصدر، ص ٢٢٣.

٣- همان مصدر، ص ٢٣٣.

٤- همان مصدر، ص ٢٣٤.

٤٢. مُحَمَّد بن الحسن الطوسیّ باسناده عن مُحَمَّد بن الحسن الصَّفَّار، عن يَعقوب يعنى: ابن يزيد، عن الحسن بن علیّ بن فَضَّال، عن شُعَيْب العَقْرُقُونِي، عن أبي حمزة الثَّمَالِي، قال: قال أبو عبد الله عليه السَّلَام: "لَمْ تَبَقِ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا مَنَّا عَالِمٌ يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ." وقال: "إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِيَّةُ الدَّمَ فَلَا تَقِيَّةَ. وَأَيْمُ اللَّهِ، لَوْ دُعِيتُمْ لَتَنْصُرُونَا لَقُلْتُمْ: لَا تَفْعَلْ، إِنَّمَا تَتَّقِي، وَلَكَانَتِ التَّقِيَّةُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ وَأُمَّهَاتِكُمْ. وَلَوْ قَدِ قَامَ الْقَائِمُ مَا احتاجَ إِلَى مُسَائَلَتِكُمْ عَن ذَلِكَ، وَلَأَقَامَ فِي كَثِيرٍ مِنْكُمْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ حَدًّا لِلَّهِ."^١

صفحة ٥٠٦:

٤٣. و عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن مُحَمَّد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن يحيى، عن حريز عن معلّى بن خنيس، قال: قال أبو عبد الله عليه السَّلَام: "يَا مُعَلَّى! أَكُتْمُ أَمْرِنَا وَ لَا تُدْعُهُ؛ فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرِنَا وَ لَمْ يُدْعِهِ أَعَزَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا، وَ جَعَلَهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. يَا مُعَلَّى! مَنْ أذَاعَ أَمْرِنَا وَ لَمْ يَكْتُمْهُ، أَذَلَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا، وَ نَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ، وَ جَعَلَهُ ظِلْمَةً تَقُودُهُ إِلَى النَّارِ. يَا مُعَلَّى! إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. يَا مُعَلَّى! إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ. يَا مُعَلَّى! إِنَّ الْمُذْيِعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَاحِدِ لَهُ."^٢

و رواه البرقيّ في المحاسن عن أبيه مثله، إلا أنه ترك ذكر العبادة في السِّرِّ و

العَلَانِيَةِ.^٢

٤٤. مُحَمَّد بن يعقوب، عن مُحَمَّد بن يحيى، عن أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى، عن عليّ

١- همان مصدر.

٢- همان مصدر، ص ٢٣٦.

بن النّعمان، عن القاسم شريك المفضّل و كان رجل صدّق، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: "خلّق في المسجد يشهرونا و يشهرون أنفسهم، أولئك ليسوا مِنّا، و لا نحن منهم. أنطلق فأدارى و أسترّ فيهِتكون سترى، هتاك الله سُتورهم. يقولون: إمام. والله! ما أنا بإمام إلا لِمَن أطاعنى. فأما من عصانى فلست لهم [له] بإمام. لِمَ يتعلّقون باسمى؟ ألا يكفون اسمى من أفواههم؟ فوالله، لا يجمعنى الله و إيّاهم في دارٍ".^١

٤٥. و عن على بن محمّد، عن أبي عبد الله الصّالحى، قال: سألتى أصحابنا بعد مضىّ أبى محمّد عليها السّلام أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرّج الجواب: "إن دلتهم على الاسم أذاعوه، و إن عرّفوا المكان دّلوا عليه".
أقول: هذا دالٌّ على اختصاص النهى بالخوف و ترتب المفسدة.

٤٦. و عن محمّد بن عبد الله و محمّد بن يحيى جميعاً، عن عبد الله بن جعفر الحميرى، عن محمّد بن عثمان العمرى في حديث أنّه قال له: أنت رأيت الخلف؟! قال: إى والله إلى أن قال: قلت: فلا سم؟ قال: محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك، و لا أقول هذا من عندى؛ فليس لى أن أحللّ و لا أحرّم، و لكن عنه عليه السّلام؛ فإنّ الأمر عند السّلطان. أنّ أبا محمّد مضى و لم يُخلف و لدا إلى أن قال: و إذا وقع الاسم وقع الطّلب، فاتّقوا الله و أمسكوا عن ذلك.

أقول: هذا أوضح دلالة في أنّ وجه النهى التّقيّة و الخوف.^٢

صفحة ٥٠٨:

٤٧. و عن على بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن محمّد الخزاز،

١- همان مصدر.

٢- همان مصدر، ص ٢٤٠.

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "مَنْ أذَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا، فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ جَحَدَنَا حَقًّا". قال: و قال للمُعَلَّى بن حُنَيْسٍ: "المُدْيَعُ لحَدِيثِنَا كالجاحِدِ له".^١

٤٨. و بالإسناد عن يونس، عن ابن مُسْكَان، عن ابن أبي يعفور، قال: قال

أبو عبد الله عليه السلام: "مَنْ أذَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا، سَلَبَهُ اللهُ الإِيْمَانَ".

٤٩. و بالإسناد عن يونس، عن يونس بن يعقوب، عن بعض أصحابه، عن

أبي عبد الله عليه السلام، قال: "مَا قَتَلْنَا مَنْ أذَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ حَظِيٍّ، وَ لَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمِدٍ".

و رواه البرقي في المحاسن عن ابن فضال عن يونس بن يعقوب مثله.^٢

٥٠. و بالإسناد عن يونس، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ

عليه السلام يقول: "يُحْشَرُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَا نَدَا دَمًا،^٣ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ شِبْهُ الْمِحْجَمَةِ أَوْ

فَوْقَ ذَلِكَ، فَيُقَالُ لَهُ: هَذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِ فُلَانٍ، فيقول: يَا رَبُّ! إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنَّكَ قَبَضْتَنِي وَ

مَا سَفَكْتُ دَمًا. فيقول: بَلَى، وَ لَكِنَّكَ سَمِعْتَ مِنْ فُلَانٍ رَوَايَةَ كَذَا وَ كَذَا فَرَوَيْتَهَا عَلَيْهِ،

فَنَقَلْتَ عَلَيْهِ حَتَّى صَارَتْ إِلَى فُلَانٍ الْجَبَّارِ فَقَتَلَهُ عَلَيْهَا، وَ هَذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِهِ".^٤

٥١. و بالإسناد عن يونس، عن ابن مُسْكَان، عن إسحاق بن عمار، عن

أبي عبد الله عليه السلام و تلا هذه الآية: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^٥ قال: "وَاللَّهِ، مَا

١- همان مصدر، ص ٢٤٩.

٢- همان مصدر، ص ٢٥٠.

٣- [و في بعض المصادر: «ما نَدَى دَمًا» و المراد واحدٌ و هو (ما أتى بدمٍ ولم يُصِبْ دَمًا) و هو من

باب الكناية. (محقق)]

٤- وسائل الشريعة، ج ١٦، ص ٢٥١.

٥- سورة البقرة (٢) ذيل آية ٦١.

قَتَلُوهم بأيديهم ولا صَرَبُوهم بأسيا فيهم، و لكنّهم سَمِعُوا أحاديثهم فأذاعوها، فأخذوا عليها فقتلوا، فصار قتلاً واعتداءً و معصيةً^١.

٥٢. احمد بن محمد بن خالد البرقيّ في المحاسن عن ابن الديلمى، عن داود الرقيّ و مفضل و فضيل في حديث قالوا: قال أبو عبد الله عليه السلام: "لا تُدِيعُوا أمرنا ولا تُحدّثوا به إلا أهله؛ فإنّ المذيع علينا أمرنا أشدّ علينا مؤنةً من عدونا. انصرفوا رهمكم الله، و لا تُدِيعُوا سرّنا"^٢.

٥٣. محمد بن يعقوب، عن عليّ بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن بريد بن معاوية، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: "إنّ يزيد بن معاوية دخل المدينة و هو يريد الحجّ، فبعث إلى رجلٍ من قريشٍ فاتاه، فقال له يزيد: أ تُقرّ لي أنّك عبدٌ لي: إن شئتُ بعثتُك، و إن شئتُ استرققتُك «إلى أن قال» فقال له يزيد: إن لم تُقرّ لي، والله قتلتك. فقال له الرجل: ليس قتلك إياي بأعظم من قتل الحسين عليه السلام. قال: فأمر به فقتل. ثمّ أرسل إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام فقال له مثل مقالهِ للقرشيّ، فقال له عليّ بن الحسين عليهما السلام: أ رأيت إن لم أُقرّ لك أليس تقتلني كما قتلتَ الرجلَ بالأمس؟! فقال له يزيد: بلى، فقال له عليّ بن الحسين: قد أقررتُ لك بما سألت، أنا عبدٌ مُكرهٌ، فإن شئت فأمسك، و إن شئت فبع. فقال له يزيد: أولى لك! حقتُ دمك، و لم ينقصك ذلك من سرّك"^٣.

صفحة ٥٠٩:

٥٤. محمد بن يعقوب، عن عليّ بن ابراهيم، عن أبيه، و عن عليّ بن محمد

١- وسائل الشريعة، ج ١٦، ص ٢٥١.

٢- همان مصدر، ص ٢٥٢.

٣- همان مصدر، ص ٢٥٣.

القاساني، عن القاسم بن محمد، عن سليمان المنقري، عن فضيل بن عياض، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أشياء من المكاسب فنهاني عنها و قال: "يا فضيل! والله لضرر هؤلاء على هذه الأمة أشد من ضرر الترك والديلم". قال: و سألته عن الورع من الناس، و ذكر مثله.^١

٥٥. محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي في كتاب الرجال، عن محمدويه، عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن الحسن بن علي بن فضال، عن صفوان الجمال أن أبا الحسن موسى عليه السلام قال له: "كل شيء منك حسن جميل ما خلا شيئاً واحداً". قلت: أي شيء؟ قال: "إكراؤك^٢ جمالك من هذا الرجل"، يعني هارون «إلى أن قال»: "يا صفوان! أيقع كراؤك عليهم؟!" قلت: نعم. قال: "أ تحب بقاءهم حتى يخرج كراؤك؟" قلت: نعم. قال: "فمن أحب بقاءهم فهو منهم، و من كان منهم كان ورد النار." قال صفوان: فذهبت فبعثت جمالي عن آخرها، الحديث.^٣

٥٦. و عن الحسين بن محمد، عن علي بن محمد بن سعد، عن محمد بن مسلم، عن إسحاق بن موسى، عن أخيه و عمه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "ثلاثة مجالس يمقتها الله و يرسل نقمته على أهلها، فلا تقاعدوهم و لا تجالسوهم مجلساً فيه من يصف لسانه كذباً في فتياه، و مجلساً ذكر أعداءنا فيه جديد، و ذكرنا فيه رث، و مجلساً فيه من يصد عتاً و أنت تعلم". ثم تلا أبو عبد الله عليه السلام ثلاث آيات من كتاب الله كأنها كن في فيه أو قال في كفه: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

١- همان مصدر، ص ٢٥٨.

٢- [أكرى فلاناً دابته إكراء: أجره إياها. (محقق)].

٣- وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٢٥٨.

٤- [يقال: (كلام عت رث) أي سخيّف. (محقق)].

فَيُسَبِّحُوا اللَّهَ عَدَاوًا بَغَيْرِ عِلْمٍ،^١ ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾،^٢ ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ﴾^٣ .^٥

[مستدرک الوسائل، جلد ٢] صفحة ٣٧٤:

٥٧. و عن معمر بن يحيى، عن أبي جعفر عليه السلام، أنّه قال في حديث: "كلّمنا خاف المؤمن على نفسه فيه ضرورة، فله التّقية".

٥٨. و عن سهاة قال: قال: "ليس شيء مما حرّم الله إلّا وقد أحله لمن اضطرّ إليه".

٥٩. دعائم الإسلام: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام، قال: "حدّثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام أنّه قال: التّقية ديني و دين آبائي في كلّ شيء، إلّا في تحريم المسكر و خلع الحفّين عند الوضوء و الجهر بسم الله الرحمن الرحيم...، الخبر".

٦٠. زيد النّرسی في أصله: عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام، أنّه قال في حديث: "و ما حرّم الله حرّامًا فأحله إلّا للمضطرّ، و لا أحلّ الله حلالًا قطّ ثمّ حرّمه".

٦١. جامع الأخبار: عن ابن مسكان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "إنّي لأحسبك إذا شتمت عليّ عليه السلام بين يديك أن تستطيع أن تأكل شاتمته لفعلت".

١- سورة الأنعام (٦) صدر آيه ١٠٨.

٢- سورة الأنعام (٦) صدر آيه ٦٨.

٣- سورة النحل (١٦) صدر آيه ١١٦.

٤- وسائل الشّيعه، ج ١٦، ص ٢٦٢.

٥- جنگ ٢٤، ص ١٢٥ الى ١٤٢.

قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي لَهَكَذَا وَ أَهْلَ بَيْتِي. قَالَ: "فَلَا تَفْعَلْ؛ فَوَاللَّهِ لَرُبِّهَا سَمِعْتُ مَنْ شَتَمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ إِلَّا أَسْطُوَانَةٌ، فَاسْتَتِرُ بِهَا، فَإِذَا فَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي [صلواتي] أَمُرُّ بِهِ، فَأَسْلَمُ عَلَيْهِ وَ أَصَافِحُهُ".

و رواه ابن إدريس في السرائر عن كتاب المحاسن لأحمد بن محمد البرقي، عنه، مثله.

٦٢. الأمدى في الغرر: عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: "ثلاثة مهلكة: الجرأة على السلطان، و اثيمان الخوان،^١ و شرب السم للتجربة".

٦٣. و قال عليه السلام: "من اجترأ على السلطان، فقد تعرّض للهوان".
صفحة ٣٧٥:

٦٤. قال الزهرى: و كان علي بن الحسين عليهما السلام ما عرفت له صديقاً في السرّ و لا عدوّاً في العلانية؛ لأنه لا أحد يعرفه بفضائله الباهرة إلا و لا يجد بُدّاً من تعظيمه؛ من شدة مداراة علي بن الحسين عليهما السلام، و حسن معاشرته إياه، و أخذه من التقية بأحسنها و أجملها. و لا أحد و إن كان يُريه المودة في الظاهر إلا و هو يحسده في الباطن؛ لتضاعف فضائله على فضائل الخلق.^٢

صفحة ٣٧٨:

٦٥. و عن ابن عقدة، عن أحمد بن يوسف بن يعقوب، عن أبي الحسن بن كنانة، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسين بن علي بن أبي حمزة، عن عبد الأعلى بن أعين، قال: قال لي أبو عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام: "يا عبد الأعلى! إن احتمال أمرنا

١- [جمع الخائن]. (محقق).

٢- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٢٥٨ الى ٢٦٢.

ليس بمعرفته و قبوله، إن احتمال أمرنا هو صوته و سيره عمن ليس من أهله. فأقرتهم السلام و رحمة الله، يعنى الشيعة، و قل: قال لكم: رحم الله عبداً استجر مودة الناس إلى نفسه و إلينا، بأن يظهر لهم ما يعرفون، و يكف لهم ما يُنكرون^١.

صفحة ٣٧٩:

٦٦. الشيخ المفيد في أماليه، عن أبي بكر الجعابي، عن ابن عقدة، عن علي بن الحسين التيملي، قال: وجدت في كتاب أبي: حدثني محمد بن مسلم الأشجعي، عن محمد بن نوفل بن عامد الصيرفي، قال: كنت عند الهيثم بن حبيب الصيرفي إذ دخل علينا أبو حنيفة النعمان بن ثابت، فدكر أمير المؤمنين عليه السلام، و دار بيننا كلام في غدیر [الغدیر]، إلى أن قال: و كان معنا في السوق حبيب بن نزار بن حيان، فجاء إلى الهيثم، و ذكر كلاماً له، إلى أن قال: فحججنا بعد ذلك و معنا حبيب، فدخلنا على أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام، فسلمنا عليه، فقال له حبيب: يا أبا عبد الله! كان من الأمر كذا و كذا، فتبين الكراهية في وجه أبي عبد الله عليه السلام، فقال حبيب: هذا محمد بن نوفل حصر ذلك. فقال له أبو عبد الله عليه السلام: "أى حبيب! كف، خالقوا الناس بأخلاقهم، و خالفوهم بأعمالكم؛ فإن لكل امرئ ما اكتسب، و هو يوم القيامة مع من أحب. لا تحملوا الناس عليكم و علينا، و ادخلوا في دماء الناس؛ فإن لنا أياماً و دولة يأتي بها الله إذا شاء". فسكت حبيب فقال: "أ فهمت يا حبيب؟! لا تخالفوا امرئ فتندموا". قال: لئن أخالف أمرك...^٣ الخبر.

١- همان مصدر، ص ٢٧٥.

٢- [الدّماء: جماعة الناس؛ العدد الكثير. (محقق)].

٣- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٢٧٨.

٦٧. و عن سَهْل بن زياد الأدمي، عن عبدالعظيم الحسني سلام الله عليه، أنه قال: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي: "مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا". فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي: فَإِنْ كَانَ مَرَضِيًّا بِكَ، ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. قَالَ: "فَهَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ". فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ ... إِلَى أَنْ بَلَغَ فِي ذِكْرِ الْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَقَالَ: ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَمِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي، فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟" قَالَ: فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ؟ فَقَالَ: "لَأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ، وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا"، إِلَى أَنْ قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: "هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ، فَانْتَبِثْ عَلَيْهِ". ... الخبر.^١

٦٨. و قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسِ النِّشَابُورِيِّ قَالَ: لَمَّا هَمَّ الْوَالِي عَمْرُو بْنُ عَوْفٍ بِقَتْلِي، وَهُوَ رَجُلٌ شَدِيدٌ، وَكَانَ مَوْلِعًا بِقَتْلِ الشَّيْعَةِ، فَأَخْبِرْتُ بِذَلِكَ وَغَلَبَ عَلَيَّ خَوْفٌ عَظِيمٌ، فَوَدَّعْتُ أَهْلِي وَأَحْبَائِي، وَتَوَجَّهْتُ إِلَى دَارِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأُودِّعَهُ، وَكَانَتْ أَرَدْتُ الْهَرَبَ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، رَأَيْتُ غَلَامًا جَالِسًا فِي جَنْبِهِ، كَانَ وَجْهُهُ مُضِيئًا كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَتَحَيَّرْتُ مِنْ نُورِهِ وَضِيَائِهِ، وَكَادَ أَنْ أُنْسَى مَا كُنْتُ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ وَالْهَرَبِ. فَقَالَ: "يَا إِبْرَاهِيمُ! لَا تَهْرُبْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيَكْفِيكَ شَرَّهُ". فَازْدَادَ تَحْيِيرِي فَقُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَيِّدِي! جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! مَنْ هُوَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي بِمَا كَانَ فِي ضَمِيرِي؟! فَقَالَ: "هُوَ ابْنِي، وَخَلِيقَتِي مِنْ بَعْدِي، وَهُوَ الَّذِي يَغِيبُ غَيْبَةً طَوِيلَةً، وَيُظْهَرُ بَعْدَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَظُلْمًا،

فِيمَا لَهَا قِسْطًا وَعَدْلًا“. فَسَأَلْتُهُ عَنْ اسْمِهِ، فَقَالَ: ”هُوَ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنِيَّتُهُ، وَ لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُسَمِّيَهُ أَوْ يُكْنِيَهُ بِكُنْيَتِهِ، إِلَى أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ دَوْلَتَهُ وَ سَلْطَنَتَهُ. فَكُنْتُ يَا إِبْرَاهِيمُ مَا رَأَيْتَ وَ سَمِعْتَ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.“
فَصَلَّيْتُ عَلَيْهِمَا وَ آبَائِهِمَا، وَ خَرَجْتُ مُسْتَظْهِرًا^١ بِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى، وَاثِقًا بِمَا سَمِعْتُ مِنَ الصَّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... الخبر.^٢

صفحة ٣٨٢:

٦٩. الحسن بن علي بن شعبة في تحف العقول عن أبي جعفر محمد بن النعمان الأحول قال: قال لي الصادق عليه السلام: ”إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ قَدْ عَيَّرَ أَقْوَامًا فِي الْقُرْآنِ بِالْإِذَاعَةِ“. فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَيْنَ قَالَ؟ قَالَ: ”قَوْلُهُ: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهِ﴾“^٣. ثُمَّ قَالَ: ”الْمُذْيِعُ عَلَيْنَا سِرَّنَا كَالشَّاهِرِ بِسَيْفِهِ^٤ عَلَيْنَا. رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ بِمَكْنُونِ عَلِمْنَا، فَدَفَنَهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ. يَا بَنَ النَّعْمَانِ! إِنِّي لِأُحَدِّثُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ بِحَدِيثٍ، فَيَتَحَدَّثُ بِهِ عَنِّي، فَاسْتَحِلَّ بِذَلِكَ لَعْنَتَهُ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْهُ؛ فَإِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: وَ أَى شَيْءٍ أَقْرُّ لِلْعَيْنِ مِنَ التَّقِيَّةِ؟! إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ، وَ لَوْلَا التَّقِيَّةُ مَا عُدَّ اللَّهُ، وَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ﴾“^٥ الْآيَةَ.

٧٠. ”يَا بَنَ النَّعْمَانِ! إِنَّ الْمُذْيِعَ لَيْسَ كَقَاتِلِنَا بِسَيْفِهِ، بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزْرًا، بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزْرًا.“

١- [أى مستعينًا به. (محقق)].

٢- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٢٨١.

٣- سورة النساء (٤) صدر آيه ٨٣.

٤- [شهر سيفه. (محقق)].

٥- سورة آل عمران (٣) آيه ٢٨.

”يا بن النعمان! إنَّ العالمَ لا يَقْدِرُ أنْ يُجْبِرَكَ بِكُلِّ ما يَعْلَمُ؛ لِأَنَّهُ سِرُّ اللهِ الَّذِي أَسْرَهُ إِلَى جَبْرَيْلَ، وَ أَسْرَهُ جَبْرَيْلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَ أَسْرَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَى عَلِيٍّ، وَ أَسْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ، وَ أَسْرَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ، وَ أَسْرَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيٍّ، وَ أَسْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ، وَ أَسْرَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْ أَسْرَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فلا تَعْجَلُوا؛ فوالله لقد قَرَّبَ هذا الأمرُ ثلاثَ مَرَّاتٍ، فأذَعْتُمُوهُ فأخْرَهُ اللهُ. والله، ما لكم سِرًّا إِلَّا وَ عَدُوَّكُمْ أَعْلَمُ بِهِ مِنْكُمْ.

يا بن النعمان! أَبَقِ على نَفْسِكَ؛^١ فَقَدْ عَصَيْتَنِي. لا تُدْعِ سِرِّي؛ فَإِنَّ الْمُغِيرَةَ بنَ سَعِيدٍ كَذَبَ عَلِيَّ أَبِي وَ أذاعَ سِرَّهُ، فأذاقَهُ اللهُ حَرَّ الحَديدِ، وَ إِنَّ أبا الخَطَّابِ كَذَبَ عَلِيَّ وَ أذاعَ سِرِّي، فأذاقَهُ اللهُ حَرَّ الحَديدِ. وَ مَنْ كَتَمَ أَمْرًا زَيْنَهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ، وَ أَعْطاه حَظَّهُ، وَ وَقاه حَرَّ الحَديدِ وَ ضَيَّقَ المَحابِسِ.

إِنَّ بنِي إِسْرَائِيلَ فَعَطَّوْا حَتَّى هَلَكْتَ المَواشِي وَ النَّسْلُ، فَدَعَا اللهُ مُوسَى بنَ عِمْرانَ فَقالَ: يا مُوسى! إِنَّهُمْ أَظْهَرُوا الزُّنَا وَ الرِّبَا، وَ عَمَرُوا الكِنائِسَ، وَ أَضاعُوا الزُّرْكَاءَ. فَقالَ: إلهي لَمَحْنُ بِرَحْمَتِكَ عَلَيْهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ لا يَعْقِلُونَ. فَأوحى اللهُ إِلَيْهِ: إني مُرْسِلُ قَطْرِ السَّمَاءِ وَ مُحْتَبِرُهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. فأذاعوا ذلكَ وَ أَفْسَوْهُ، فَحَبَسَ عَنْهُمْ القَطْرَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ أَنْتُمْ قَدْ قَرَّبَ أَمْرَكُمْ، فأذَعْتُمُوهُ فِي مَجالِسِكُمْ.“ إِلَى أَنْ قالَ: ”وَ مَنْ اسْتَفْتَحَ نَهَارَهُ بِإِذاعَةِ سِرِّنا، سَلَطَ اللهُ عَلَيْهِ حَرَّ الحَديدِ وَ ضَيَّقَ المَحابِسِ...“ الخبر.^٢

٧٠. وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِهِ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَتَكَلَّمُوا فِيما هُمْ فِيهِ،

١- [أَبْقَيْتُ على فَلانٍ: أَرَعَيْتُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتُهُ. (مَحَقَّق)]

٢- مُسْتَدْرَكُ الوَسائِلِ وَ مُسْتَبْطُ المَسائِلِ، ج ١٢، ص ٢٨٩.

و ذَكَرُوا الْفَرَجَ، و قالوا: متى نراه يا بن رسول الله؟ فقال: "أيسرُكم هذا الذي تَتَمَنُّونَ؟! قالوا: إى والله. قال: "أفتُخَلِّفون الأهل و الأحيبة و تركبُون الخيل و تلبسُون السلاح؟! قالوا: نَعَم! قال: "و تُقاتِلون أعداءكم؟" قالوا: نَعَم. قال عليه السلام: "قد سألتناكم ما هو أيسرُ من هذا، فلم تفعَلوه". فسَكَت القومُ، فقال رجلٌ منهم: أى شىء هو، جُعِلتُ فداك؟! قال: "قلنا لكم: اسكُتوا؛ فإنكم إن كَفَفْتُمْ رَضِينا، فلم تفعَلوا."^١

صفحة ٣٨٣:

٧١. العياشى فى تفسيره عن زيد الشحام، قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن عذابِ القبر، قال: "إن أبا جعفر عليه السلام حَدَّثنا أن رجلاً أتى سلمانَ الفارِسِيَّ فقال: حَدِّثْنِي. فسَكَت عنه، ثم عاد فسَكَت، فأدبرَ الرجلُ و هو يقول و يتلو هذه الآية: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْكِتَابِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ﴾.^٢ فقال له: أقبل، إنا لو وجدنا أميناً حَدَّثنا...، الخبر.^٣

٧٢. و عن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله ابن القاسم، عن حفص التَّيَّار، قال: دَخَلْتُ على أبي عبد الله عليه السلام أَيَّامَ صَلْبِ الْمُعَلَّى بن حُنَيْس، قال: فقال لى:

"يا حَفْصُ! إِنِّي أَمَرْتُ الْمُعَلَّى بن حُنَيْس بِأمرٍ فخالَفَنِي، فابْتَلَيْ بِالْحَدِيدِ. إِنِّي نَظَرْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا و هو كَتِيبٌ حَزِينٌ، فقلتُ له: ما لك يا مُعَلَّى؟! كأنك ذَكَرْتَ أَهْلَكَ و

١- همان مصدر، ص ٢٩٢.

٢- سورة البقرة (٢) صدر آية ١٥٩.

٣- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٢٩٥.

مَالِكٌ وَوُلْدَكَ وَعِيَالِكَ. قَالَ: أَجَلٌ. قُلْتُ: اذْنُ مِنِّي. فَدَنَا مِنِّي، فَمَسَحَتْ وَجْهَهُ فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَاكُ؟! فَقَالَ: أَرَانِي فِي بَيْتِي: هَذِهِ زَوْجَتِي وَهَذَا وَلَدِي. فَتَرَكَتُهُ حَتَّى تَمَلَّأَ مِنْهُمْ، وَاسْتَرَّتْ مِنْهُمْ حَتَّى نَالَ مِنْهَا مَا يَنَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: اذْنُ مِنِّي. فَدَنَا مِنِّي، فَمَسَحَتْ وَجْهَهُ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَاكُ؟! فَقَالَ: أَرَانِي مَعَكَ فِي الْمَدِينَةِ، هَذَا بَيْتُكَ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا مُعَلَّى! إِنَّ لَنَا حَدِيثًا مَن حَفِظَهُ عَلَيْنَا، حَفِظَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ. يَا مُعَلَّى! لَا تَكُونُوا أَسْرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ بِحَدِيثِنَا: إِنْ شَاؤُوا مَنُوا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ شَاؤُوا قَتَلُوكُمْ. يَا مُعَلَّى! إِنَّهُ مَن كَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا، جَعَلَهُ اللَّهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَرَزَقَهُ اللَّهُ الْعِزَّةَ فِي النَّاسِ. وَمَنْ أذَاعَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا، لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْصَهُ السَّلَاحُ، أَوْ يَمُوتَ كِبَلًا.^٢ يَا مُعَلَّى بِنِ خَنِيْسٍ! أَنْتَ مَقْتُولٌ فَاسْتَعِدَّ!

الكشي في رجاله، عن إبراهيم بن محمد بن العباس، عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن ابن أبي الخطاب مثله.^٣

٧٣. و عن آدم بن محمد، عن علي بن محمد الدقاق، عن محمد بن موسى النعمان، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن أخيه جعفر، قال: كنا عند أبي الحسن الرضا عليه السلام و عنده يونس بن عبدالرحمن، إذا استأذن عليه قوم من أهل البصرة، فأومأ أبو الحسن عليه السلام إلى يونس: "ادخل البيت". فإذا بيتٌ مُسَبَّلٌ عليه سترٌ، "وإياك أن تتحرك حتى يؤذن لك". فدخل البصريون، وأكثروا من الوقعة والقول في يونس،

١- [تَمَلَّأَ: مطاوع مَلَأَ، يقال: «تَمَلَّأَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَتَمَلَّأَ غِيظًا». و في بعض النسخ «تَمَلَّى»: يقال (تَمَلَّى فُلَانٌ فُلَانًا: عَاشَ مَعَهُ مَتَمَتِّعًا بِهِ). (مَحَقَّق)]

٢- [الكَبَلُ: القيد و قيل: أعظم ما يكون من الأقياد. (مَحَقَّق)]

٣- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٢٩٧.

٤- [أَسْبَلَّ السِّتْرَ: أَرخاه و أسدله و أرسله. بالفارسية: پرده را آویخت. (مَحَقَّق)]

وأبو الحسن عليه السلام مطرّق، حتّى لَمَّا أَكْثَرُوا فقاموا و ودَعُوا فخرَجُوا، فأذِنَ ليونس بالخروج، فخرَجَ باكياً فقال: جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحَامِي عن هذه المَقَالَةِ، و هذه حالى عند أصحابي. فقال له أبو الحسن عليه السلام: "يا يونس! فما عليك ممّا يقولون، إذا كان إمامك عنك راضياً؟! يا يونس! حَدِّثِ النَّاسَ بما يَعْرِفُونَ، و اتركهم ممّا لا يَعْرِفُونَ، كأنك تُريدُ أن يُكذَّبَ اللهُ في عَرشِهِ ..."، الخبر.

و عن علي بن محمّد، عن محمّد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن أبي جميلة، عن جابر قال: رُوِيَ تُخْمِسِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ ما سَمِعَهُ أَحَدٌ مِنِّي.^١

صفحة ٣٨٤:

٧٤. و عن جبرئيل، عن محمّد بن عيسى، عن إسماعيل بن مهران، عن أبي جميلة، عن جابر، قال: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَسْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ، لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطًّا، و لا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا. قال جابرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وِقرًا عَظِيمًا، بما حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكَمَ الَّذِي لا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا، فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ. قال: "يا جابر! فإذا كان ذلك، فاخرُجْ الى الجَبَّانِ، فاخْضُرْ حَفِيرَةً، و اذُلْ رَأْسَكَ فِيهَا، ثُمَّ قُلْ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا و كَذَا".^٢

٧٥. و عن أحمد بن عليّ الشُّكْرِي، عن الحسين بن عبد الله، عن ابن أورمة، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن عميرة، عن المفضل، قال: دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ صُلبِ فِيهِ المُعَلِّي، فَقُلْتُ لَهُ: يا بنَ رَسولِ اللهِ! أَلَا تَرى هَذَا الحَظْبَ الجَليلَ الَّذِي نَزَلَ بِالشَّيْعةِ فِي هَذَا اليَوْمِ؟! قال: "و ما هو؟! قال: قلت: قَتَلَ المُعَلِّي بن

١- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٢٩٨.

٢- همان مصدر، ص ٢٩٩.

الحُئِيس. قال: "رَحِمَ اللهُ الْمُعَلِّي، قد كنتُ أَتَوَقَّعُ ذلك؛ لآنه أذاعَ سِرِّنا، و ليس النَّاصِبُ لنا حَرْبًا بأعْظَمَ مَوْئِنَةٍ عَلينا من المُذِيعِ عَلينا سِرِّنا، فَمَنْ أذاعَ سِرِّنا إلى غيرِ أهله، لم يُفَارِقِ الدُّنْيا حَتَّى يَعْضَهُ السَّلاحُ أو يَمُوتَ بِخَبَلٍ"^١.

٧٦. و عن قرقارة، عن أبي حاتم، عن محمد بن يزيد الآدمي بغدادى عابد، عن يحيى بن سليم الطائفي عن شبل بن عباد، قال: سمعتُ أبا الطفيل يقول: سمعتُ عليَّ بن أبي طالب عليه السلام يقول: "أظلتكم فتنةٌ مظلمةٌ عمياءٌ مكتنفةٌ، لا ينجو منها إلا النومة". قيل: يا أبا الحسن! وما النومة؟! قال: "الذي لا يعرف الناس ما في نفسه"^٢.

٧٧. الصدوق في العيون عن محمد بن موسى المتوكل و جماعة من مشايخه، عن الكليني، عن علي بن إبراهيم العلوي، عن موسى بن محمد المحاربي، عن رجل، قال: قال المأمون للرضا عليه السلام: أنشدني أحسن ما رويته في كتمان السر، فقال عليه السلام:

وإني لأنسى السرَّ كيلاً أذيعه
خافة أن يجري بيالى ذكره
فيوشك من لم يفش سرّاً و جال في
خواطره أن لا يطيق له حبساً
فيا من رأى سرّاً يصابان بأن ينسى
فينبذه قلبى إلى ملتوى الحشى
صفحة ٣٨٥:

٧٨. الشيخ المفيد في الأمل عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، عن أبيه، عن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن محبوب، عن

١- [الحبل: فساد الأعضاء؛ الفالج: قطع الأيدي و الأرجل]. (محقق)

٢- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٣٠٠.

٣- همان مصدر، ص ٣٠١.

٤- همان مصدر، ص ٣٠٢.

هشام بن سالم، عن حبيب السّجستاني، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليها السّلام، قال: "إنّ في التّوراة مكتوباً فيما ناجى الله تعالى به موسى عليه السّلام، قال له: يا موسى! إلى أن قال: و اكنتم مكنون سري في سريرتك، و أظهر في علانيتك المُداراة عني لعدوي و عدوك من خلقي، و لا تستسب لي عندهم بإظهارك مكنون سري، فتشرك عدوي و عدوك في سبي".^٢

صفحة ٣٨٦:

٧٩. ثقة الإسلام في الكافي عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عمّن ذكره رفعه، قال عليه السّلام: "قال لقمان لابنه: يا بُني! لا تقرب فيكون أبعد لك، و لا تبعد فتهان، إلى أن قال: كما ليس بين الذّنب و الكبش خلة، كذلك ليس بين البارّ و الفاجر خلة. من يقرب من الزّفت يعلّق به بعضه، كذلك من يشارك الفاجر يتعلّم من طرّفه. من يحبّ المراء يثتم، و من يدخل مداخل السّوء يثهم، و من يقارن قرين السّوء لا يسلم، و من لا يملك لسانه يندم".

و رواه الرّاونديّ في قصص الأنبياء بإسناده إلى الصّدوق، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أخيه، عن أبيه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام، مثله.^٣

٨٠. الشّيخ المفيد في أماليه، عن جعفر بن محمّد بن قولويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بكر بن صالح، عن سليمان الجعفريّ، قال: سمعتُ أبا الحسن عليه السّلام يقول لأبي: "ما لي رأيتك عند عبد الرّحمن بن

١- [استسب له: عرّضه للسبّ و جرّه إليه كأن تسبّ والده فيسبّ والدك. (محقّق)]

٢- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٣٠٧.

٣- همان مصدر، ص ٣٠٨.

يعقوب؟! قال: إنه خالي. فقال له أبو الحسن عليه السلام: "إنه يقول في الله قولاً عظيماً: يَصِفُ اللهُ تَعَالَى وَيُحَدِّثُهُ، وَاللَّهُ لَا يُوصَفُ. فِيمَا جَلَسْتَ مَعَهُ وَتَرَكْتَنَا، وَإِنَّمَا جَلَسْتَ مَعَنَا وَتَرَكْتَهُ". فقال: هو يقول ما شاء، أيُّ شَيْءٍ عَلَيَّ إِذَا لَمْ أَقُلْ مَا يَقُولُ؟! فقال له أبو الحسن عليه السلام: "أما تخاف أن تنزل به نعمة فتصيبكم جميعاً؟! أما علمت بالذي كان من أصحاب موسى عليه السلام، وكان أبوه من أصحاب فرعون، فلما ألحقت خيل فرعون موسى عليه السلام تخلف عنه ليعظه، و أدركه موسى عليه السلام و أبوه يُرَاغِمُهُ حَتَّى بَلَغَا طَرْفَ الْبَحْرِ، فَعَرِقَا جَمِيعًا. فَأَتَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَبْرَ، فَسَأَلَ جَبْرَائِيلَ عَنْ حَالِهِ، فَقَالَ: عَرِقَ - رَجَمَهُ اللهُ - وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ رَأْيَ أَبِيهِ، لَكِنَّ النِّعْمَةَ إِذَا نَزَلَتْ، لَمْ يَكُنْ لَهَا عَمَّنْ قَارَبَ الْمُذْنِبَ دِفَاعٌ"^١.

١- همان مصدر، ص ٣١٠.

٢- جنگ ٢٤، ص ٢٠٤ الى ٢١٧.

فصل دوّم:

خلفاء ثلاثه و عائشه

١- ابوبكر

بيعة أبي بكر كانت فلتة، مخالفة أمير المؤمنين وجميع بني هاشم

[المراجعات] صفحه ٢٣٠:

و من المعلوم بحكم الضرورة من أخبارهم أن أهل بيت النبوة و موضع الرسالة لم يحضر البيعة أحد منهم قط، و قد تخلفوا عنها في بيت علي، و معهم سلمان و أبوذر و المقداد و عمار و الزبير و خزيمه بن ثابت و أبي بن كعب و فروة بن عمرو بن ودقة الأنصاري و البراء بن عازب و خالد بن سعيد بن العاص الأموي و غير واحد من أمثالهم، فكيف يتم الإجماع مع تخلف هؤلاء كلهم، و فيهم آل محمد كافة، و هم من الأمة بمنزلة الرأس من الجسد و العينين من الوجه، ثقل رسول الله و عييته، و أعدل كتاب الله و سفرته، و سُننُ نِجاةِ الأمة و بابُ حِطِّها، و أماتها من الصّلال في الدين و أعلام هدايتها، كما أثبتناه فيما أسلفناه؟ على أن شأهم غني عن البرهان، بعد أن كان شاهده الوجدان^١.

١-المراجعات، ص ٣٣٩.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٠٨.

بیعت حضرت پس از رحلت حضرت صدیقه بود - بحث عباس با ابوبکر

[المراجعات، صفحه ٢٣٠]:

و قد أثبت البخاري و مسلم في صحيحيهما و غير واحد من أثبات السنن و الأخبار تخلف علي عن البيعة، و أنه لم يُصالح حتى لحقت سيده النساء بأبيها صلى الله عليه و آله و سلم، و ذلك بعد البيعة بستة أشهر؛ حيث اضطرته المصلحة الإسلامية العامة في تلك الظروف الحرجة إلى الصلح و المسالمة. و الحديث في هذا مسند إلى عائشة، و قد صرحت فيه أن الزهراء هجرت أبابكر، فلم تكلمه بعد رسول الله حتى ماتت، و أن علياً لما صالحهم نسب إليهم الاستبداد بنصيبه من الخلافة، و ليس في ذلك الحديث تصريح بمبايعته إياهم حين الصلح. و ما أبلغ حجتته؛ إذ قال مخاطباً لأبي بكر:

فإن كنت بالقربي حججت خصيمهم فغيرك أولى بالنبي و أقرب
و إن كنت بالشورى ملكت أمورهم فكيف بهذا و المشيرون غيباً

و احتج العباس بن عبدالمطلب بمثل هذا علي أبي بكر؛ إذ قال له في كلام دار بينهما: ^٢ فإن كنت برسول الله طلبت فحقنا أخذت، و إن كنت بالمؤمنين طلبت،

١- هذان البيتان موجودان في نهج البلاغة، و قد ذكر ابن أبي الحديد في تفسيرهما من شرح النهج، ص ٣١٩ من مجلده الرابع أن حديثه فيها موجه لأبي بكر، لأن أبابكر حاج الأنصار في السقيفة فقال: نحن عتره الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، و بيضته التي تفقت عنه. فلما بويع احتج إلى الناس بالبيعة، و أنها صدرت عن أهل الحل و العقد، فقال علي عليه السلام: "أما احتجاجك على الأنصار بآئك من بيضة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و من قومه فغيرك أقرب نسباً منك إليه. و أما احتجاجك بالاختيار و رضا الجماعة بك فقد كان قوم من جملة الصحابة غائبين لم يحضروا العقد فكيف يثبت؟" ١هـ. و للشيخ محمد عبده تعليقتان على هذين البيتين تتضمنان ما قاله ابن أبيالحديد في تفسيرهما.

٢- ذكره ابن قتيبة، ص ١٦ من كتابه الإمامة و السياسة.

فنحن منهم متقدمون فيهم، وإن كان هذا الأمر إنَّما يجب لك بالمؤمنين فما وجبَ إذ
كنا كارهين. ۱هـ!؟^۲

مساعدت أمير المؤمنين به ابوبکر برای حفظ کیان اسلام از روی ضرورت بوده است

[المراجعات] صفحه ۲۳۲:

إصفاقهم^۳ على مؤازرة الصديق و النصيح له في السر و العلانية شيء، و صحته
عقد الخلافة بالإجماع شيء آخر، و هما غير متلازمين عقلاً و شرعاً؛ فإنَّ لعلِّي و الأئمة
المعصومين من بنيه مذهباً في مؤازرة أهل السُّلطة الإسلامية معروفاً، و هو الذي
ندين الله به. و أنا أذكره لك جواباً عما قلت و حاصله: أنَّ من رأيهم أنَّ الأُمَّةَ
الإسلامية لا مجد لها إلا بدولة تلمَّ شعئها،^۴ و ترأب صدعها،^۵ و تحفظ ثغورها، و
تراقب أمورها، و هذه الدولة لا تقوم إلا برعايا تُوازرها بأنفسها و أموالها، فإن أمكن
أن تكون الدولة في يد صاحبها الشرعي (و هو التائب في حكمه عن رسول الله صلى
الله عليه و آله و سلم نيابةً صحيحةً) فهو المتعين لا غير، و إن تعذر ذلك فاستولى
على سلطان المسلمين غيره، و جبت على الأُمَّة مؤازرته في كل أمر يتوقف عليه عزُّ
الإسلام و منعته^۶ و حماية ثغوره و حفظ بيضته، و لا يجوز شقُّ عصا المسلمين و

۱-المراجعات، ص ۳۴۰.

۲-جنگ ۲۰، ص ۱۰۹.

۳-أصفق القوم على امرٍ واحد: أجمعوا عليه. (محقق)

۴- تَلَمَّ شَعْنُهَا: تجمع ما انتشر منها. (محقق)

۵- ترأب صدعها: أصلح الفرقة منها. (محقق)

۶- المَنَعَةُ: العز. (محقق)

تفريقُ جماعتِهِم بمقاومته، بل يجب على الأمة أن تعامله (و إن كان عبداً مجدَّعَ الأطراف) معاملةَ الخلفاء بالحقِّ، فتُعطيهِ خَراجَ الأرض ومقاسمتَها، وزكاةَ الأنعام وغيرَها. ولها أن تأخذ منه ذلك بالبيع والشراء و سائرِ أسباب الانتقال: كالصَّلات و الهبات ونحوها، بل لا اشكالَ في براءة ذمَّة المتقبِّل منه بدفع القبالةِ إليه، كما لو دفعها إلى إمام الصِّدق والخليفة بالحقِّ. هذا مذهبُ عليٍّ والأئمَّة الطَّاهرين من بنيهِ^١.

روايات دالَّة بر وجوب سماع و طاعت ولو لعبد حَبَشِيٍّ ولو لعبدِ مجدَّع الأطراف

[المراجعات، صفحہ ٢٣٣]:

وقد قال صلَّى الله عليه وآله وسلَّم: ^٣ "ستكون بعدى أثره وأمرؤ تنكرونها". قالوا: يا رسول الله! كيف تأمر من أدرك منَّا ذلك؟ قال صلَّى الله عليه وآله وسلَّم: "تؤدُّون الحقَّ الذي عليكم، وتسالون الله الذي لكم"

و كان أبوذرّ الغفاري رضي الله عنه يقول: ^٤ إنَّ خليلي رسولَ الله صلَّى الله عليه وآله وسلَّم أوصاني أن أسمع وأطيع وإن كان عبداً مجدَّعَ الأطراف. وقال سلمةُ الجعفي: ^٥ يا نبيَّ الله! أرايت إن قامت علينا أمراء يسألوننا حقَّهم ويمنعوننا حقَّنا فما تأمرنا؟ فقال صلَّى الله عليه وآله: "اسمعوا وأطيعوا؛ فإنَّما عليهم

١-المراجعات، ص ٣٤٢.

٢-جنگ ٢٠، ص ١١٠.

٣- في حديث عبد الله بن مسعود وقد أخرجه مسلم في ص ١١٨ من الجزء الثاني من صحيحه وغير واحد من أصحاب الصحاح والسنن.

٤- في ما أخرجه عنه مسلم أيضاً في الجزء الثاني من صحيحه وهو من الأحاديث المستفيضه.

٥- في ما أخرجه عنه مسلم وغيره.

ما مَحْمَلُوا، و عليكم ما مَحْمَلْتُمْ“.

قال صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ في حديثِ حُذَيْفَةَ الْيَمَانِ^١ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: “يكون بعدى أُمَّةٌ لا يهتدون بهدأى و لا يستنون بسنتى، و سيقوم فيهم رجالٌ قلوبهم قلوبُ الشَّيَاطِينِ في جُثْثَانِ إِنْسِي“. قال حذيفة: قلتُ: كيف أصنع يا رسولَ اللهِ إن أدركتُ ذلك؟ قال: “تَسْمَعُ و تُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، و إن ضُربَ ظَهْرُكَ و أُخِذَ مَالُكَ فَاسْمَعْ لَهُ و أَطِعْ“.

و مثله قوله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ في حديثِ أُمِّ سَلَمَةَ: “ستكون امراءٌ عليكم، فَتَعْرِفُونَ و تُتَكْرَمُونَ، فَمَنْ عَرَفَ بَرِيءًا، و مَنْ أَنْكَرَ سَلِيمًا“.^٢ قالوا أفلا نُقاتِلُهُمْ؟ قال: “لا ما صَلَّوْا“.^٣ اهـ.

و الصَّحَاحُ في ذلك متواترةٌ، و لا سيَّما من طريقِ العترةِ الطاهرةِ، و لذلك صَبَرُوا و في العينِ قَدَى، و في الحلقِ شَجَى؛ عملاً بهذه الأوامرِ المقدَّسةِ و غيرها ممَّا عَهَدَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَيْهِمْ بِالْخُصُوصِ، حيثُ أَمَرَهُمُ بِالصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى، و الغَضِّ عَلَى الْقَذَى؛ احتياطاً على الأُمَّةِ، و احتفاظاً بالشُّوكَةِ. فكانوا يتحرَّونَ لِلْقَائِمِينَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَجُوهَ النَّصِّ، و هم (من استشارهم بحقِّهم) على أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ،^٤ و يتوَحَّحُونَ لَهُمْ مِنْهَا جِجَ الرَّشْدِ، و هم (من تبوُّؤهم عرشهم) على أَلَمِ لِلْقَلْبِ مِنَ

١- الَّذِي أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ فِي ص ١٢٠ مِنَ الْجُزْءِ الثَّانِي مِنَ صَحِيحِهِ وَ رَوَاهُ سَائِرُ أَصْحَابِ السُّنَنِ.

٢- هَذَا الْحَدِيثُ أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ فِي ص ١٢٢ مِنَ الْجُزْءِ الثَّانِي مِنَ صَحِيحِهِ وَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ «فَمَنْ عَرَفَ بَرِيءًا» أَنْ مَنْ عَرَفَ الْمُنْكَرَ وَ لَمْ يَشْتَبِهْ عَلَيْهِ، فَقَدْ صَارَ لَهُ طَرِيقٌ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنْ إِثْمِهِ وَ عَقُوبَتِهِ بِأَنْ يَغْيِرَهُ بِيَدِهِ أَوْ بِلِسَانِهِ، فَإِنْ عَجَزَ فليُكْرِهْهُ بِقَلْبِهِ.

٣- [مَرَّ الشَّيْءُ مَرَارَةً: صَارَ مُرًّا ضِدًّا حَلَا. وَ (أَمْرٌ مِنَ الْعَلَقَمِ) مِثْلُ يَضْرِبُ فِيهَا يَكُونُ مُرًّا أَشَدَّ مَرَارَةً.

بِالْفَارَسِيَّةِ: تَلَخَ تَرَازَ «عَلَقَمِ». (مَحَقَّقٌ)]

حز الشفّار؛^١ تنفيذًا للعهد، و وفاءً بالوعد، و قيامًا بالواجب شرعًا و عقلاً من تقديم الأهمّ (في مقام التعارض) على المهمّ، و لذا محّص أمير المؤمنين كلاً من الخلفاء الثلاثة نصّحه، و اجتهد لهم في المشورة.^{٢،٣}

مصالح و مقتضياتي كه أمير المؤمنين عليه السّلام بر اساس آن با ابوبكر

بيعت نمود

[المراجعات، صفحه ٢٣٤]:

و من تتبّع سيرته في أيامهم، عَلِمَ أَنَّهُ بعد أن يئس من حقه في الخلافة عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم بلا فصل، شقّ بنفسه طريق المودعة، و أثر مسالمة القائمين بالأمر، فكان يرى عرشه (المعهود به إليه) في قبضتهم، فلم يُجَارِبهم عليه، و لم يُدافعهم عنه؛ احتفاظًا بالأمة، و احتياطًا على المِلَّة، و ضنًا بالدين، و إيثارًا للأجلة على العاجلة. و قد مئى بما لم يُمن به غيره؛ حيث مثّل على جناحيه خطبان فادحان: الخلافة بنصوصها و عُهودها إلى جانبٍ تستصرخه و تستفزّه إليها بصوتٍ يدمى الفؤاد و أنينٍ يُفتت الأكبَاد، و الفتن الطاغية إلى جانبٍ آخر تُنذرُه بانتفاض الجزيرة و انقلاب العرب و اجتياح الإسلام، و تُهدّده بالمنافقين من أهل المدينة و قد مردوا على النفاق، و بمن حولهم من الأعراب، و هم منافقون بنصّ الكتاب، بل هم أشدُّ كُفْرًا و نفاقًا و أجدرُّ أن لا يعلموا حدود ما أنزل الله على رسوله. و قد قويت بفقدَه صَلَّى الله عليه و آله و سلّم شوكتهم؛ إذ صار المسلمون كالغنم المُطَيَّرَة في الليلة الشّاتية بين ذئابٍ عادية، و وحوشٍ ضارية، و مُسليمة

١- [الحز: القطع؛ و الشفرة بالفتح: السكين العظيم. (محقق)]

٢- المرجعات، ص ٣٤٣.

٣- جنگ ٢٠، ص ١١١.

الکذّاب، و طلیحۃ بن خویلد الأفّاک، و سجّاح بنت الحرث الدّجاله، و أصحابهم قائمون (فی محقّ الإسلام و سحّاق المسلمین) علی ساق، و الرومان و الأكاسیرة و غیرهما کانوا بالمرصاد، إلی کثیر من هذه العناصر الجیاشیه بکلّ حنق من محمّد وآله و أصحابه، و بکلّ حقد و حسیکه لکلمة الإسلام ترید أن تنقض أساسها و تستأصل شأفتها.^۱ و إنّها لنشیطة فی ذلك مُسرعة متعجّلة، ترى أن الأمر قد استتب^۲ لها، و أن الفرصة (بذهاب النبی صلی الله علیه و آله و سلّم إلی الرفیق الأعلى) قد حانت، فأرادت أن تسخر الفرصة، و تتبهر تلك الفوضى^۳ قبل أن يعود الإسلام إلی قوّة و انتظام، فوقف أمير المؤمنین بین هذین الخطّین، فكان من الطبیعی له أن یقدم حقه؛ قرباناً لحیة الإسلام، و إیثاراً للصالح العام. فانقطع ذلك النزاع و ارتفاع الخلاف بینة و بین أبی بکر لم یکن إلاً فرقاً علی بیضة الدّین و إشفاقاً علی حوزة المسلمین، فصبر هو و أهل بیته کافةً و سائر أولیائه من المهاجرین و الأنصار، و فی العین قدی و فی الحلق شجی. و کلامه مدّة حیاته بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم صریحٌ بذلك، و الأخبارُ فی هذا متواترةٌ عن أئمة العترة الطاهرة.^۴

سعد بن عبادہ ابدأ بیعت نکرد و در زمان خلیفه دوم او را در شام ترور کردند

[المراجعات، صفحہ ۲۳۵]:

لکن سیّد الأنصار سعد بن عبادہ لم یسالم الخلیفتین ابدأ، و لم تجمعه معهما

۱- [الشّافة:الأصل. (محقّق)]

۲- [استتب: استقام لها. (محقّق)]

۳- [قومٌ فوضى: متساوون لارئیس لهم بحیث لا یوجد نظمٌ فیهم. (محقّق)]

۴- [فرقاً: خوفاً و فرعاً. (محقّق)]

۵- [المراجعات، ص ۳۴۴.

۶- جنگ ۲۰، ص ۱۱۲.

جماعة في عيد أو جمعة، و كان لا يفيض بإفاضتهم، و لا يرى أثر الشيء من أوامرهم و نواهيهم، حتى قُتِلَ غيلةً بحوران على عهد الخليفة الثاني، فقالوا: قتله الجنُّ، و له كلامٌ يوم السَّقِيفَةِ و بعده لا حاجة بنا إلى ذكره^١.

رسول خدا برای تصفیة جوّ مدینه ترتیب لشکر اسامه داد و عمر و ابوبکر و
وجوه مهاجرین را در آن نهاد

[المراجعات] صفحه ٢٥٢:

... فلم يُبقِ أحدًا من وجوه المهاجرين و الأنصار: كأبي بكر و عمر^٣ و أبي عبيدة و سعد و أمثالهم إلّا و قد عبّاه بالجيش،^٤ و كان ذلك لأربع ليالٍ بَقِينِ مِن صفر سنة إحدى

١-المراجعات، ص ٣٤٥.

٢- جنگ ٢٠، ص ١١٣.

٣- أجمع أهل السير و الأخبار على أنّ أبابكر و عمر (رض) كانا في الجيش، و أرسلوا ذلك في كتبهم إرسال المسلمات، و هذا مما لم يختلفوا فيه. فراجع ما شئت من الكتب المشتملة على هذه السريّة: *كطبقات ابن سعد و تاريخ الطبري و ابن الأثير و السيرة الحلبية و السيرة الدحلانية* و غيرها لتعلم ذلك، و قد أورد الحلبي حيث ذكر هذه السريّة في الجزء الثالث من سيرته حكاية ظريفة نوردها بعين لفظه قال: إنّ الخليفة المهديّ لما دخل البصرة، رأى أياس بن معاوية الذي يضرب به المثل في الذكاء و هو صبيّ، و ورآه أربع مئة من العلماء و أصحاب الطيالة، فقال المهديّ: أفّ لهذه العتّانين (أى: اللّحلي) أما كان فيهم شيخٌ يتقدّمهم غير هذا الحدث! ثمّ التفت إليه المهديّ و قال: كم سنُّك يا فتى؟ فقال: سنّي - أطال الله بقاء أمير المؤمنين - سنّ أسامة بن زيد بن حارثة لما وّلاه رسول الله (صلّى الله عليه و آله و سلّم) جيشًا فيه أبوبكر و عمرو فقال: تقدّم بارك الله فيك (قال الحلبيّ و كان سنُّه سبع عشرة سنة . ا ه .).

٤- كان عمّر يقول لأسامة: مات رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و أنت على أمير. نقل ذلك عنه جماعة من الأعلام: كالحلبيّ في سريّة أسامة من سيرته الحلبية و غير واحد من المحدّثين و المؤرّخين.

عشرة للهجرة. فلما كان من الغد دعا أسامة فقال له: "سر إلى موضع قتل أبيك، فأوطئهم الخيل؛ فقد وليتُك هذا الجيش، فاغزُ صباحًا على أهل أبنى^۱، وحرِّق عليهم، وأسرع السير؛ لتسبق الأخبار. فإن أظفرك الله عليهم، فأقلِّ اللبث فيهم، وخذ معك الأدلاء، و قدَّم العيون والطلائع معك". فلما كان يوم الثامن والعشرين من صفر بدأ به صلى الله عليه وآله وسلم مرض الموت، فحمَّ (بأبي و أمي) و صدع، فلما أصبح يوم التاسع والعشرين و وجدهم مُتأقلين، خرج إليهم فحَضَّهم على السير، و عقَدَ صلى الله عليه وآله وسلم اللواءَ لأسامة بيده الشريفة؛ تحريكًا لحويتهم، و إرهافًا لعزيمتهم. ثم قال: "اغزُ بسم الله و في سبيل الله، و قاتل من كفر بالله". فخرَجَ بلوائه معقودًا، فدفعه إلى بريدة، و عسكرَ بالجرف، ثم تناقلوا هناك، فلم يبرحوا - مع ما وعوه و رأوه من النصوص الصريحة في وجوب إسرعهم كقوله صلى الله عليه وآله وسلم: "اغزُ صباحًا على أهل أبنى" و قوله: "و أسرع السير لتسبق الأخبار"، إلى كثيرٍ من أمثال هذه الأوامر التي لم يعملوا بها في تلك السرية. و طعن قومٌ منهم في تأمير أسامة، كما طعنوا من قبل في تأمير أبيه، و قالوا في ذلك، فأكثرُوا مع ما شاهدوه من عهد النبي له بالإمارة و قوله صلى الله عليه وآله وسلم له يومئذ: "فقد وليتُك هذا الجيش" و رأوه يعقد له لواء الإمارة (و هو محموم) بيده الشريفة، فلم يمنعه ذلك من الطعن في تأميره، حتى غضب صلى الله عليه وآله وسلم من طعنهم غضبًا شديدًا فخرج (بأبي و أمي) مُعَصَّبَ الرأسِ مدثرًا بقטיפته محمومًا ليلًا، و كان ذلك يوم السبت لعشرِ خلون من ربيع الأول قبل وفاته (بأبي و أمي) بيومين^۲.

۱- أبنى بضم الهمزة و سكون الباء نون مفتوحة حتى بعدها ألف مقصورة ناحية باللقاء من أرض سوريا بين عسقلان و الرملة و هي قرب مودة التي استشهد عندها زيد بن حارثة و جعفر بن أبي طالب ذو الجناحين في الجنة عليه السلام.

۲- المراجعات، ص ۳۶۵.

صفحه ٢٥٤:

يكرّر ذلك و هم مُثاقِلون. فلما كان يوم الاثنين الثاني عشر من ربيع الأوّل، دخل أسامة من مُعسكره على النّبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [فأمره بالسير قائلاً له: "اغْدُ على بركة الله تعالى". فودّعه و خرج إلى المُعسكر] ثمّ رجع و معه عمرٌ و أبو عبيدة فانتهوا إليه (بأبي و أمي) و هو يُجود بنفسه فتُوفّي (روحي و أرواح العالمين له الفداء) في ذلك اليوم.^{١ ٢}

پس از رسول خدا عمر از ریاست اسامه نهی کرد، ابوبکر اسامه را فرستاد و پیروز شد

[المراجعات] صفحه ٢٥٥:

... لكنّ الخليفةَ أبي أن يُجيبهم إلى عزلِ أسامة، كما أبي أن يُجيبهم إغناء البعث، و وَتَبَ فَأَخَذَ بِلِحْيَةِ عُمَرَ^٣ فقال: ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ و عَدَمْتِكَ يا ابن الخطاب! استعمله رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَأْمُرُنِي أَنْ أَنْزِعَهُ؟ و لَمَّا سَيَّرُوا الْجَيْشَ (و ما كادوا يفعلون) خرج أسامةٌ في ثلاثة آلاف مقاتلٍ فيهم ألفُ فرسٍ، و تحلّف عنه جماعةٌ مِّنْ عَبَائِهِم

١- همان مصدر، ص ٣٦٧.

٢- جنگ ٢٠، ص ١١٥.

٣- نقله الحلبي و الدحلاني في سيرتيهما و ابن جرير الطبري في أحداث سنة من تاريخه و غير واحد من أصحاب الأخبار.

٤- فشنّ الغارة على أهل أبنی فحرق منازلهم و [قطع نخلهم، و أجال الخيل في عرصاتهم، و قتل من قتل منهم، و أسر من أسر،] و قتل يومئذ قاتل أبيه و لم يُقتل و الحمد لله رب العالمين من المسلمين أحدٌ. و كان أسامة يومئذ على فرس أبيه و شعارهم: يا منصور أُمّت (و هو شعار النّبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يوم بدر) و أسهم للفارس سهمين و للرجل سهماً واحداً و أخذ لنفسه مثل ذلك.

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي جَيْشِهِ، وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (فِيهَا أوردته الشهرستاني في المقدمة الرابعة من كتاب الممل والنحل): "جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَّ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ". وَقَدْ تَعَلَّمَ أَنَّهُمْ إِنَّمَا تَثَاقَلُوا عَنِ السَّيْرِ أَوَّلًا وَتَخَلَّفُوا عَنِ الْجَيْشِ آخِرًا؛ لِيُحْكِمُوا قَوَاعِدَ سِيَاسَتِهِمْ...^۱ ۲.

تنفيذ جيش أسامه برای تثبيت ولايت أمير المؤمنين عليه السلام بود

[المراجعات] صفحه ۲۵۶:

وَإِنَّمَا أَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ عَشْرَةَ سَنَةً؛^۳ لِيَأْ لَأَعْتَةَ الْبَعْضُ، وَرَدًّا لِحِمَاحِ أَهْلِ الْجِمَاحِ مِنْهُمْ، وَاحْتِيَاظًا عَلَى الْأَمْنِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ مِنْ نِزَاحِ أَهْلِ التَّنَافُسِ لَوْ أَمَرَ أَحَدَهُمْ، كَمَا لَا يَخْفَى. لَكِنَّهُمْ فَطَنُوا إِلَى مَا دَبَّرَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَطَعَنُوا فِي تَأْمِيرِ أُسَامَةَ، وَتَثَاقَلُوا عَنِ السَّيْرِ مَعَهُ، فَلَمْ يَبْرَحُوا مِنَ الْجُرْفِ حَتَّى لَحِقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَبِّهِ، فَهَمُّوا حِينَئِذٍ بِالْغَاءِ الْبَعْثِ وَحَلِّ اللَّوَاءِ تَارَةً، وَبَعَزَلِ أُسَامَةَ أُخْرَى، ثُمَّ تَخَلَّفَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنِ الْجَيْشِ كَمَا سَمِعْتَ، فَهَذِهِ خَمْسَةُ أُمُورٍ فِي هَذِهِ السَّرِيَّةِ لَمْ يَتَعَبَّدُوا فِيهَا بِالنُّصُوصِ الْجَلِيَّةِ؛ إِثَارًا لِرَأْيِهِمْ فِي الْأُمُورِ السِّيَاسِيَّةِ، وَتَرْجِيحًا لِاجْتِهَادِهِمْ فِيهَا عَلَى التَّعَبُّدِ بِنُصُوصِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.^۴

صفحه ۲۵۸:

وَأَمَّا تَخَلُّفُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَغَيْرِهِمَا عَنِ الْجَيْشِ حِينَ سَارَ بِهِ أُسَامَةُ فَإِنَّمَا كَانَ

۱-المراجعات، ص ۳۶۸.

۲- جنگ ۲۰، ص ۱۱۷.

۳- على الأظهر. وقيل: كان ابن ثمان عشرة سنة. وقيل: ابن تسع عشرة سنة. وقيل: ابن عشرين سنة. ولا قائل بأن عمره كان أكثر من ذلك.

۴-المراجعات، ص ۳۶۹.

لتوطيد المُلْك الإسلامي و تأييد الدولة المحمديّة و حفظ الخلافة التي لا يُحفظ
الدين و أهله يومئذ إلا بها.^۱

تخلف متخلفين از جيش برای درهم کويیدن ولايت آن حضرت بود

[المراجعات] صفحه ۲۶۰:

أما الكلمة المتعلقة فيمن تخلف عن جيش أسامة التي أرسلها الشهرستاني
إرسال المسلمين فقد جاءت في حديثٍ مُسنَدٍ أخرجه أبو بكر أحمد بن عبدالعزيز
الجوهري في كتاب السّقيفة - أنقله لك بعين لفظه - قال: حدّثنا أحمد بن إسحاق بن
صالح، عن أحمد بن سيّار، عن سعيد بن كثير الأنصاري، عن رجاله، عن عبد الله بن
عبد الرحمن: أن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم في مرض موته أمر أسامة بن
زيد بن حارثة على جيشٍ فيه جُلَّةُ المهاجرين و الأنصار، منهم أبو بكر و عمر و
أبو عبيدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحة و الزبير، و أمره أن يغير على مؤتة
حيث قُتل أبوه [زيد] و أن يغزو وادي فلسطين، فتناقل أسامة و تناقل الجيش بتناقله،
و جعل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم في مرضه يثقل و يخفّ و يؤكّد القول في
تنفيذ ذلك البعث حتى قال له أسامة: بأبي أنت و أمي، أتأذن لي أن أمكث أيامًا حتى
يشفيك الله تعالى؟ فقال: "أخرج و سرّ على بركة الله". فقال: يا رسول الله! إن أنا
خرجتُ و أنت على هذه الحال خرجتُ و في قلبي قرحة. فقال: "سرّ على النصر و
العافية". فقال: يا رسول الله! إنني أكره أن أسائل عنك الركب. فقال: "أنفذ لها أمرتك
به". ثم أغمى على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم، و قام أسامة فتجهّز

۱- همان مصدر، ص ۳۷۱.

۲- جنگ ۲۰، ص ۱۱۸.

للخروج، فلما أفاق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسأل عن أسامة و البعث، فأخبر أنهم يتجهزون، فجعل يقول: "أنفذوا بعث أسامة، لعن الله من تخلف عنه". و كثر ذلك، فخرج أسامة و اللواء على رأسه و الصحابة بين يديه، حتى إذا كان بالجرف نزل و معه أبوبكر و عمر و أكثر المهاجرين، و من الأنصار أسيد بن حضير و بشير بن سعد و غيرهم من الوجوه، فجاءه رسول أم أيمن يقول له: ادخل؛ فإن رسول الله يموت. فقام من فورِهِ، فدخل المدينة و اللواء معه، فجاء به حتى ركزه بباب رسول الله، و رسول الله قد مات في تلك الساعة. انتهى بعين لفظه. و قد نقله جماعة من المؤرخين منهم العلامة المعتزلي في آخر صفحة ٢٠ و التي بعدها من المجلد الثاني من شرح نهج البلاغة^١.

امر رسول اكرم به قتل حرقوص بن زهير و تخلف ابوبكر و عمر

[المراجعات] صفحة ٢٦١:

حسبك مما تلتئمسه ما أخرجه جماعة من أعلام الأمة و حفظة الأئمة و اللفظ للإمام أحمد بن حنبل في صفحة ١٥ من الجزء الثالث من مسنده من حديث أبي سعيد الخدري قال: إن أبابكر جاء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله! إنى مررت بوادي كذا و كذا فإذا رجل متخشع حسن الهيئة يصلي، فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "أذهب إليه فاقته". قال: فذهب إليه أبوبكر، فلما رآه على تلك الحال كره أن يقتله، فرجع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. قال: فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "أذهب فاقته". فذهب عمر فرآه على تلك

١-المراجعات، ص ٣٧٣.

٢-جنگ ٢٠، ص ١١٨.

الحال التي رآه أبو بكر عليها قال: فكَرِهَ أَنْ يَقْتُلَهُ. قال: فرجع فقال: يا رسول الله! إنني رأيتُه يُصَلِّي متخشعًا، فكَرِهْتُ أَنْ أَقْتُلَهُ. قال: "يا علي! اذْهَبْ فاقْتُلْهُ". قال: فَذَهَبَ عليٌّ فلم يَرَهُ، فَجَرَعَ عليٌّ فقال: "يا رسول الله! إنه لم يُرَهُ" قال: فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "إن هذا وأصحابه يَقْرءُونَ القرآنَ لا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ، كما يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثم لا يَعُودُونَ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ السَّهْمُ فِي فُوقِهِ، فاقْتُلُوهُمْ؛ هم شرُّ البرية".^١ ٢.

امر رسول اکرم به قتل اول قرن يطلع في أمتي رأس الخوارج حرقوص و
تخلف ابوبكر و عمر

[المراجعات، صفحہ ٢٦١]:

و اخرج أبو يعلى في مسنده (كما في ترجمة ذي الثدية من إصابة ابن حجر) عن
أنس قال:

كان في عهد رسول الله رجلٌ يُعْجِبُنَا تَعَبُّدُهُ و اجتهاده، و قد ذَكَرْنَا ذَلِكَ لرسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم باسمه، فلم يَعْرِفْهُ فوصفناه بِصِفَتِهِ، فلم يَعْرِفْهُ، فبينما
نحن نذكره إذ طَلَعَ الرَّجُلُ قَلْبَنَا: هو هذا. قال: "إنكم لتخبروني عن رجلٍ إن في وجهه
لسفعة من الشيطان" فأقبلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ و لم يُسَلِّمْ فقال له رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم: "أُنشِدْكَ اللهُ، هل قلتَ حينَ وَقَفْتَ على المجلس: ما في القومِ أحدٌ
أفضلُ مِنِّي أو خيرٌ مِنِّي؟" قال: اللهم نعم. ثم دَخَلَ يُصَلِّي، فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم: "مَنْ يَقْتُلِ الرَّجُلَ؟" فقال أبو بكر: أنا. فدَخَلَ عليه فوجده يُصَلِّي

١-المراجعات، ص ٣٧٥.

٢-جنگ ٢٠، ص ١١٩.

فقال: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَقْتُلُ رَجُلًا يُصَلِّي. فخرج فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَا فَعَلْتَ؟" قال: كرهت أن أقتله و هو يصلي، و أنت قد نهيت عن قتل المصلين. قال: "مَنْ يَقْتُلُ الرَّجُلَ؟" قال عُمَرُ: أنا. فَدَخَلَ فَوَجَدَهُ وَاضِعًا جَبْهَتَهُ فَقَالَ عُمَرُ: أَبُوبَكْرٍ أَفْضَلُ مِنِّي فَخَرَجَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَهَيْمٌ" قال: وَجَدْتُهُ وَاضِعًا جَبْهَتَهُ لِلَّهِ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَقْتُلَهُ. فقال: "مَنْ يَقْتُلُ الرَّجُلَ؟" فقال عليٌّ: "أنا". فقال: "أنت إن أدركته". فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ قَدْ خَرَجَ، فَرَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فقال: "مَهَيْمٌ؟" قال: "وَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ". قال: "لَوْ قُتِلَ مَا اخْتَلَفَ مِنْ أُمَّتِي رَجُلَانِ"، الحديث.

و أخرجه الحافظُ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الشَّيرَازِي فِي كِتَابِهِ الَّذِي اسْتَخْرَجَهُ مِنْ تَفَاسِيرِ يَعْقُوبَ بْنِ سَفِيَّانٍ وَ مِقَاتِلِ بْنِ سَلِيمَانَ وَ يَوْسُفَ الْقَطَّانِ وَ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ وَ مِقَاتِلِ بْنِ حَيَّانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ حَرْبٍ وَ السَّدِّيِّ وَ مَجَاهِدَ وَ قَتَادَةَ وَ وَكَيْعَ وَ ابْنَ جَرِيحٍ، وَ أَرْسَلَهُ إِسْرَائِيلَ الْمُسْلِمَاتِ جَمَاعَةً مِنَ الثَّقَاتِ: كَالْإِمَامِ شَهَابِ الدِّينِ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفِ بَابِنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْدَلُسِيِّ عِنْدَ انْتِهَائِهِ إِلَى الْقَوْلِ فِي أَصْحَابِ الْأَهْوَاءِ مِنَ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنْ عَقْدِ الْفَرِيدِ. وَ قَدْ جَاءَ فِي آخِرِ مَا حَكَاهُ فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "إِنَّ هَذَا لِأَوَّلِ قَرْنٍ يَطْلُعُ فِي أُمَّتِي، لَوْ قَتَلْتُمُوهُ مَا اخْتَلَفَ بَعْدَهُ اثْنَانِ. إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ ثَلَاثًا وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً^١". اهـ^٢.

١- فرقة و شيعة لفظان (بحساب الجمل) مترادفان لان كلاً منهما ٣٨٥ و هذا مما تتفأل به عوام تلك الفرقة.

٢- المراجعات، ص ٣٧٦.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٢٠.

مالك بن نویره را به جرم تشیع، و عدم إقرار به خلافت ابوبكر كشتند

[بشارة الشیعة] صفحه ١٢٥:

و ذلك لأنه لما استتم الأمر لأبي بكر صعد المنبر و قام خطيباً، فقام إليه جماعة من المهاجرين و الأنصار، فأنكروا عليه أشدَّ الإنكار، و ذكروه حديث يوم الغدير، فقال: أيها الناس! اقبلوني اقبلوني؛ فلست بخيركم و على فيكم. فقام إليه عمر و قال له: و الله، ما أقلناك، و لا يلي هذا الأمر أحدٌ غيرك. و كان في جملة من أنكر عليه مالك بن نويرة حين دخل المدينة و رآه على المنبر، فتعجب من نبذهم حديث يوم الغدير مع تلك التأكيدات، فخافوا أن يصيبهم من قبله فتق؛ إذ كانت له قبيلة و كان من شجعان العرب يُعدُّ بمائة فارس. فلما رحل إلى أهله بعثوا إليه خالد بن الوليد في جيش؛ ليأخذ منه زكوة ماله، فأخذ من خالد العهود و المواثيق على أن لا يتعرض له بمكروه، فيعطيه الزكاة. فلما جنَّ عليهم الليل و نام مالك و أصحابه، فقتلوهم غدراً، و دخل بإمراته في ليلته، و طبخ رأسه في وليمة عرسه، و سبى حريمه، و سأمهم أهل الردة افتراءً و كذباً. فلما رأى الناس أمثال ذلك منهم، دخلوا تحت سلطنتهم الجائرة الجابرة، كما كانت الناس يدخلون تحت سلطان الملوك الجابرة، و ما بقى إلا شِرْذمة قليلون، و كانوا خائفين متقين.^١

[آتش سوزی درب منزل صديقه طاهره]

[بشارة الشیعة] صفحه ١٢٥:

و ذلك كإضرارهم النار في دار سيّدة النساء؛ ليُجبروا على البيعة زوجها، و كانت هي فيها مع جماعة من أهلها، و منعها فدك و العوالى مع ادعائها النحلة و إيتانها بالشهود،

و ردّهم شهادةً من طهرَ الله من الرجس مع جماعة عدولٍ، ثم تصديقهم الأزواج في ادعاء الحجرة من غير شاهدٍ، و خرقهم كتابها، ثم إقالة الأول من الخلافة كما مرّ، و قوله: إن له شيطاناً يعتريه، و كأنه عنى به عمر، و شكّه عند موته في استحقاقه للخلافة، و عدم معرفته بالأحكام حتى قطع يسار سارقٍ، و لم يعرف الكلالة و لا ميراث الجدّة، و اضطرب في كثيرٍ منها حتى رجع فيها إلى أمير المؤمنين عليه السلام، و لم يجد خالداً و لا اقتص منه إلى غير ذلك. و قول الثاني: كانت بيعة أبي بكر فلتةً و قى الله شرّها، و من عاد إلى مثلها فاقتلوه، و أمر برجم امرأة حاملٍ و أخرى مجنونةٍ و أخرى ولدت لستة أشهر، فنهاه أمير المؤمنين عليه السلام بعد الحجّة و الإلزام، و قال: لولا علىّ لهلك عمر، كما قالها في وقائع أخر، و شكّه في موت النبي صلى الله عليه و آله و سلم حتى ثلّى عليه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ فقال: و كأنى لم أسمع بهذه الآية، و تغييره حدود الله المذكورة في القرآن بالآي الصّراح و سنن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الثابتة بالنصوص المروية عندهم في الصّحاح، و ذلك كأمره في الوضوء بغسل الرجلين و مسح الأذنين و المسح على العمامة و الخفّين، و إيجابه الوضوء مع غسل الجنابة، و نهيّه عن حيّ على خير العمل في الأذان، و زيادته الصّلاة خيرٌ من النّوم في أذان الفجر، و تقديمه التّسليم الذي للتّحليل على التّشهد الأوّل في الصّلاة، و حمليه الناس على الجماعة في النّوافل و على صلاة الضّحى، و جعله التّكبير على الجنائز أربعاً، و منعه أهل البيت من حقّهم، و نهيّه عن المتعتين، و عن تزويج غير قريش في قريش و العجم في العرب، و ردّه مقام إبراهيم إلى ما كان في الجاهليّة، و وّضعه الخراج على غير الأرضين، و إعطائه غير المستحقّين بالدّواوين، و تغييره صاع النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و حكمه بالعول و التّعصيب في الميراث،

۱- سورة الزّمر (۳۹) آیه ۳۰.

و قضائه بقطع السارق من معصم الكفّ و مفصل الساق خلافاً لما أمر به النبي صلى الله عليه و آله و سلم من ترك الكفّ و العقب، و إنفاذه في الطلاق الثلاث المرسلة، و منعه من بيع أمّهات الأولاد و إن مات الولد و قوله: هذا رأى رأيت، و منعه المغالات في المهور حتى خاصمته امرأة بالقرءان فقال: كلّ الناس أفتقه من عمر حتى المخدرات في الحجال، إلى غير ذلك ممّا لا يحصى. ثمّ جعله الخلافة بعده شورى بين ستّة شهد لهم بأنهم من أهل الجنة و أنّ النبي صلى الله عليه و آله و سلم مات و هو عنهم راضٍ، ثمّ أمر بضرب أعناقهم جميعاً إن لم يبايعوا واحداً منهم. و إحراق الثالث القرآن المجيد، و ردّه طلقاء الرسول، و توليته من ظهر فسقه حتى أحدثوا في أمر المسلمين ما أحدثوا، و إيثاره أهله بالأموال العظيمة، و تغييره كثيراً من حدود الصلاة و غيرها، و ضربه ابن مسعود حتى مات، و عمّاراً حتى أصابه فتق، و ضربه أباذر و نفيه إلى الرّبذة، و إسقاطه الحدّ عن الوليد و القود عن ابن عمر، و خذلان الصحابة له، و قتل جماعة منهم إياه مع كونهم جميعاً عدوّاً بزعمهم، إلى غير ذلك ممّا يحصل به الجزم بشقاقهم و نفاقهم. هذا مع ما ورد من طريق أهل البيت عليهم السلام من النصوص و التصريحات بسبهم و لعنهم و كفرهم ما يكاد يخرج عن حدّ التواتر، و لا سيما شكايات أمير المؤمنين عليه السلام عنهم تصریحاً و تلوياً في خطبه و كلماته في هذا الأمر بخصوصه. و من الشواهد أنّهم لم يكونوا في السرايا قطّ إلاّ تحت رايات الآخرين، و في مواقف أكثر الحروب إلاّ مُنْهَزِمِينَ، و قد قال الله سبحانه: ﴿وَمَنْ يُؤْمِدْهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^١.

١- سورة الأنفال (٨) آية ١٦.

٢- جنگ ٢٣، ص ٣٤٦.

٢- عمر

[عبارت عمر: لا أتحملها حيًّا و ميِّتًا]

در الأحكام السُّلْطَانِيَّة و الولايات الدِّيْنِيَّة ماوردی، صفحه ١٣ آورده است که:
 حَكَى ابْنُ إِسْحَاقَ أَنَّ عَمَرَ لَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَهُ مَجْرُوحًا سَمِعَ هَدَّةً، فَقَالَ: مَا شَأْنُ
 النَّاسِ؟ قَالُوا: يَرِيدُونَ الدَّخُولَ عَلَيْكَ. فَأَذِنَ لَهُمْ. فَقَالُوا: اءْهَدْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! اسْتَخْلَفَ
 عَلَيْنَا عَثْمَانُ! فَقَالَ: كَيْفَ يُحِبُّ الْمَالُ وَالْجَنَّةُ؟ فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، ثُمَّ سَمِعَ لَهُمْ هَدَّةً. فَقَالَ:
 مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ قَالُوا: يَرِيدُونَ الدَّخُولَ عَلَيْكَ. فَأَذِنَ لَهُمْ. فَقَالُوا: اسْتَخْلَفَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ
 أَبِي طَالِبٍ! قَالَ: إِذْنٌ يَحْمِلُكُمْ عَلَى طَرِيقَةٍ هِيَ الْحَقُّ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَرَ: فَاتَّكَأْتُ عَلَيْهِ عِنْدَ
 ذَلِكَ وَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا يَمْنَعُكَ مِنْهُ؟ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ! لَا أَتَحْمَلُهَا حَيًّا وَ مَيِّتًا. ١

ادعای عامه بر عمر در أثناء خطبه: یا ساریة! الجبل الجبل!

[الغدیر، جلد ٥، صفحه ٤٤]:

قال مسلمة: فوجدنا المحدثين معتمدين بالنبوة على قراءة ابن عباس؛ لأنهم
 تكلموا بأمرٍ عاليةٍ من أنباء الغيب خطرات، و نطقوا بالحكمة الباطنة، فأصابوا فيما
 تكلموا، و عُصِمُوا فيما نطقوا، كعمر بن الخطَّاب في قصَّة سارية و ما تكلم به من
 البراهين العالية.

و در تعلیقه گوید: هو ساریه بن زینم بن عبدالله. و كان من قصته أن عمراً رضى الله عنه أمره على جيش، و سيره الى فارس سنة ثلاث و عشرين، فوقع في خاطر سيدنا عمراً و هو يخطب يوم الجمعة أن الجيش المذكور لاقى العدو و هم في بطن وادٍ، و قد هموا بالهزيمة، و بالقرب منهم جبل.

فقال في أثناء خطبته: يا سارية! الجبل الجبل! و رفع صوته، فألقاه الله في سمع سارية، فانحاز بالناس إلى الجبل، و قاتلوا العدو من جانب واحد، ففتح الله عليهم (كذا في هامش تفسير القرطبي).

و از صفحه ۵۲ تا صفحه ۶۵ درباره علم ائمه شیعه به غیب و اثبات آن و نقض و ایرادهای وارده بر آن و دفع آن نقوض و ایرادها بحث مفصّلی نموده است؛ و از شاطبی در کتاب *الموافقات فی أصول الأحكام*، جلد ۲، صفحه ۱۸۴، مطالب ارزنده و نفیس به عنوان شاهد آورده است.^۱

تواریخ قطعی عامه بر آنند که: عمر خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را تهدید به آتش زدن نمود

[المراجعات، صفحه ۲۳۶]:

أما أصحابه: كحباب بن المنذر و غيره من الأنصار فإنها خضعوا عنوةً و استسلموا للقوة، فهل يكون العمل بمقتضيات الخوف من السيف أو التحريق بالنار^۲

۱- جنگ ۱۶، ص ۶.

۲- تهدیدهم علیاً بالتحریق ثابت بالتواتر القطعی، و حسبك ما ذكره الإمام ابن قتیبة فی أوائل كتاب الإمامة و السياسة؛ و الإمام الطبری فی موضعین من أحداث السنة الحادية عشرة من تاريخه المشهور؛ و ابن عبدربه المالکی فی حدیث السقیفة من الجزء الثاني من العقد الفريد - و أبوبکر <

إيماناً بعقد البيعة و مصداقاً للإجماع المراد من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "لا تجتمع أمتي على الخطأ"؟ أفتونا و لكم الأجر^۱.
صفحه ۲۳۹:

فكان ما كان مما لست أذكره فظنَّ خيرًا و لا تسأل عن الخبر^۳

مواردی که عمر و بعضی از مسلمین بر پیامبر ایراد گرفته‌اند

[المراجعات، صفحه ۲۶۴]:

و قريبٌ من هذه القضية ما أخرجه أصحابُ السنن عن عليٍّ قال: جاء النبيُّ أناسٌ من قريش فقالوا: يا محمد! إنا جيرانك. قال: فتغير وجهُ النبيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

﴿ أحمد بن عبدالعزيز الجوهري في كتاب السَّقِيْفَةِ كما في ص ۱۳۴، من المجلد الأول من شرح النَّهْج للحميدي الحديدي و المسعودي في مروج الذهب نقلًا عن عروة بن الزبير في مقام الاعتذار عن أخيه عبدالله، إذ همَّ بتحريق بيوت بني هاشم حين تحلَّفوا عن بيعته، و الشَّهْرِسْتَانِي نقلًا عن النَّظَام عند ذكر الفِرْقَةِ النَّظَامِيَّة من كتاب المَلل و النَّحَل. و أفرد أبو مخنف لأخبار السَّقِيْفَةِ كتابًا فيه تفصيل ما أجمَلناه. و ناهيك في شهرة ذلك و تواتره قولُ شاعر النَّيل الحافظ إبراهيم في قصيدته العَمْرِيَّة السَّائِرَةِ الطَّائِرَةِ:

و قوله لعليٍّ قاهها عمرُ
أكرم بسامعها أعظم بمُلقيها
حرقت دارك لا أبقى عليك بها
إن لم تُبايع و بنتُ المصطفى فيها
ما كان غيرُ أبي حفصٍ بقائلها
أمام فارسِ عدنانٍ و حاميتها
هذه معاملتهم للإمام الذي لا يكون الإجماع حجةً عندنا إلا إذا كان كاشفًا عن رأيه، فمتى يتم الاحتجاجُ بمثل إجماعكم هذا علينا و الحال هذه يا منصفون!؟

۱-المراجعات، ص ۳۴۷.

۲-همان مصدر، ص ۳۴۹.

۳-جنگ ۲۰، ص ۱۱۴.

آله و سلّم ثم قال لِعُمَرَ: "ما تقول؟" قال: صدّقوا؛ إنهم لجيرأئك و حلفأئك. فتغيّر وجهُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال: "يا معشرَ قريش! والله لبيعننَّ اللهُ عليكم رجلاً قد امتحن اللهُ قلبه بالإيمان، فيضربكم على الدين". فقال أبو بكر: أنا يا رسولَ الله؟! قال: "لا!" قال عُمَرُ: أنا يا رسولَ الله؟! قال: "لا، ولكنه يَخِصِفُ النَّعْلَ"، و كان أعطى علياً نعله يَخِصِفُهَا.^١

صفحه ٢٦٥:

١- حسبك منها صلحُ الحديبية، و غنائمُ حُنين، و أخذُ الفداء من أسرى البدر، و أمره صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنحرِ بعض الإبل إذ أصابتهم مجاعةٌ في غزوة تبوك و بعضُ شؤونهم يوم أحد و شعبه، و يومَ أبي هريرة إذ نادى بالبشارة لكل من لقي الله بالتوحيد، و يومَ الصلاة على ذلك المنافق، و يومَ اللَّمَزِ في الصدقات و سؤالهم بالفحش، و تأوّلُ آيتي الخُمس و الزكاة و آيتي المُتَعَتِينَ و آية الطلاق الثلاث، و تأوّلُ السنّةِ الواردة في نوافل شهر رمضان كميّة و كمّيّة و المأثورة في كميّة الأذان و كمّيّة التكبير في صلاة الجنائز، إلى ما لا يسع المقام بيانه، كالمعارضة في أمر حاطب بن بلتعة، و المعارضة لما فعله النَّبِيُّ في مقام إبراهيم، و كإضافة دور جماعة من المسلمين إلى المسجد، و كالحكم على البيانيين بديّة أبي خراش الهذلي، و كنفى نصر بن الحجاج السلمي، و إقامة الحدّ على جعدة بن سليم،^٢ و منع الحراج على السّواد، و كميّة ترتيب الجزية، و العهد بالشورى على الكميّة المعلومة، و كالعسّ ليلاً و التجسس نهاراً، و كالعول في الفرائض، إلى ما لا يُحصى من الموارد التي آثروا فيها القوّة و السّطوة و

١- المراجعات، ص ٣٧٧.

٢- راجع ترجمة عمر من طبقات ابن سعدٍ تقف على إقامة الحدّ على جعدة بلا شاهدٍ، ولا مدعى سوى ورقة فيها أبيات لا يُعرَف قائلها تتضمن رمى جعدة بالفاحشة.

المصالح العامة. و قد أفردنا لها في كتابنا (سبيل المؤمنين) ^١ باباً واسعاً ^٢.

مواردی که عمر صریحاً اعتراف به غضب حقّ حضرت کرده است

[المراجعات] صفحه ۲۷۸:

و حاوره مرّةً أخرى فقال له في حديث آخر: كيف خَلَفْتَ ابنَ عَمِّكَ؟ قال: فَظَنَنْتُهُ يعنى: عبد الله بن جعفر. قال: فقلتُ: خَلَفْتُهُ مع أترابه. قال: لم أعنِ ذلك. إِنَّمَا عَنَيْتُ عَظِيمَكُمْ أَهْلَ البَيْتِ. قال: قلتُ: خَلَفْتُهُ يَمْتَحُ بِالْغَرْبِ وَ هُوَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. قال: يا عبد الله! عليك دمَاءُ البَدَنِ إِن كَتَمْتَنِيهَا، هل بَقِيَ في نَفْسِهِ شَيْءٌ من أَمْرِ الخِلافةِ؟ قال: قلتُ: نعم. قال: أَيْزَعَمُ أَنَّ رَسولَ اللَّهِ نَصَّ عَلَيْهِ؟ قال ابنُ عَبَّاسٍ: قلتُ: وَ أَزِيدُكَ: سَأَلْتُ أَبِي عَمَّا يَدْعِي (من نَصَّ رَسولَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْخِلافةِ) فقال: صَدَقَ. فقال عُمَرُ: كان من رَسولِ اللَّهِ في أَمْرِهِ ذُرْوَةٌ من قَوْلٍ لا يُثْبِتُ حِجَّةً، وَ لا يَقْطَعُ عُذْرًا، وَ لَقَدْ كان يَرِيعُ^٥ في أَمْرِهِ وَقْتًا ما، وَ لَقَدْ أَرَادَ في مَرَضِهِ أَنْ يُصْرِّحَ بِاسْمِهِ، فَمَنْعَتْهُ من ذلك الحديث ^٦. وَ تَحاورا مرّةً ثالثةً فقال: يا

١- لئن فاتكم سبيل المؤمنين فلا تفوتنكم الفصول المهمة؛ فإنّ فيها من الفوائد ما لا يوجد في غيرها، و قد عقدنا فيها للمتأولين فصلاً على حدة، و هو الفصل ٨، ص ٤٤ و ما بعدها إلى ص ١٣٠ من الطبعة الثانية فيه تفصيل هذه الموارد.

٢-المراجعات، ص ٣٨٠.

٣-جنگ ٢٠، ص ١٢١.

٤- الذرور بالكسر و الضم: المكان المرتفع و العلوّ مطلقاً، و المعنى أنّه كان من رسول الله في أمر على من القول في الشاء عليه، و هذا اعتراف عمر كما لا يخفى.

٥- هذا مأخوذ من قولهم: ريع الرجل في هذا الحجر إذا رفعه بيده امتحاناً لقوته، يريد أنّ النبيّ كان في ثنائه على عليّ بتلك الكلمات البليغة يمتحن الأُمَّة في أنّها هل تقبله خليفة أم لا؟

٦- أخرج الإمام أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر في كتابه تاريخ بغداد بسنده المعتبر إلى ابن عباس، و أورده علامة المعتزلة في أحوال عمر من شرح نهج البلاغة، ص ٩٧ من مجلده الثالث.

ابن عباس! ما أرى صاحبك إلا مظلوماً. فقلت: يا أمير المؤمنين! فاردد إليه ظلامته. (قال:) فانترع يده من يدي، و مضى بهمهم ساعة، ثم وقف فلحقتة. فقال: يا ابن عباس! ما أظنهم منعمهم عنه إلا أنه استصغره قومه. قال: قلت له: والله ما استصغره الله ورسوله حين أمره أن يأخذ براءة^١ من صاحبك. قال: فأعرض عني وأسرع، فرجعت عنه^٢.

صفحه ٢٧٩:

و كم لرجلات بني هاشم يومئذ من أمثال هذه الاحتجاجات حتى أن الحسن بن عليّ جاء إلى أبي بكر و هو على منبر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال له: "إنزل عن مجلس أبي". و وقع للحسين نحو ذلك مع عمر و هو على المنبر أيضاً^{٦٥}.

بدعت هائی را که عمر در شریعت رسول الله نهاد

[الفصول المهمة] صفحه ٦٦: خاتمة

قال العسکری «فیما نقله السیوطی عنه فی ترجمة عمر من كتابه تاریخ الخلفاء»: هو أول من سُمی أمير المؤمنين، و أول من كتب التاريخ من الهجرة، و أول من اتخذ

١- [أی: سورة البراءة. (محقق)]

٢- المراجعات، ص ٣٩٥.

٣- أورد هذه المحاوره أهل السير في أحوال عمر، و نحن نقلناه من شرح نهج البلاغه لعلامة المعتزلة، فراجع ص ١٠٥ من مجلده الثالث.

٤- نقل ابن حجر كلتا القضیّین فی المقصد الخامس ممّا أشارت إليه آیه المودّة فی القربی، و هی الآیه ١٤ من آیات الباب ١١ من صواعقه، فراجع من الصواعق، ص ١٠٥. و قد أخرج الدارقطنی قضیة الحسن مع أبي بكر و أخرج ابن سعد فی ترجمة عمر من طبقاته قضیة الحسين مع عمر.

٥- المراجعات، ص ٣٩٦.

٦- جنگ ٢٠، ص ١٣٠.

بيت المال، و أوّل من سنّ قيام شهر رمضان بالتراويح، و أوّل من عسّ بالليل، و أوّل من عاقب على الهجاء، و أوّل من ضرب في الحمر ثمانين، و أوّل من حرّم المتعة الخ.^۱

حاشيه صفحه ۶۹

مُضِلُّ النَّاسِ قَدْ سَمَّوْهُ هَادٍ كَمَا قَدْ سُمِّيَ الْأَعْمَى بَصِيرًا^۲

صفحه ۷۴:

فذهب الإمام مالك (كما هو معلوم من مذهبه) إلى أن الخمس بأسره مفوض إلى السلطان يصرفه كيف يشاء، و أنه لا حق لأحد بالمطالبة فيه، و ذهب الإمام أبو حنيفة (كما هو بديهي من مذهبه) إلى أنه يقسم ثلاثة أسهم: فيعطى لمطلق أيتام المسلمين سهم، و لمطلق مساكينهم سهم، و لمطلق أبناء السبيل منهم سهم، و لا فرق عنده في ذلك بين ذى القربى منهم و غيره.

و أنت ترى نصّ الكتاب قد فرّض لذي القربى في الخمس حقًا قصره عليهم، و تعلم أن السنّة المطهّرة قد جعلت لهم فيه سهمًا لن تُبرأ الذمّة إلا بدفعه إليهم، و قد أجمع كافة أهل القبلة من أهل كلّ مذهب منهم و نحلّة على أن رسول الله صلّى الله عليه و آله كان يختصّ بسهم من الخمس، و يختصّ منه أقاربه بسهم آخر، و لم يعهد بتغيير ذلك إلى أحد حتى لحق بربه عزوجل. فلما ولي أبو بكر تأوّل الأدلّة، فأسقط سهم النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم و سهم ذوى القربى، و منع (كما في تفسير هذه الآية من الكشاف و غيره) بنى هاشم من الخمس^۳.

۱- الفصول المهمّة، ص ۸۱.

۲- همان مصدر، ص ۸۴.

۳- همان مصدر، ص ۸۹.

۴- جنگ ۲۲، ص ۱۰۵.

[اعتراض عمر به قسمت کردن رسول الله]

[الفصول المهمة] صفحه ١١١:

و أخرج الإمام أحمد من حديث عمر في صفحة ٢٠ من الجزء الأول من مسنده عن الأعمش عن شقيق سلمان بن ربيعة قال: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ قِسْمَةً فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَغَيْرِ هَؤُلَاءِ أَحَقُّ، مِنْهُمْ أَهْلُ الصُّفَّةِ. قَالَ: فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ: "إِنَّكُمْ تَسْأَلُونِي بِالْفُحْشِ" - الحديث.

و كان بعضهم يتنزّه عن الشئ یرخص فيه رسول الله و يفعله صلّى الله عليه و آله و سلّم.... أخرج البخارى^١ عن عائشة قالت:

صَنَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا، فَرَخَّصَ فِيهِ، فَتَنَزَّهَ عَنْهُ قَوْمٌ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَحَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ قَالَ: "مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ؟! فَوَاللَّهِ، إِنِّي لَأَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ، وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ خَشِيَّةً".^١ هـ.

و سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاطِبَ بْنَ بَلْتَعَةَ حِينَ أَرْسَلَ صَحِيفَتَهُ إِلَى الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَهُ: "مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟!"

قال: أردتُ أن يكون لى عند القوم يدٌ يُدْفَعُ بها عن أهلى و مالى، و ليس من أصحابك أحدٌ إلا له هناك من قومه من يدفع الله به عن أهله و ماله. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم: "صَدَقَ. لَا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَيْرًا". فقال عمر: قد خان الله و رسوله و المؤمنین، دَعْنِي فَلأضرب عُتْقَه - الحديث. أخرجه البخارى في آخر كتاب استتابة المرتدين من الجزء الرابع من صحيحه و في مواضع أخر من الصحيح.^٢

١- في كتاب الآداب في ص ٤٤ من الجزء الرابع من صحيحه.

٢- الفصول المهمة، ص ١٢٣.

صفحه ۱۱۳:

... و سأتلو عليك يسيراً منها نقلاً من كتاب المِلل والنحل للشهرستاني بعين لفظه، قال: منها رُدُّه الحَكَمَ بن أُمَيَّةَ إلى المدينة بعد أن طَرَدَه النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ يُسَمَّى طَرِيدَ رَسُولِ اللهِ، وَبَعْدَ أَنْ تَشَفَّعَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَيَّامَ خِلَافَتَيْهِمَا، فَمَا أَجَابَاهُ إِلَى ذَلِكَ، وَنَفَاهُ عُمَرُ مِنْ مَقَامِهِ أَرْبَعِينَ فَرَسَخًا. قَالَ: وَ مِنْهَا نَفِيَهُ أَبَا ذَرٍّ إِلَى الرَّبَذَةِ، وَتَرْوِجِيهِ مَرُوانَ بن حَكَمَ بِنْتَهُ، وَتَسْلِيمُهُ مُحَمَّدَ بْنَ غَنَائِمَ أَفْرِيقِيَّةَ لَهُ وَ قَدْ بَلَغَتْ مِئَتِي أَلْفَ دِينَارٍ. قَالَ: وَ مِنْهَا إِيوَاؤُهُ عَبْدِ اللهِ بن سَعِيدِ بن أَبِي سَرْحٍ بَعْدَ أَنْ أَهْدَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَمَهُ، وَتَوَلَّيْتُهُ إِيَّاهُ مِصْرَ بِأَعْمَالِهَا، وَتَوَلَّيْتُهُ عَبْدِ اللهِ بن عامر البصرة حتى أحدث ما أحدث، إلى غير ذلك مما تَقَمُّوا عَلَيْهِ. ١ هـ.

قلت: كإحراقه المصاحف؛ جمعاً للناس على قراءة واحدة، كما هو مقررٌ معلومٌ، وَ قَدْ نَصَّ عَلَيْهِ الْمُؤرِّخُونَ، وَ أَرْسَلَهُ ابْنُ الْأَثِيرِ فِي كَامِلِهِ إِرْسَالَ الْمُسْلِمَاتِ، وَ كَحِمَايَةِ لِحْمِي، وَ إِعْطَاةِ الْمُقَاتَلَةِ مِنْ مَالِ الصَّدَقَةِ، وَ إِيْثَارِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالْأَمْوَالِ، وَ ضَرْبِهِ عَمَّارَ بن ياسر وَ عَبْدِ اللهِ بن مسعود، وَ عَدَمَ إِقَامَتِهِ الْحَدَّ عَلَى عَبْدِ اللهِ بن عمر قَاتِلِ الْهُزْمَانِ، وَ كِتَابِهِ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ بِقَتْلِ مُحَمَّدِ بن أَبِي بَكْرٍ وَ جَمَاعَةِ آخَرِينَ مِنْ فَضْلَاءِ الْمُسْلِمِينَ. وَ مِنْ مَوَارِدِ تَأْوِيلِهِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى عَرَفَاتٍ يَتِمُّ فِيهَا وَ فِي مَنَى الصَّلَاةَ الظُّهْرَيْنِ وَ الْعِشَاءِ، مَعَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَانُوا إِذَا خَرَجُوا إِلَيْهَا يُقْصِرُونَ صَلَاتَهُمْ فِيهَا، بَلْ كَانَ عَثْمَانُ أَوَّلَ إِمَارَتِهِ يُقْصِرُ أَيضًا. رَوَى ذَلِكَ الْبُخَارِيُّ فِي بَابِ الصَّلَاةِ بِمَنَى مِنْ كِتَابِ الْحَجِّ مِنْ صَحِيحِهِ ١.

١- همان مصدر، ص ۱۲۴.

٢- جنگ ۲۲، ص ۱۰۹.

صلاة تراویح از بدعت‌های مُسَلَّمَة عمر است

[لأكون مع الصادقين، صفحہ ۱۳۸]:

و اتَّبَعْتُمْ سَنَةَ عُمَرَ فِي بَدْعِهِ لِلتَّرَاوِيحِ، خِلَافًا لِلسَّنَةِ النَّبَوِيَّةِ الَّتِي أَمَرَتْ الْمُسْلِمِينَ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ فِي بُيُوتِهِمْ فُرَادِيًّا لَا جَمَاعَةً، كَمَا أَثْبَتَ ذَلِكَ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ^١، وَ كَمَا اعْتَرَفَ عُمَرُ نَفْسُهُ بِأَنَّهَا بَدْعَةٌ^٢ ابْتَدَعَهَا، مَعَ أَنَّهُ لَمْ يَصَلِّهَا؛ لِأَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ بِهَا. فَقَدْ جَاءَ فِي الْبُخَارِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَيْلَةً فِي رَمَضَانَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ، يَصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ، وَ يَصَلِّي الرَّجُلُ فَيَصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَرَى لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلَاءِ عَلَى قَارِيٍّ وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْثَلًا. ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بَنْ كَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرَى وَ النَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ قَارِيَّتِهِمْ. قَالَ عُمَرُ: نَعَمْ الْبَدْعَةُ هَذِهِ...^٣!

فلماذا ابتدعتها و هربت منها يا عمر؟! و كان المفروض أن تصلّي أنت بهم؛ لأنك أميرهم، لا أن تخرج تتفرّج عليهم و تقول: نعمة البدعة! و كيف تكون نعمة بعد نهي الرسول عنها؟ و ذلك ما رفعوا أصواتهم و حصّبوا بابه ليصلّي بهم نافلة رمضان، فخرج إليهم مغضبًا فقال لهم صلّي الله عليه و آله و سلّم: "ما زال بكم صنيعكم حتى ظننت أنه سيكتب عليكم. فعليكم بالصلاة في بيوتكم؛ فإن خير صلاة

١- صحيح البخاري، ج ٧، ص ٩٩ (باب ما يجوز من الغضب و الشدة لأمر الله عزوجل).

٢ و ٣- صحيح البخاري، ج ٢، ص ٢٥٢ (كتاب صلاة التراويح).

٤- [أقرب الموارد: حصّبه: رماه بالحصباء، هذا أصله ثم كثر حتى استعمل في كل رمي؛ قال

الحريري: «فحصّبه بالخطام». (محقّق)]

المَرءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ^۱ و^۲

[منع کردن عمر از آوردن دوات و قلم]

در پاورقی صفحه ۱۱۷ شیعه در اسلام علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - راجع به منع کردن عمر از آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر در مرض موت می فرماید:

این مطلب از البدایة و النهایة، جلد ۵، صفحه ۲۲۷؛ شرح [نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۳۳؛ الکامل فی التاریخ، جلد ۲، صفحه ۲۱۷؛ تاریخ طبری جلد ۲، صفحه ۴۳۶ نقل شده است.

و در صفحه ۱۱۸ از پاورقی گوید که:

عمر از وصیّت ابوبکر منع نکرد با آنکه ابوبکر در حال وصیّت بی هوش شد! الکامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۲۹۲؛ شرح [نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۵۴.

و گذشته از اینها خلیفه دوّم در حدیث ابن عباس می گوید: من فهمیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می خواهد خلافت علی را تسجیل کند ولی برای رعایت مصلحت بهم زدم!

شرح [نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۳۴ می گوید:

خلافت از آن علی بود ولی اگر به خلافت می نشست مردم را به راه حق وادار می کرد و قریش زیر بار آن نمی رفتند؛ از این روی وی را از خلافت کنار زدیم! تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۱۱.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲ (کتاب صلاة التراويح).

۲- لأکون مع الصادقین، ص ۱۶۱.

۳- جنگ ۲۰، ص ۲۹۴.

شیعه در اسلام علامه طباطبائی، صفحه ۱۱۹:
 ابوبکر با کسانی که از دادن زکات امتناع ورزیدند دستور جنگ داد و گفت:
 (اگر عقلی را که به پیغمبر خدا می‌دادند به من ندهند با ایشان می‌جنگم!) پاورقی:
 البداية و النهایة، جلد ۶، صفحه ۳۱۱.^۱

[مدارک واقعه قرطاس و قلم]

[شیعه در اسلام علامه طباطبائی (ره)، پاورقی صفحه ۷]:
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وفاتش فرمود: "دوات و قلم حاضر
 کنید تا نامه‌ای برای شما بنویسم که سبب هدایت شما شده گمراه نشوید." عمر
 از این کار مانع شده و گفت: مرضش طغیان کرده هذیان می‌گوید.
 تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۳۶؛ صحیح بخاری، جلد ۳؛ صحیح مسلم،
 جلد ۵؛ البداية و النهایة، جلد ۵، صفحه ۲۲۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۳۳.
 این قضیه در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و خلیفه اول به خلافت
 عمر وصیت کرد و حتی در اثناء وصیت بی‌هوش شد ولی عمر چیزی نگفت و
 خلیفه اول را به هذیان نسبت نداد، در حالی که هنگام نوشتن وصیت بی‌هوش شده بود
 ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معصوم و مشاعرش بجا بود. روضة الصفا،
 جلد ۲، صفحه ۲۶۰.^۲

۱- جنگ ۹، ص ۶.

۲- جنگ ۹، ص ۲.

۳- [جهت اطلاع بیشتر از مصادری که متعرض داستان اعتراض خلیفه ثانی به پیامبر اکرم صلی الله
 علیه و آله و سلم شده‌اند به کتب ذیل مراجعه فرمائید: الشیعة فی الإسلام، ص ۱۷۲ به نقل از
 البداية و النهایة، ج ۵، ص ۲۲۷ و شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳ و الکامل فی التاریخ، ج
 ۲، ص ۲۱۷ و تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۴۴؛
 المهذب، ج ۱، ص ۱۲؛ عمدة القاری، ج ۱۷، ص ۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح

يوم الاسلام حديث "قد غلب عليه الوجع و حسبنا كتاب الله" را نقل می نماید

[يوم الإسلام، احمد امين] صفحه ۴۱:

و قد أراد الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَنْ يُعَيَّنَ مَنْ يَلِي الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ؛ ففِي الصَّحِيحَيْنِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا احْتَضَرَ قَالَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ» وَكَانَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ الْقَوْمُ وَاخْتَصَمُوا: مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا إِلَيْهِ يَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: الْقَوْلُ مَا قَالَهُ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالاخْتِلَافَ عِنْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُمْ: "قَوْمُوا" فَقَامُوا.

و تُرِكَ الْأَمْرُ مَفْتُوحًا لِمَنْ شَاءَ جَعَلَ الْمُسْلِمِينَ طَوَالَ عَصْرِهِمْ يَخْتَلِفُونَ عَلَى الْخِلَافَةِ حَتَّى إِلَى عَصْرِنَا هَذَا بَيْنَ السُّعُودِيِّينَ وَ الْهَاشِمِيِّينَ، وَ قَدْ ظَلَّ الْإِسْلَامُ قَوِيًّا مَتِينًا مُدَّةَ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا مَاتَ بَدَأَتْ مَعَاوِلُ الْهَدْمِ. فَالْعَرَبُ مَعَ مَزَايِهَا الْمُتَعَدِّدَةِ تَتَّصِفُ بِعُيُوبٍ أَهْمُهَا عَدَمُ الطَّاعَةِ، وَ هُوَ دَوْرٌ تَارِيخِيٌّ، يَكَادُ يَكُونُ طَبِيعِيًّا، فَكُلُّ عَرَبِيٍّ يَرَى لِنَفْسِهِ حَقَّ السِّيَادَةِ وَ عَدَمَ الْخُضُوعِ، وَ قَدْ كَانُوا يَخْضَعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ لِاعْتِقَادِهِمْ بِالسَّلْطَةِ الْإِلَهِيَّةِ، فَلَمَّا مَاتَ لَمْ يُدْعِنُوا لِمَنْ أَتَى بَعْدَهُ، كَمَا كَانُوا يُدْعِنُونَ لِلرَّسُولِ مِنْ قَبْلِ^٢.

١- البخاري، ج ٥، ص ١٣٨ و ج ٧، ص ٩؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٣٢٥؛ فتح الباري، ج ٨، ص ١٠٢؛ المصنّف، ج ٥، ص ٤٣٨؛ السنن الكبرى، ج ٣، ص ٤٣٣؛ الملل والنحل، ج ١، ص ٢٢؛ المراجعات، ص ٣٥٣؛ أضواء على السنة المحمّديّة، ص ٥٢. (محقّق)

١- [جمع المِعْوَل. (محقّق)]

٢- جنگ ٢٣، ص ٨٠.

راجع به قول عمر: إن الرجل ليهجر

در کتاب شیعه در اسلام سبط، جلد ۱، صفحه ۱۲، در پاورقی گوید:
بخاری در صحیح، جلد ۳، صفحه ۶۰، باب مرض النبی و وفاته از ابن عباس
روایت می کند که گفت: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؟! اشتد برسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم وجعه فقال: "اثتونی أکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً". فتنازعوا
و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا: ما شأنه؟ أهجر؟ استفهّموه فذهبوا یردّون علیه
فقال: "دعونی! فالذی أنا فیہ خیرٌ ممّا تدعونی إلیه".

ابن سعد در طبقات ضمن این داستان چند حدیث از ابن عباس و جابر نقل
کرده و از جمله در جلد ۲، صفحه ۳۶ گوید:

پیغمبر فرمود: "اثتونی بدوایة و صحیفة أکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً".
قال: فقال بعض من کان عنده: إن نبی الله لیهجر. قال: فقیل له: ألا نأتیک بما طلبت؟
قال: "أو بعد ماذا؟" قال فلم یدع به.

و در صفحه ۴۰ کتاب شیعه در اسلام سبط، جلد ۲، گوید:
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة چاپ سوم، سال ۱۳۲۹، جلد ۳، صفحه
۱۱۴ گفتگویی را میان ابن عباس و عمر در موضوع خلافت نقل کرده و از جمله
عمر می گوید: عقیده علی آن است که پیغمبر در دم مرگ، خلافت او را اراده کرده،
پس ابن ابی الحدید گوید: و قد روی معنی هذا الخبر بغير هذا اللفظ و هو قوله: إن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أراد أن یدکره (یعنی: علیاً) للأمر فی مرضه،
فصددته عنه؛ خوفاً من الفتنة و انتشار أمر الإسلام، فعلم رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم ما فی نفسی و أمسک، و أبی الله إلا إمضاء ما حتم.

و در صفحه ۳۲ کتاب شیعه در اسلام، جلد ۲ گوید:

هجر به معنی هذیان و هذیان به معنی پریشان گوئی است، خواه از کمی خرد

برخیزد خواه نتیجه بیماری باشد، چنان که فیروزآبادی در قاموس لغت (هدی) را معنی کرده گوید: تکلم بغير معقولٍ لمرضٍ أو غيره.

زمخشری در *أساس البلاغة* و فیروزآبادی در قاموس و فیومی در *مصباح المنیر* و ابن اثیر در *نهایة*، هجر را به معنی هذیان و فحش و سخن زشت و درهم گوئی (اختلاط) دانسته و ابن اثیر به داستان مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کرده و آن کلمه زشت را از عمر نقل نموده، گوید:

چون گوینده آن عمر بود، آن جمله از راه پرسش و استفهام است نه به نحو اخبار ولی جای پرسش است که آیا کدام یک از صحابه چنین گمانی داشتند تا جای این پرسش خنک باشد؟ خشم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیرون کردن آنان دلیل است که آن جمله از راه پرسش نبوده و از این گذشته عبارت ابن سعد بدون همزه و به لفظ «لیهجر» است چنان که ذکر شد.

در *رواشح السماویة* میرداماد، ذیل صفحه ۱۳۶ به بعد، راجع به «إن الرّجل لیهجر» و معنای هجر و تصحیفات معنوی که بعضی از علماء عامه در معنی هجر نموده اند مطالبی در تحت عنوان: و من التصحیفات الناصحة المعرّبة بالعلماء العامة فی حدیث مرض النبی صلی الله علیه و آله: «أتتونی بدوایة و قرطاسٍ أکتب لکم کتابًا لن تضلّوا بعدی» الخ وارد است.

در *غایة المرام*، الباب الثالث و السبعون، از عامه در این معنی ۱۷ حدیث در صفحه ۵۹۵ آورده است؛ و در باب الرابع و السبعون از طریق خاصه ۲ حدیث در صفحه ۵۹۹ آورده است.

در *تاریخ طبری*، جلد ۲، صفحه ۴۳۶ [سنة إحدى عشرة، ذکر الأحداث التي كانت فیها] راجع به تأسّف ابن عبّاس از یوم الخمیس که حضرت رسول الله لوح و دوات طلبیدند و ردّ آن حضرت نمودن به لفظ یهجر مطالبی است.

در کتاب سلیم بن قیس، صفحه ۲۰۹، [الحديث السابع و العشرون] راجع به
 بکاء ابن عباس و بیانه قول النبی: "ایتونی بکتف اکتب لکم کتابا لاتصلوا بعدی"
 مطالبی است.

در کتاب سلیم، صفحه ۸۲، [ذیل الحديث الرابع] راجع به آنکه ابوبکر
 هفتمین نفر از هفت نفری است که با امیرالمؤمنین به عنوان امارت سلام کرده و
 تحیت گفته است و نیز در صفحه ۱۶۴ راجع به این موضوع نیز مطالبی است.

چون ابوبکر در حال مرگ وصیت نامه می نوشت، بی هوش شد و کاتب در
 حال بیهوشی او نوشت که عمر خلیفه باشد، ابوبکر چون بیدار شد کاتب را تحسین
 نمود و عمر نیز به ابوبکر ایرادی نگرفت و وصیت او را عمل بر هجر و هذیان نکرد
 با آنکه ابوبکر مردی عادی بود و شدت مرض او را به بیهوشی کشانید ولی رسول
 خدا که سفیر الهی بودند و در عین حال مرض هم آن قدر سخت نبود، گفتار آن
 حضرت را حمل بر هذیان و هجر نمود.

در شرح نهج البلاغه، طبع بیروت، جلد ۱، صفحه ۱۶۳ گوید:

لما احتضر أبو بكر قال للكاتب اكتب: هذا ما عهد عبد الله بن عثمان آخر عهد
 بالدنيا و أول عهد بالآخرة، في الساعة التي يبر فيها الفاجر و يسلم فيها الكافر. ثم
 أغمى عليه، فكتب الكاتب: عمر بن الخطاب. ثم أفاق أبو بكر، فقال: اقرأ ما كتبت.
 فقرأ و ذكر اسم عمر، فقال: أنى لك هذا؟ قال: ما كنت لتعدوه، فقال: أصبت.

و در صفحه ۱۶۵ گوید:

أحضر أبو بكر عثمان - وهو يوجد بنفسه - فأمره أن يكتب عهداً و قال اكتب:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد عبد الله بن عثمان إلى المسلمين:

أما بعد. ثم أغمى عليه، و كتب عثمان: قد استخلفت عليكم عمر بن خطاب،
 و أفاق أبو بكر، فقال: اقرأ فقرأه، فكبر أبو بكر و سر، و قال: أراك خفت أن يختلف

الناس إن متُّ في غَشِيَّتِي. قال: نعم. قال: جزاك الله عن الإسلام وأهله.

در صفحه اول همین کتاب، نام بعضی از مدارک تاریخی قول عمر: إن الرجل ليهجر برده شده، بدانجا مراجعه شود؛ و نیز به ذیل صفحه ۴ و اوائل صفحه ۵ مراجعه شود.

در طبقات ابن سعد، جلد ۲، صفحه ۲۴۲ تا صفحه ۲۴۵ راجع به قول عمر: إن الرجل ليهجر چندین روایت بیان می کند.

در شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، جلد ۲، صفحه ۵۵، روایت هجر را بیان کرده است.

در پاورقی صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸ شیعه در اسلام علامه طباطبائی، مطالبی راجع به قول عمر و بیان سندهای این حدیث وارد است؛ به آنجا مراجعه شود.

در کتاب شیعه در اسلام سبط، جلد ۲، صفحه ۴۶ گوید:

ابن اثیر در اسد الغابة، جلد ۴، صفحه ۳۱ گوید: عن علي عليه السلام: "قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنت بمنزلة الكعبة تُؤْتَى ولا تأتي، فإن أتاك هؤلاء القوم فسلموها إليك (يعنى: الخلافة) فأقبل منهم، وإن لم يأتوك فلا تأتهم حتى يأتوك".^۱

قدغن شدن کتابت احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

شیعه در اسلام [علامه] طباطبائی، صفحه ۹:

و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال و اقوال خود مصیب و در روش او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت، همان علی علیه السلام بود. در پاورقی گوید: البداية و النهاية، جلد ۷، صفحه ۳۶۰.

شیعه در اسلام [علامه] طباطبائی، صفحه ۱۰:

حتی شیعه دوش به دوش اکثریت به جهاد می‌رفتند و در امور عامه دخالت می‌کردند و شخص علی در موارد ضروری اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می‌نمود. پاورقی تاریخ یعقوبی، صفحه ۱۱۱ و صفحه ۱۲۶ و صفحه ۱۲۹.

شیعه در اسلام [علامه] طباطبائی، صفحه ۱۱:

چون قضایای مالک بن نویره را بیان می‌کند سپس می‌فرماید: و به دنبال این جنایت‌های شرم‌آور خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد. تاریخ یعقوبی، جلد ۱، صفحه ۱۱۰؛ تاریخ اُبی‌الفداء، جلد ۱، صفحه ۱۵۸.

شیعه در اسلام [علامه] طباطبائی، صفحه ۱۱:

و همچنین خمس را از اهل بیت و خویشان پیغمبر اکرم بریدند. پاورقی: درالمنثور، جلد ۳، صفحه ۱۸۶ و تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۸.

شیعه در اسلام [علامه] طباطبائی، صفحه ۱۱:

و نوشتن احادیث پیغمبر اکرم به کلی قدغن شد و اگر در جائی حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته می‌شد آن را ضبط کرده و می‌سوزانیدند.

پاورقی: ابوبکر در خلافتش پانصد حدیث جمع کرد. عایشه می‌گوید: یک شب تا صبح پدرم را در اضطراب دیدم. صبح به من گفت: احادیث را بیاور! پس همه آنها را آتش زد! کنز العمال، جلد ۵، صفحه ۲۳۷.

در متن می‌گوید: و این قدغن در تمام زمان خلفای راشدین تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی (۹۹ - ۱۰۲) استمرار داشت.

پاورقی: تاریخ اُبی‌الفداء، جلد ۱، صفحه ۱۵۱ و غیر آن.

در پاورقی صفحه ۱۱۲ از شیعه در اسلام علامه طباطبائی می‌فرماید:

درباره مطالب مربوط به امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و

سَلَم و حکومت اسلامی به مدارک زیر مراجعه شود: تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۶ الی صفحه ۶۱؛ سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۲۳ الی ۲۷۱؛ تاریخ ابی الفداء، جلد ۱، صفحه ۱۲۶؛ غایة المرام، صفحه ۶۶۴ از مسند احمد و غیر آن.

در شیعه در اسلام علامه طباطبائی، در پاورقی‌های صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷، راجع به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام که به آیاتی از قرآن استدلال شده است بیان فرموده و مدارک آن را نیز ذکر می‌کند مانند: حدیث غدیر که مستند به آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»^۱ مربوط است و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۲ و «الْيَوْمَ يَيسَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۳ و همچنین احادیثی با مدرک آن ذکر می‌کند مانند حدیث غدیر و حدیث عشیره و حدیث منزلت و غیر آن.^۴

اولین کسانی که اجتهاد در مقابل نص نمودند، عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و عبدالله بن مسعود و ابوحنیفه بودند

[یوم الإسلام، احمد امین، صفحه ۱۸۷]:

و كان من أكبر قادة المسلمين عمر بن الخطاب، و كان يجتهد حتى فيما يقابل النص. و سار معاذ بن جبل ثم عبدالله بن مسعود ثم أبوحنيفة النعمان على هذه الطريقة، و طريقة إعمال العقل فيما يروى و الاجتهاد فيما يجد من الأحداث. و إنما المسلمون آخر أمرهم هم الذين أغلقوا باب الاجتهاد، و حرّموه عليهم، و كلّفوا المسلمين شططاً في أتهم يسيرون في الظروف الحادثة سيرهم في الظروف القديمة، و

۱-سوره المائدة (۵) آیه ۵۵.

۲ و ۳-سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۳.

۴-جنگ ۹، ص ۴.

ظهوراً امام العالم الغربي بمظهر الجامدين، و اتخذ هؤلاء المستشرقون عمل المسلمين حجة على الإسلام نفسه، و الإسلام نفسه من ذلك برآء.

و تبع هذا علو في الدين و التشدد فيه، بعد أن كان الإسلام سمحاً و سهلاً؛ و ذلك بسبب تأثير الفلسفة اليونانية على المسلمين. فالإسلام يأمر بغسل الوجه عند الوضوء، فتأتى الفلسفة و تُحدّد معنى الوجه و ما تنطبق عليه كلمة الوجه، كأن المتوصّى مهندس مساح يريد تحديد الوجه بالمساحة. و الدين يندب إلى السواك، فيأتى الجامدون المغالون، و يبحثون في السواك بم يكون؟ و متى يكون؟ و ما حجم القشرة المنزوعة من عود الأراك؟ و كيف يُستاك؟ و بعد أن يُستاك كيف يضع السواك؟ إلى آخر ما هناك.

فهذا تشديد في الدين، تأثر فيه الإسلام بالعقل الفلسفى اليونانى الذى يتعمق و يتعمق، و قد كان الإسلام يأمر بغسل الوجه و يندب إلى السواك على الفطرة من غير بحثٍ و لا تعمق، و هكذا فى سائر شئون الدين و تعاليمه، حتى خرجوا من ذلك إلى الحيل الشرعية التى يجتالون بها للهروب من الواجبات، فألقوا فى ذلك الكتب فى الحيل الشرعية. و كانت هذه الفلسفة أيضاً سبباً من أسباب التفريق بين المسلمين فرقاً مختلفة، حتى انقسموا فيما بينهم كانقسام الأمم قبلهم^۱.

[بدعت‌های عمر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]

[ترجمه قانون اساسی در اسلام] صفحه ۷۲ (پاورقی):

عمر با اقرار به اینکه متعه زنها - عقد انقطاعی - و همچنین حج تمتع در زمان

۱- جنگ ۲۳، ص ۱۲۳ به نقل از یوم الإسلام، احمد امین.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جائز بود، این دو را حرام کرده گفت: **أَحْرَمَهَا وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهَا**؛ به جای جمله **حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** در اذان دستور داد بگویند: **الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ**؛ در تعداد تکبیرات نماز جنازه تصرف کرد، در مسأله سه طلاق در یک مجلس، مسأله «عول» در ارث، تزویج زن کسی که گم شده است؛ و طبق احادیث صحاح اهل تسنن خلاف روئے پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا صریح فرموده او و یا حکم قرآن فتوا داد و عمل کرد.^۱

صفحه ۷۳:

ما استاد مودودی را دعوت می‌کنیم برای روشن شدن مسائل مزبور و غیر آن - به مسند احمد حنبل، جلد ۱ و همچنین صحیح مسلم در همان جلد، و فخر رازی در ذیل آیه **﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾**^۲ و خصوصاً درباره تغییر اذان - به کتاب **مَوْطَأُ مَالِكٍ** و درباره آزار دادن حضرت زهرا علیها السلام به کتاب **الإمامة و السیاسة ابن قتیبة** که در عین اختصار ارزشی تاریخی دارد مراجعه نمایند.

صفحه ۷۶:

veto: و تو، در اصل لغت به معنای «من مخالفم» می‌باشد.

صفحه ۷۸:

تنها دو مورد پیدا کردیم که خلیفه بر خلاف عقیده تمام اهل حلّ و عقد و یا اکثریت آنها تصمیمی گرفته است:

۱- تصمیم ابوبکر درباره فرستادن لشکر أسامة بن زید.

۱- [جهت اطلاع بیشتر پیرامون بدعت‌های عمر به کتاب **امام شناسی**، ج ۳، ص ۱۱۷ مراجعه شود. (محقق)]

۲- سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۲۴.

۲- عقیده‌اش دربارهٔ جنگ با مرتدین بود.
... عُمَر که بیش از همه در مسأله جنگ با مرتدین مخالف ابوبکر بود، بعداً
گفت: «به خدا جز این نبود که دیدم خداوند برای ابوبکر مسألهٔ جنگ را کاملاً
روشن نموده؛ من هم فهمیدم همان حق است».^۱

۱- جنگ ۱۷، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۳- عثمان

در مرگ رقیه، رسول الله أبو طلحه انصاری را به جای عثمان در قبر وارد کردند

[الغدیر، جلد ۳] از صفحه ۱۰ تا صفحه ۲۶ انتقاد می‌کند از کتاب حیاة محمد تألیف مستشرق ایمیل درمنعم که آن را یک استاد فلسطینی به نام محمد عادل زعیتر ترجمه کرده است و شدیداً از اصل کتاب و از مترجم انتقاد می‌کند؛ و چون مؤلف کتاب می‌گوید: دو داماد دیگر پیامبر که اموی بودند (عثمان و ابوالعاص) مدارا و رفقشان بیشتر بوده است، او در ضمن جواب از این مطلب می‌گوید:

و إني لا يسعني المجال لتحليل كلمة الرجل: و كان صهرا النبي الأمويان الخ. و حسبك في مداراة عثمان [الكریم] حديث [أنس] عن رسول الله لما شهد دفن رقية ابنته العزیزة، و قعد على قبرها و دمعت عيناه، فقال: "أيكم لم يقارف الليلة أهله؟!" فقال أبو طلحة: أنا! فأمره أن ينزل في قبرها.

قال ابن بطال: أراد النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن يحرم عثمان النزول في قبرها، و قد كان أحق الناس بذلك؛ لأنه كان بعلها، و فقد منها علقاً لا عوض منه؛ لأنه حين قال عليه السلام: "أيكم لم يقارف الليلة أهله؟!" سكت عثمان و لم يقل: أنا؛ لأنه قد قارف ليلة ماتت بعض نساءه، و لم يشغله هم بالمصيبة، و انقطع صهره من النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن المقارفة، فحرم بذلك ما كان حقاً له و كان أولى به من أبي طلحة و غيره.

و هذا بين في معنى الحديث، و لعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم قد كان

عَلِمَ ذَلِكَ بِالوَحْيِ، فَلَمْ يَقُلْ لَهُ شَيْئًا؛ لِأَنَّهُ فَعَلَ فِعْلًا حَلَالًا، غَيْرَ أَنَّ الْمَصِيبَةَ لَمْ تَبْلُغْ مِنْهُ مَبْلَغًا يَشْغَلُهُ حَتَّى حَرَّمَ مَا حَرَّمَ مِنْ ذَلِكَ بِتَعْرِيفٍ غَيْرِ صَرِيحٍ (الروض الأُنْف، مجلّد ۲، صفحه ۱۰۷).

أقول: در *أسد الغابة* در ترجمه ابوظلحة آورده است: هو زيد بن سهل بن الأسود بن حرام أنصاري خزرجي شهد العقبة و بدرًا، و له يوم أُحُد مقامٌ مشهود، كان يقي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنفسه، و يرمى بين يديه، و يتناول بصدريه؛ ليقى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و يقول: نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، وَ نَفْسِي دُونَ نَفْسِكَ، وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ: "صَوْتُ أَبِي طَلْحَةَ فِي الْجَيْشِ خَيْرٌ مِنْ مِائَةِ رَجُلٍ".

و آخی رسول الله بينه و بين أبي عبيدة بن الجراح، و شهد المشاهد كلها مع رسول الله، و كان زوج أم سليم أم أنس بن مالك.^۱

با وجود جنایات بی شمار عثمان، بخاری در صحیح خود از او نقل روایت می کند

[الفصول المهمة] صفحه ۱۱۵:

و قوله من حديث: و مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَادٌّ، و قوله تعالى: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۳، و كان فعله هذا أوَّلَ عَمَلٍ جَاهِلِيٍّ عَمِلَ بِهِ فِي الْإِسْلَامِ عَلَانِيَةً، فلم يقدح مع ذلك عند الجمهور في عدالته، و لم يمنع محمد بن

۱- *أسد الغابة*، ج ۵، ص ۱۸۱ (با اختلاف).

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۲۲.

۳- سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۵.

إسماعيل البخاري عن الإحتجاج به في صحيحه^۱.

حاشیه صفحه ۱۱۸:

(۷۰) إرسال رؤوس أهل المدينة إلى يزيد وإنشاده أبيات ابن الزُّبَيْرِ مشهورٌ مستفيضٌ، و قد ذكره ابنُ عبدربه في أواخر وقعة الحرة من العقد الفريد، و نقلَ هناك اعترافَ يزيدَ بارتداده عن الإسلام.^۳

نماز تمام در سفر از بدعت‌های عثمان است

[الأكون مع الصادقين، صفحه ۱۳۹]:

كما اتبعتم سنة عثمان بن عفان في بدعته إتمام صلاة السفر، خلافاً لسنة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم التي صلاها قصرًا.^۴ و لو أردتُ أن أُحصي ما خالفتم فيه سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لاستوجب ذلك كتابًا خاصًا، و لكن تكفي شهادتكم والحمد لله فيما أقررتم به على أنفسكم، و تكفي شهادتكم أيضًا بإقراركم بأن الشيعة الروافض هم الذين اتخذوا سنة النبي شعارًا لهم.^۵

۱- جميع المحدثين من أهل السنة يحتجون بمعاوية ويعتمدون عليه في مسانيدهم و صحاحهم: أما البخاري فقد احتج به في كتاب الجهاد و السير في باب قوله تعالى: ﴿فَأَن يَلَّهْ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾* من صحيحه، و احتج به أيضًا في أول باب وصل الشعر من كتاب اللباس، و في مواضع أخر لا تخفى على المتتبع.

*- سورة الأنفال (۸) قسمتی از آیه ۴۱.

۲- الفصول المهمة، ص ۱۲۷.

۳- جنگ ۲۲، ص ۱۱۱.

۴- صحيح البخاري، ج ۲، ص ۳۵ و كذلك تأولت عائشة، فصلت أربعًا، ص ۳۶.

۵- لأكون مع الصادقين، ص ۱۶۱.

۶- جنگ ۲۰، ص ۲۹۵.

احمد امین جنایات عثمان را یکایک می شمارد و از اتهام به شیعه عملاً

توبه می کند

[یوم الإسلام] صفحه ٥٨ :

و كان من أهم ما نَقَمَ النَّاسُ على عثمان أن طَلَبَ منه عبدُالله بن خالد بن أُسَيْدِ الأُمويِّ صِلَةً، فأعطاه أربعَ مائة ألفِ درهمٍ، و أعاد الحُكْمَ بن أبي العاص بعد أن نفاه رسولُ الله و أعطاه مائة ألفِ درهمٍ، و تصدَّق رسولُ الله بموضعِ سوقِ المدينةِ على المسلمين، فأقطعَه عثمانَ بن الحارث بن مروان بن الحُكْمَ، و أقطعَ مروانَ فدكاً، و قد كانت فاطمة طلبتَها بعد وفاة أبيها تارةً بالميراث و تارةً بالنَّحْلَة، فدُفِعَت عنها. و حَمِيَ المراعِي حول المدينة كُلِّها من مواشي المسلمين كُلِّهم إلا عن بني أُمَيَّة، و أعطى عبدُالله بن أبي السَّرْح جميعَ ما أفاءه الله عليه من فتح إفريقيًا بالمغرب - و هى من طرابلس إلى طَبْحَة - من غير أن يُشركه فيه أحدٌ من المسلمين، و أعطى أباسفیان بن حَرَب مائتي ألفٍ من بيت المال في اليوم الذى أَمَرَ فيه لمروان بن الحُكْمَ ببيعة ألف، و قد كان زوجه ابنته أمُّ أبان، فجاء زيد بن أرقم صاحبُ المال بالمفاتيح، فوضعها بين يَدَي عثمان و بكى. فقال عثمانُ: أتبكي أن وَصَلت رَحْمِي؟ قال: لا، ولكن أبكى؛ لأنِّي أَظُنُّكَ أخذتَ هذا المالَ عَوْضًا عما كنتَ أنفقته في سبيلِ الله في حياة رسولِ الله. والله لو أعطيتَ مروانَ مائةَ درهمٍ، لكان كثيرًا. فقال: أَلَيْسَ المفاتيحُ؛ فإننا سنجدُ غيرَكَ. و أتاه أبو موسى الأشعريُّ بأموالٍ كثيرةٍ من العراق، فقَسَمَها كُلِّها في بني أُمَيَّة، و زوَّج الحارث بن الحُكْمَ بنته عائشة، فأعطاه مائةَ ألفٍ من بيت المال أيضًا، و نَفَى أباذر - رحمه الله - إلى الرِّبْدَة؛ لِمَنَاهَضَتِهِ لمعاوية في الشَّام في كَنزِ الدَّهَبِ و الفِضَّة، و ضَرَبَ عبدُالله بن مسعود حتى كُسِرَ أضلاعُه، و عدَلَ عن طريقَةِ عُمَرَ في إقامةِ الحدود و ردِّ المظالم و كَفَّ الأيدي العاديَّة و الانتصابِ لسياسةِ الرِّعيَّة. و خَتَمَ ذلك كُلُّه بما وجدوه من كتابه إلى عامله بمصرَ يأمرُه فيه بقتلِ قادة الثَّورة. و قد أجاب بعضُ

المعتزلة عن هذه المطاعن بأجوبة مشهورة، على أننا نرى أن هذه الأحداث لم تبلغ المبلغ الذي يستباح به دمه، و كان يكفي أن يخلعوه من الخلافة، و لا يعجلوا بقتله^١.

حق، كلام على است: استأثر عثمان فأساء الأثرة وجزعتم فأساتم الجزع و لله

حُكْمٌ واقعٌ في المستأثر و الجازع

[يوم الإسلام، صفحه ٦٠]

و كما قال على عليه السلام: «استأثر (عثمان) فأساء الأثرة، و جزعتم فأساتم الجزع، و لله حُكْمٌ واقعٌ في المُستأثر و الجازع.»
صفحه ٦١:

زد على ذلك أن الحادثة قسّمت المسلمين إلى فرّق أربع أو خمس، بعد أن كان أمرهم واحداً و دينهم واحداً، فافترقوا إلى فرّق: شيعة عثمان و شيعة على عليه السلام و المرجئة و من لزم الجماعة و الحرورية، فكان أهل الشام شيعة عثمان و كذلك أهل البصرة. و قال أهل الشام: ليس أحدٌ أولى بطلب دم عثمان من أسرة عثمان و قرابته و لا أقوى على ذلك من معاوية. و قال أهل البصرة: ليس أحدٌ أولى بطلب دم عثمان إلا طلحة و الزبير؛ لأنّهم أهل الشورى. و أمّا شيعة على فإنّهم أهل الكوفة. و أمّا المرجئة فهم الشكّاء الذين شكّوا و كانوا من المغازي، فلمّا قَدِموا المدينة بعد قتل عثمان، و كان عهدهم بالناس و رأيهم واحد ليس بينهم اختلاف، فقالوا: تركناكم و أمركم واحد ليس بينكم اختلاف، و قَدِمنا عليكم و أنتم مختلفون بعضكم يقول: قُتل عثمان مظلوماً، و كان أولى بالعدل و أصحابه، و بعضكم يقول: كان على أولى بالحق، و أصحابه كلّهم ثقةٌ و عندنا مصدق، فنحن لا نتبرأ منها و لا نلعنها و لا نشهد عليهما، و نرجى أمرهما إلى الله حتّى يكون الله

هو الذى يحكم بينهم. و أمّا من لزم الجماعة فمنهم سعد بن أبي وقاص و أبوأيوب الأنصارى و أسامة بن زيد و محمد بن مسلمة فى عشرة آلاف من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. و التابعين قالوا جميعاً: نتولّى عثمان و عليّاً، و لا نتبرأ منها، و نشهد عليها و على شيعتها بالإيمان، و نرجو لهم و نخاف عليهم. و أمّا الحرورية فقالوا: نشهد على المُرَجَّةِ بالصّواب، ثمّ خلطوا بعد ذلك، و كفّروا كلّ من خالفهم.^۱

انتقال خلافت به عثمان و گفتار ابوسفیان به بنی امیه: تلقّفوها تلقّف الكُرة و

اعتراض عمار و مقداد

در کتاب شیعه در اسلام سبط، جلد ۱، صفحه ۵۲ در پاورقی گوید:

مسعودی در مروج الذهب، جلد ۱، صفحه ۴۳۹ گوید: و قد كان عمار حين بُويع عثمان بلغه قولُ أبي سفيان صخرِ بنِ حربٍ في دارِ عثمان عقيبَ الوقتِ الذي بُويع فيه عثمانُ، و دخل داره و معه بنى أمية!

فقال أبوسفیان: أفيكم أحدٌ من غيركم و قد كان أعمى [عمى]؟ قالوا: لا! قال: يا بنى أمية! تلقّفوها تلقّف الكُرة! فوالذى يحلف به أبوسفیان، ما زلتُ أرجوها لكم! و لتصيرنَّ إلى صبيانكم وراثته. فانتهره عثمانُ و ساءه ما قال!

و نَمَى هذا القولُ إلى المهاجرين و الأنصار و غير ذلك من الكلام، فقام عمارُ في المسجد فقال: يا معشر قريش! أمّا إذا صرّفتُم هذا الأمرَ عن أهل بيتِ نبيكم هيهنا مرّةً و هيهنا مرّةً فما أنا بآمنٍ أن ينزعه اللهُ فيضعه في غيركم، كما نزعتموه من أهله و وضعتموه في غير أهله.

و قام المقدادُ فقال: ما رأيتُ مثل ما أُوذِي به أهل هذا البيت بعد نبيهم! فقال
عبد الرحمن بن عوفٍ: و ما أنت و ذلك يا مقداد بن عمرو؟

فقال: إني والله لأحِبُّهم بحُبِّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ إِنِّ
الحَقُّ معهم وَ فيهم يا عبد الرحمن! أعجَبُ من قريشٍ وَ أنت تُطَوِّلهم على الناس أهل
هذا البيت قد اجتمعوا على نزع سلطانِ رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بعده
من أيديهم! أمّا وَ أيُّم اللهُ يا عبد الرحمن لو أجدُ على قريشٍ أنصارًا، لقاتلتهم كقتالي
إياهم مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يومَ بدرٍ الخ.^۱

عبدالله عنان محامی در تاریخ الجمعیات السّریّة و الحركات الهدّامة، صفحه

۴۶ گوید:

و كان لِعَلِيٍّ حِزْبٌ يُنادِي بخلافته عقب النبیِّ مباشرةً، وَ يَرى أَنَّهُ هو وَ بنوه
أحقُّ النَّاسِ بها.
تا آنکه گوید:

و من الخطأ أن يُقال: إنَّ الشَّيعةَ إنّما ظهروا لأوّل مرّةٍ عند انشقاق الخوارج، وَ
إِنَّهم سُمُّوا كذلك لبقائهم إلى جانبِ عَلِيٍّ شيعَةَ عَلِيٍّ، وَ ظهروا منذ وفاة النبیِّ كما
قَدَّمنا!^۲

ابن خلدون در تاریخ، جلد ۲، صفحه ۱۷۱ می گوید:

و فی قصّة الشّوری أنّ جماعةً من الصحابة كانوا يتشيّعون لعلیٍّ وَ یرون
استحقاقه على غيره، وَ لَمَّا عُدِلَ به إلى سواه تأفّفوا من ذلك وَ أسفوا له، مثل الزبير وَ

۱- [جهت اطلاع بیشتر پیرامون این متن و ترجمه آن به کتاب امام شناسی، ج ۸، ص ۲۰۷
مراجعه شود. (محقق)]

۲- [جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به کتاب امام شناسی، ج ۳، ص ۷۱ مراجعه شود. (محقق)]

معه عمّار بن یاسر و المقداد بن الأسود و غیرهم! إِلَّا أَنْ الْقَوْمَ لِرُسُوحِ قَدَمِهِمْ فِي الدِّينِ وَ حَرَصِهِمْ عَلَى الْأُلْفَةِ لَمْ يَزِيدُوا فِي ذَلِكَ عَلَى النَّجْوَى بِالتَّأْفِيفِ وَالْأَسْفِ.^۱

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۹، (بیست جلدی)، از صفحه ۱
 إلى صفحه ۳۰ راجع به مخالفت‌های امیرالمؤمنین با عثمان مطالبی آورده است.^۲

[کلام کفرآمیز ابوسفیان به عثمان]

[الفردوس الاعلیٰ] صفحه ۲۰، مرحوم قاضی در پاورقی گوید:

دخل ابوسفیان علی عثمان بعد أن وَلِيَ الخِلافةَ، وَ خاطبهم بكلامه المعلن بكفره و نفاقه، و قال: يا بني أُمِّيَّةٌ تَلَقَّفُوهَا^۳ تَلَقَّفَ الكُرَّةُ! وَ الَّذِي يَحْلِفُ بِهِ ابوسفیان، مازِلْتُ أَرْجوها لكم! وَ لَتَصِيرَنَّ إِلَى صِيبائِكُمْ وَرَاثَةً!^۴ وَ قال لعثمان: أَدْرِها كَالْكُرَّةِ، وَ اجْعَلْ أوتادها بنى أُمِّيَّةٍ؛ فَإِنَّها هُوَ المُلْكُ، وَ لا أَدْرِ ما مِنْ جَنَّةٍ وَ لا نارٍ.^۵

وَ أتى قَبْرَ حمزة سَيِّدِ الشُّهداءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَكَلَهُ بِرِجْلِهِ، ثُمَّ قال: يا حمزة! إِنَّ الأَمْرَ الَّذِي كُنْتَ تُفَاتِلُنَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ قَدْ مَلَكَناهِ الْيَوْمَ، وَ كُنَّا أَحَقَّ بِهِ مِنْ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ.^{۶، ۷}

۱- [جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به کتاب امام شناسی، ج ۸، ص ۲۰۶ مراجعه شود. (محقق)]

۲- جنگ ۹، ص ۱۸ و ۱۹.

۳- تَلَقَّفَ الشَّيْءَ: تناوله بسرعة. الطعام: بلعه.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳.

۵- الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹.

۶- رَكَلَهُ- رَكَّلًا وَ رَكَلَهُ: ضربه برجل واحده.

۷- النزاع و التخاصم، ص ۸۷.

۸- جنگ ۱۶، ص ۹۱.

اختلاف مذاهب و عقائد قبل از قتل عثمان

[یوم الإسلام] صفحه ۶۵:

و یری و لهاوزن^۱ أنّ من أسباب الفتنة قلّة ما كان يُوزّع على المحاربين من الفیء، و لم يُعوّض عن ذلك كثرة الغنائم فی الفتوح؛ بحجّة أنّ المال هو مال المسلمین لا مال الله. و قد ابتدع عمّر هذه الفكرة؛ لتقویة مال الحكومة، ولكنّ أحدًا لم یثر علیه؛ لشدّته و حزمه، فلما استلانوا جانب عثمان، كانت الفرصة سانحةً للثورة ...^۲

۱- Julius Wellhausen

۲- جنگ ۲۳، ص ۸۶.

۴- عایشه

[حقد عایشه بر ماریه قبطیه و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها]

و در [الفردوس الاعلی] صفحه ۸۲ تا صفحه ۸۴ در پاورقی، مرحوم قاضی گوید:

ماریه بنت شمعون القبطیه من فواضل نساء عصرها، عدّها جمع من علماء الرجال من الصحابیات، و هی مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سرّیه^۱ و هی أمّ ولده ابراهیم بن النبیّ. و كانت أمّ ماریه رومیة، و كانت ماریه بیضاء جعده^۲ جمیلة، فأهداها المقوقس صاحب الإسكندرية إلى رسول الله سنة ۷ هجرى، و معها أختها سیرین و ألف مثقال ذهباً و عشرين ثوباً لئیناً و بغلته (دلدل) و حماره (عفیر) و معهم حصیّ یقال له: مابور، و هو شیخ کبیر، و بعث کلّ ذلك مع حاطب بن أبی بلتعة. و عرّض حاطب على ماریة الإسلام و رغبها فيه، فأسلمت و أسلمت أختها، و أقام الحصیّ على دینه حتّى أسلم بالمدينة فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فأعجب رسول الله بماریه و أنزلها بالعالیه، و كان رسول الله یختلف إليها هناك و ضرب علیها الحجاب. و فی ذی الحجة من سنة ثمان للهجرة وکدت ماریه ابراهیم، فدفعه رسول الله إلى أمّ بردة بنت المُنذر بن زید بن النجار، فكانت تُرضعه.

۱- سرّی: الجید من کلّ شیء، م سرّیه.

۲- الجعد من الشعر: خلاف استرساله.

و قالت عائشة: ما غرّت على امرأةٍ إلا دون ما غرّت^١ على ماريّة؛ و ذلك أنّها جميلةٌ من النساء جَعْدَةٌ، و أُعجِبَ بها رسولُ الله، و كان أنزلَها أوّلَ ما قُدِمَ بها في بيتِ لحارثة بن النّعمان، فكانت جارّتنا. فكان رسولُ الله عامّة النّهار و اللّيل عندها حتّى فرغنا^٢ لها فجَزَعَت،^٣ فحوّلت إلى العالِيّة، فكان يَخْتلف إليها هناك، فكان ذلك أشدّ علينا، ثمّ رزق الله منها الولدَ و حُرّمناه منه.

قلتُ: إنّني أتعجّب من عَيْرَةِ عائشة على ماريّة، كما أنّ من العجب حِقْدَها على الصّديقة الطاهرة فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، و كان من جَرَاءِ ذلك أنّهُ تُوْفِيَت فاطمةُ عليها السّلام، فجاء نساءُ رسول الله كلّهنَّ إلى بني هاشم في العزّاء إلا عائشة، فإنّها لم تأتِ و أظهرت مَرَضًا. و نُقِلَ إلى عليّ عليه السّلام عنها ما يدلّ على الشّرور. راجع أعلام النساء لعمر رضا كحالة، مجلّد ٢، صفحة ٨٥٢، طبع دمشق. انتهى.^٥

[مطالبی راجع به خروج عایشه]

حمیری در صفحه ١٧٣ از دیوان خود گوید:

جاءت مع الأشقین^٦ في هودج تُزجى إلى البصرة أجنادها
كأثمها في فعلها هِرَّةً تُريد أن تأكل أولادها

١- غار يَغَارُ غَيْرَةً و غَيْرًا و غَارًا الرّجل على امرأته من فلان و هي عليه من فلانة: أنف من الحمية و كره شركة الغير في حقّه بها و هي كذلك.

٢- فَرِغَ - و فَرِغَ - فَرَاغًا و فَرُوغًا له و إليه: قَصَدَه.

٣- جَزَعَ - جَزَعًا منه: لم يصبر عليه فأظهر الحزن أو الكدر.

٤- يقال: فعلتُ ذلك من جَرّاك و جَرّائك و جَرّاك: أى من أجلك.

٥- جنك ١٦، ص ٩٢.

٦- [هما طلحة و الزبير. (محقّق)]

و در پاورقی صفحه ۱۷۳ الی ۱۷۵ مطالبی مفید راجع به حرکت عایشه برای بصره به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام و اثر نمودن مواعظ اُمّ سلمه و تذکر کلاب حوَّاب و مواعظ برادرش محمد بن ابی بکر: الإمامة و السیاسة، جلد ۱، صفحه ۵۷ و ۸۰؛ و امر نمودن امیرالمؤمنین او را به رجوع به مدینه و کیفیت رجوع: از مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۲۷۸ و جلد ۲، صفحه ۲۷۹ آورده است.

در جلد ۶ از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید (بیست جلدی)، صفحه ۲۱۵ الی ۲۲۹ شرح خروج عایشه را از مکه تا بصره بعد از مقتل عثمان بیان کرده و در صفحه ۲۱۹ الی ۲۲۴ نامه اُمّ سلمه را به عایشه آورده است.

در جلد ۹ از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، صفحه ۱۹۰ الی ۱۹۹، (بیست جلدی) راجع به قول امیرالمؤمنین علیه السلام: "و أما عائشة فقد أدركها ضعف رأی النساء، و ضغنٌ قد غلا فی صدرها کمرجل القین"، و حالات عایشه و علت حسادت او به حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهما که ابن ابی الحدید از استادش شیخ ابی یعقوب یوسف بن إسماعیل اللمعانی نموده و پاسخ‌هایی را که او داده است، مطالبی را بیان می‌کند.^۱ و^۲

خطبه خواندن عایشه برای مردم بصره در دعوت به جنگ با

امیرالمؤمنین علیه السلام

[الإمامة و السیاسة لابن قتیبة] صفحه ۶۸:

قال: و ذکروا أنه لما نزل طلحة و الزبیر و عائشة البصرة، اصطف لها الناس فی

۱- المصدر، ج ۱۴، ص ۲۱ الی ۲۵ در نسب عایشه و اخبار او مطالبی است.

۲- المصدر، ص ۳۱۰ الی ۳۲۳ راجع بیوم الجمل و سیر عائشة الی القتال مطالبی است.

۳- جنگ ۹، ص ۷۲.

الطَّرِيقَ يَقُولُونَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ! مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ بَيْتِكَ؟ فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهَا تَكَلَّمَتْ بِلِسَانٍ طَلِقٍ، وَكَانَتْ مِنْ أَبْلَغِ النَّاسِ، فَحَمَدَتْ اللَّهَ، وَ أَثْنَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ مَا بَلَغَ مِنْ ذَنْبِ عِثْمَانَ أَنْ يُسْتَحَلَّ دَمُهُ، وَ لَقَدْ قُتِلَ مَظْلُومًا، غَضِبْنَا لَكُمْ مِنَ السَّوْطِ وَ الْعَصَا، وَ لَا نَغْضِبُ لِعِثْمَانَ مِنَ الْقَتْلِ؟! وَ إِنْ مِنْ الرَّأْيِ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى قَتْلَةِ عِثْمَانَ، فَيُقْتَلُوا بِهِ، ثُمَّ يُرَدَّ هَذَا الْأَمْرُ سُورَى عَلَى مَا جَعَلَهُ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: صَدَقْتَ، وَ آخَرَ يَقُولُ: كَذَبْتَ. فَلَمْ يَبْرَحِ النَّاسُ يَقُولُونَ ذَلِكَ حَتَّى ضَرَبَ بَعْضُهُمْ وَجْهَ بَعْضٍ.

صفحه ۶۸:

قال طلحة: دعانا إلى البيعة بعد أن اغتصبها و بايعه الناس، فعلمنا حين عرض علينا أنه غير فاعل، و لو فعل، أبى ذلك المهاجرون و الأنصار، و خفنا أن نردَّ بيعته فنقتل، فبايعناه كارهين.

صفحه ۶۹:

أما إننا قد بايعنا عليًّا، فإن شئتم بايعنا كما بيسار أيدينا.^۱

شروع جنگِ جَمَل و تشنه شدن حضرت و غسل طائفی به او دادن

[الإمامة و السياسة لابن قتيبة] صفحة ۷۶:

و قد كان عليٌّ عبًّا النَّاسِ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَ مُضَرَ قَلْبَ الْعَسْكَرِ، وَ الْيَمَنَ مِيمَنَتَهُ، وَ رِبِيعَةَ مَيْسَرَتَهُ، وَ عَبًّا أَهْلَ الْبَصْرَةَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَاقْتَتَلَ الْقَوْمُ قِتَالًا شَدِيدًا، فَهَزَمَتْ يَمَنُ الْبَصْرَةَ يَمَنَ عَلِيٍّ، وَ هَزَمَتْ رِبِيعَةَ الْبَصْرَةَ رِبِيعَةَ عَلِيٍّ. قَالَ حِيَّةُ بْنُ جَهْمٍ: نَظَرْتُ إِلَى

علیٌّ و هو یخفیقُ نَعَاسًا، فقلتُ له: تالله ما رأیتُ کالیومِ قطّ: إنّ یازائنا لَمِائَةِ أَلْفِ سَیْفٍ، و قد هزمت میمنتک و میسرُتک، و أنت تخفیقُ نَعَاسًا! فانتبه و رَفَعْ یَدَیْهِ و قال: "اللهم إنّک تعلم: أتى ما کتبتُ فی عثمانِ سَوَادًا فی بیاضٍ و أنّ الزبیرَ و طلحةَ ألبًا و أجلبًا علیَّ النَّاسِ. اللهم أولانا بدمِ عثمانِ فخذهُ الیومِ."

ثمّ تقدم علیٌّ فنظر إلى أصحابه یهزمون و یقتلون، فلما نظر إلى ذلك صاح بابنه حمّیدٍ و معه الرّایة: أن اقتحم، فأبطأ و ثبت، فأتى علیٌّ من خلفه، فضربه بین کتفیه و أخذ الرّایة من یدِهِ، ثمّ حمل، فدخل عسكرهم، و إنّ المیمتین و المیسرتین تضطربان، فی إحداهما عمّارٌ، و فی الأخری عبدُالله بن عبّاس و حمّدُ بن أبی بکر. قال: فسقَّ علیٌّ فی عسکر القومِ یطعن و یقتل، ثمّ خرج و هو یقول: "الماء الماء!" فأتاه رجلٌ بإداوةٍ فيها عَسَلٌ، فقال له: یا أمیر المؤمنین! أمّا الماءُ فإنّه لا یصلح لك فی هذا المقام، و لكن أدوَقک هذا العَسَلُ، فقال: "هاتِ!" فحَسَا^٢ منه حَسَوَةً، ثمّ قال: "إنَّ عَسَلک لطائفی". قال الرَّجُلُ: لَعَجَبًا منک و الله یا أمیر المؤمنین؛ لِمَعْرِفَتِک الطّائِفِیَّ من غیره فی هذا الیوم، و قد بَلَغَتِ القلوبُ الحناجرَ! فقال له علیٌّ: "إنّه والله یا بنِ أخی، ما ملأ صدرَ عَمَّک شیءٌ قطّ، و لا هابَه شیءٌ". ثمّ أعطی الرّایة لابنه و قال: "هكذا فاصنع!" فتقدّم حمّدٌ بالرّایة و معه الأنصارُ حتّى انتهى إلى الجمل و الهودج، و هزم ما یلیه. فاقتتل النَّاسُ ذلك الیومِ قتالًا شدیدًا، حتّى كانت الواقعةُ و الضّرب على الرّکب، و حمل الأشرُّ التّخعیّ و هو یرید عائشةَ، فلقیه عبدُالله بن الزُّبیر، فضربه الأشرُّ، و اعتنقه عبدُالله فصرعه، و قعدَ علی صدره، ثمّ نادى عبدُالله: اقتلونی و مالکًا. فلم یدرِ النَّاسُ

١- [لسان العرب: الإداوة: إناءٌ صغیرٌ من جلدٍ یتخذ للماء کالسّطیحة و نحوها. (محقّق)]

٢- [أقرب الموارد: حسا زید المرقق: شربه شیئًا بعد شیء؛ و الحسوة: المرّة. (محقّق)]

مَنْ مَالِكٌ؟^۱ فانفَلَتِ^۲ الأَشْتَرُ منه. فلَمَّا رَأَى كَعْبُ بن سُوْر الهزيمَةَ، أخذ بِخِطَامِ البعير، و نادى: أَيُّهَا النَّاسُ! الله الله. فقاتل و قاتل النَّاسُ معه، و عطفت الأزدُ على الهودج، و أقبل علىَّ و عمَّارُ و الأَشْتَرُ و الأنصارُ معهم يريدون الجملَ، فاقتتل القومُ حوله، حتَّى حال بينهم اللَّيل. و كانوا كذلك يروحون و يغدون على القتال سبعةَ أَيَّامٍ، و إنَّ عليًّا خرج إليهم بعدَ سبعةِ أَيَّامٍ فهزَمَهم، فلَمَّا رأى طلحةً ذلك رفع يديه إلى السَّماءِ، و قال: اللهمَّ إنَّ كَنَّا قد داهَنَّا^۳ في أمر عثمان و ظلمناه، فخذُ له اليوم مَنَّا حتَّى تَرْضَى.

قال فما مضى كلامه حتَّى ضربه مروان ضربةً أتى منها على نفسه، فخرَّ و ثبتت عائشة، و حمَّها مروانُ في عصابةٍ من قيس و من كنانة و بنى أسد، فأحدق بهم علىُّ بن أبي طالب، و مال النَّاسُ إلى عليٍّ، و كلَّما وثب رجلٌ يريد الجملَ، ضربه مروانُ بالسَّيف و قطع يده، حتَّى قطع نحوَ عشرين يَدًا من أهل المدينة و الحجاز و الكوفة، حتَّى أتى مروانُ من خلفه، فضرب ضربةً فوقع، و عرَّقبَ الجملَ الَّذى عليه عائشة، و انهزم النَّاسُ، و أُسرت عائشةُ و أُسر مروانُ بن الحكم و عمرو بن عثمان و موسى بن طلحة و عمرو بن سعيد بن العاص.

فقال عمَّار لعليٍّ: يا أمير المؤمنين! اقتل هؤلاء الأسرى. فقال عليٌّ: "لا أقتل أسيرَ أهل القبلة إذا رجع و نزع". فدعا عليٌّ بموسى بن طلحة، فقال النَّاسُ: هذا أوَّل قتيلى يُقتل، فلَمَّا أتى به عليًّا قال: "تبايعُ و تدخلُ فيما دخل فيه النَّاسُ؟!" قال: نعم! فبايعَ و بايعَ

۱- إنَّما كان يعرف بالأشتر، و لو علموه لقتلوه. و يُروى أنَّ ابن الزَّبير كان يقول: اقتلونى و مالِكًا، واقتلوا مالِكًا معى.

۲- [أى نجا و تخلَّص. (محقِّق)]

۳- [أقرب الموارد: داهنه: غشه و صانعه و أظهر له خلاف ما يُضمر. (محقِّق)]

۴- [المصباح: أتى عليه الدَّهر: أهلكه. (محقِّق)]

الجميع و خلى سبيلهم. و سأل الناس علياً ما كان عرض عليهم قبل ذلك فأعطاه، ثم أمر المنادى فنادى: لا يقتلنّ مُدبرٌ، و لا يُجهز على جريح، و لكم ما فى عسكرهم و على نسائهم العِدَّة، و ما كان لهم من مالٍ فى أهلهم فهو ميراثٌ على فرائض الله. فقام رجلٌ فقال: يا أمير المؤمنين! كيف تحلّ لنا أموالهم، و لا تحلّ لنا نساؤهم و لا أبناءهم؟ فقال: "لا يحلّ ذلك لكم". فلما أكثروا عليه فى ذلك قال: "اقترعوا هاتوا بسهامكم"، ثم قال: "أيكم يأخذ أمكم عائشة فى سهمه؟" فقالوا: نستغفر الله. فقال: "و أنا أستغفر الله". قال: ثم إنَّ علياً مرَّ بالقتلى، فنظر إلى محمد بن طلحة و هو صريعٌ فى القتلى، و كان يُسمّى السجّاد؛ لما بين عينيه من أثر السجود فقال: "رحمك الله يا محمد! لقد كنت فى العبادة مُجتهداً اناء الليل قواماً، و فى الحرور صواماً". ثم التفت إلى من حوله فقال: "هذا رجلٌ قتله برُّ أبيه". فاختلفوا فى طلحة و ابنه محمد أيهما قُتل قبل؟ فشهدت عائشة لمحمد: أمّا رأته بعد قتل أبيه، فورثوا ولده فى مال طلحة. قال: و أتى محمد بن أبى بكر، فدخل على أخته عائشة رضى الله عنها، قال لها: أما سمعت رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول: "على مع الحق، و الحق مع على؟" ثم خرجت تقاتلينه بدم عثمان. ثم دخل عليها على، فسلم و قال: "يا صاحبة الهودج! قد أمرك الله أن تقعدى فى بيتك، ثم خرجت تقاتلين. أترتحلين؟" قالت: أرتحل. فبعث معها على رضى الله عنه أربعين امرأة، و أمرهن أن يلبسن العمام، و يتقلدن السيوف، و أن يكنن من الذين يلبسها، و لا تطلع على أنهن نساءً. فجعلت عائشة تقول فى الطريق: فعل الله فى ابن أبى طالب و فعل؛ بعث معى الرجال. فلما قدمنا المدينة، و وضعن العمام و السيوف و دخلن عليها، فقالت: جزى الله ابن أبى طالب الجنة^١.

١- جنگ ٢٠، ص ٣٩٦ الى ٤٠٠.

حديث مجعول عايشه بر اينكه رسول خدا وصيت نكرد

[المراجعات] صفحه ۲۰۲:

أهل السنّة و الجماعة ينكرون الوصيّة؛ محتجّين بما رواه البخارى فى صحيحه عن الأسود، قال: ذُكر عند عائشة رضى الله عنها أنّ النّبىّ صلى الله عليه وآله وسلّم أوصى إلى عليّ رضى الله عنه فقالت: من قاله؟ لقد رأيت النّبىّ و إنى لمُسندته إلى صدرى، فدعا بالطست، فأنخنت فمات فما شعرت، فكيف أوصى إلى عليّ؟^۳

صفحه ۲۰۴:

وصيّة النّبىّ صلى الله عليه وآله وسلّم إلى عليّ لا يمكن جحودها؛ إذ لا ريب فى أنّه عهد إليه (بعد أن أورثه العلم و الحكمة) بأن يغسله و يُجّهزه و يدفنه، و يفى دينه، و يُنجز وعده، و يُبرئ ذمته، و يُبين للناس بعده ما اختلفوا فيه من أحكام الله و شرائعه

۱- هذا الحديث أخرجه البخارى فى كتاب الوصايا، ص ۸۳ من الجزء الثانى من صحيحه و فى باب مرض النّبى و وفاته، ص ۶۴ من الجزء الثالث من الصحيح و أخرجه مسلم فى كتاب الوصيّة، ص ۱۴ من الجزء الثانى من صحيحه .

۲- قد تعلم أنّ الشّيخين روى فى هذا الحديث وصيّة النّبىّ إلى عليّ من حيث لا يقصدان؛ فإنّ الذين ذكروا يومئذ أنّ النّبىّ أوصى إلى عليّ لم يكونوا خارجين من الأُمَّة، بل كانوا من الصّحابة أو التابعين الذين لهم الجراءة على المكاشفة بما يسوء أمّ المؤمنين و يخالف السياسة فى ذلك العهد. و لذلك ارتبكت رضى الله عنها عندما سمعت حديثهم ارتباكاً عظيماً يمثله ردّها عليهم بأوهى الردود و أوهيها. قال الإمام السّندى (فى تعليقه على هذا الحديث من سنن النسائي، ص ۲۴۱، من جزئها السّادس، طبع المطبعة المصريّة بالأزهر): و لا يخفى أنّ هذا لا يمنع الوصيّة قبل ذلك، و لا يقتضى أنّه مات فجأة بحيث لا تمكن منه الوصيّة و لا تتصوّر، فكيف و قد علم أنّه علم بقرب أجله قبل المرض ثمّ مرض أياماً؟! إلى آخر كلامه. فأمعن النظر فيه تجده فى غاية المتانة.

۳-المراجعات، ص ۳۰۵.

عزوجلّ، و عهد إلى الأمة بالله وليها من بعده، و أنّه أخوه و أبو ولده، و أنّه وزيره و نجيّه و وليّه و وصيّه، و بابُ مدينة علمه، و بابُ دارِ حكمته، و بابُ حطة هذه الأمة و أماتها و سفينة نجاتها، و أنّ طاعته فرضٌ عليها كطاعته، و معصيته موبقة لها كمعصيته، و أنّ متابعتة كمتابعتة، و مفارقتة كمفارقتة، و أنّه سلّم لمن سالمه، و حرب لمن حاربه، و وليّ لمن والاه، و عدوّ لمن عاداه، و أنّ من أحبه فقد أحبّ الله و رسوله، و من أبغضه فقد أبغض الله و رسوله. و من والاه فقد والاهما، و من عاداه فقد عاداهما، و من آذاه فقد آذاهما، و من سبه فقد سبهما، و أنّه إمام البرّة و قاتل الفجرة، منصورٌ من نصره، مخذولٌ من خذله، و أنّه سيّد المسلمين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين، و أنّه راية الهدى و إمام أولياء الله و نورٌ من أطاع الله، و الكلمة التي ألزمها الله للمتّقين، و أنّه الصّدّيق الأكبر و فاروق الأمة و يعسوب المؤمنين، و أنّه بمنزلة الفرقان العظيم و الذّكر الحكيم، و أنّه منه بمنزلة هارون من موسى و بمنزلة من ربه و بمنزلة رأسه من بدنه، و أنّه كنفسه، و أنّ الله عزوجلّ اطّلع إلى أهل الأرض فاختارهما منها. و حسبك عهدُه يوم عرفات من حجة الوداع بأنّه لا يُؤدّي عنه إلاّ على، إلى كثيرٍ من هذه الخصائص التي لا يليق لها إلاّ الوصيّ و المخصوص منهنّ بمقام النّبى. فكيف و أنّى و متى يتسنّى لعاقل أن يجحد بعدها وصيّه أو يكابر بها لولا الغرض؟ و هل الوصيّه إلاّ العهد ببعض هذه الشّؤون^۱ ۲.

عایشه بر ضدّ أميرالمؤمنین علیه السلام اعمال غرض می کرده است

[المراجعات] صفحه ۲۱۰:

۱- إنّ لأئمّ المؤمنین عائشة فضلها و منزلتها، غیر أنّها لیست بأفضل أزواج

۱-المراجعات، ص ۳۰۹.

۲-جنگ ۲۰، ص ۹۰.

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكَيْفَ تَكُونُ أَفْضَلَهُنَّ مَعَ مَا صَحَّ عَنْهَا إِذْ قَالَتْ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَدِيجَةَ ذَاتَ يَوْمٍ: فَتَنَاوَلْتُهَا فَقُلْتُ: عَجُوزٌ كَذَا وَكَذَا قَدْ أَبَدَلَكَ اللَّهُ بِهَا خَيْرًا مِنْهَا، قَالَ: "مَا أَبَدَلَنِي اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا: لَقَدْ آمَنْتَ بِي حِينَ كَفَرْتُ بِالنَّاسِ، وَصَدَّقْتَنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ، وَأَشْرَكْتَنِي فِي مَا لَهَا حِينَ حَرَمْتَنِي النَّاسُ، وَرَزَقَنِي اللَّهُ وَلَدَهَا، وَحَرَمْتَنِي وَلَدَ غَيْرِهَا"، الْحَدِيثُ!^۱

و عن عائشة قالت: كان رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم لا يكاد يخرج من البيت حتى يذكر خديجة، فيحسن الثناء عليها، فذكرها يوماً من الأيام، فأدرکتني الغيرة، فقلت: هل كانت إلا عجوزاً؛ فقد أبدلك اللهُ خيراً منها؟! فغضب حتى اهتزَّ مُقَدَّمُ شَعْرِهِ مِنَ الْغَضَبِ، ثُمَّ قَالَ: "لَا وَاللَّهِ، مَا أَبَدَلَنِي اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا: آمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرَ النَّاسُ، وَصَدَّقْتَنِي إِذْ كَذَّبَنِي النَّاسُ، وَوَسَّيْتَنِي فِي مَا لَهَا إِذْ حَرَمْتَنِي النَّاسُ، وَرَزَقَنِي اللَّهُ مِنْهَا أَوْلَادًا إِذْ حَرَمْتَنِي أَوْلَادَ النِّسَاءِ"، الْحَدِيثُ.^۲

خديجه و صفيّه بنت حيّٰ از عايشه و حفصه بهتر بوده اند

[المراجعات] صفحه ۲۱۱:

و السننُ المأثورة و الأخبارُ المسطورة تَأْبِي تَفْضِيلَهَا عَلَيْهِنَّ، كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أُولَى الْأَلْبَابِ، وَ رَبِّمَا كَانَتْ تَرَى أَنَّهَا أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهَا، فَلَا يُقَرُّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

۱- هذا الحديث و الذي بعده من صحاح السنن المستفيضة، فراجعها في أحوال خديجة الكبرى من الاستيعاب تجدهما بعين اللفظ الذي أوردناه، و قد أخرجها البخاري و مسلم في صحيحيهما بلفظٍ يقارب ذلك.

۲- المرجعات، ص ۳۱۵.

۳- جنگ ۲۰، ص ۹۲.

عليه وآله وسلم على ذلك، كما اتفق هذا مع أم المؤمنين صفية بنت حبي، إذ دخل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليها وهي تبكي فقال لها: ما يبكيك؟ قالت: بلغني أن عائشة وحفصة تنالان مني وتقولان: نحن خير من صفية. قال صلى الله عليه وآله وسلم: "ألا قلت لهن: كيف تكن خيراً مني وأبي هارون وعمي موسى وزوجي محمد؟"^١

صفحه ٢١٢:

فاصدع بأمرك ما عليك غصاصةً وأبشر وقر بذلك منك عيوناً

صفحه ٢١٢:

أبيت (أيدك الله) إلا التفصيل، حتى اضطررتني إليه وأنت عنه في غنية تامة؛ لعلمك بأننا من هاهنا أتينا، وأن هنا مصرع الوصية ومصرع النصوص الجليلة، وهنا مهالك الخمس والإرث والنحلة، وهاهنا الفتنة هاهنا الفتنة [هاهنا الفتنة] حيث جابت^٢ في حرب أمير المؤمنين الأمصار، وقادت في انتزاع ملكه وإلغاء دولته ذلك العسكر الجرار

و كان ما كان مما لست أذكره فظن خيراً ولا تسأل عن الخبر فالاحتجاج على نفي الوصية إلى علي بقولها (وهي من ألد خصومه) مصادرة لا تنتظر من منصف، وما يوم علي منها بواحد، وهل إنكار الوصية إلا دون يوم الجمل الأصغر^٣ و يوم الجمل الأكبر؟ الذين ظهر بهما المضمّر، وبرز بهما المستتر، ومثل بهما

١- المراجعات، ص ٣١٦.

٢- [جاء البلاد: قطعها. (محقق)]

٣- كانت فتنة الجمل الأصغر في البصرة لخمس بقين من ربيع الثاني سنة ٣٦ قبل ورود أمير المؤمنين إلى البصرة حيث هاجمتها أم المؤمنين ومعها طلحة والزبير، وفيها عامله عثمان بن حنيف الأنصاري، ←

شأنها من قبل خروجها على وليها و وصي نبيها، و من بعد خروجها عليه إلى أن بلغها موته، فسجدت لله شكراً ثم أنشدت^۱

فألقت عصاها و استقرَّ بها النوى^۱ كما قرَّ عينا بالإيابِ المسافر^۲ و^۳

عایشه جنگ جمل اصغر و اکبر را برای درهم شکستن ولایت امیرالمؤمنین
برپا کرد

[المراجعات، صفحه ۲۱۳]:

و إن شئت ضربت لك من حديثها مثلاً يُريك أنّها كانت في أبعاد الغايات، قالت:^۴
لما ثقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و اشتدَّ به وجعه، خرج و هو بين رجلين

﴿ فقتل أربعون رجلاً من شيعة عليّ عليه السلام في المسجد و سبعون آخرون منهم في مكان آخر، و أسر عثمان بن حنيف و كان من فضلاء الصحابة، فأرادوا قتله ثم خافوا أن يثار له أخوه سهل و الأنصار، فتنفوا لحيته و شاربيه و حاجبيه و رأسه و ضربوه و حبسوه ثم طردوه من البصرة. و قابلهم حكيم بن جبلة في جماعة من عشيرته عبد القيس و هو سيدهم و كان من أهل البصائر و الحفاظ و النهي، و تبعه جماعة من ربيعة، فما بارحوا الهيجا حتى استشهدوا بأجمعهم، و استشهد مع حكيم ابنه الأشرف و أخوه الرعل و فتحت البصرة. ثم جاء عليّ فاستقبلته عائشة بعسكرها، و كانت وقعة الجمل الأكبر. و تفصيل الوقعتين في تاريخي ابن جرير و ابن الأثير و غيرهما من كتب السير و الأخبار.

۱- فيما أخرجه الثقات من أهل الأخبار كأبي الفرج الاصفهانيّ في آخر أحوال عليّ من كتابه (مقاتل الطالبين).

۲-المراجعات، ص ۳۱۷.

۳-جنگ ۲۰، ص ۹۲.

۴- فيما أخرجه البخاريّ عنها في باب مرض النبيّ و وفاته صلى الله عليه وآله وسلم، ص ۶۲ من الجزء ۳ من صحيحه.

تَخَطُّ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَرَجُلٍ آخَرَ. قَالَ الْمُحَدِّثُ عَنْهَا (وَهُوَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتَبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ): فَأَخْبَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ عَمَّا قَالَتْ عَائِشَةُ، فَقَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: هَلْ تَدْرِي مَنْ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ؟! قَالَ: قُلْتُ: لَا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ: إِنْ عَائِشَةُ لَا تَطِيبُ لَهُ نَفْسًا بِخَيْرٍ. ١ هـ.

قُلْتُ: إِذَا كَانَتْ لَا تَطِيبُ لَهُ نَفْسًا بِخَيْرٍ وَلَا تَطِيقُ ذَكَرَهُ فَيَمَنُّ مَسَىٰ مَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُطْوَةً، فَكَيْفَ تَطِيبُ لَهُ نَفْسًا بِذِكْرِ الْوَصِيَّةِ، وَفِيهَا الْخَيْرُ كُلُّهُ؟^٢

عائشه وصیت رسول خدا را انکار می کند و از نسبت و قیعه به عمار امتناع می کند و از امیرالمؤمنین نمی کند

[المراجعات] صفحه ٢١٤:

و أخرج الإمام أحمد من حديث عائشة في صفحة ١١٣ من الجزء السادس من مسنده عن عطاء بن يسار قال: جاء رجل، فوقع في عليٍّ وفي عمار عند عائشة، فقالت: أمّا عليٌّ فليست قائلَةٌ لك فيه شيئاً. و أمّا عمارٌ فإني سمعتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول فيه: «لَا يُخَيَّرُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا اخْتَارَ أَرَشَدَهُمَا» ١ هـ. وَوَيْ وَوَيْ تُحَذِّرُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَقِيعَةِ بَعْمَارٍ؛ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

١- هذه الكلمة بخصوصها «أعنى: قول ابن عباس: إنَّ عائشة لا تطيب له نفسًا بخير» تركها البخاري و اكتفى بما قبلها من الحديث جرياً على عادته في أمثال ذلك. لكن كثيراً من أصحاب السنن أخرجوها بأسانيدهم الصحيحة، و حسبك منهم ابن سعد في ص ٢٩ من القسم الثاني من الجزء الثاني من طبقاته؛ إذ أخرجها عن أحمد بن الحجاج، عن عبد الله بن مبارك، عن يونس و معمر، عن الزُّهري، عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود، عن ابن عباس. و رجال هذا السند كلهم حجج.

٢-المراجعات، ص ٣١٩.

٣-جنگ ٢٠، ص ٩٤.

سَلَّمَ: "لَا يُخَيَّرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ إِلَّا اخْتَارَ أَرْشَدَهُمَا"، و لَا تُحذَّرُ مِنَ الْوَقِيعَةِ فِي عَلِيٍّ، وَ هُوَ أَخُو النَّبِيِّ وَ وَلِيُّهُ وَ هَارُونَهُ وَ نَجِيُّهُ وَ أَقْضَى أُمَّتَهُ وَ بَابُ مَدِينَتِهِ وَ مَنْ يَحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا وَ أَقْدَمُهُمْ إِيْمَانًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَوْفَرُهُمْ مَنَاقِبًا! وَ إِي كَأَنَّهَا لَا تَعْرِفُ مَنْزِلَتَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ مَكَانَتَهُ مِنْ قَلْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ مَقَامَهُ فِي الْإِسْلَامِ وَ عَظِيمَ عَنَائِهِ وَ حُسْنَ بِلَاتِهِ، وَ كَأَنَّهَا لَمْ تَسْمَعْ فِي حَقِّهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ شَيْئًا يَجْعَلُهُ فِي مَصَافِّ عَمَّارٍ!

صفحه ۲۱۵:

... و لَا أَشْكُ فِي أَنَّهَا سَمِعَتْهُ يَقُولُ: "مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصَى فِيهِ أَنْ يَبِيتَ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَ وَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ". ا هـ.

... وَ يَفْضَلُ عَنْهَا شَيْءٌ يَسِيرٌ لَوَارِثِهِ؛ بِدَلِيلِ مَا صَحَّ مِنْ مَطَالِبَةِ الزَّهْرَاءِ بِإِرْثِهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ.^{۳، ۴}

عامه حسن و قبح عقلی را انکار می کنند. عایشه گرفتار احساسات نفس است

[المراجعات] صفحه ۲۱۶:

... و مع ذلك فقد أوصاهم عند موته بوصايا ثلاث: أن يولّوا عليهم علياً، و

۱-المراجعات، ص ۳۱۹.

۲- كما أخرجه البخاري في أواخر باب غزوة خيبر من صحيحه، ص ۳۷ من جزئه الثالث؛ و أخرجه مسلم في باب قول النبي: "لأنورث، ما تركناه فهو صدقة" من كتاب الجهاد من صحيحه، ص ۷۲ من جزئه الثاني.

۳-المراجعات، ص ۳۲۰.

۴- جنگ ۲۰، ص ۹۶.

أن يخرجوا المشركين من جزيرة العرب، و أن يُجيزوا الوَفَدَ بنحوٍ ما كان يُجيزه، لكنَّ السُّلطة و السِّياسةَ يومئذ ما أباحتا للمحدثين أن يحدثوه بوصيته الأولى، فرعموا أتهم نسوها. قال البخارى فى آخر الحديث المشتمل على قولهم: (هجر رسول الله) ما هذا لفظه: و أوصى عند موته بثلاث: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، و أجزوا الوَفَدَ بنحو ما كنتُ أُجيزه، ثم قال: و نسيْتُ الثالثةَ. و كذلك قال مسلم فى صحيحه و سائر أصحابِ السُّننِ و المسانيد.

٣- أمّا دعوىُ أُمِّ المؤمنين بأنَّ رسولَ صلَّى الله عليه و آله و سلمَ لَحِقَ برَبِّه تعالى و هو فى صدرها فمعارضةٌ بما ثبت من لحوقه صلَّى الله عليه و آله و سلمَ بالرِّفيق الأعلى و هو فى صدر أخيه و وليه على بن أبى طالب؛ بحُكم الصَّحاح المتواترة عن أئمة العترة الطَّاهرة، و حُكم غيرِها من صحاح أهل السُّنَّة، كما يعلمه المتتبِّعون.^١

صفحه ٢١٨:

و الجواب أن هذا مبنى على الحُسن و القُبْح العقليين، و أهل السُّنَّة لا يقولون بهما؛ فإنَّ العقلَ عندهم لا يقضى بحُسن شيءٍ ما أصلاً و لا بقُبْح شيءٍ ما على الإطلاق، و أن الحاكمَ بالحُسن و القُبْح فى جميع الأفعال إنما هو الشرعُ لا غير، فما حسَّنه الشرعُ فهو الحسن، و ما قُبَّحه فهو القبيح، و العقلُ لا معوَّل عليه فى شيءٍ من ذلك بالمرَّة.^{٢، ٣}

١- المراجعات، ص ٣٢٢.

٢- همان مصدر، ص ٣٢٤.

٣- جنگ ٢٠، ص ٩٦.

عائشه به ماريه نسبت زنا داد و دربارۀ عثمان و عليّ و فاطمه و حسنين دچار اغراض شخصي بود

[المراجعات] صفحه ۲۱۸:

فهناك العاطفة بأجلى مظاهرها، و لا تنس سيرتها مع عثمان قولاً و فعلاً،^١ و وقائعها مع عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين سرّاً و علانيةً، و شؤونها مع أمّهات المؤمنين، بل مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم؛ فإنّ هناك العاطفة و الغرض. و حسبك مثلاً لهذا ما أيّدته (نزولاً على حكم العاطفة) من إفك أهل الزور إذ قالوا (بهتاناً و عدواناً في السيّدة ماريّة و وليدها إبراهيم عليه السلام) ما قالوا، حتّى برّأهما الله عزّوجلّ من ظلمهم براءة (عليّ يد أمير المؤمنين [عليه السلام]) محسوسة ملموسة^٢ ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا﴾.^٣ و إن أردت المزيد فاذكّر نزولها على حكم العاطفة إذ قالت^٤ لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: إني أجد منك ريح مغاير؛ ليمتنع عن أكل العسل من بيت أمّ المؤمنين زينب - رضی الله عنها -. و إذا كان هذا الغرض التافه يبيح لها أن تحدّث رسول

١- دونك ص ٧٧ من المجلّد الثاني من شرح النهج لعلامة المعتزلة؛ و ص ٤٥٧ و ما بعدها و ص ٤٩٧ و ما بعدها من المجلّد المذكور تجد من سيرتها مع عثمان و عليّ و فاطمة ما يريك العاطفة بأجلى المظاهر.

٢- من أراد تفصيل هذه المصيبة فليراجع أحوال السيّدة ماريّة - رضی الله عنها - في ص ٣٩ من الجزء الرابع من المستدرک للحاكم أو من تلخيصه للذهبي.

٣- سورة الأحزاب (٣٣) صدر آيه ٢٥.

٤- فيما أخرجه البخارى في تفسير سورة التّحريم من صحيحه، ص ١٣٦ من جزئه الثالث، فراجع و أعجب. و هناك عدّة أحاديث عن عمر في أنّ المرأتين اللّتين تظاهرتا على رسول الله إنّها هما عائشة و حفصة، و ثمة حديث طويل كلّ من هذا القبيل.

الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ نَفْسِهِ بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ، فَمَتَى تَرَكْنَ إِلَى نَفِيهَا
الْوَصَايَةَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَلَا تَنْسَ نَزْوَلَهَا عَلَى حَكْمِ الْعَاطِفَةِ يَوْمَ زُفَّتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ
النَّعْمَانِ عَرُوسًا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ لَهَا: ^١ إِنَّ النَّبِيَّ لَيُعْجِبُهُ مِنَ
الْمَرْأَةِ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا أَنْ تَقُولَ لَهُ: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ). وَغَرَضُهَا مِنْ ذَلِكَ تَنْفِيرُ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَرْسِهِ، وَإِسْقَاطُ هَذِهِ الْمُؤْمِنَةِ الْبَائِسَةِ مِنْ نَفْسِهِ ^٢.

بخاری تفسیر دو زن را در سوره تحریم، عایشه و حفصه بیان می کند

[المراجعات، صفحه ٢١٩]:

و كَأَنَّ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ تَسْتَبِيحُ مِثْلَ هَذَا الْحَدِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ تَرَوِيحًا لَغَرَضِهَا، حَتَّى لَوْ كَانَ تَافِهَا أَوْ كَانَ حَرَامًا. وَكَلَّفَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ مَرَّةً بِالْإِطْلَاعِ عَلَى امْرَأَةٍ مَخْصُوصَةٍ لِتُخْبِرَهُ عَنْ حَالِهَا فَأَخْبَرَتْهُ (إِيثَارًا
لِغَرَضِهَا) بِغَيْرِ مَا رَأَتْ. ^٤ وَخَاصَّمَتَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا إِلَى أَبِيهَا (نَزْوَلًا
عَلَى حَكْمِ الْعَاطِفَةِ) فَقَالَتْ لَهُ: اقْصِدْ، ^٥ فَلَطَمَهَا أَبُوهَا حَتَّى سَالَ الدَّمُ عَلَى ثِيَابِهَا. وَ

١- فيما أخرجه الحاكم في ترجمة أسماء من صحيحه المستدرک، ص ٣٧ من جزئه الرابع؛ و أخرجه
ابن سعد في ترجمتها أيضًا، ص ١٠٤ من الجزء الثامن من الطبقات، والقضية مشهورة نقلها في ترجمة
أسماء كل من صاحبى الاستيعاب والإصابة و أخرجه ابن جرير وغيره.

٢-المراجعات، ص ٣٢٥.

٣-جنگ ٢٠، ص ٩٨.

٤- تفصيل هذه الواقعة في كتب السنن والأخبار، فراجع ص ٢٩٤ من الجزء السادس من كنز العمال
أو ص ١١٥ من الجزء الثامن من طبقات ابن سعد حيث ترجم شراف بنت خليفة.

٥- اقصد فعل أمر من القصد وهو العدل، وهذه القضية أخرجه أصحاب السنن والمسند
فراجع الحديث ١٠٢٠ من أحاديث الكنتز وهو في ص ١١٦ من الجزء السابع [كنز العمال، ج ١٣، ١٣] ←

قالت له مرّة في كلامٍ غَضِبَتْ عنده: 'أنت الذي تزعم أنّك نبى الله، إلى كثيرٍ من أمثال هذه الشُّؤون، و الإستقصاءُ يضيق عنه هذا الإملاء، و فيما أوردناه كفايةً لما أوردناه'.^۳

انكار حسن و قبح عقلی را ملاحظه و زنادقه هم نمی کنند تا چه رسد به

شرایع الهیه

[المراجعات] صفحه ۲۲۰:

۲- و قلت في الجواب عن الأمر الثاني: إنّ أهل السنّة لا يقولون بالحسن و القبح العقليّين إلى آخر كلامكم في هذا الموضوع، و أنا أربأُ بكم عن هذا القول؛ فإنّه شبيهٌ بقول السّوفسطائيّة الذين يُنكرون الحقائق المحسوسة؛ لأنّ من الأفعال ما نعلم بحُسنه و ترتّب الثناء و الثوابِ على فعله لصفةٍ ذاتيةٍ له قائمةٍ به: كالإحسان و العدلِ من حيث هما إحسانٌ و عدلٌ، و منها ما نعلم بقُبْحِه و ترتّب الدّم و العقابِ على فعله لصفته الدّائميّة القائمة به: كالإساءة و الجورِ من حيث هما إساءةٌ و جورٌ. و العاقلُ يعلم أنّ ضرورةَ العقلِ قاضيةٌ بذلك، و ليس جزمُ العقلاء بهذا أقلّ من جزمهم بكون الواحد نصفَ الإثنين، و البداهةُ الأولىُّ قاضيةٌ بالفرق بين مَنْ أحسنَ إليك دائماً و بين مَنْ أساءَ إليك دائماً، إذ يستقلّ العقلُ بحُسنِ فعلِ الأوّلِ معك و استحقيقه للثناء و الثوابِ منك، و قُبْحِ فعلِ الثّاني و استحقيقه للدّم و القصاص، و المشككُ في ذلك

ص ۶۹۶، با اختلاف]؛ و أوردها الغزالي في الباب الثالث من كتاب آداب النكاح، ص ۳۵ من الجزء الثاني من إحياء العلوم؛ و نقلها أيضاً في الباب ۹۴ من كتابه مكاشفة القلوب، آخر ص ۲۳۸، فراجع.

۱- كما نقله الغزالي في البابين المذكورين من الكتابين المسطورين.

۲- المرجعات، ص ۳۲۶.

۳- جنگ ۲۰، ص ۹۷.

مكابراً لعقله. و لو كان الحسنُ و القبحُ فيما ذكرناه شرعيين، لما حكم بهما منكرٌ، و الشرائعُ كالزنادقة و الدهرية فإتّهم مع إنكارهم الأديانَ يحكمون بحسنِ العدل و الإحسان، و يرتّبون عليها ثناءهم و ثوابهم، و لا يرتابون في قبحِ الظلم و العُدوان و لا في ترتيبِ الدّم و القصاص على فعلهما، و مستندهم في هذا إنّما هو العقلُ لا غير. فدعُ عنك قولُ مَنْ يكابر العقلَ و الوجدانَ، و يُنكر ما علّمه العقلاءُ كافّةً، و يحكم بخلاف ما تحكم به فطرته التي فُطرَ عليها؛ فإنّ الله سبحانه فطر عباده على إدراكِ بعض الحقائق بعقولهم، كما فطرهم على الإدراك بحواسّهم و مشاعرهم، ففطرتهم تُوجب أن يدركوا بعقولهم حُسنَ العدل و نحوه و قُبْحَ الظلم و نحوه، كما يدركون بأذواقهم حلاوةَ العسل و مرارةَ العلقم، و يدركون بمشامّهم طيبَ المسك و نتنَ الجيف، و يدركون بملامسهم لينَ اللّين و خشونةَ الحشِن، و يميّزون بأبصارهم بين المنظرين الحسنِ و القبيحِ، و بأسماعهم بين الصّوتين صوتِ المزامير و صوتِ الحمير. تلك فطرةُ الله ﴿الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^١. و قد أراد الأشاعرةُ أن يبالغوا في الإيمان بالشرع و الإستسلام لحُكمه، فأنكروا حُكمَ العقل و قالوا: لا حُكمَ إلا للشرع؛ ذهبوا منهم عن القاعدةِ العقليةِ المطرّدة (و هي كلُّ ما حَكَمَ به العقلُ حَكَمَ به الشرعُ) و لم يلتفتوا إلى أنّهم قطعوا خطّاً الرجعة بهذا الرأى على أنفسهم، فلا يقوم لهم بعده على ثبوت الشرع دليلٌ؛ لأنّ الإستدلالَ على ذلك بالأدلة الشرعية دورى لا تتمّ به حجّةٌ. و لولا سلطانُ العقل لكان الإحتجاجُ بالنقل مصادرةً، بل لولا العقلُ ما عبد اللهَ عبداً، و لا عرفه من خلقه كلّهم واحداً. و تفصيلُ الكلام في هذا المقام موكولٌ إلى مظانّه من مؤلّفات

١-سوره الروم (٣٠) ذيل آيه ٣٠.

علمائنا الأعلام^۱.

[حديث انكار عايشه وصيت رسول خدا را با احاديث ديگر معارض است]

[المراجعات، صفحه ۲۲۲]:

۳- أما دعوى أم المؤمنين بأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قصى وهو في صدرها فمعارضة بصحاح متواترة من طريق العترة الطاهرة. وحسبك من طريق غيرهم ما أخرجه ابن سعد^۲ بالإسناد إلى عليّ قال: "قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه: أذعنوا إلى أخي! فأتيته. فقال: ادن مني! فذنوت منه، فاستند إليّ، فلم يزال مستنداً إليّ، وإنه ليكلمني حتى أن بعض ريقه ليصيني، ثم نزل برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم". وأخرج أبو نعيم في حليته وأبو أحمد الفرضي في نسخته وغير واحد من أصحاب السنن عن عليّ قال: "علمني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (يعنى: حينئذ) ألف با، كل باب يفتح ألف با".^۳ و كان عمر بن الخطاب إذا سُئل عن شيء يتعلق ببعض هذه الشؤون لا يقول غير: «سَلُوا عَلِيًّا» لكونه هو القائمُ بها. فعن جابر بن عبد الله الأنصاري أن كعب الأخبار سأل عمرَ، فقال: ما كان آخر ما تكلم به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال عمر: سَلْ عَلِيًّا.

۱-المراجعات، ص ۳۲۶.

۲-جنگ ۲۰، ص ۹۹.

۳- في ص ۵۱ من القسم الثاني من الجزء الثاني من الطبقات في باب من قال: توفى رسول وهو في حجر علي. وهذا الحديث هو الحديث ۱۱۰۷ من الكنز في ص ۵۵ من جزئه الرابع. [كنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۳، ح ۱۸۷۹۰ با قدرى اختلاف]

۴- هذا هو الحديث ۶۰۰۹ من الكنز في آخر ص ۳۹۹ من جزئه السادس. [كنز العمال، ج ۱۳،

فسأله كعب، فقال عليٌّ: "أسندت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى صدرى، فوضعت رأسه على منكبي، فقال: الصلاة الصلاة"^١.

احاديث مجعولة عايشه

[المراجعات، صفحہ ٢٢٤]:

و أنت تعلم أن هذا هو الذى يناسب حال الأنبياء، و ذلك إننا يناسب أزيار^٣ النساء، و لو أن راعى غنم مات و رأسه بين سحر زوجته و نحرها أو بين حاققتها و ذاققتها أو على فخذها، و لم يعهد برعاية غنمه، لكان مضيئاً مسوفاً. عفى الله عن أم المؤمنين و رضى عنها؛ ليتها إذ حاولت صرف هذه الفضيلة عن عليٍّ نسبتها إلى أبيها؛ فإن ذلك أولى بمقام النبىِّ مما ادّعت، لكن أباهما كان يومئذ ممن عبأهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بيده الشريفة في جيش أسامة ...

صفحہ ٢٢٤، (پاورقى):

... و كان كثيراً ما يخلو بعليٍّ يناجيه. و قد دخلت عائشة عليها و هما يتناجيان فقالت: يا عليٌّ! ليس لى إلا يومٌ من تسعة أيام، أفما تدعنى يا ابن أبى طالب و يومى؟! فأقبل رسول الله عليها و هو محمَّر الوجه غضباً، الحديث. راجعه أول صفحة ٧٨ من المجلد الثانى من شرح نهج البلاغة الحميدى^٤.

١-المراجعات، ص ٣٢٨.

٢-جنگ ٢٠، ص ١٠١.

٣-جمع زير و هو الرجل يجب محادثة النساء لغير السوء.

٤-المراجعات، ص ٣٣١.

٥-جنگ ٢٠، ص ١٠٤.

ایرادهایی که خدا و رسول خدا بر عایشه دارند

[المراجعات] صفحه ۲۲۶:

... و لا تَوَعَّدَهَا اللهُ بِالطَّلَاقِ، و لا هَدَّهَا بِأَنْ يُبَدِّلَهُ خَيْرًا مِنْهَا، و لا صَرَبَ امْرَأَةَ نُوحٍ و امْرَأَةَ لُوطٍ لَهَا مِثْلًا، و لا حَاوَلَتْ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ يَحْرِمَ عَلَى نَفْسِهِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَهُ، و لا قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَطِيئًا عَلَى مَنْبَرِهِ فَأَشَارَ نَحْوَ مَسْكِنِهَا قَائِلًا: "هَاهُنَا الْفِتْنَةُ، هَاهُنَا الْفِتْنَةُ، هَاهُنَا الْفِتْنَةُ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ"،^۱ و لا بَلَغَتْ فِي آدَابِهَا أَنْ تَمُدَّ رِجْلَهَا فِي قِبَلَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يُصَلِّي (احترامًا لَهُ وَ لِمَسَلَّتِهِ)، ثُمَّ لَا تَرْفَعُهَا عَنْ مَحَلِّ سَجُودِهِ حَتَّى يَغْزِيَهَا، فَإِذَا غَمَزَهَا رَفَعَتْهَا حَتَّى يَقُومَ، فَتَمُدُّهَا ثَانِيَةً وَ هَكَذَا كَانَتْ، وَ لَا أَرْجَفَتْ بَعْثَانِ، وَ لَا أَلْبَسَتْ عَلَيْهِ، وَ لَا نَبَزَتْهُ نَعَثًا، وَ لَا قَالَتْ: اقْتُلُوا نَعَثًا فَقَدْ كَفَرُوا، وَ لَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا الَّذِي أَمَرَهَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَقَرَّ فِيهِ، وَ لَا رَكِبَتْ الْعَسْكَرَ^۲ قَعُودًا مِنَ الْإِبِلِ تَهْبِطُ وَادِيًا وَ تَعْلُو جَبَلًا حَتَّى نَبَحَتْهَا كِلَابُ الْحَوَاطِبِ، وَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

۱- أخرجه البخارى فى باب ما جاء فى بيوت أزواج النبى من كتاب الجهاد و السير من صحيحه و هو فى ص ۱۲۵ من جزئه الثانى بعد باب فرض الخمس و باب أداء الخمس بيسير و لفظه صحيح مسلم خرج رسول الله من بيت عائشة فقال: "رأس الكفر من هاهنا حيث يطلع قرن الشيطان." فراجع ص ۵۰۳ من جزئه الثانى.

۲- كان الجمَل الذى ركبته عائشة يوم البصرة يدعى العسكرُ جاءها به يعلى بن أمية و كان عظيم الخلق شديدًا، فلما رأته أعجبها، فلما عرفت أن اسمه عسكر استرجعت و قالت: ردّوه لا حاجة فيه و ذكرت أن رسول الله ذكر لها هذا الاسم، و نهاها عن ركوبه، فغيّروه لها بجلال غير جلاله و قالوا لها: أصبنا لك أعظم منه و أشدّ قوّة فرضيتُ به. و قد ذكر هذه القضية جماعةً من أهل الأخبار و السير، فراجع ص ۸۰ من المجلد الثانى من شرح نهج البلاغة لعامة المعتزلة.

أَنْذَرَهَا^١ بذلك، فلم تَرَعُوْا ولم تَلْتَوِ عن قيادة جيشها اللُّهُامِ الَّذِي حَشَدَتْه على الإمام. فقولُها: مات رسولُ الله بين سَحْرِي و نَحْرِي معطوفٌ على قولها: إِنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ رَأَى السُّودَانَ يلعبون في مسجده بَدْرَقِهِمْ و حِرَابِهِمْ فقال لها: "أَتَشْتَهِيْنَ تَنْظِرِينَ إِلَيْهِمْ؟" قالت: نعم. قالت: فَأَقَامَنِي و رَاءَهُ و خَدِّي على خَدِّهِ و هو يقول: "دونكم يا بنى أَرْفَدَةَ"^٢ «إِغْرَاءً لَهُمْ بِاللَّعْبِ لِتَأْنِسَ السَّيِّدَةُ» قالت: حَتَّى إِذَا مَلَلْتُ قال: "حَسْبُكَ؟" قلت: نعم. قال: "فَاذْهَبِي"^٣. و إن شئت فاعطفه على قولها: دخل عَلَيَّ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ و عندي جَارِيَتَانِ تُغْنِيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثٍ، فاضطَجَعَ على الفِرَاشِ، و دخل أبو بكر فانتَهَرَنِي، و قال: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عند رسول الله؟ قالت: فَأَقْبَلَ عليه رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ فقال: "دَعْمَا"، الحديث^٤.

احاديث مجعولة عايشه، جلاله و شرافته أم سلمة

[المراجعات] صفحه ٢٢٧:

و اعطفه إن شئت على قولها: سَابَقَنِي النَّبِيُّ فَسَبَقْتُهُ، فَلَبِثْنَا حَتَّى رَهَقَنِي اللَّحْمُ،

١- و الحديث في ذلك مشهور و هو من أعلام النبوة و آيات الإسلام، و قد اختصره الإمام أحمد بن حنبل؛ إذ أخرجه من حديث عائشة في مسنده، ص ٥٢ و ص ٩٧ من جزئه السادس. و كذلك فعل الحاكم إذ أخرجه في ص ١٢٠ من الجزء الثالث من صحيحه المستدرک، و اعترف الذهبي بصحته؛ إذ أورده في تلخيص المستدرک.

٢- هذا الحديث ثابت عنها أخرجه الشيخان في صحيحيهما، فراجع من صحيح البخاري، أوائل كتاب العيدين، ص ١١٦ من جزئه الأول، و راجع من صحيح مسلم، باب الرخصة في اللعب الذي لا معصية فيه في أيام العيد، ص ٣٢٧ من جزئه الأول، و راجع من مسند أحمد، ص ٥٧ من جزئه السادس.

٣- المراجعات، ص ٣٣٣.

٤- جنگ ٢٠، ص ١٠٤.

سَابِقِنِي فَسَبِقَنِي فَقَالَ: "هَذِهِ بَيْتِيكَ". أَوْ عَلَى قَوْلِهَا: كُنْتُ أَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ، وَ يَجِيءُ صَوَاحِبِي، فَيَلْعَبْنَ مَعِي، وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُدْخِلُهُنَّ عَلَيَّ، فَيَلْعَبْنَ مَعِي، الْحَدِيثُ. أَوْ عَلَى قَوْلِهَا: خِلَالًا فِي سَبْعٍ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا مَا آتَى اللَّهُ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ: نَزَلَ الْمَلَكُ بِصُورَتِي، وَ تَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِكَرًّا لَمْ يُشْرِكْهُ فِي أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَ أَنَاهِ الْوَحْيُ وَ أَنَا وَ إِيَّاهُ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ، وَ كُنْتُ مِنْ أَحَبِّ النِّسَاءِ إِلَيْهِ، وَ نَزَلَ فِي آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ كَادَتْ الْأُمَّةُ تَهْلِكُ فِيهِنَّ، وَ رَأَيْتُ جِبْرَائِيلَ وَ لَمْ يَرَهُ مِنْ نِسَائِهِ أَحَدٌ غَيْرِي، وَ قُبِضَ فِي بَيْتِي لَمْ يَلِهِ أَحَدٌ غَيْرِي: ١ أَنَا وَ الْمَلَكُ. ١ هـ. إِلَى آخِرِ مَا كَانَتْ تَسْتَرْسِلُ فِيهِ مِنْ خِصَائِصِهَا وَ كُلِّهِ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ. أَمَّا أُمُّ سَلِيمَةَ فَحَسْبُهَا الْمَوَالِةُ لَوْلِيَّهَا وَ وَصِيَّ نَبِيِّهَا، وَ كَانَتْ مَوْصُوفَةً بِالرَّأْيِ الصَّائِبِ وَ الْعَقْلِ الْبَالِغِ وَ الدِّينِ الْمَتِينِ، وَ إِشَارَتُهَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ تَدَلُّ عَلَى وَفُورِ عَقْلِهَا وَ صَوَابِ رَأْيِهَا وَ سُمُومِ مَقَامِهَا، رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهَا. ٢. ٣.

١- وقع الاتفاق على أنه صلى الله عليه وآله وسلم مات و على حاضر لموته، و هو الذي كان يقبله و يمرّضه، و كيف يصحّ أنه قبض و لم يله أحد غيرها و غير الملك؟ فأين كان على و العباس و أين كانت فاطمة و صفية و أين كان أزواج النبي و بنوهاشم كافة و كيف يتركونه كلهم لعائشة وحدها؟! ثم لا يخفى أن مريم عليها السلام لم يكن فيها شيء من الخلال السبع التي ذكرتها أم المؤمنين، فما الوجه في استثنائها إيّاها؟

٢- المراجعات، ص ٣٣٥.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٠٦.

فصل سوّم:

بنى أميّه و بنى العباس

خطبه أمير المؤمنين عليه السلام بعد از تحكيم حكيمين و ترغيب مردم به جهاد

[الغدیر، جلد ۲] صفحه ۱۲۷ گوید:

قال زيد بن أرقم: إنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله غزا غَزْوَةً، و أنتما معه، فراكما مُجْتَمِعِينَ، فنظَرَ إليكما نظرًا شديدًا، ثم رآكما اليومَ الثاني و الثالث، كلَّ ذلك يُدِيمُ النَّظَرَ إليكما، فقال في اليومِ الثالث: ”إذا رأيتم معاويةَ و عمرو بن العاصِ مجتمعين ففرّقا بينهما؛ فإنهما لن يجتمعا على خيرٍ“.

و در صفحه ۱۳۱ از الإمامة و السياسة، جلد ۱، صفحه ۱۱۹؛ و تاريخ طبرى، جلد ۶، صفحه ۴۵؛ و مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۳۵؛ و نهج البلاغة، جلد ۱، صفحه ۴۴؛ و كامل ابن اثير، جلد ۳، صفحه ۱۴۶ آورده است كه:

لما خرجت الخوارج و هرب أبو موسى إلى مكة و ردّ عليّ عليه السلام ابن عباس إلى البصرة، قام في الكوفة خطيباً فقال:

”الحمد لله و إن أتى الدهر بالحطّيبِ الفادحِ و الحدّثِ الجليل، و أشهدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ و حدّه لا شريكَ له، ليس معه إلهٌ غيرُه، و أنّ محمّداً عبدهُ و رسولُه صَلَّى اللهُ عليه و آله. أمّا بعد، فإنّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ و تُعَقِّبُ النَّدَامَةَ، و قد كنتُ أمرتكم في هذه الحكومة أمرى، و نَحَلْتُ [نَخَلْتُ] لكم مَخْزُونَ

رأى، لو كان يطاع لقصير أمر^۱، فأبیتم علی إباء المخالفين الجفافة و المنابذين العصاة، حتى ارتاب الناصح بنصحه، و صن الزند بقده، فكنت و إياكم كما قال أخو هوازن^۲:

أمرتكم أمرى بمنعرج اللوى فلم تستينوا النصح إلا ضحى الغد
 إلا إن هذين الرجلين (عمرو بن العاص و أباموسى الأشعري) اللذين اخترتموها
 حكّمين قد نبذا حكم القرآن وراء ظهورهما، و أحيا ما أمات القرآن، و أماتا ما أحيا
 القرآن، و اتبع كل واحد منها هواه بغير هدى من الله، فحكّما بغير حجة بينة و لا سنة
 ماضية، و اختلفا فى حكمهما، و كلاهما لم يرشد،^۳ فبرئ الله منهما و رسوله و صالح
 المؤمنين. و استعدوا و تاهّبوا للمسیر إلى الشام^۴.

لعن أمير المؤمنين عليه السلام معاويه را در نماز صبح

در الغدير، جلد ۲، صفحه ۱۳۲ گوید:

روى الطبرى فى تاريخه، مجلد ۶، صفحه ۴۰: قال: كان على إذا صلى الغداة
 يقول فيقول: "اللهم العن معاوية و عمرا و أبالأعور السلمى و حبيبا و عبدالرحمن
 بن خالد و الضحاك بن قيس و الوليد". فبلغ ذلك معاوية، فكان إذا قنت، لعن عليا و
 ابن عباس و الأشتر و حسنا و حسينا.

و در صفحه ۱۸۳ گوید:

۱- در تعليقه گوید: قصير هو مولى جذعة الأبرش و كان قد أشار على سيده أن لا يأمن الزبأ ملكة
 الجزيرة، و قد دعت إليها ليزوجها، فخالفه و قصد إليها فقتلته، فقال: قصير لا يطاع لقصير أمر.

۲- دريد بن الصمة.

۳- فى الإمامة و السياسة: لم يرشدهما الله.

۴- جنگ ۱۵، ص ۹۰.

و قال الشيخ أبو الفتوح في تفسيره، مجلد ۲، صفحه ۱۹۳: روى عن الكُميت قال: رأيتُ أميرَ المؤمنين عليه السَّلام في المنام فقال: أنشدني قصيدتك العينية! فأنشدته حتى انتهيتُ إلى قولى فيها:

و يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِخُمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا
فقال صلوات الله عليه: صدقت! ثم أنشد عليه السَّلام:

و لم أرَ مثلَ ذاكِ اليومِ يوماً و لم أرَ مثله حقاً أضيعاً
و رواه السيد في الدرجات الرفيعة و العقيلي نقلاً عن منهاج الفاضلين
للحموي [للحموي] و مرآت الزمان لابن الجوزي، و رواه سبط ابن الجوزي
الحنفي في تذكّره، صفحه ۲۰ عن شيخه عمرو بن صافي الموصلي عن بعض.
و در صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱ گوید:

و في شرح شواهد المغنى للسيوطي، صفحه ۱۴: أخرج ابن عساكر عن
أبي عكرمة الضبي عن أبيه قال: أدركتُ الناس بالكوفة: من لم يرو:
طَرِبْتُ و ما شوقاً إلى البيضِ أطربُ و لا لِعَبَا منى و ذوالشَّيبِ يلعب؟
فليس بها شمي. و رواه السيد في الدرجات الرفيعة، و فيها: فليس بشيبي^۱.

ملاقات سعد بن وقاص با معاوية و حديث منزلة

و در [الغدِير، جلد ۳] صفحه ۲۰۰ از مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۶۱ بعد
از ذکر ملاقات سعد بن أبي وقاص با معاوية و بيان حديث منزلة و دو فضيلت
ديگری که سعد از زبان رسول الله برای معاوية بيان کرد می گوید:
وجدتُ في وجهِ آخر من الروايات، و ذلك في كتاب علي بن محمد بن سليمان

النوفلى فى الإخبار عن ابن عائشة و غيره:

أَنَّ سَعْدًا لَمَّا قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةُ لِمَعَاوِيَةَ وَ نَهَضَ لِيَقُومَ، ضَرَطَ^١ لَهُ مَعَاوِيَةُ وَ قَالَ لَهُ: اقْعُدْ حَتَّى تَسْمَعَ جَوَابَ مَا قُلْتَ! مَا كُنْتُ عِنْدِي قَطُّ أَلَأَمَّ مِنْكَ أَلَانَ، فَهَلَّا نَصْرَتَهُ؟! وَ لِمَ قَعَدْتَ عَنْ بَيْعَتِهِ؟! فَإِنِّي لَوْ سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَسَلَّمَ مِثْلَ الَّذِي سَمِعْتَ فِيهِ لَكُنْتُ خَادِمًا لِعَلِيٍّ مَا عَشْتُ!

فقال سعد: والله إنى لأحقُّ منك بموضعك منك!

فقال معاوية: يابى عليك بنوعذرة! و كان سعدٌ فيها يُقال لرجلٍ من بنى عذرة.

الكلام.

و از تاريخ ابن كثير، جلد ٨، صفحه ٧٧ آورده است كه:

ورد فى حديث أن سعداً دخل على معاوية فقال له: ما لك لم تقا تل معنا؟!

فقال: إنى مرّت بى ريحٌ مظلمةٌ؛ فقلت: إخ إخ، فأنخْتُ راحلتى حتى انجلت

عنى، ثم عرفتُ الطريقَ فسرْتُ!

فقال معاوية: ليس فى كتاب الله إخ إخ، ولكن قال الله تعالى: ﴿وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى

تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾. ^٢ فوالله ما كنت مع الباغية على العادلة، و لا مع العادلة على الباغية!

فقال سعد: ما كنتُ لأقاتل رجلاً قال له رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ: "أنت منى بمنزلة هارونَ من موسى، غيرَ أَنَّهُ لا نبيَّ بعدى".

١- [ضَرَطَ: أخرج رجلاً من دُبُرِهِ مع صوتٍ، ضَرَطًا وَ ضَرِطًا وَ ضَرَاطًا؛ وَ ضَرَطَ بِهِ: عَمِلَ بِفِمْه

كالضُّرَاطِ - هزى به. (محقق)]

٢- سورة الحجرات (٤٩) صدر آية ٩.

فقال معاوية: مَنْ سَمِعَ هذا معك؟! فقال: فُلَانٌ و فُلَانٌ و أُمُّ سَلَمَةَ.

فقال معاوية: أما إنِّي لو سَمِعْتُهُ منه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ لِمَا قَاتَلْتُ عَلِيًّا!
در الغدير، جلد ۳، از صفحه ۲۰۲ تا صفحه ۲۱۵ درباره حدیث امر رسول الله
به سدّ الأبواب إلاّ باب علی و مجعول بودن حدیث إلاّ خوخته اَبی بکر بحث کافی
نموده است از مصادر حقاظ و راویان و کتب احادیث اهل تسنن.^۱

سَمْرَةَ بن جُنْدَبَ در بَصْرَه هشت هزار نفر را کشت و گفت: اگر به همین
مقدار هم، باز از مردم بی گناه می کشتم باک نداشتم

[الفصول المهمّة] صفحة ۱۲۳، [باب فضائع سمرة بن جندب أيام معاوية]:
أخرج الإمام الطّبري في أحداث سنة خمسين من تاريخه بالإسناد إلى محمد بن
سليم قال: سألت أنس بن سيرين: هل كان سَمْرَةُ قَتَلَ أَحَدًا؟ قال: و هل يُحْصَى مَنْ
قتلهم سَمْرَةُ بن جندب؟! استخلفه زيادٌ على البصرة سنة أشهر حين كان والياً عليها و
على الكوفة من قبل معاوية، و أتى الكوفة فجاء و قد قتل ثمانية آلاف من الناس. فقال له
زيادٌ: هل تخاف أن تكون قتلت أحداً بريئاً؟ قال: لو قتلت إليهم مثلهم ما خشيتُ ا هـ.
و أخرج هناك أيضاً بإسناده عن عوف قال: أقبل سَمْرَةُ من المدينة، فلما كان
عند دُورِ بنى أسد خرج رجلٌ من بعض أزقتهم، ففاجأ أوّل الخيل، فحمل عليه رجلٌ
من القوم، فأوجره الحربة عبثاً و عتوا. قال: ثم مضت الخيل، فأتى عليه سَمْرَةُ بن
جُنْدَبَ و هو متشحطٌ بدمه فقال: ما هذا؟ قيل: أصابته أوائل خيل الأمير. قال عتوا و
استكباراً: إذا سمعتم بنا قد ركبنا، فاتقوا أسنتنا ا هـ.

۱- جنگ ۱۵، ص ۱۲۷.

۲- [أوجر فلاناً الرُمح: طعنه به في فيه. (محقق)]

و هذه القضايا متفقٌ على صدورها من سَمْرَةَ، نقلها كلٌّ من أَرَّخِ حوادث سنة
الخمسين، كابن جرير وابن الأثير وأمثالهما.^١
حاشيه صفحہ ١٢٦:

(٨٥) وأخرج أحمد بن حنبل من حديث أبي هريرة في صفحة ٤٤٢ من الجزء الثاني
من مسنده: أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نظر إلى عليٍّ وفاطمة والحسن و
الحسين [عليهم السلام] فقال: "أنا حربٌ لمن حاربكم، وسلمٌ لمن سالمكم".^٢
صفحہ ١٣٧:

... و قد امتازوا بالإستتابة عن الميِّت في الصَّلَاة و الصَّوْم كما يستتبيون عنه في
الحجِّ، و أوجبوا على وِليِّه قضاء ما فاتته من الصَّلَاة و الصَّوْم في الجملة، و لو علموا أن في
ذمِّته زكاةٌ أو خمسًا أو مظالمٌ أخرجوها من أصلِ ماله و إن لم يُوصِ بها كسائر الدِّيون.^٣

معاويه چهارصد هزار به سمره داد تا دو آيه قرآن را دربارۀ امير المؤمنين

عليه السلام و ابن ملجم تحريف كند

[تاريخ الشيعة للمظفر] صفحہ ١٠٩:

و لا غرابة من أمر سَمْرَةَ؛ فإنه قد خالف النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في
حياته، و اعتدى على أبي الحسن عليه السلام بعد وفاته،^٤ و كان آخرَ الثلاثة موتًا، و قد

١- الفصول المهمة، ص ١٣٥.

٢- همان مصدر، ص ١٣٨.

٣- همان مصدر، ص ١٤٨.

٤- جنگ ٢٢، ص ١١٢.

٥- و ذلك أن معاوية بذل له أربعمائة ألف على أن يروي: أن هذه الآية نزلت في عليٍّ عليه السلام، و
هي قوله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ

قال لهم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَخْرُكُم مَوْتًا فِي النَّارِ".
صفحة ١٢١:

الشَّيعة فِي الْيَمَن

الْيَمَن عربٌ قحطانيَّة، وَهِيَ أُمُّ الْعُرُوبَةِ، وَإِلَيْهَا تَنْتَسِبُ، أَسْلَمَتْ سِلْمًا عَلَى
يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^١

يَمَن وَ قَبِيلَةُ هَمْدَانَ شَيْعَةَ خَالِصٍ بُوْدُنْد

[تاريخ الشيعة للمظفر] صفحہ ١٢٧:

وَ اسْتَقَامَ التَّشِيْعُ فِي شِعَابِ الْيَمَنِ وَ جِبَالِهَا، إِلَى أَنْ قَامَ بِالْأَمْرِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَتْ وَلايَتُهُ أَمْنِيَّتَهُمُ الْمَطْلُوبَةَ، وَ كَانَ قَلِيلٌ مِنْهُمْ عَلَى غَيْرِ رَأْيِهِ، وَ قَدْ
رَاسَلُوا مَعَاوِيَةَ، فَسَرَّحَ إِلَيْهِمْ بُسْرَ بْنَ أَرْطَاةَ فِي جُنْدٍ مَوْلاَفٍ مِنْ ثَلَاثَةِ آلَافٍ، عَامَ ٤٠ مِنْ

﴿ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ ﴾* وَ أَنْ
الْآيَةَ الْأُخْرَى نَزَلَتْ فِي ابْنِ مَلْجَمٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ هِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ وَرَبَّ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴾** فَقَبِلَ ذَلِكَ. وَ لَا أَدْرِي أَيُّ الرَّجُلَيْنِ (أَعْنَى: مَعَاوِيَةَ وَ سَمُرَةَ)
أَجْرًا عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى الشَّرِيعَةِ وَ الْكِتَابِ.
صفحة ١١٨، (پاورقی ١):

كَانَ دَخُولُ ابْنِ السَّعُودِ إِلَى مَكَّةَ الْمَكْرَمَةِ أَوَّلَ عَامِ ١٣٤٤، وَ فِي الثَّامِنِ مِنْ شَوَّالِ هَذَا الْعَامِ هَدَمَ
الْقِبَابَ الشَّرِيفَةَ، وَ جَعَلَ الصَّرَائِحَ أَرْضًا بَسِيطَةً، وَ جَعَلَتْ الشَّيْعَةَ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمَ حُزْنٍ مَشْهُودٍ، وَ
الْيَوْمَ تَقَامُ فِيهِ الذِّكْرَى لِهَذِهِ الْمَأْسَاةِ، وَ كُنْتُ لَمَنْ اسْتَوْحَى قَرِيحَتَهُ فِي هَذَا الْحَادِثِ الْمَوْلاَمِ، فَقُلْتُ
قَصِيدَةً فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ هَدْمِ الْقُبُورِ مَطْلَعُهَا:

لِمَنْ أَبْقَيْتَ وَ كَافَ الدَّمُوعَ أَمَا تُبْكِيكَ فَاجِعَةُ الْبَقِيْعِ
* - سوره البقرة (٢) آيه ٢٠٤ و ٢٠٥.
** - سوره البقرة (٢) آيه ٢٠٧.

١- جنگ ٢٠، ص ٣٣٣.

الهجرة، و مرّ بطريقه على المدينة كما أمره بذلك معاوية. و كان عامل أمير المؤمنين عليها أبوأيوب الأنصاري، فهرب و لحق بأمر المؤمنين عليه السلام، فدخلها بسر. و لا تسأل عما كان منه من سفك و هتك للحرمات و إهانة لمن بقي من الصحابة و قتل للكثير من الأبرياء.^١ و قد أخاف بذلك أهل المدينة عامة،^٢ و أكرههم على البيعة لمعاوية، و هدم كثيرًا من دورهم، إلى ما سوى ذلك من فظيع الحوادث.^٣

معاويه، بسر بن أرطاة را به يمن فرستاد و فجایع وی در آنجا تاریخ را سیاه نموده است

[تاریخ الشیعة للمظفر، صفحه ١٢٧]:

ثم توجه إلى اليمن، و لما سمع عبیدالله بن العباس بقدمه، هرب من اليمن، و كان عامل أمير المؤمنين عليها، و استخلف عبدالله بن عبدالمدان الحارثي، فسلب التاريخ عما صنعه بسر من فجائع الأعمال في اليمن و قتله الألو ف من الشيعة رجالاً و نساءً و أطفالاً و رضعاً، حتى قيل: لقد قتل بسر في وجهه ثلاثين ألفاً، و حرق قوماً بالنار، و سبى نساء همدان، و أقامهن في السوق للبيع، و كانوا يكشفون عن ساقهن، فمن كانت أعظم ساقاً كانت أغلى ثمنًا، فكن أول نساء سبين في الإسلام، لو لم يسبقهن نساء بني حنيفة بعد وقعة خالد بهم، إلى غير ذلك من أعمال بسر التي يجزع ذوالغيرة عند استماعها و قراءتها دون نشرها و سطرها، و يتفتت لها كبد المسلم الغائر على أبناء

١- [جمع للبري. (محقق)]

٢- جاء في كثير من الأحاديث ما فيه تهديد بالعذاب و وعيد بالعقاب لمن أراد السوء بأهل المدينة. أنظر كنز العمال، ج ٦، ص ٢٤٩ و ٢٥٠؛ و غيرها.

٣- جنگ ٢٠، ص ٣٣٤.

جلدته^۱ و ملّته. و لا أدري: هل يصحّ بعد هذا و مثله أن يقال: إنَّ بسراً و أميره ابن آكلة الأكباد من أبناء الإسلام.^۲

الآن در یمن بر قبر دو طفل شهید عبیدالله بن عباس به دست بسر، مسجد بنا نموده‌اند

[تاریخ الشیعة للمظفر، صفحه ۱۲۸]:

و هل خفی عليك ما ارتكبه ذلك السفّاح السفّاک (بسر) من طفلی عبیدالله بن العباس، فقد أودعها أبوهما فی الیمن عند رجلٍ من کِنانة فی البادية، حذراً من سَطوة ذلك الفاتک الظّلم، فلم ينفعها ذلك الحذر؛ فإِنَّه لَمَّا قتل ابنَ عبدالمدان و ابنه أصهار ابن عباس، بحث عن الطفّلين فظفرَ بهما، فدافع عنهما الكِنانیُّ بسيفه حتّى قُتل دون جاره، و لم يُشفَ غیظُ ذلك العالی الجبارِ دون أن ذبّحها بيده الأثيمة.

و قال الشّیخ عبدالواسع فی تاریخه، صفحه ۱۳:

قيل: ذبّحها بيده و المصحفُ بين يديها و دُفنا فی محلّها، و بإزاء قبريها مسجدٌ يُعرَف بالشّهيدين، و هو موجودٌ الآن. و هذا المصحفُ مكتوبٌ بالخطّ الكوفيّ على الرّق، و هو خطُّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و هو موجودٌ إلى الآن في هذا المسجد، و آثارُ الدّم تُشاهد على المصحف، و الأبياتُ الّتي رثّتها بها أمّهما مكتوبةٌ على ضريحيهما.

صفحه ۱۲۹:

و قالت لبسرٍ امرأةٌ من كِنانة لَمَّا ذبّحها: يا هذا! قتلت الرّجال، فعَلامَ تَقْتُل هذين؟! والله ما كانوا يُقتلون في الجاهليّة و الإسلام. والله يا ابن أُرطاة إنَّ سُلطاناً لا يقوم إلاّ بقتل

۱- [جلدته: أبناء عشيرته. (محقّق)]

۲- جنگ ۲۰، ص ۳۳۴.

الصَّبِيُّ الصَّغِيرِ وَالشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَنَزَعَ الرَّحْمَةَ وَعَقَوِقَ الْأَرْحَامَ لَسُلْطَانُ سَوَاءٍ.
 و لَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جَزَعُ جَزَعًا شَدِيدًا، وَدَعَا عَلَى بُسْرِ
 فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اسْلُبْهُ دِينَهُ وَعَقْلَهُ». فَوَسَّوَسَ^١ وَذَهَبَ عَقْلُهُ، وَصَارَ يَهْدِي بِالسَّيْفِ وَ
 يَطْلُبُهُ، فَيُؤْتَى بِسَيْفٍ مِنْ خَشَبٍ، وَيُجْعَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ زِقٌّ^٢ مَنْفُوحٌ أَوْ مِرْفَقَةٌ^٣، فَلَا يَزَالُ
 يَضْرِبُهُ حَتَّى يُغْمَى عَلَيْهِ، وَ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى مَاتَ.^٤ وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَشَدَّ وَ
 أَخْزَى.^٥

[طلب نمودن عثمان ابوذر را از معاويه]

[تاریخ الشیعة للمظفر] صفحه ١٣٥:

و نقل عن أبي عثمان: أن عثمان كتب إلى معاوية أن اجمل إلى جندبًا على أغلظ
 مركب و أوعره، فوجه به مع من سار به الليل و النهار، و حمله على شارف ليس عليه
 إلا قتب^٦، حتى قدم به المدينة و قد سقط لحم فخذه من الجهد. و هذا المسعودي
 يقول - مجلد ١، صفحة ٣٠٤ -: و قد تسلخت بواطن أفخذه و كاد أن يتلف، إلى غير
 ذلك من حملة التاريخ.^٧

١- [أقرب الموارد: وَسَّوَسَ الرَّجُلُ: أَصِيبَ فِي عَقْلِهِ وَ تَكَلَّمَ بِغَيْرِ نِظَامٍ وَ اعْتَرَتْهُ الْوَسَاوِسُ. (مَحَقَّق)]

٢- [بِالْفَارَسِيَّةِ: مَشَكَّ. (مَحَقَّق)]

٣- [مِرْفَقَةٌ: الْمَخْدَةُ. (مَحَقَّق)]

٤- حديث بسري روينا مجتمعاً مع الإيجاز عن متفرقات كتب التاريخ؛ كتاريخ ابن جرير، ج ٦، ص ٨٠
 و ٨١ في حوادث عام ٤٠ هجري؛ و تاريخ ابن الأثير، ج ٣، ص ١٢١ و ١٦٦ و غيرها، و هذا سوى
 ما رويناه عن تاريخ الشيخ عبد الواسع.

٥- جنگ ٢٠، ص ٣٣٥.

٦- [أقرب الموارد: «الْقَتَبُ: الْإِكَاْفُ»؛ بِالْفَارَسِيَّةِ: پالان شتر. (مَحَقَّق)]

٧- جنگ ٢٠، ص ٣٣٦.

[مكتوب بودن اسماء على و حسنين عليهم السلام تحت قبة مسجد أموى]

[تاريخ الشيعة للمظفر] صفحہ ١٣٨:

و إذا دخلت المسجد الأموي الرفيع بناية و المشيد عمارة و توسطته واقفا تحت قُبته، فارفع رأسك لتنظر ماذا كُتِبَ باطن القبة، فستجد اسم على و الحسين. فأين إذن أسماء معاوية و يزيد و ملوك بني مروان الذين رفعوا بناء ذلك المسجد و ملكوا برهة من الدهر تلك البقعة، و ما ملكها أهل البيت يوماً ما، و لا كان لها في عهد أولئك ذكرٌ جميل؟!^١

معاوية با مهارتی بی نظیر، خلافت را تبدیل به امپراطوری و استبداد نمود

[يوم الإسلام] صفحہ ٦٦:

و مع ذلك الخلاف الشديد بين المسلمين، فقد استطاع معاوية و أهل بيته من الأمويين أن يقضوا على هذه الخلافات بشتى الوسائل، و يؤسسوا إمبراطورية من أوسع الإمبراطوريات تعلو فيها مآذن المساجد فى الهواء، و يؤذن المؤذنون فيملئون الجوّ بأذانهم، و بذلك اتسعت رُقعة العالم الإسلامى، فاستولوا على أكثر الأندلس، و فتحوا عدداً من المُدن فى جنوبى فرنسا. و فى تمام المائة سنة بعد وفاة النبى صلى الله عليه و آله و سلم كان العرب يحكمون مملكة واسعة أكبر من المملكة الرومانية، تمتد من حدود الصين إلى شلالات النيل السفلى، و من الجنوب الغربى فى أوروبا حتى غربى آسيا و أواسطها، و عاصمة هذه المملكة دِمَشق. كما استطاعوا أن يغيروا أكبر مظهرين من مظاهر المملكة، و هما تحويل الدواوين إلى عربية، و تخلّصهم من الدُخلاء^٢ الذين كانوا يضطرون إليهم فى تدوين الدواوين، و الثانى صك النقود، و قد

١- جنگ ٢٠، ص ٣٣٧.

٢- [جمع الدخيل و هو كل من دخل فى قوم و انتسب إليهم و ليس منهم. (محقق)]

ظَلُّوا طَوَالَ هذه العهود يتعاملون بالتقود الرومانيّة و الفارسيّة. فلَمَّا اطمأنّوا و اتّسع مُلكُهم، بدأوا يَصْكَونَ نقودَهم بأنفسهم، و بذلك أصبحت هذه المملكةُ الواسعة مملكةً بمعنى الكلمة. و قد بلغت هذه المملكةُ أقصى سَعَتِها في هذا العصر الأمويّ، ثمَّ أخذت تنشقّ قليلاً قليلاً في العصر العبّاسي و فيما بعد ذلك من عصور.

و بمعاقبة انتقل الأمرُ من خلافةٍ إلى مُلكٍ عَصُودٍ. و الفرق بينها أن الخلافةَ أساسها إقتفاء أثر الرسول صلّى الله عليه و آله و سلّم، و الإعتدَادُ في حلّ المشاكل على شورى أهل الحلّ و العقد، و اختيار الخليفة منهم حسب ما يرون أنّه الأصلح. أمّا المُلكُ فيُشبه الملوكَ الأقدمين من فُرس و روم، و استبدادُ بالرأى، و قصرُ الخلافةِ على الأبناء أو الأقرباء و لو لم يكونوا صالحين لذلك، و هذا كلُّه ما فعله معاويةٌ.

و نموذجُ الخلافةِ ما قاله الأعرابيُّ لعمَرَ: لو رأينا فيك اعوجاجًا لقومناه بسُيوفنا. و نموذجُ المُلكِ ما قاله عبد الملك بن مروان: مَنْ قال بلسانه هكذا، قلنا بسيفنا هكذا... و الحقُّ أنّ معاويةً ساد النَّاسَ بالغلبةِ لا بالإختيار، ثمَّ استبدَّ بتسيير الأمور.^۱

راجع به متوكل و مجالس تغنی او عليه اهل بيت

در کتاب *الکامل فی التاریخ* تألیف ابی الحسن علی بن محمد شیبانی معروف به ابن اثیر جزری صاحب کتاب *اسد الغابة* متولد ۵۵۵ و متوفای ۶۳۰ در جلد هفتم از طبع دار صادر بیروت، صفحه ۵۵ در وقایع سال ۲۳۶ نوشته است:

ذکر ما فعله المتوکل بمشهد الحسين بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

فی هذه السنّة أمر المتوکل بهدم قبر الحسين بن علیّ علیه السّلام و هدم ما حوله من المنازل و الدُّور؛ و أن یُدَرَّ و یُسَقَى مَوْضِعُ قبره. و أن یُمنع النَّاسُ من إتیانه.

فنادی [عاملُ صاحبِ الشُّرطة] بالنَّاسِ فی تلكِ النَّاحِیةِ: مَنْ وجدناه عند قبره بعد ثلاثة، حبسناه فی المَطْبِقِ.^۱ فهرب الناسُ و تركوا زیارتَه، و حُرِّثَ [خرب] و زُرِعَ. و كان المتوكلُ شديدَ البُغْضِ لعلی بن أبي طالب علیه السَّلام و لأهل بیته، و كان یقصد مَنْ یبلغه عنه أنَّه یتولَّى علیاً و أهله بأخذِ المالِ و الدَّمِ.

و كان مِنْ جملةِ نُدُمائِهِ عِبادةُ المُخَنَّثِ، و كان یشدُّ علی بطنه تحت ثیابه مَحْدَةً و یكشف رأسه و هو أصلع، و یرْقُصُ بین یدَی المتوكل، و المغنونُ یُعَنُّون: قد أقبلَ الأصلعُ البطینُ خلیفةُ المسلمین، یحكي بذلك علیاً علیه السَّلام، و المتوكلُ یشرب و یضحك. ففعل ذلك یومًا و المُنْتَصِرُ حاضرٌ، فأومأَ إلى عِبادةِ یتهدده، فسكت خوفًا منه. فقال المتوكلُ: ما حالک؟! فقام و أخبره.

فقال المنتصر: یا امیر المؤمنین! إنَّ الذی یحکيه هذا الكاتبُ [الکلب] و یضحك منه الناسُ هو ابنُ عمِّک و شیخُ أهل بیتک و به فخرک، فکلَّ أنت لحمه إذا شئت، و لا تطعم هذا الکلبَ و أمثاله منه.

فقال المتوكلُ للمغنیین: عَنُوا جمیعاً

غار الفتی لابن عمِّه رأسُ الفتی فی حرٍّ أمِّه

فكان هذا من الأسباب التي استحلَّ بها المنتصرُ قتلَ المتوكل.

و در صفحه ۱۰۱ از جلد ۷ کتاب الكامل فی التاريخ، در وقایع سنه ۲۴۷

آورده است که:

ذكر أنَّ أبا الشَّمط مروان بن أبي الجنوب قال: أنشدتُ المتوكلَ شعراً ذكرتُ فيه الرافضةَ، فعقدَ لي على البحرين و الیامة، و خلعَ علیَّ أربعَ خِلَعٍ و خلعَ علیَّ المنتصرُ، و أمر لي المتوكلُ بثلاثة آلافِ دينارٍ فنثرتُ علیَّ، و أمر ابنه المنتصرَ و سعداً الإیتاخی

۱- [المطْبِق: السَّجْن تحت الأرض؛ حبس تاریک. (محقق)]

أَنْ يَلْقَظَهَا لِي، ففعلًا. و الشِّعْرُ الَّذِي قَلْتَهُ:

مُلْكُ الْخَلِيفَةِ جَعْفَرٍ	لِلدِّينِ وَالدُّنْيَا سَلَامَةٌ
لَكُمْ تَرَاثٌ مَحْمَدٍ	و بَعْدَ لَكُمْ تُنْفَى الظُّلَامَةُ
يَرْجُو التُّرَاثَ بَنُو الْبَنَاءِ	تِ وَ مَا لَهُمْ فِيهَا قُلَامَةٌ
وَ الصَّهْرُ لَيْسَ بِوَارِثٍ	وَ الْبِنْتُ لَا تَرِثُ الْإِمَامَةَ
مَا لِلَّذِينَ تَنَحَّلُوا	مِيرَاثَكُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ
أَخَذَ الْوَرَاثَةَ أَهْلُهَا	فَعَلَامٌ لَوْكُمْ عِلَامَةٌ
لَوْ كَانَ حَقُّكُمْ لَهَا	قَامَتْ عَلَى النَّاسِ الْقِيَامَةُ
لَيْسَ التُّرَاثُ لِغَيْرِكُمْ	لَا وَالْإِلَهِ وَ لَا كَرَامَةَ
أَصْبَحْتُ بَيْنَ مُحِبِّكُمْ	وَ الْمُبْغِضِينَ لَكُمْ عِلَامَةٌ

ثُمَّ نَثَرَ عَلَيَّ بَعْدَ ذَلِكَ لِشِعْرٍ قَلْتُهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى عَشْرَةَ آلَافٍ دَرَاهِمًا^۱.

أميرالمؤمنين أول من آمن و صَلَّى

در الغدير، جلد ۳، از صفحه ۲۱۹ تا صفحه ۲۴۳ راجع به آنکه حضرت

۱- و در *أعيان الشيعة*، ج ۱۵، ص ۲۹۱ از طبع دوم در ترجمه جعفر بن حسين ابن قضيه را از قاضي ابوالمكارم محمد بن عبدالملك بن أحمد بن هبة الله بن جرادة حلبی در شرح قصیده ميمية أبي فراس معروفة به شافيه آورده است که او از مروان بن أبي حفصه حکايت کرده است که او گفت: من برای متوکل شعری سرودم که در آن رافضه را به نقص و عيب ياد کردم، متوکل در ازای اين شعر حکومت بحرين و يمامه را به من داد و چهار خلعت به من در وقت اجتماع مردم و محلّ عمومی بخشيد. آنگاه صاحب اعيان اشعاری را از جعفر بن حسين در ردّ مروان بن أبي حفصه آورده است که مطلعش اين است: «قل للذي بفجوره في شعره ظهرت علامة» و در *الغدير*، ج ۴، ص ۱۷۵ و ۱۷۶ اشعار مروان بن أبي حفصه و جعفر بن حسين را از *أعيان الشيعة* حکايت کرده است.

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۲۹.

أميرالمؤمنين عليه السلام أول من آمن برسول الله بوده‌اند بحث کرده و مطالب فراوانی آورده است.

[أُعْطِيَتْ خُمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ نَبِيُّ قَبْلِي]

در تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۴۰۲ در تحت آیه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۱ روایتی را نقل می‌کند بدین مضمون:

و فی الدرّ المنثور عن ابن مردویه عن ابن عبّاس و فی المجمع عنه قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم: "أُعْطِيَتْ خُمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ نَبِيُّ قَبْلِي: بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ"، و إِنَّمَا كَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ، "و نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ يُرْعَبُ مِنِّي عَدُوِّي عَلَى مَسِيرَةِ شَهْرٍ، و أُطِعِمْتُ الْمَغْنَمَ، و جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا و طَهْرًا، و أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةَ، فَادَّخَرْتُهَا لِأُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، و هِيَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ نَائِلَةٌ مِّنْ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا".

و سپس فرموده است:

و روى أيضًا هذا المعنى عن ابن المنذر عن أبي هريرة عنه صلّى الله علیه و آله و سلّم، و الرواية معارضة لها ورد مستفيضًا "أَنَّ نَوْحًا كَانَ مَبْعُوثًا إِلَى النَّاسِ كَافَّةً". و ذَكَرَ فِي بَعْضِهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، و فِي بَعْضِهَا "أَنَّ أَوْلَى الْعِزْمِ كُلِّهِمْ مَبْعُوثُونَ إِلَى الدُّنْيَا كَافَّةً". و تخالف أيضًا عموم الشفاعة للأنبياء المستفاد من عدّة من الروايات، و قد قال تعالى: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف: ۸۶) و قد شهد القرآن بأنّ المسيح عليه السلام من الشهداء. قال

۱-سوره سبأ (۳۴) صدر آیه ۲۸.

تعالی: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ (النساء: ۱۵۹).^۱

قطع متوکل زبان شاعر اهل بیت ابن عمار برقی

در الغدير، جلد ۴، صفحه ۱۴۰ گوید:

إِنَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارِ الْبَرْقِيِّ أَحَدَ شُعْرَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَشَى بِهِ إِلَى
الْمَتَوَكَّلِ، وَفُرِّتَ لَهُ نَوْبَتُهُ، فَأَمَرَ بِقَطْعِ لِسَانِهِ وَإِحْرَاقِ دِيْوَانِهِ، فَفَعَلَ بِهِ ذَلِكَ، وَمَاتَ
بَعْدَ أَيَّامٍ، وَذَلِكَ سَنَةَ ۲۴۵. وَ مِنْ النُّوْبَةِ قَوْلُهُ:

فَهُوَ الَّذِي امْتَحَنَ اللَّهُ الْقُلُوبَ عَمَّا يُجْمَعْنَ مِنْ كَفْرٍ وَإِيمَانِ
وَ هُوَ الَّذِي قَدْ قَضَى اللَّهُ الْعَلَى لَهُ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ فِي فَضْلِهِ ثَانِ
وَ إِنَّ قَوْمًا رَجَاوْا إِبْطَالَ حَقِّكُمْ أَمْسُوا مِنَ اللَّهِ فِي سُخْطٍ وَ عِصْيَانِ
لَنْ يَدْفَعُوا حَقِّكُمْ إِلَّا بِدَفْعِهِمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي آيٍ وَ قُرْآنِ
فَقَلَّدُوهَا لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِنَّهُمْ صَنُؤُ النَّبِيِّ وَ أَنْتُمْ غَيْرُ صِنْوَانِ^۲

[إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ يَنْزُرُونَ عَلَى مَنْبَرِهِ نَزْوَ الْفِرْدَوْسِ]

در الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۵۱ و ۲۵۲ از تفسیر طبري، جلد ۱۵، صفحه ۷۷؛
و تاریخ طبري، جلد ۱۱، صفحه ۳۵۶؛ و تاریخ خطیب، جلد ۹، صفحه ۴۴، و جلد ۸،
صفحه ۲۸۰؛ و تفسیر نیشابوری، هامش طبري، جلد ۱۵، صفحه ۵۵؛ و تفسیر
قرطبي، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۳، از ترمذی و حاکم و بیهقی، و تفسیر خازن، جلد ۳،
صفحه ۱۷۷ آورده است:

۱- جنگ ۱۵، ص ۱۳۱.

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۹۷.

رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِهِ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ يَنْزُونَ عَلَى مَنبَرِهِ نَزْوَةَ الْقِرْدَةِ وَالْخَنَازِيرِ. انْتَهَى. ثُمَّ قَالَ (رَه): فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾^۱.

نامه ابوسفیان به رسول الله در غزوة خندق

و در [الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۵۲] گوید که:

ابوسفیان در غزوه خندق نامه‌ای به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نوشت بدین مضمون: بِسْمِكِ اللَّهُمَّ أَحْلِفُ بِاللَّاتِ وَالْعِزَّى وَسَافَ وَنَائِلَةَ وَهُبْلَ، لَقَدْ سِرْتُ إِلَيْكَ أُرِيدُ اسْتِئْصَالَكُمْ، فَأَرَاكَ قَدْ اعْتَصَمْتَ بِالْخَنْدَقِ، فَكَرِهْتَ لِقَائِي، وَ لَكَ مِنِّي كِيَوْمِ أُحُدٍ. وَ بُعِثَ بِالْكِتَابِ مَعَ أَبِي سَلْمَةَ الْجَشْمِيِّ، فَقَرَأَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَبِي بَنُ كَعْبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "قَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ قَدِيدًا غَرَّكَ يَا أَحْمَقَ بَنِي غَالِبٍ وَ سَفِيهِمُ بِاللَّهِ الْغَرُورُ، وَ سَيَحُولُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَا تُرِيدُ، وَ يَجْعَلُ لَنَا الْعَاقِبَةَ. وَ لِيَأْتِيَنَّ عَلَيْكَ يَوْمٌ أَكْثَرُ فِيهِ اللَّاتُ وَ الْعِزَّى وَ سَافَ وَ نَائِلَةَ وَ هُبْلَ يَا سَفِيهَ بَنِي غَالِبٍ!" انتهى.^۳

[کیفیت اسلام آوردن ابوسفیان از روی اجبار و اضطرار]

[الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۵۲]:

و لم یزل یحاذی الله و رسوله حتی سار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

۱- سوره الإسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۶۰.

۲ و ۳- جنگ ۱۵، ص ۱۳۴.

لَفَتِحِ مَكَّةَ، فَأَتَى بِهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ أَرَدَفَهُ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ صَدِيقَهُ وَ نَدِيمَهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. فَلَمَّا دَخَلَ بِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَأَلَهُ أَنْ يُؤْمِنَهُ، فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ لَهُ: "وَيْلَكَ يَا أَبَاسَفِيَانِ! أَلَمْ يَأْنِ لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟!"

فَقَالَ: يَا أَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى! مَا أَوْصَلَكَ وَ أَجَمَّلَكَ وَ أَكْرَمَكَ! وَاللَّهِ لَقَدْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ، لَقَدْ أَغْنَى عَنِّي شَيْئًا!

فَقَالَ: "يَا أَبَاسَفِيَانِ! أَلَمْ يَأْنِ لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟!"

فَقَالَ: يَا أَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى! مَا أَوْصَلَكَ وَ أَجَمَّلَكَ وَ أَكْرَمَكَ! أَمَّا هَذِهِ فَفِي النَّفْسِ مِنْهَا شَيْءٌ!

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: وَيْلَكَ! أَشْهَدُ لَشَهَادَةِ الْحَقِّ قَبْلَ أَنْ تُضْرَبَ عُنُقُكَ! فَشَهِدَ وَ أَسْلَمَ. فَهَذَا حَدِيثٌ إِسْلَامِهِ كَمَا تَرَى. وَ اخْتَلَفَ فِي حُسْنِ إِسْلَامِهِ، فَقِيلَ: إِنَّهُ شَهِدَ حُنَيْنًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ كَانَتْ الْأَزْلَامُ مَعَهُ يَسْتَقْسِمُ بِهَا، وَ كَانَتْ كَهْفًا لِلْمُنَافِقِينَ، وَ إِنَّهُ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ زَنْدِيقًا.

إِلَى أَنْ قَالَ الْأَمِينُ:

وَ كَانَ يَوْمَ بُيُوعِ أَبِي بَكْرٍ يَشِيرُ الْفِتْنَةَ وَ يَقُولُ: إِنِّي لِأُرَى عَجَاجَةً لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا دَمٌ. يَا آلَ عَبْدِ مَنَافٍ! فِيمَ أَبِي بَكْرٍ فِي أُمُورِكُمْ؟! أَيْنَ الْمُسْتَضْعَفَانِ؟ أَيْنَ الْأَذْلَانَ عَلَى وَ عَبَّاسٍ؟ مَا بَالُ هَذَا الْأَمْرِ فِي أَقْلٍ حَيٍّ مِنْ قَرِيشٍ؟

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: ابْسُطْ يَدَكَ أَبِياعِكَ! فَوَاللَّهِ لئن شئتَ لأَمْلأُهَا عَلَيْهِ حَيْلًا وَ رَجُلًا! فَأَبَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ، فَتَمَثَّلَ بِشَعْرِ الْمُتَلَمَّسِ: ^١

١- هو جرير بن عبدالمسيح من بني ضبيعة.

و لن يُقيم على خَسَفٍ يُراد به
 هذا على الخَسَفِ مربوطٌ بِرُمَّتِهِ
 وإلا الأذْلالَ غَيْرُ الحَيِّ و الوَدِّ
 و ذا يُشجُّ فلا يَبْكِي له أحدٌ
 فزجره على و قال: "والله ما أردت بهذا إلا الفتنة! وإنك والله طالما بغيت
 للإسلام شرًّا، لا حاجة لنا في نُصْحِكَ!" و جعل يطوف في أزقة المدينة و يقول:
 بنى هاشم لا تُطْمِعُوا النَّاسَ فيكم
 و لا سِيِّمًا تَيْمٌ بن مُرَّةٍ أو عَدِيٌّ
 فما الأمرُ إلا فيكم و إليكم
 و ليس لها إلا أبو حَسَنِ عَلِيٌّ
 فقال عُمَرُ لأبي بكر: إنَّ هذا قد قَدِمَ و هو فاعلٌ شرًّا، و قد كان النبيُّ صَلَّى اللهُ
 عليه و آله و سلَّم يستألفه على الإسلام، فدَعَّ له ما بيده مِنَ الصَّدَقَةِ! ففعلَ فَرَضِي
 أبو سفيان و بايعه^١.

مناقب و فضائل مختصة أمير المؤمنين و مخالفت سردمداران حكومت غاصبه

[المراجعات] صفحہ ٢٦٨:

و كانوا يعلمون أنه أخو النبيِّ و وليُّه و وارثُه و نَجِيُّه و سيِّدُ عترته و هارونُ
 أمته و كفاءُ بضعته و أبو ذَرِّيَّتِهِ، و أوَّلُهُمُ إسلامًا، و أخلصُهُمُ إيمانًا، و أغزُرُهُمُ علمًا، و
 أكثرُهُمُ عملاً، و أكبرُهُمُ حلمًا، و أشدَّهُمُ يقينًا، و أعظُمُهُمُ عناءً، و أحسنُهُمُ بلاءً، و
 أوفرُهُمُ مناقبَ، و أكرمُهُمُ سوابقَ، و أحوطُهُمُ على الإسلام، و أقربُهُمُ من رسولِ الله،
 و أشبهُهُمُ به هديًا و خَلْقًا و سَمْتًا، و أمثلُهُمُ فعلاً و قولًا و صَمْتًا.^٢
 صفحہ ٢٦٩:

... و ما وازوه في ضراحه الأقدس حتى أكمل أهل السقيفة أمرهم، فأبرموا

١-العقد الفريد، ج ٢، ص ١٣٥.

٢-جنگ ١٥، ص ١٣٥.

٣-المراجعات، ص ٣٨٣.

البيعة، و أحكموا العقد، و أجمعوا (أخذًا بالحزم) على منع كل قولٍ أو فعلٍ يُوهن بيعتهم أو يחדش عقدهم أو يدخل التشويش و الإضطراب على عامتهم. فأين كان الإمام عن السقيفة و عن بيعة الصديق و مبايعيه ليحتج عليهم؟ و أتى يتسنى الاحتجاج له أو لغيره بعد عقد البيعة و قد أخذ أولوا الأمر و النهى بالحزم، و أعلن أولوا الحول و الطول تلك الشدة؟ و هل يتسنى في عصرنا الحاضر لأحد أن يقابل أهل السلطة بما يرفع سلطتهم و يلغى دولتهم؟ و هل يتركونه و شأنه لو أراد ذلك؟ هيهات هيهات! فقس الماضي على الحاضر، فالناسُ ناسٌ، و الزمانُ زمانٌ. على أن عليًّا لم ير للاحتجاج عليهم يومئذ أثرًا إلا الفتنة التي كان يؤثر ضياع حقه على حصولها في تلك الظروف، إذ كان يخشى منها على بيضة الإسلام و كلمة التوحيد، كما أوضحناه سابقًا.^۱

دولت بنی امیه و بنی عباس، برای ابقاء حکومت خود در پردهٔ تسنن، از

خون شیعیان نهرها جاری کردند

[یوم الإسلام احمد امین] صفحه ۱۸۴:

من أهم هذه الأسباب السياسية؛ فالنزاع بين الحكومة الإسلامية و الخوارج في العهد الأموي و صدر العباسيين سببه أن الخوارج بتعاليمهم يريدون أن يتولّى الحكم أصلح الناس و لو كان عبدًا حبشيًّا، و لا يعترفون ببيت أموي و لا بيت عباسي، و يريدون أن يصلوا إلى مبدئهم بالقوة، فاضطرت الحكومة الأموية و الحكومة العباسية أن تحفظ كيانهما و تحمي بيتها في الخلافة بمحاربة الخوارج و القضاء عليهم. و هذا سياسة لا دين.

و انظر إلى النزاع الحادّ و الدماء المسفوكة بين السنية و الشيعة طول العهد

۱-المراجعات، ص ۳۸۵.

۲-جنگ ۲۰، ص ۱۲۳.

الأُمویّ و العباسیّ و بعد ذلك و ما جرى بسببه من دماءٍ تجرى أنهارًا، تجدُ سببه أن أهل السنّة من أمویّین و عباسیّین و غیرهم یرون الحقّ فی خلافتهم، و یرى الشیعة أن لا حقّ لهؤلاء فی الخلافة، و إنّما الحقّ لأهل البیت، و کلّ یعمل علی أن یصل إلى حقّه بقوّة السّلاح، فالنزاعُ إذن نزاعٌ علی من یتولّى الحُکم. و هذه سياسةٌ لا دینٌ.

و کثیر ممّن خرجوا علی الدّولة العباسیّة كانت حقیقةٌ أمرهم الرّغبة فی إعادة الحُکم للفرس، ککثیر ممّن قتلوا تحت ستار الزّندقة فی عهد المهديّ العباسیّ و بتهمه المانیّة. و قد یستثنی من ذلك الإضطهادُ الَّذی حدث من المأمون و الواثق لمن لم یقولوا بخلق القرآن، فقد كانت هذه نظرةً دینیّةً خاطئةً من المأمون و الواثق؛ إذ ظنّا أنّ من لم یقل بالاعتزال و بخلق القرآن فقد أفسدَ دینه، فهما یریدان إصلاح العقیده قسرًا و جهراً، كما فعل المسلمون الأوّلون إزاء الوثنیّین. و هذا خطأٌ کبیرٌ فی التّفکیر، نتج عنه أضرارٌ جسیمةٌ للمسلمین.^۲

سلطان سلیم و عثمانیون برای توسعه خاک و نفوذ در پردهٔ دین، شیعه را

قتل عام می نمودند

[یوم الإسلام احمد امین، صفحه ۱۸۵]:

و من العداء السیاسیّ ما کان بین الدّولة العثمانيّة و الدّولة الإيرانيّة، فالعداءُ بینهما عداءٌ سیاسیّ اتخذ شكلاً دینیّاً یرید العثمانيون الأوّلون أن یمدّوا سلطانتهم علی الفرس، و یأبى الفرس إلا أن یحتفظوا باستقلالهم، فیؤول ذلك إلى البُغض الَّذی بلغ مداه فی عهد السّلطان سلیم الأوّل، حتّى کان اضطهادُهُ للشیعة فی مملکته أن قُتل و سُجن ما یقرب

۱- [أی الايذاء و القهر بسبب المذهب. (محقّق)]

۲- جنگ ۲۳، ص ۱۲۱.

من أربعين ألفاً. ولكن من الخطأ تحميل الدين جرائر السياسة؛ بدليل أن كثيراً من هذه الخصومات السياسية حدثت بين أمم إسلامية مختلفة تعتنق عقيدة واحدة سنية أو شيعية، وإنما كان الخلاف بينها على السلطان و سعة الحكم ونحو ذلك.

صفحه ١٨٧:

و أخيراً فهل للمسلمين أن يشتدّ وعيهم الدينيّ و يفهموا بعد طول هذه التجارب التي ذكرها أنّه لم يعدّ هناك وجهٌ للخلاف بين سنّي و شيعيّ و زيديّ و غير ذلك من المذاهب؟ لأنّهم لو رجعوا إلى أصل دينهم، ما وجدوا لهذا الخلاف محلاً، و لو وجدوا أنّه خلاف مصطنع لا خلاف أصيل، و أنّ الأمم الإسلامية في موقفها الحاضر أحوج ما تكون إلى لمّ شعئها و إصلاح ذات بينها و توحيد كلمتها، و هي ترى كيف تهاجم من كلّ جانب، و كيف يتخذ إسلامها وسيلةً من وسائل الكيد لها. و إذا اتّحد أهل الباطل على باطلهم، فأولى أن يتحد أصحاب الحقّ على حقّهم!!^٣

١- [جمع الجريرة بمعنى الجناية. (محقّق)].

٢- [الظاهر مولّد. يقال: (لم يعدّ إليه سبيل) أي لم يبق... (راجع «فرهنگ معاصر عربي - فارسي»

آذر تاش آذر نوش). (محقّق)]

٣- جنگ ٢٣، ص ١٢٢.

فصل چہارم:

علماء عامہ

[اتِّهَامَاتُ شَهَابِ الدِّينِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ بِهِ شِيعِهِ]

در الغدير، جلد ۳، صفحه ۷۸ گوید:

صاحب عقد الفريد، شهاب الدين ابن عبدربه مالكي، متوفى ۳۲۸، در اين كتاب

اتِّهَامَاتِي بِهِ شِيعَهُ زَدَهُ اسْت؛ و اين اتِّهَامَاتِ را در جلد ۱، صفحه ۲۶۹ آورده است:

۱. الرافضة يهودُ هذه الأُمَّة: يبغضون الإسلام، كما يبغض اليهودُ النَّصرانيَّةَ.
۲. محبةُ الرافضة محبةُ اليهود: قالت اليهود: لا يكون المُلْكُ إلَّا في آل داود، و قالت الرّافضة: لا يكون المُلْكُ إلَّا في آل عليّ بن أبي طالب.
۳. اليهودُ يؤخّرون صلاةَ المغرب حتّى تشتبك النّجوم، و كذلك الرّافضة.
۴. اليهودُ لا ترى الطّلاقَ الثّلاثَ شيئاً، و كذا الرّافضة.
۵. اليهودُ لا ترى على النّساءِ عدَّةً، و كذلك الرّافضة.
۶. اليهودُ تستحلّ دمَ كلّ مسلمٍ، و كذلك الرّافضة.
۷. اليهودُ حرّفوا التوراةَ، و كذلك الرّافضة حرّفتِ القرآنَ.
۸. اليهودُ تبغض جبرئيلَ و تقول: هو عدوُّنا من الملائكة، و كذلك الرّافضة تقول: غلِطَ جبرئيلُ في الوحيِ إلى محمّدٍ بتركِ عليّ بن أبي طالب.
۹. اليهودُ لا تأكل لحمَ الجُزور، و كذلك الرّافضة.

۱۰. و در این شماره حکایت ابوعثمان جاحظ را آورده است که یکی از دوستان تاجرش به او گفته بود که: در کشتی که نشسته بودم؛ شیخی بد اخلاق و طویل الإطراق می گفت: علّت اینکه من از شیعه بدم می آید آن است که در اولش شین است و این شین در هر شرّ و شوم و شیطان و شغب و شقاء و سفار و شرر و شین و شوک و شکوی و شهرت و شتم و شحّ می باشد؛ و ابوعثمان جاحظ می گوید: فما ثبت لشيعة بعدها قائمةً (الغدیر، جلد ۳، صفحه ۸۷).^۱

عدول علمای عامّه تبعاً لرؤسائهم از اهل بیت، امر سیاسی بوده است

المراجعات، صفحه ۱۰۶:

... و رأى المعترضين تعنتاً و مُماحَكةً،^۲ أقوالهم بعدمِ صحّةِ الإحتجاج بالشّیعة تعارض أفعالهم، و أفعالهم فى مقام الإحتجاج تناقض أقوالهم، فقولهم و فعلهم لا يتجاریان فى حلبة، و لا يتسایران إلى غاية، یصدم كلّ منهما الآخر فیدفعه فى صدره، و بهذا كانت حجّتهم جذماء و حجّتک العصماء... .

فما ندرى: لماذا عدل أهل القبلة عن أئمة أهل البيت، فلم يتعبّدوا بمذاهبهم فى شىء من الأصول و الفروع، و لا وقفوا فى المسائل الخلافية عند قولهم، و لا كان علماء الأمة يبحثون عن رأيهم، بل كانوا يعارضونهم فى المسائل النظرية، و لا يبالون بمخالفتهم؟! و ما برح عوامُّ الأمة خلفاً عن سلفٍ يرجعون فى الدين إلى غير أهل البيت بلا تكبير، فلو كانت آياتُ الكتاب و صحاحُ السنّة نصوصاً فيما تقولون، ما عدل أهل القبلة عن علماء أهل البيت، و لا ارتضوا بهم بدلاً، لكنهم لم يفهموا من الكتاب و

۱- جنگ ۱۵، ص ۱۱۸.

۲- [لسان العرب: الملاحة]. (محقق)

السَّيِّئَةُ أَكْثَرُ مِنَ الثَّنَاءِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ وَوَجوبُ مودَّتِهِمْ وَاحْتِرَامِهِمْ، وَالسَّلْفُ الصَّالِحُ أَوْلَى بِالصَّوَابِ، وَاعْرَفُ بِمِفَادِ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ ﴿فَبِهْدَاهُمْ أَقْتَدِهِ﴾^۱ وَالسَّلَامُ.^۲
[المراجعات] صفحه ۱۰۷:

۳- وَ إِنَّمَا عَدَلَ عَنِ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي فُرُوعِ الدِّينِ وَ أُصُولِهِ سَاسَةُ الْأُمَّةِ وَ أَوْلِيَاءُ أُمُورِهَا، مِنْذُ عَدَلُوا عَنْهُمْ بِالْخِلَافَةِ، فَجَعَلُوهَا بِالِاخْتِيَارِ، مَعَ ثُبُوتِ النَّصِّ بِهَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِذْ رَأَوْا أَنَّ الْعَرَبَ لَا تَصْبِرُ عَلَى أَنْ تَكُونَ فِي بَيْتٍ مَخْصُوصٍ، فَتَأَوَّلُوا نِصْوَصَهَا، وَ جَعَلُوهَا بِالِاخْتِيَارِ؛ لِيَكُونَ لِكُلِّ حَيٍّ مِنْ أَحْيَائِهِمْ أَمَلٌ بِهَا وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ، فَكَانَتْ مَرَّةً هُنَا، وَ أُخْرَى هُنَاكَ، وَ تَارَةً هُنَا لَكَ. وَ هَبُوا بِكُلِّ مَا لَدَيْهِمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ نَشَاطٍ إِلَى تَأْيِيدِ هَذَا الْمَبْدَأِ وَ الْقَضَاءِ عَلَى كُلِّ مَا يَخَالِفُهُ، فَاضْطَرَّتْهُمْ الْحَالُ إِلَى التَّجَافِي عَنِ مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ تَأَوَّلُوا كُلَّ مَا يَدُلُّ عَلَى وَجوبِ التَّعْبُدِ بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ سُنَّةٍ.^۳

در نزد هر شخص منصفی، لزوم تبعیت از ائمه اهل بیت حتمی است

[المراجعات] صفحه ۱۰۹:

۳- بَلْ قَدْ يُقَالُ: إِنَّ أُمَّتَكُمْ الْإِثْنِي عَشْرَةَ أَوْلَى بِالِاتِّبَاعِ مِنَ الْأُمَّةِ الْأَرْبَعَةِ وَ غَيْرِهِمْ؛ لِأَنَّ الْإِثْنِي عَشْرَ كُلَّهُمْ عَلَى مَذْهَبٍ وَاحِدٍ قَدْ مَحْصُوه وَ قَرَّرُوهُ بِإِجْمَاعِهِمْ بِخِلَافِ الْأَرْبَعَةِ؛ فَإِنَّ الْاِخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ شَائِعٌ فِي أَبْوَابِ الْفِقْهِ كُلِّهَا، فَلَا تَحَاطُ مَوَارِدُهُ وَ

۱- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۹۰.

۲- المرجعات، ص ۱۸۲.

۳- المرجعات، ص ۱۸۳.

۴- جنگ ۲۰، ص ۶۵.

لا تُضَبَط. و من المعلوم أنّ ما يَمَحِصُه الشَّخْصُ الواحد لا يكافئ في الضَّبَط ما يَمَحِصُه اثنا عشر إمامًا، هذا كلّهُ ممّا لم تبقَ فيه وقفةٌ لمنصفٍ و لا وجهَةٌ لمتعسِّف. نعم، قد يشاغب^١ التّواصبُ في إسناد مذهبكم إلى أئمّة أهل البيت، و قد أكلفكم فيما بعد بإقامة البرهان على ذلك.^٢

صفحه ١١١، (پاورقی):

أما كتابُ نقضِ العثمانيّةِ فإنّه ممّا لا نظيرَ له، فحقيقٌ بكلِّ بحاثٍ عن الحقائق أن يراجعهُ...^٣.

[المراجعات] صفحه ١١٣:

٢- و إنّها لم يخرجه الشَّيْخان و أمثالهما لأتّهم رأوه يصادم رأيه في الخلافة، و هذا هو السَّببُ في إعراضهم عن كثيرٍ من النّصوص الصّحيحة، خافوا أن تكون سلاحًا للشّيعه، فكتموها و هم يعلمون. و إنّ كثيرًا من شيوخِ أهل السنّة (عفى الله عنهم) كانوا على هذه الوتيرة، يكتمون كلّ ما كان من هذا القبيل، و لهم في كتّابه مذهبٌ معروفٌ، نقله عنهم الحافظُ بن حجر في فتح الباري، و عقَدَ البخاري لهذا المعنى بابًا في أواخر كتاب العلم من الجزء الأوّل من صحيحه فقال: «باب من خصّ بالعلم قومًا دون قوم»^٤.

١- [لسان العرب: المُشَاغِبَةُ أى المخاصمة. (محقّق)]

٢- المرجعات، ص ١٨٦.

٣- همان مصدر، ص ١٨٨.

٤- فى ص ٢٥.

٥- المرجعات، ص ١٩٢.

٦- جنگ ٢٠، ص ٦٧.

بخاری و مسلم، احادیث صحیحہ ای کہ مذاہبشان را واژگون می کند نمی پذیرند

[المراجعات، صفحہ ۱۱۵]:

۳- و من عرف سریرة البخاری مُجَاهة أمير المؤمنين و سائر أهل البيت و علم أن يَرَاعَتَهُ^۱ تَرْتَاغُ^۲ مِنْ رَوَائِعِ نَصُوصِهِمْ و أن مداده يَنْضُبُ عن بيان خصائصهم، لا يستغرب إعراضه عن هذا الحديث و أمثاله، و لاحول و لا قوَّة إلا بالله العليّ العظيم. و السَّلام.^۳

صفحہ ۱۱۵:

... فنحن نحتجّ عليهم بهذا؛ لصحّته من طريقهم؛ إلزامًا لهم بما ألزموا به أنفسهم....

۲- و دعوى أنّه [إنّما] يدلّ على أنّ عليًّا خليفة رسول الله في أهل بيته خاصّة؛ مردودةٌ بأنّ كلّ مَنْ قال بأنّ عليًّا خليفة رسول الله في أهل بيته قائلٌ بخلافته العامّة، و كلّ مَنْ نفى خلافته العامّة نفى خلافته الخاصّة، و لا قائلٌ بالفصل. فما هذه الفلسفةُ المخالفةُ لإجماع المسلمين؟^۴

صفحہ ۱۱۸:

و قد أوضح رسولُ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم الأمرَ فجعله جليًّا بقوله:

۱- [اليراعة، هنا بمعنى القلم. (محقق)]

۲- [ترتاغ: تفرغ. (محقق)]

۳- المرجعات، ص ۱۹۳.

۴- همان مصدر، ص ۱۹۴.

”إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي.“ و هذا نصٌّ صريحٌ في كونه خليفته، بل نصٌّ جليٌّ في أنه لو ذهب و لم يستخلفه، كان قد فعل ما لا ينبغي أن يفعل، و هذا ليس إلا لأنه كان مأمورًا من الله عزّوجلّ باستخلافه، كما ثبت في تفسير قوله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^١ و من تدبّر قوله تعالى في هذه الآية ﴿فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^٢...^٣

صفحه ١٢٣:

(الوجه الأول) إنّ الحديث في نفسه عامٌّ كما علمت، فمورده (لو سلّمنا كونه خاصًّا) لا يُخرجه عن العموم، لأنّ المورد لا يخصّص الوارد، كما هو مقرّر في محله. ألا ترى لو رأيت الجنب يمسّ آية الكرسيّ مثلاً فقلت له: لا يمسنّ آيات القرآن محدثٌ: أيكون هذا خاصًّا بمورده أم عامًّا شاملًا لجميع آيات القرآن و لكلّ محدثٍ؟ ما أظنّ أحدًا يفهم كونه خاصًّا بتمسّ الجنب بخصوصه لآية الكرسيّ بالخصوص. و لو رأى الطبيب مريضًا يأكل التمرَ فنهاه عن أكل الحلو: أيكون هذا في نظر العرف خاصًّا بمورده أم عامًّا شاملًا لكلّ مصاديق الحلو؟ ما أرى والله القائل بكونه خاصًّا بمورده إلا في مُنتزحٍ عن الأصول، بعيدًا عن قواعد اللّغة، نائيًا عن الفهم العرفي، أجنبيًا عن عالمنا كلّ. و كذا القائل بتخصيص العموم في حديث المنزلة بمورده من غزوة تبوك، لا فرق بينهما أصلًا.^٥

١- سورة المائدة (٥) صدر آيه ٦٧.

٢- سورة المائدة (٥) قسمتي از آيه ٦٧.

٣- المراجعات، ص ١٩٨.

٤- همان مصدر، ص ٢٠٥.

٥- جنگ ٢٠، ص ٦٨.

مادر انس بن مالک (بنت ملحان) از اعظام بانوان اسلام بوده است

[المراجعات] صفحه ۱۲۵، (پاورقی):

هی بنت ملحان بن خالد الأنصاریّة و أختُ حرام بن ملحان، استشهد أبوها و أخوها بین یدی النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ کانت علی جانبٍ مِنَ الْفَضْلِ وَ الْعَقْلِ. رَوَتْ عَنِ النَّبِیِّ أَحَادِيثَ، وَ رَوَى عَنْهَا ابْنُهَا أَنَسٌ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ آخَرُونَ، تُعَدُّ فِي أَهْلِ السُّوَابِقِ، وَ هِيَ مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى الْإِسْلَامِ. کانت فی الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ، فَأَوْلَدَهَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، فَلَمَّا جَاءَ اللهُ بِالْإِسْلَامِ کانت فی السَّابِقِينَ إِلَيْهِ، وَ دَعَتْ مَالِكًا زَوْجَهَا إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ، فَأَبَى أَنْ يَسْلَمَ فَهَجَرْتُهُ، فَخَرَجَ مُغَاضِبًا إِلَى الشَّامِ، فَهَلَكَ كَافِرًا. وَ قَدْ نَصَحَتْ لابْنِهَا أَنَسٍ إِذْ أَمَرْتُهُ وَ هُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ أَنْ يَخْدُمَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَقَبِلَهُ النَّبِيُّ إِكْرَامًا لَهَا. وَ خَطَبَهَا أَشْرَافُ الْعَرَبِ، فَكَانَتْ تَقُولُ: لَا أَتَزَوَّجُ حَتَّى يَبْلُغَ أَنَسٌ وَ يَجْلِسَ مَجْلِسَ الرِّجَالِ. فَكَانَ أَنَسٌ يَقُولُ: جَزَى اللهُ أُمَّيَّ خَيْرًا: أَحَسَّنْتَ وَ لَا يَتِي. وَ قَدْ أَسْلَمَ عَلَى يَدِهَا أَبُو طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيُّ؛ إِذْ خَطَبَهَا وَ هُوَ كَافِرٌ، فَأَبَتْ أَنْ تَتَزَوَّجَهُ أَوْ يَسْلَمَ، فَأَسْلَمَ بِدَعْوَتِهَا، وَ كَانَ صِدَاقُهَا مِنْهُ إِسْلَامَهُ. أَوْلَدَهَا أَبُو طَلْحَةَ وَلَدًا فَمَرِضٌ وَ مَاتَ فَقَالَتْ: لَا يَذْكُرُنَّ أَحَدٌ مَوْتَهُ لِأَيِّهِ قَبْلِي. فَلَمَّا جَاءَ وَ سَأَلَ عَنْ وَلَدِهِ قَالَتْ: هُوَ أَسْكَنٌ مَا كَانَ: فَظَنَّ أَنَّهُ نَائِمٌ. فَقَدَّمَتْ لَهُ الطَّعَامَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ تَزَيَّنَتْ لَهُ، وَ تَطَيَّبَتْ فَنَامَ مَعَهَا وَ أَصَابَ مِنْهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَتْ لَهُ: احْتَسِبُ وَ لَدَكَ. فَذَكَرَ أَبُو طَلْحَةَ قِصَّتَهَا لِرَسُولِ اللهِ فَقَالَ: "بَارِكْ اللهُ لَكِمْ فِي لَيْلَتِكِمْ". قَالَتْ: وَ دَعَا لِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى مَا أُرِيدُ زِيَادَةً، وَ عَلِقْتُ^۲ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بَعْدَ اللهِ

۱- [أى استولدها. (محقق)]

۲- [علقت المرأة بالولد: حبلت. (محقق)]

بن أبي طلحة، فبارك الله فيه، وهو والد إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة الفقيه وإخوته، وكانوا عشرة كلهم من حملة العلم. وكانت أم سليم تغزو مع النبي، و كان معها يوم أُحد خنجرٌ لتبقر به بطنَ مَنْ دنا إليها من المشركين، و كانت من أحسن النساء بلاءً في الإسلام، و لا أعرف امرأة سواها كان النبي يزورها في بيتها فتتحفه، و كانت مستبصرةً بشأن عترته عارفةً بحقهم عليهم السلام^١.

احاديث ابن حنبل در تفوق أميرالمؤمنين عليه السلام

[المراجعات] صفحه ١٦٠:

١- قال الإمام أبو عبد الله أحمد بن حنبل: ما جاء لأحدٍ من أصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي طالب. و قال ابن عباس: ما نزل في أحدٍ من كتاب الله ما نزل في علي^٢. و قال مرةً أخرى: نزل في علي ثلاث مائة آية من كتاب الله عز وجل. و قال مرةً ثالثة: ما أنزل الله ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ إلا و علي أميرها و شريفها. و لقد عاتب الله أصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم في غير مكانٍ من كتابه العزيز، و ما ذكر عليًا إلا بخير. ١ هـ. و قال عبد الله بن عيَّاش بن أبي ربيعة: كان لعلي ما شئت من ضرسٍ قاطعٍ في العلم، و كان له القَدَمُ في الإسلام، و الصَّهرُ من رسول الله

١-المراجعات، ص ٢٠٥.

٢- جنگ ٢٠، ص ٦٩.

٣- أخرجه ابن عساكر و غير واحدٍ من أصحاب السنن.

٤- من حديثٍ أخرجه ابن عساكر أيضًا.

٥- من حديثٍ أخرجه الطبراني و ابن أبي حاتم و غير واحدٍ من أصحاب السنن و نقله ابن حجر و نقل الأحاديث الثلاثة التي قبله في الفصل ٣ من الباب ٩، ص ٧٦ من صواعقه.

صلى الله عليه وآله وسلم، و الفقه في السنة، و النجدة في الحرب، و الجود في المال.^١
 و سئل الإمام أحمد بن حنبل عن عليٍّ و معاوية فقال: ^٢ إنَّ عليًّا كان كثيرَ الأعداء،
 ففتش أعداؤه عن شيءٍ يعيبونه به، فلم يجدوه، فجاءوا إلى رجلٍ قد حاربه و قاتله،
 فأطروءوه؛ ^٣ كيدًا منهم له. اهـ. و قال القاضي إسماعيل و النسائي و أبو علي النيشابوري
 و غيرهم: ^٤ لم يرد في حقِّ أحدٍ من الصحابة بالأسانيد الحسان ما جاء في عليٍّ.^٥
 صفحه ١٦٢، (پاورقی):

أثبت بفتح الهمزة جمع ثبت بفتح تين، و أسناد جمع سند بفتح تين أيضًا، و الثبت
 و السند هو الحجة.^٦
 صفحه ١٦٤، (پاورقی ٢):

إنما نعى إليهم أولًا نفسه الزكية؛ تنبيهًا إلى أن الوقت قد استوجب تبليغ عهده و
 اقتضى الأذان بتعيين الخليفة من بعده، و أنه لا يسعه تأخير ذلك؛ مخافة أن يدعى،
 فيجيب قبل إحكام هذه المهمة التي لا بد من إحكامها، و لا غنى لأُمَّته عن إتمامها.^٧

١- نقله عن ابن عيَّاش أهل الأخبار و أصحاب السنن، و تراه موجودًا في ما تقدّمت الإشارة إليه من
 الصواعق.

٢- في ما أخرجه السلفي الطيوريات و نقله ابن حجر في ما تقدّمت الإشارة إليه من الصواعق.

٣- [أى مدحوه بها ليس فيه. (محقق)]

٤- كما هو مستفيض عنه [عنهم] و قد نقله ابن حجر في أوّل الفصل الثاني من الباب التاسع، ص ٧٢
 من صواعقه.

٥- المراجعات، ص ٢٥٤.

٦- همان مصدر، ص ٢٥٦.

٧- همان مصدر، ص ٢٥٩.

٨- جنگ ٢٠، ص ٧٣.

[آماده سازی جيش اسامه توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم]

[الفصول المهمة] صفحه ٨٥:

فأمر أصحابه بالتهيؤ لها، وحضهم على ذلك، ثم عبأهم بنفسه الزكية؛ إرهافاً لعزائمهم واستنهاضاً لهميمهم، فلم يُبق أحداً من وجوه المهاجرين و الأنصار: كأبي بكر و عمر^١ و أبي عبيدة و سعد و أمثالهم إلا و قد عبأه بالجيش^٢.

[محل شهادت زيد بن حارثه و جعفر بن أبي طالب]

[الفصول المهمة] حاشيه صفحه ٨٦:

(٥) أُبْنِي بضمّ الهمزة و سكون الباء ثم نون مفتوحة بعدها ألف مقصورة ناحيةً بالبلقاء من أرض سوريا بين عسقلان و الرملة، و هي قرب مؤتة التي استشهد

١- أجمع أهل السير و الأخبار على أن أبابكر و عمر كانا في الجيش، و أرسلوا ذلك في كتبهم إرسال المسلمات، و هذا مما لم يختلفوا فيه، فراجع ما شئت من الكتب المشتملة على هذه السرية: كطبقات ابن سعد و تاريخي الطبري و ابن الأثير و السيرة الحلبية و السيرة الدحلانية و غيرها لتعلم ذلك. و قد أورد الحلبي حيث ذكر هذه السرية في الجزء الثالث من سيرته حكايةً ظريفةً نوردها بعين لفظه: قال: إن الخليفة المهدي لما دخل البصرة، رأى أياس بن معاوية الذي يضرب به المثل في الذكاء و هو صبي و خلفه أربعمائة من العلماء و أصحاب الطيالة، فقال المهدي: أف لهذه العثانين - أي: اللحي - أما كان فيهم شيخ يتقدمهم غير هذا الحدث؟ ثم التفت إليه المهدي و قال: كم سنك يا فتى؟ فقال: سنّي - أطال الله بقاء أمير المؤمنين - سنّ أسامة بن زيد بن حارثة لما و لاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جيشاً فيه أبوبكر و عمر. فقال: تقدّم! بارك الله فيك. قال الحلبي: و كان سنّه سبع عشرة سنة. ١. ه.

٢- الفصول المهمة، ص ١٠٠.

٣- جنگ ٢٢، ص ١٠٨.

عندها زيد بن حارثة و جعفر بن أبي طالب ذوالجناحين في الجنة عليها السلام.^١

نتائج فتاوى شيخ نوح سنّي مذهب به قتل و إسارت شيعة، توبه بكنند يا نكنند

[الفصول المهمة، صفحه ١٥٢]:

... و قد أباد بهذه الفتوى^٢ من مؤمنى حلب أربعين ألفاً أو يزيدون، و انتُهبت أموالهم، و أُخرج الباقون منهم من ديارهم إلى نبل و النغولة و أمّ العمد و الدلبوز و الفوعة و قراها، و هاجم الأمير ملحّم بن الأمير حيدر بسبب هذه الفتوى جبل عامل، سنة ١١٤٧، فانتَهك الحرّات و استباح المحرّمات يوم وقعة أنصار، و قتل و سَلَب و خرّب و مَهَب و أَسَرَ ألفاً و أربع مائة من المؤمنين، فلم يرجعوا حتّى هلك في الكنيف ببيروت. إلى غير ذلك ممّا كان بسبب هذه الفتوى من الفظائع و الفجائع، على أنّها في ذاتها بائنة الدهر و فاقرة الظّهر.^٣ الحكم لله و المصير إليه، و هو حسبنا و نعم الوكيل.^٤

صفحه (١٥٤):

قال ابن حزم حيث تكلم فيمن يكفر و لا يكفر في صفحة ٢٤٧ من الجزء الثالث من فصله ما هذا نصّه: و ذهبت طائفة إلى أنّه لا يكفر و لا يفسق مسلم بقول قائل في اعتقاد أو فتيا، و إنّ كلّ من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى أنّه الحقّ، فإنّه مأجورٌ على كلّ حال: إن أصاب فأجران، و إن أخطأ فأجر واحد.

١- جنگ ٢٢، ص ١٠٨.

٢- يعنى به الشيخ نوح حيث أصدر فتوى بقتل الشيعة تابوا أم لم يتوبوا.

٣- [أقرب الموارد: البائنة: الداهية؛ الفارقة: الداهية التي تكسر الفجار. (محقق)]

٤- الفصول المهمة، ص ١٥٢.

قال: و هذا قول ابن أبي ليلى و أبي حنيفة و الشافعي و سفيان الثوري و داود بن عليّ و هو قول كلّ من عرفنا له قولاً في هذه المسألة من الصحابة (رض) لا نعلم منه خلافاً في ذلك أصلاً^۱.

گفتار لا سنّة و لا شيعة دامی است از طرف معاندین شیعه برای إلغاء تشیع و انحصار مذهب در عامّه

[الشّیعة فی المیزان] صفحه ۲۷۶:

و رحم الله السيّد المرتضى حيث قال: إنّ الشّیعة و الشّافعيّة قالوا: إنّ الصّلاة على النّبي و آله فرض واجب، و قالت بقيّة المذاهب: هي مستحبة، و ليست بواجبة. و مهما يكن، فإنّ الصّلاة عليهم عبادة، و التّعبد بالشّيء لا يتمّ إلا بمعرفته، فمعرفةهم إذن إمّا واجبة و إمّا مستحبة. و في هذا الدليل القاطع على أنّهم أفضل النّاس بعد جدّهم؛ إذ لا تجب و لا تستحب معرفة أحدٍ من أجل الصّلاة إلا معرفةهم.

صفحه ۲۷۷:

لا سنّة و لا شيعة

ما زلنا نسمع الحين بعد الحين كلمة تدور على لسان أكثر من واحد، و هي لاسنّة و لاشيعة، بل مسلمون و كفي، حتّى أنّ أحد الشيوخ ألف كتاباً أسماه بذلك. و ليس من شك أنّ بعض من ردّد هذه الكلمة طيب القلب و خالص النية، و أنّه عبّر بها عن أمّنيته، و هي أن يسود الوئام^۲، و تزول الحواجز بين المسلمين. ولكنّ البعض

۱- الفصول المهمّة، ص ۱۵۵.

۲- جنگ ۲۲، ص ۱۱۵.

۳- [الوئام: الموافقة. (محقّق)]

الآخر أراد بها أن يُسكِّت الشَّيعةَ على ما يُوجِّه إلى عقيدتهم من التزييف و الطُّعون، و أن يتقبَّلوا ما يتقولُه عليهم الحفناوى و الجبَّهانُ و محبُّ الدِّين الخطيب و إخوانُ السَّنة في القاهرة و مجلَّةُ التَّمَدن الإسلامي في دمشق و غيرها، و بكلمةٍ يريد بها أن المسلمين هم السَّنة دون الشَّيعة، و أن عقيدة التَّشيع يجب إلقاؤها في سَلَّةِ المَهْمَلات؛ لأنَّها بزعمه لا تمَّت إلى الإسلام بسببٍ. و قد جهل أو تجاهل أن نفي التَّشيع هو نفي للقرآن و الحديث، و بالتَّالي نفي للإسلام من الأساس.

صفحه ۲۷۸، پاورقی (۱):

قال الشَّيخُ عبد الله العلايلي في خطبةٍ أذاعتها مَحَطَّةُ الإذاعة اللبنايَّة: إنَّ عيدَ الغدير جزءٌ من الإسلام، فمَن أنكره فقد أنكر الإسلام بالذَّات، و ذلك في ۱۸ ذوالحجَّة سنة ۱۳۸۰ هـ.^۱

رؤساء معتزله مانند عمرو بن عبید، برای دفاع از عقیده، همچون سایر

ادیان، فلسفه دعوت ساختند

[یوم الإسلام احمد امین] صفحه ۸۷:

كما ظهرت فرقة المعتزلة و على رأسها واصل بن عطاء و عمرو بن عبید، و قد كان من عملها فلسفةُ الدَّعوة الإسلاميَّة؛ ذلك أن الدَّعوة الإسلاميَّة التي أتى بها محمَّدُ صلَّى الله عليه و آله و سلَّم دعوةً بسيطةً ساذجة لا فلسفةً فيها، تناسب حالة العرب وقت الدَّعوة، فجاء المعتزلة و رأوا الأديان الأخرى من يهوديَّة و نصرانيَّة و بوديَّة و زرادشتيَّة قد فلسفت أديانها، و تسلَّحت في براهينها بالأسلحة الفلسفيَّة، فكان لا بدَّ

۱- جنگ ۲۳، ص ۷۱ به نقل از الشَّيعة و التَّشيع (الشَّيعة في الميزان).

للمعتزلة أن يقابلوهم بالمثل، فيحاجّوهم بالفلسفة. ثمّ عرضوا مبادئ الإسلام على الفلسفة: كوحدة ذات الله و صفاته، ومثل وجوب العدل على الله، و وجوب مكافأة الميثب بالثواب و المجرم بالعقاب، اعتمادًا على قوله تعالى: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^١ ثمّ تمسّكهم بالقول بخلق القرآن و نحو ذلك.

و قد كانت عقائدهم حُرّةً، ولكن من الأسف أن اعتنقها بعضُ الخلفاء: كالمؤمن و الواثق و المعتصم، فحملوا الناس كُرْهًا، و استمعوا للدسائس تُقال أو تُنْكَرُ حول مشاهير العلماء.^٢

و الأشاعرة مع الأسف لم يعتمدوا على العقل مثلهم فصاروا كأكثر المحدثين

[يوم الإسلام احمد امين] صفحه ٨٨:

و فرق كبير بين حجج القرآن و حجج اليونان؛ فحجج القرآن مبنيّة على المشاهدة و إشعار القلب بقدرة الخالق من مثل قوله تعالى: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^٣.

و حجج اليونان مبنيّة على المنطق من مثل: هذا العالم حادثٌ، و كلُّ حادث لا بدّ له من مُحدث، و نحو ذلك من ضروب الأقيسة المنطقيّة. و فعلُ الشعور في الإنسان

١- سورة الزلزلة (٩٩) آيه ٧ و ٨.

٢- جنگ ٢٣، ص ٩٤.

٣- سورة الغاشية (٨٨) آيه ١٧ الى ٢٠.

أقوى من فعل العقل الذي يعتمد عليه مذهب المعتزلة. و كما حورب المعتزلة بواسطة الخلفاء كالمتموكل، حوربوا أيضًا من العلماء أمثال: الأشعري الذي تعلّم على الجبائي المعتزلي، ثم ردّ على المعتزلة، و شنّع عليهم حتى دحّرهم. و مع الأسف كانوا يمتازون إذا قورنوا بمنهج أهل الحديث بحريّة العقل و التفكير و عرض الإسلام على محك المنطق. و من غير شكّ كان يكون أمر المسلمين أحسن حالًا و أكثر حريّة لو انتصروا على المحدثين، فإنّ انتصار المحدثين كان معناه مع الأسف الرّكود، و الاعتماد على النّقل أكثر من الاعتماد على العقل، و على أقوال المؤلّفين أكثر من المبتكرين، و لهذا قلّ أن تجد في المؤلّفين مبتكرًا، فإن عددت رجلاً كابن خلدون أو جمال الدّين الأفغانى عددت ندرّة تُقاوم و تُحارب لا تؤيّد و تُعصّد.^١

ظهور كتب السنة للعامة في عصر أتباع التابعين

[السنة قبل التدوين] صفحہ ٣٣٩:

و ظهرت الكتبُ السّنة في هذا العصر، عصر أتباع التابعين، و كان أوّل من صنّف ذلك الإمام أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاريّ (١٩٤ - ٢٥٦ هـ)، ثمّ الإمام مسلم بن الحجاج القشيريّ (٢٠٤ - ٢٦١ هـ)، و أبو داود سليمان بن الأشعث السجستانيّ (٢٠٢ - ٢٧٥ هـ)، و أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذيّ (- ٢٧٩ هـ)، و أحمد بن شعيب الخراسانيّ النسائيّ (٢١٥ - ٣٠٣ هـ)، ثمّ ابن ماجه، و هو عبد الله بن محمد بن يزيد بن عبد الله بن ماجه القزوينيّ (٢٠٧ - ٢٧٣ هـ).^٢

١- جنگ ٢٣، ص ٩٥.

٢- ليس من موضوعنا أن نتكلّم على هذه الكتب السّنة الآن، ولكن لا بدّ لنا من أن نشير إلى أنّ صحيح الإمام البخاريّ و صحيح مسلم هما في الدّرجة الأولى من هذه الكتب، ثمّ تأتي السنن

صفحه ٣٤١:

خشيَ عمرُ بن عبد العزيز اندراسَ السُّنَّةِ و تَسَرَّبَ الوضِعَ إليها، فأمر بجمعها على أيدي كبار علماء التابعين، و أمر المسئولين في مختلف أقاليم الدولة الإسلامية بالاعتناء بالحديث الشريف، و تشجيع العلماء على عقد حلقات دراسته في المساجد، و شارك عمرُ بن عبد العزيز نفسه العلماءَ في ذلك، و وزَّع قبل وفاته ما كتبه الإمام الزُّهري، فلِعَمَرِ الفضلِ الكبيرِ في تحمیل الدولة مسؤولیَّة حفظِ السُّنَّةِ رسمياً^١.

← الأربعة في رتبة تليها، و سنن ابن ماجه دونها جميعاً؛ لأنَّ فيها ما أنكره و ضعفه بعض العلماء. و لعلماء الحديث في ذلك أقوال يضيق بنا المقام لذكرها. أنظر تدريب الراوي، ص ٣٩، ٤٠، ٤٧، ٤٩، و سبيل السلام، ج ١، ص ١١ و ١٢.

١- جنگ ٢٣، ص ٢٢٦.

فصل پنجم:

منع از کتابت حدیث

الأخبار الواردة في جواز كتابة العلم عن رسول الله

[تقييد العلم] صفحة ١٢:

فقد ثبت أنّ كراهة من كره الكتاب من الصدر الأوّل إنّها هي لئلا يضاهاى بكتاب الله تعالى غيره، أو يُشْتَغَل عن القرآن ... و تُهَيَّ عن كتب العلم في صدر الإسلام وجدته لقلّة الفقهاء في ذلك الوقت المميّزين بين الوحي و غيره ... فلم يُؤْمَن أن يلحقوا ما يجدون من الصّحف بالقرآن.

صفحة ١٨:

يقول أبو سعيد الخدرى: و قد امتنع عن إكتاب أبي نضرة: أتتخذون الحديث قرآنًا؟ أتجعلوه مصاحفَ تقرؤونها؟ إنّنا لا نكتبكم، و لا نجعلها مصاحفَ.

صفحة ٢٩:

عن أبي سعيد الخدرى أنّ النّبىّ صلّى الله عليه (و آله) قال: "لا تكتبوا عنى شيئًا سوى القرآن". و قال الصّغانى: "غير القرآن". ثمّ اتّفقا: "فمّن كتب عنى غير القرآن فليمحه". و قال: "حدّثوا عنى، و لا تكذبوا علىّ، و من كذّب علىّ - قال همّام: أحسبه قال - متعمّدًا فليتبوأ مقعده من النار".

صفحة ٨٦:

حدّثنا الأوزاعى، حدّثنا يحيى بن أبي كثير، حدّثنى أبو سلمة بن عبد الرحمن، حدّثنى

أبوهريره، قال: لَمَّا فَتَحَ اللهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ مَكَّةَ، قَامَ فِي النَّاسِ، فَحَمِدَ اللهُ، وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَبَسَ عَنِ مَكَّةَ الْفَيْلَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِنَّمَا لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ كَانَ قَبْلِي، وَ إِنَّمَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ، وَ إِنَّمَا لَنْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ بَعْدِي. فَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا، وَ لَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَ لَا تَحِلُّ سَاقِطَتُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ، وَ مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ، فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَ إِمَّا أَنْ يُقْتَلَ". فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْإِذْخِرَ! يَا رَسُولَ اللهِ؛ فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي قَبورِنَا وَ بِيوتِنَا. فَقَالَ: "إِلَّا الْإِذْخِرَ". فَقَامَ أَبُو شَاةَ - رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ - فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ: "اَكْتُبُوا لِأَبِي شَاةَ". قُلْتُ لِلْأَوْزَاعِيِّ: مَا قَوْلُهُ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: هَذِهِ الْخُطْبَةُ الَّتِي سَمِعَهَا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ.

صفحه ٩٤:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ عَتَبَانَ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَصَابَنِي فِي بَصْرَى بَعْضُ الشَّيْءِ، فَبَعَثْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ: إِنِّي قَدْ أَصَابَنِي فِي بَصْرَى، وَ أُحِبُّ أَنْ تَأْتِنِي، فَتُصَلِّيَ فِي مَنْزِلِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلَّى. قَالَ: فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ وَ مَنْ شَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى دَخَلَ، فَقَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ يُصَلِّيَ فِي مَنْزِلِي، وَ أَصْحَابُهُ يَتَحَدَّثُونَ، وَ يَذْكُرُونَ مَا يَلْقَوْنَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، حَتَّى أَسْنَدُوا عِظَمَ ذَلِكَ وَ كِبَرَهُ إِلَى مَالِكِ بْنِ دَخِيمٍ. قَالَ: وَ وَدَّوْا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ وَ أَصْحَابَهُ سَيَمَّرَ. قَالَ: فَقَضَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ الصَّلَاةَ فَقَالَ: "أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ؟" قَالُوا: إِنَّهُ يَقُولُ ذَلِكَ، وَ مَا هُوَ فِي قَلْبِهِ. قَالَ: "لَا يَشْهَدُ أَحَدٌ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ فَيَدْخُلَ النَّارَ، أَوْ قَالَ: تَطْعَمَهُ

١- [أقرب الموارد: الإذخر: الحشيش الأخضر أو نبات طيب الرائحة. (محقق)]

التَّارُّ . قال أنسٌ : فأعجبني هذا الحديثُ فقلتُ لإبني : « اكتبه » فكتبه .^١

فوائد الكتابة لأتعدّ ولا تُحصى . لولا الكتابة لكان العالم خاليًا عن العلم

[تقييد العلم] صفحہ ١٠٤ :

أخبرنا أبو محمد عبد الله بن عليّ بن محمد بن عبد الله بن بشران المعدل، أخبرنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن عليّ اليقطينيّ، حدّثنا أبو العلاء أحمد بن صالح بن محمد التميميّ بصور، حدّثنا محمد بن حميد، حدّثنا يعقوب بن عبد الله بن سعد عن عبد الله بن محمد بن عقيل بن أبي طالب، قال: كنت أنطلق أنا و محمد بن عليّ أبو جعفر و محمد بن الحنفية إلى جابر بن عبد الله، فنسأله عن سنن رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلّم و عن صلاته، فنكتب عنه و نتعلم منه.

و في حديث ابن قفرجل عن عبد الله بن محمد بن عقيل قال: كنت اختلفت إلى جابر بن عبد الله أنا و أبو جعفر، معنا ألواحٌ نكتب فيها.

صفحہ ١١٥ :

يا طالب العلم إذا سمعته من الثقة فاكُتبه محتاطًا و لو بخنجرٍ في حَدِّه
فَرُبَّ علمٍ فات من صَيِّعه أن يلحقه^٢

الحفظ لا يقوم مقام الكتابة و لا يؤثر أثره

[تقييد العلم] صفحہ ١١٨ :

قال بعض الحكماء: لن يُصان العلمُ بمثل بذله، و لن تُكافأ النعمةُ فيه بمثل

١- جنگ ٢٣، ص ١٤٢.

٢- جنگ ٢٣، ص ١٤٤.

نشره. و قراءَةُ الكُتُبِ أبلغُ في إرشادِ المسترشد من ملاقاتِ واضعِها؛ إذ كان مع التَّلَاقِي يَقْوَى التَّصَنُّعُ، و يكثرُ التَّظَلُّمُ، و تُفِرطُ النَّصْرَةُ، و تشتدُّ الحَمِيَّةُ، و عند المواجهة يملك حبُّ الغلبة و شهوةُ المباهاة و الرِّياسَةِ، مع الاستحياء من الرجوع و الأنفَةِ من الخضوع. و عن جميع ذلك يحدث التضاعنُ، و يظهر التَّبَايُنُ. و إذا كانت القلوبُ على هذه الصِّفَةِ امتنعت من المعرفة، و عميت عن الدِّلالة. و ليست في الكُتُبِ عِلَّةٌ تمنع من دَرَكَ البُغْيَةِ و إصَابَةِ الحُجَّةِ؛ لأنَّ المتوحِّد بقرائتها و المتفرِّد بعلم معانيها لا يباهى نفسه، و لا يغالب عقله. قال: و الكتاب قد يَفْضِلُ صاحبه، و يرجح [يرجع] على واضعه بأموْرٍ منها: أنَّ الكتاب يُقْرَأُ بكلِّ مكانٍ، و يظهر ما فيه على كلِّ لسانٍ، و موجودٌ في كلِّ زمانٍ، مع تفاوتِ الأعصارِ و بُعْدِ ما بين الأمصارِ، و ذلك أمرٌ مستحيل في واضع الكتاب و المنازعِ بالمسئلة و الجوابِ. و قد يذهب العالمُ و تبقى كتبه، و يفنى العقلُ و يبقى أثره. و لولا ما رَسَمْتُ لنا الأوائلُ في كتبها، و خلَّدت من فنونِ حِكْمِها، و دوَّنت من أنواعِ سِيَرِها، حتَّى شاهدنا بذلك ما غاب عَنَّا، و أدركنا به ما بَعُدَ مِنَّا، و جمعنا إلى كثيرهم قليلنا، و إلى جليلهم يسيرنا، و عرفنا ما لم نكن لِنَعْرِفَهُ إِلَّا بِهِم، و بلغنا الأمدَ الأقصى بقريبِ رسومهم، إذن لخسر طلابُ الحكمة، و انقطع سببهم عن المعرفة. و لو أَلْجَيْنَا إلى مَدَى قوَّتنا، و مَبْلَغِ ما تقدر على حفظه خواطرنا، و تركنا مع منتهى تجارتنا لِمَا أدركته حواسنا و شاهدته نفوسنا، لَقَلَّتِ المعرفةُ، و قصرتِ الهِمَّةُ، و ضعفتِ المنَّةُ، و ماتتِ الخواطرُ، و تبدلَ العقلُ، و نقص العلمُ. فكان ما دوَّنوه في كتبهم أكثرَ نفعًا، و ما تكلفوه من ذلك أحسنَ موقعًا، و يجب الاقتفاء لآثارهم، و الاستضاء بأنوارهم؛ فَإِنَّ المرءَ مع مَنْ أَحَبَّ، و له أجرٌ ما احتسب.

أخبرنا الحسن بن محمد الخلال، أخبرنا أحمد بن محمد بن عمران، قال: سمعتُ

الصَّوْلِي يَقُول: قَالَ ذُو الرِّمَّة لِعِيسَى بْنِ عَمْرٍ: اكَتُبْ شِعْرِي؛ فَالْكَتَابُ أَعْجَبُ إِلَيَّ مِنَ الْحِفْظِ. إِنَّ الْأَعْرَابِيَّ يَنْسِي الْكَلِمَةَ قَدْ سَهَرْتُ فِي طَلَبِهَا لَيْلَةً، فَيُضَعُّ فِي مَوْضِعِهَا كَلِمَةً فِي وَزْنِهَا، ثُمَّ يَنْشُدُ النَّاسَ، وَالْكَتَابُ لَا يَنْسِي، وَ لَا يُبَدِّلُ كَلَامًا بِكَلَامٍ.

أرى العلماء أطولنا حياةً	وإن أضحوا رُفَاتًا في القبور
أناسٌ غُيِّبُوا وَهُمْ شُهُودٌ	بما ابتدعوه من علمٍ خطيرٍ
كأنهم حضورٌ حين تجرى	محاسنٌ ذكروهم عند الحضورِ
لئن ملئت قبورهم ظلامًا	فإن ضياءهم ملء الصدورِ

الأقوال والحكاية الواردة في منافع الكتاب

[تقييد العلم] صفحه ١٢٠:

قال عبدالله بن المعتز: الكتاب والنج للابواب، جرىء على الحجاب، مفهم لا يفهم، وناطق لا يتكلم، و به يشخص المشتاق، إذا أفعده الفراق. فأما القلم فمجهرٌ لجيوش الكلام، يخدم الإرادة، و لا يمل الاستزادة، و يسكت واقفًا، و ينطق سائرًا على أرضٍ، بياضها مظلمٌ، و سوادها مضيءٌ، و كأنه يقبل بساطَ سلطان، أو يفتح بابَ بستان.

قال بعض العلماء: الكتاب جليسٌ، لا مؤونة عليك فيه. قد قيل في الكتاب ما معناه: إنه حاضرٌ نفعه، مأمونٌ ضره، ينشط بنشاطك، فينبسط إليك، و يمل بملاكك، فيقبض عنك. إن أدتيته دنا، و إن أنأيتته نأى. لا يغيك شرًا، و لا يفشى عليك سرًا، و لا ينم عليك، و لا يسعي بنميمية إليك.^٢

١- جنگ ٢٣، ص ١٤٥.

٢- جنگ ٢٣، ص ١٤٧.

الأشعار و الحِكم الواردة في فضائل الكتاب

[تقييد العلم، صفحہ ١٢٠]:

حدَّثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن مسروق، قال: قرأت في كتابٍ: (من الكامل)

نعم المحدث و الرفيق كتابٌ تلهو به إن خانك الأصحابُ
لامُفشيًّا للسرِّ إن أودعته و يُنال منه حكمةٌ و صوابُ

صفحہ ١٢٣:

قال: أخبرني يحيى بن أكنم، قال: قال المأمون لعبدالله بن الحسن العلويّ: ما بقي من لذتك يا أبا عليّ؟! قال: اللعُبُ مع الصَّغير من وُلدي، و محادثَةُ الموتى. قال أبو بكر النقّاش: يعنى: النَّظَرُ في الكتب.

صفحہ ١٢٨:

عن عبدالله بن المعتز قال: قال محمد بن أحمد بن طباطبَا يصف كتابًا: (من

الخفيف)

صَدَفٌ شَقَّ عن لآلى دُرٍّ أم كتابٌ قد فُصَّ عن نَظْمِ شِعْرِ
و قوافٍ مُقَوِّماتٌ لدى الأب ياتٍ موزونةٌ بقسطاسٍ فكرٍ

صفحہ ١٤٠:

عن ابن شهاب قال: خرجنا مع الحجاج بن يوسف إلى الحجّ، فلما كنّا بالشَّجرة، قال: تبصروا الهلال؛ فإنّ في بصرى عُهدَةٌ. فقال له نوفل بن مساحق: أتدرى ممّ ذاك؟ ذاك من كثرة نظرك في الدفاتر!

صفحہ ١٤٢:

الحارث بن أبي أسامة يقول: سمعتُ موسى بن هارون البرزى يقول: عوتب بعضُ الأديباء على لزومه منزله و تركه محادثة الرّجال، فأجاب بجوابٍ مدح فيه كتبه

فقال: (من الطويل)

لنا جلساء ما نمل حديثهم
 يُفيدوننا من رأيهم علم من مضى
 بلامؤونة تخشى و لاسوءِ عشرة
 فإن قلت: هم موق فلست بكاذب
 يُفكر قلبي دائباً في حديثهم
 ألياء مأمونون غيباً و مشهداً
 و عقلاً و تأدياً و رأياً مُسدداً
 و لا تتقى منهم لساناً و لا يدا
 و إن قلت: أحياء فلست مُفندا
 كأن فؤادي ضافه سم أسوداً

الكتاب أنس أنيس في الحضر و السفر. ليس له أذية و لا ملال

[تقييد العلم، صفحه ١٤٤]:

أنشدنا أبو الحسن بشرى بن عبدالله الفائتي قال: أنشدني لؤلؤ بن عبدالله
 القيصرى، قال: أنشدني أستاذى أبو محمد العسكري لابن المعتز (من المجتث):

جعلتُ كتبي أنيسى
 من دون كل أنيس
 لأننى لستُ أرضى
 إلا بكل نفيس

أخبرنا أحمد بن محمد العتيقى، حدّثنا على بن محمد العسكري، قال: أنشدني
 أبو بكر الشيطان صاحب أبي بكر دريد: (من البسيط)

إذا اعتلتُ فكتبُ العلم تشفينى
 فيها نزاهة الحاظى و تزيينى
 إذا اشتكيتُ إليها هم من حزن
 مالت إلى تعزىنى و تسليينى
 صفحه ١٤٥:

أنشدنا القاضى أبو الطيب الطبرى، قال: أنشدنا أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد ابن
 محمد الطبرى، قال: أنشدني ابن لنكك لبعض الكتاب: (من الخفيف)

إِنْ صَحِبْنَا الْمَلُوكَ تَاهُوا وَعُقُوا وَاسْتَبَدُّوا بِالرَّأْيِ دُونَ الْجَلِيسِ
أَوْ صَحِبْنَا التُّجَّارَ عُودْنَا إِلَى الْفَقْرِ وَصَرْنَا إِلَى حِسَابِ الْفُلُوسِ
فَلَزِمْنَا الرَّحَالَ نَتَّخِذُ الْحَبْرَ وَنَمْلَأُ بِهِ وَجُوهَ الطُّرُوسِ
صفحه ١٤٧:

حدَّثنا حميد بن عبدالرحمن، قال: سمعتُ أبي يقول: قال الأعمش: لا تَنثِرُوا
اللُّؤْلُؤَ تَحْتَ أَظْلَافِ الْخَنَازِيرِ، يَعْنِي: الْحَدِيثَ.^١

الحكاية الواردة في عدم حسن استعارة الكتاب ولا إعارته

[تقييد العلم] صفحه ١٤٨:

قرأتُ في كتاب القاضي أبي الحسين أحمد بن علي التوزي الذي سمعه من
أبي محمد عبد الحميد بن عبدالرحيم التوزي، قال: جاء رجلٌ إلى رجلٍ يستعير منه كتاباً،
فأعاره و قال له: لا تكن في حبسك له كصاحب القربة. قال: لا، و لا تكن أنت في
ارتجاعك له كصاحب المصباح. قال: لا. و كان من حديث هذين أن رجلاً استعار
من رجلٍ قربةً، على أن يستقى فيها مرّةً واحدةً، ثم يردّها، فاستقى فيها سنّةً ثم ردّها
إليه متخرقةً. و أمّا الآخر فإن رجلاً ضافه ضيفٌ من النهار، فاستعار من جارٍ له
مصباحاً؛ ليسرجه لضيفه في الليل، فلمّا كان بعد ساعةٍ أتاه و طالبه برده، فقال له:
أعرتني مصباحاً؛ لليل أو للنهار، قال لليل، قال: فما دخل الليل.

قال عبدالرحيم و أعار رجلٌ رجلاً كتاباً، و قال له: لا تكن كصاحب السُّلَمِ.
قال: و ما معنى ذلك؟ قال: جاء رجلٌ إلى رجلٍ يستعير منه سلماً، فقال له: ما أُطِيق
حمّله. قال: سبحان الله! وهل أكلفك حمّله، أنا أحمله. قال: صدقت، أنت تحمله و لا

تردّه، فأحتاجُ إلى أن أجيءَ وأحمله.

قال: وسأل رجلٌ رجلاً أن يعيره كتاباً، فأبى عليه، فقال: خذ مني رهناً، فقال: من وجب أن يسترهن على علمٍ، فواجبٌ أن لا يُعارَ.

قال: وسأل رجلٌ رجلاً أن يعيره كتاباً، فقال: على يمينٍ أن لا أُعير كتاباً إلا برهنٍ، قال: فهذا كتابٌ استعرتُهُ من فلانٍ، فأتركه رهناً عندك! فقال: أخاف أن ترهن كتابي، كما رهنْتَ كتابَ غيري!

استعار رجلٌ من أبي حامد أحمد بن أبي طاهر الأسفرائيني الفقيه كتاباً، فرآه أبو حامد يوماً، وقد أخذ عليه عنباً. ثم إنَّ الرجل سألَه بعد ذلك أن يعيره كتاباً فقال: تأتيني إلى المنزل فأتاه، فأخرج الكتابَ إليه في طبقٍ، وناولَه إيَّاه، فاستنكر الرجلُ ذلك و قال: ما هذا؟ فقال له أبو حامد: هذا الكتابُ الَّذي طلبتَه، وهذا طبقٌ تضع عليه ما تأكله، فعلم بذلك ما كان من ذنبه.

قال: واستعار رجلٌ من رجلٍ كتاباً بنفسه، ثم ردّه مع غلامٍ له، فكتب إليه: ليس من حقِّ العلم أن يُمكن منه غيرُ أهل العلم، وقد كان ينبغي أن تكون الكرامةُ في ردّه كالكرامة في أخذه، وإنَّك لِمَا أخذتَه بنفسك. وجب أن تردّه بنفسك. فكتب إليه:

إنَّ الغلام الَّذي أنفدته معه مؤتمنٌ على المال. فكتب إليه: العلم أفضلُ من المال، وليس كلُّ مؤتمنٍ على المال يُؤتمن على العلم، والمال يعرف قدره كلُّ أحد، فهو يصونه ويعظّمه، وليس العلمُ كذلك، ولم يعره شيئاً بعد ذلك.

لمسافر بن الحسن أحدُ أدباء خراسان: (من الوافر)

أَجُودُ بِجُلٍّ مَالِي لَأُبَالِي وَ أَبْخَلُّ عِنْدَ مَسْأَلَةِ الْكِتَابِ
و ذَاكَ لِأَنَّيْ أَنْفَقْتُ حِرْصًا عَلَي تَحْصِيلِهِ شَرْحَ الشَّبَابِ^١
صفحه ١٥٠:

ذكر أبو الحسين بن التّوزيّ: أنّ عبد الحميد بن عبد الرّحيم أنشده: (من الوافر)
أَجَلُّ مِصَائِبِ الرَّجْلِ الْعَلِيمِ مِصَائِبُهُ بِأَسْفَارِ الْعُلُومِ
إِذَا فُقِدَ الْكِتَابُ فَذَاكَ خَطْبٌ عَظِيمٌ قَدْ يَجَلُّ عَنِ الْعَظِيمِ
و كم قدمات من أسفٍ عليها أناسٌ في الحديث و في القديم^٢

الأثار تدلّ على وجود الكتابة قُبَيْلَ الاسلام عند العرب

[السنة قبل التدوين للدكتور محمد عجاج الخطيب] صفحه ٢٩٥:

١- الكتابة عند العرب قُبَيْلَ الإسلام:

تدلّ الدّراساتُ العلميّةُ على أنّ العرب كانوا يعرفون الكتابة قبل الإسلام، فكانوا يؤرّخون أهمّ حوادثهم على الحجارة، و قد أثبتت الأبحاثُ الأثرية ذلك بأدلةٍ قاطعةٍ تعود إلى القرن الثالث الميلادي، و أكثرُ الآثار التي تحمل كتابات العرب كانت في الأطراف الشماليّة للجزيرة العربيّة؛^٣ حيث كان الاتّصال وثيقاً بالحضارة الفارسيّة و الروميّة. و ممّا يُذكر أنّ عدّي بن زيد العبادي (- ٣٥ هـ) حين نما و أِينَع،^٤ طرحه أبوه في الكتاب حتّى حذق العربيّة، ثمّ دخل ديوان كِسرى،^٥ و هو أوّل من كتب بالعربيّة في

١- [شرح الشباب: أوّله. (محقّق)]

٢- جنگ ٢٣، ص ١٤٩.

٣- أنظر مصادر الشعر الجاهلي و قيمتها التاريخيّة، ص ٢٤ إلى ٣٢ و قد فصل القول في هذا.

٤- [أينع الثمر: حان قطافه. (محقّق)]

٥- أنظر الأغاني، ج ٢، ص ١٠١ و ١٠٢.

ديوان كِسْرَى. و هذا يَدُلُّ على وجود بعض الكتابيب في الجاهليّة، يتعلّم فيها الصّبيانُ الكتابةَ والشّعَرَ و أيّامَ العرب، و يُشرف على هذه الكتابيب معلّمون ذوو مكانةٍ رفيعةٍ أمثال: أبي سفيان بن أميّة بن عبد شمس و بشر بن عبد الملك السّكونيّ و أبي قيس بن عبد مناف بن زُهرة و عمرو بن زرارة المسمّى بـ (الكاتب) و غيرهم.^١ و قد استقدم أبو جفينة إلى المدينة ليعلّم الكتابةَ.^٢ (و كان بعض اليهود قد علم كتاب العريّة، و كان يعلمه الصّبيانُ بالمدينة في الزّمن الأوّل، فجاء الإسلام و في الأوس و الخزرج عدّة يكتبون).^{٣، ٤}

كانت العرب تُطلق اسمَ الكامل على مَنْ يجيّد الكتابةَ والرّمايةَ والسّباحةَ

[السّنة قبل التّدوين، صفحہ ٢٩٦]:

و كان العربُ يُطلقون اسمَ (الكامل) على كلّ رجلٍ يكتب و يحسن الرّميّ و يجيّد السّباحةَ،^٥ ولكنّ كثيرًا من الشعراء كانوا يَفخَرون بحفظهم و قوّة ذاكرتهم، بل إنّ بعضهم كان يخفي على النّاس معرفته بالكتابة، و يخشى أن يكشف أحد أمره، و إذا ما كُشف أمر أحدهم قال: اكنتم عليّ؛ فإنّه عندنا عيبٌ.^٦

بعد هذا نستبعد أن يكون قول بعض المؤرّخين: (دخل الإسلام و بمكّة بضعة

١- أنظر كتاب المحبر، ص ٤٧٥ و قد ذكرهم تحت عنوان أشرف المعلمين.

٢- أنظر تاريخ الأمم والملوك للطّبري، ج ٥، ص ٤٢.

٣- فتوح البلدان، ص ٤٥٩.

٤- جنگ ٢٣، ص ٢٠٥.

٥- أنظر طبقات ابن سعد، ج ٣، قسم ٢، ص ١٣٦؛ عيون الأخبار، ج ٢، ص ١٦٨؛ فتوح البلدان، ص ٤٥٩.

٦- الأغاني، ج ١٦، ص ١١٦، هذا ما روى عن ذى الرّمة.

عشر رجلاً يكتب) صورةً دقيقةً لحقيقة معرفة العرب بالكتابة قبيل الإسلام، نستبعد أن يكون هذا على وجه الإحصاء والضبط.^١

قوله: **إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسَبُ. الشَّهْرُ هَكَذَا**

[السنة قبل التدوين] صفحہ ۲۹۷:

على أن الرسول الكريم صلى الله عليه (وآله) وسلم بين الأُمِّيَّة المعنيَّة بما لا يرقى إليه الشك. فقد أخرج الشَّيْخَانُ وَأَصْحَابُ السُّنَنِ عن رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم أنه قال: «**إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسَبُ. الشَّهْرُ هَكَذَا....**»^٢.

صفحہ ۲۹۸:

٢- الكتابة في العصر النبوي و صدر الإسلام:

مَّا لَا شَكَّ فِيهِ أَنَّ الْكِتَابَةَ انْتَشَرَتْ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ عَلَى نِطَاقٍ أَوْسَعَ مِمَّا كَانَتْ عَلَيْهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ فَقَدْ حَثَّ الْقُرْآنُ الْكَرِيمَ عَلَى التَّعَلُّمِ، وَ

١- جنگ ۲۳، ص ۲۰۶.

٢- وتَمَّة الحديث (و هكذا یعنی مرَّةً تسعة و عشرين و مرَّةً ثلاثين) أنظر فتح الباری، ج ٥، ص ٢٨ و ٢٩؛ صحیح مسلم، ج ٢، ص ٧٦١، حدیث ١٥؛ و قد روى من طرق كثيرة: قال هذا صلى الله عليه (وآله) وسلم بمناسبة رؤية هلال رمضان، و رأى جمهور المحدثين على أن المراد بالأُمَّة الأُمَّة العربيَّة آنذاك، و المراد من الأُمَّة أُمَّيَّة القراءة و الكتابة. و قد قيل للعرب: أُمِّيُونَ؛ لأنَّ الكتابة كانت فيهم قليلةً، قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾* و لا يرد على ذلك أنه كان فيهم من يكتب و يحسب؛ لأنَّ الكتابة كانت فيهم قليلةً و نادرةً آنذاك. و المراد بالحساب هنا حساب النجوم و تسييرها، و لم يكونوا يعرفون من ذلك أيضًا إلاَّ اليسير. أنظر تفصيل هذا في فتح الباری، ج ٥، ص ٢٨ و ٢٩.

*- سورة الجمعة (٦٢) صدر آیه ٢.

حَصَّ الرسول صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ على ذلك أيضًا، و اقتضت طبيعة الرِّسالة أن يَكْثُر المتعلِّمون القارئون الكاتبون، فالوحيُّ يحتاج إلى كُتَّابٍ، و أمورُ الدَّولة من مراسلاتٍ و عهدٍ و موثيقٍ تحتاج إلى كُتَّابٍ أيضًا، و قد كَثُر الكاتبون بعد الإسلام فعلاً؛ ليسدوا حاجاتِ الدَّولة الجديدة.^١

ما ذكره المؤرخون من أسماء كتّاب رسول الله صَلَّى الله عليه وآله لم يكن على سبيل الحصر

[السنة قبل التدوين، صفحته ٢٩٨]:

فكان للرسول كُتَّابٌ للوحي بلغ عددهم أربعين كاتبًا، و كُتَّابٌ للصدقة، و كُتَّابٌ للمداينات و المعاملات، و كُتَّابٌ للرسائل يكتبون باللغات المختلفة.^٢ و إنَّ ما ذكره المؤرخون من أسماء كتّاب رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ لم يكن على سبيل الحصر، بل ذكروا من دوام على الكتابة بين يديه، و يظهر هذا واضحًا في قول المسعودي: إنَّما ذكرنا من أسماء كُتَّابه صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ مَنْ ثَبَتَ على كتابته و اتَّصلت أيامه فيها و طالت مدَّته و صحَّحت الرواية على ذلك من أمره، دون مَنْ كَتَبَ الكتابَ و الكتَّابين و الثلاثة؛ إذ كان لا يستحقُّ بذلك أن يسمَّى كاتبًا و يضاف إلى جملة كُتَّابه.^٣

١- جنگ ٢٣، ص ٢٠٧.

٢- راجع المصباح المضيء في كُتَّاب النَّبِيِّ الأُمِّيِّ و رسله إلى ملوك الأرض من عرب و عجم لمحمد بن علي بن حديد الأنصاري. مخطوط مكتبة الأوقاف بحلب، تحت رقم (٢٧٠) و قد فصل القول في ذلك في ص ١٦ إلى ٤٠.

٣- التنبيه والإشراف، ص ٢٤٦.

و قد كثر الكاتبون بعد الهجرة عندما استقرت الدولة الإسلامية، فكانت مساجد المدينة التسعة إلى جانب مسجد رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم^١ محط أنظار المسلمين، يتعلمون فيها القرآن الكريم و تعاليم الإسلام و القراءة و الكتابة، و قد تبرع المسلمون الذين يعرفون الكتابة و القراءة بتعليم إخوانهم، و أرجح أنه كان من أوائل هؤلاء المعلمين سعد بن الربيع الخزرجي أحد النقباء الاثنى عشر و بشير بن سعد بن ثعلبة و أبان بن سعيد بن العاص و غيرهم رضوان الله عليهم.^٢

وجود مساجد و كتاتيب في زمان الرسول صلى الله عليه و آله يتعلم فيها الصبيان و متعلموا القراءة و الكتابة

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٢٩٩]:

و كان إلى جانب هذه المساجد كتاتيب يتعلم فيها الصبيان الكتابة و القراءة إلى جانب القرآن الكريم.^٣ و لا يفوتنا أن نذكر أثر غزوة (بدر) في تعليم صبيان المدينة،

١- أنظر مسالك الأبصار في ممالك الأمصار، ص ١٣١.

٢- جنگ ٢٣، ص ٢٠٧.

٣- كتب جولد تسيهر مقالاً هاماً في دائرة معارف الأديان و الأخلاق عن التعليم الأولى عند المسلمين، و قد حاول أن يثبت أن كتاب تعليم القرآن و مبادئ الدين الإسلامي قد أنشئ في عهد مبكر، و أنه يرجع إلى صدر الإسلام، و قد دعم رأيه بالأسانيد الآتية:

١- أرسلت أم سلمة إحدى زوجات الرسول «صلى الله عليه (وآله) وسلم» مرة إلى معلم كتاب تطلب منه أن يرسل لها بعض تلاميذ كتابه؛ ليساعدها في ندف الصوف و غزله.

ب- كان عمر بن ميمون يحفظ الصيغة التي تقى الإنسان شر العين، و قد أسندها إلى سعد بن أبي وقاص الذي كان يعلمها أولاده، و يكتبها لهم كما يفعل المدرس مع تلاميذه.

حينما أذن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَسْرَى بَدْرِ بِأَنْ يَفِدَى كُلُّ كَاتِبٍ مِنْهُمْ نَفْسَهُ بِتَعْلِيمِ عَشْرَةٍ مِنْ صَبِيَّانِ الْمَدِينَةِ الْكِتَابَةَ وَالْقِرَاءَةَ.^١ وَ لَمْ يَقْتَصِرْ تَعْلِيمُ الْكِتَابَةِ وَالْقِرَاءَةَ عَلَى الذَّكَورِ فَقَطْ، بَلْ كَانَتْ الْإِنَاثُ تَتَعَلَّمْنَ هَذَا فِي بَيْوتِهِنَّ، فَقَدْ رَوَى أَبُو بَكْرٍ بْنُ سَلِيمَانَ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ عَنِ الشَّفَاءِ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ أُمِّهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَا عِنْدَ حَفْصَةَ، فَقَالَ لِي: «أَلَا تُعَلِّمِينَ هَذِهِ رُقِيَّةَ النَّمْلَةِ، كَمَا عَلَّمْتَهَا الْكِتَابَةَ؟»^{٢،٣}

حلقات تعليم القرآن و الكتابة ربما بلغت به آلاف من الصبيان

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٠٠]:

ثمَّ اتَّسَعَ نِطَاقُ التَّعْلِيمِ، وَ انْتَشَرَ فِي الْآفَاقِ الْإِسْلَامِيَّةِ بِانْتِشَارِ الصَّحَابَةِ رِضْوَانَ

ج - مرَّ «ابن عمر» و «أبو أسيد» في مناسبةٍ ما بكتابٍ، فَلَقَّتَا إِلَيْهِمْ [ظ - إِيهًا] أَنْظَرَ التَّلَامِيذَ.
د - كَانَ اللَّوْحُ الْمَخْصُصُ لِلْكِتَابَةِ مَوْجُودًا فِي وَقْتٍ مُبَكَّرٍ جَدًّا، فَلَقَدْ رَوَى عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى لَوْحٍ مِنْ هَذَا النَّوعِ عِبَارَاتٍ فِي الْحِكْمَةِ، لِيَقْلُدَهَا تَلْمِيذٌ كَانَتْ تَعَلَّمُهُ الْكِتَابَةَ وَالْقِرَاءَةَ. أَنْظَرَ تَارِيخَ التَّرْبِيَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ لِلدَّكْتُورِ أَحْمَدَ شَلْبِي، طَبْعَةُ بَيْرُوتَ، سَنَةِ ٩٥٤، ص ٢٦.

و نَضِيفَ إِلَى هَذَا - مِمَّا يُؤَكِّدُ وَجُودَ الْكِتَابَاتِ - مَا رَوَاهُ عَثْمَانُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَاهُ رِيْرَةَ يُصَفِّرُ لِحْيَتَهُ وَ نَحْنُ فِي الْكِتَابِ. أَنْظَرَ طَبَقَاتِ ابْنِ سَعْدٍ، ج ٤، ص ٥٩، قِسم ٢. وَ قَدْ تَعَلَّمَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي أَحَدِ هَذِهِ الْكِتَابَاتِ. أَنْظَرَ مَسْنَدَ الْإِمَامِ أَحْمَدَ، ج ٥، ص ٢٥٩.

١- أَنْظَرَ طَبَقَاتِ ابْنِ سَعْدٍ، ج ٢، ص ١٤، قِسم ١.

٢- سَنَنُ ابْنِ دَاوُدَ، ج ٢، ص ٣٣٧. وَ النَّمْلَةُ هِيَ قُرُوحٌ تَخْرُجُ فِي الْجَنْبِ. وَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: «رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الرُّقِيَّةِ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْحُمَةِ وَ النَّمْلَةِ.» وَ الْحُمَةُ - بَضْمٌ الْحَاءِ وَ فَتْحُ الْمِيمِ - هِيَ السَّمُّ. أَنْظَرَ صَحِيحَ مُسْلِمٍ، ج ٤، ص ١٧٢٥، ح ٥٨.

٣- جَنَگ ٢٣، ص ٢٠٩.

الله عليهم، و كثرت حلقات العلم، و انتظمت في المساجد،^١ و اوضحت بعض الحلقات تضم نيّقا و ألفا من طلاب العلم،^٢ و كثر المعلمون، و انتشرت الكتابات في مختلف أنحاء الدولة الإسلامية، و غصت^٣ بالصّبيان، و ضاقت بهم حتى اضطرّ الصّحّاك بن مزاحم معلّم الصّبيان و مؤدّبهم إلى أن يطوف على حمارٍ ليُشرف على طلاب مكتبه الذين بلغ عددهم ثلاثة آلاف صبيّ، و كان لا يأخذ أجرا على عمله.^٤

ما روى العامّة عن رسول الله صلّى الله عليه و آله من منع كتابة الحديث

[السنة قبل التدوين] صفحه ٣٠٣:

أولاً: ما روى عن رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم في الكتابة:

١- ممّا يذكر عن النشاط العلميّ و انتظام الحلقات أنّ أبا الدرداء رضی الله عنه (٣٢ هـ) كان إذا صلّى الغداة في جامع دمشق، اجتمع الناس للقراءة عليه، فكان يجعلهم عشرة عشرة، و على كلّ عشرة عريفاً، و يقف هو في المحراب يرمقهم ببصره، فإذا غلط أحدهم، رجع إلى عريفهم، و إذا غلط عريفهم رجع إلى أبي الدرداء فسأله عن ذلك. أنظر غايّة النّهاية في طبقات القراء، ج ١، ص ٦٠٦؛ و تهذيب التاريخ الكبير لابن عسّاكر، ج ١، ص ٦٩.

٢- قال مسلم بن مشكم «قال لي أبو الدرداء: أعدّد من يقرأ عندى القرآن، فعددتهم بأمره ألفاً و ستّائة و نيّقا، و كان لكلّ عشرة منهم مقرّئ، و أبو الدرداء يكون عليهم قائماً إذا أحكم الرّجل منهم تحوّل إلى أبي الدرداء.» أنظر غايّة النّهاية في طبقات القراء، ج ١، ص ٦٠٧؛ و نحوه في تهذيب التاريخ الكبير لابن عسّاكر، ج ١، ص ٦٩.

و قد بلغت حلقات العلم في عهد عبد الملك بن مروان درجة عظيمة؛ فقد رأى في المسجد الحرام حلقات كثيرة لعتاء و لسعيد بن جبّير و لميمون بن مهران و لمكحول و لغيرهم، فأعجب بهم، و حتّ أحياء قريش على المحافظة على العلم. أنظر تفصيل هذا في المحدث الفاصل، ص ٣٥ و ٣٦.

٣- [أقرب الموارد: غصّ المنزل بالقوم: امتلأ بهم و ضاق عليهم. (محقّق)]

٤- جنگ ٢٣، ص ٢١٠.

أ- ما روى من كراهة الكتابة:

١. روى أبو سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم قال: "لا تكتبوا عني، ومن كتب عني غير القرآن فليمحه".^١ وهذا الحديث أصح ما ورد عن رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم في هذا الباب.

٢. وقال أبو سعيد الخدري: جهدنا بالنبي صلى الله عليه (وآله) وسلم أن يأذن لنا في الكتاب فأبى. وفي رواية عنه قال: استأذنا النبي صلى الله عليه (وآله) وسلم في الكتابة، فلم يأذن لنا.^٢

٣. روى عن أبي هريرة أنه قال: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم ونحن نكتب الأحاديث، فقال: "ما هذا الذي تكتبون؟" قلنا: أحاديث نسمعها منك. قال: "كتاب غير كتاب الله؟! أتدرون؟ ما ضلَّ الأمم قبلكم إلا بما اكتبوا من الكتب مع كتاب الله تعالى"^٣.

أمر رسول الله بالكتابة لعبدالله عمرو بن عاص

[السنة قبل التدوين، صفحته ٣٠٣]:

ب- ما روى من إباحة الكتابة:

١- قال عبدالله بن عمرو بن العاص رضى الله عنهما: كنت أكتب كل شيء

١- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١٨، ص ١٢٩؛ وجامع بيان العلم وفضله، ج ١، ص ٦٣.

٢- المحدث الفاضل، نسخة دمشق، ج ٤، ص ٥؛ والإلماع، ص ٢٨؛ ونحوه في تقييد العلم، ص ٣٢

و ٣٣.

٣- تقييد العلم، ص ٣٤.

٤- جنگ ٢٣، ص ٢١٢.

أسمعه من رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم، و رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم بشرُّ يتكلم في الغضب و الرضا، فأمسكتُ عن الكتاب، فذكرتُ ذلك لرسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم، فأومأ بإصبعه إلى فيه و قال: "اكتب؛ فوالذي نفسي بيده ما خرج منه إلا حق".^١

٢ - قال أبوهريرة رضي الله عنه: ما من أصحاب النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم أحدٌ أكثرُ حديثاً عنه مني، إلا ما كان من عبد الله بن عمرو؛ فإنه كان يكتب و لا أكتب.^٢

٣ - روى عن أبي هريرة أن رجلاً من الأنصار كان يشهد حديث رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم، فلا يحفظه، فيسأل أبا هريرة فيحدثه، ثم شكاً قلّة حفظه إلى الرسول صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم، فقال له النبي عليه الصلاة و السلام: "استعن على حفظك بيمينك".^٣

٤ - روى عن رافع بن خديج أنه قال: قلنا: يا رسول الله! إنا نسمع منك أشياء، أفنكتبها؟ قال: "اكتبوا و لا حرج".^٤

١- سنن الدارمي، ج ١، ص ١٢٥؛ و نحوه في ج ١، ص ١٢٦، و نحوه في تقييد العلم بطرق كثيرة، ص ٧٤ إلى ٨٣. و في جامع بيان العلم، ج ١، ص ٧١؛ و الإلماع، ص ٢٧: ب.

٢- فتح الباري، ج ١، ص ٢١٧.

٣- تقييد العلم، ص ٦٥ و ٦٦؛ و في الجامع لأخلاق الرأوي، ص ٥٠: آ. و قد أخرجه الترمذي أيضاً من طريق أبي هريرة. أنظر توضيح الأفكار، ج ٢، ص ٣٥٣.

٤- تقييد العلم، ص ٧٢ و ٧٣؛ و المحدث الفاضل، ج ٤، ص ٣: ب، مخطوطة دمشق. و أنظر توضيح الأفكار، ج ٢، ص ٣٥٣. و قد ضعف «السيد رشيد رضا» صاحب المنار هذا الحديث، أنظر مجلة المنار، ج ١٠، ص ٧٦٣. و له رأى في الأحاديث التي تسمح بالكتابة، أنظر المجلة، ج ١٠، ص ٧٦٥ و ٧٦٦.

٥ - روى عن أنس بن مالك أنه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وآله) و
سَلَّمَ: "قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ"^١.

٦ - روى عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وآله) و سَلَّمَ أَنَّهُ كَتَبَ كِتَابَ
الصَّدَقَاتِ وَ الدِّيَاتِ وَ الفَرَايِضِ وَ السُّنَنِ لِعَمْرٍو بن حزم و غيره.^٢

٧ - روى عن أبي هريرة أنه لما فتح الله على رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وآله) و
سَلَّمَ مَكَّةَ، قام الرَّسُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وآله) و سَلَّمَ، و خطب في النَّاسِ، فقام
رجلٌ من أهل اليمن يُقال له: أبو شاة فقال: يا رسول الله! اكتبوا لي، فقال: "اكتبوا
له".^٣ قال أبو عبد الرحمن (عبدالله بن أحمد): ليس يُروى في كتابة الحديث شيءٌ أصحَّ
من هذا الحديث؛ لأنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وآله) و سَلَّمَ أمرهم قال: "اكتبوا
لأبي شاة"^٤.

١- الجامع لأخلاق الرَّاوي و آداب السَّامع، ص ٤٤: أ؛ و تقييد العلم، ص ٦٩؛ و جامع بيان
العلم، ج ١، ص ٧٢، و قد ضعَّف السَّيد مُحَمَّد رشيد رضا هذا الحديث؛ لأنَّ في سنده عبد الحميد بن
سليمان، و قد تكلم فيه الذَّهبي. كما ضعَّفه من طريق عبدالله بن المؤمِّل الَّذي قال فيه الإمام أحمد
(أحاديثه مناكير). أنظر مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٥٢. أقول: إلَّا أنَّ هذا الحديث رُوِيَ من طريق
إسماعيل بن يحيى عن ابن أبي ذؤيب عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدِّه، و لا يطعن فيه تفرُّده به.
أنظر تقييد العلم، ص ٦٩، و السَّيد رشيد رضا ضعَّف الحديث من طريقه الأولين، فلا يطعن برواية
إسماعيل بن يحيى هذه. أنظر مجلَّة المنار، ج ١، ص ٧٦٣ إلى ٧٦٦.

٢- أنظر جامع بيان العلم و فضله: ج ١، ص ٧١.

٣- مسند الإمام أحمد، ج ١٢، ص ٢٣٢: فتح الباري، ج ١، ص ٢١٧؛ جامع بيان العلم، ج ١، ص ٧٠؛
و تقييد العلم، ص ٨٦.

٤- مسند الإمام أحمد، ج ١٢، ص ٢٣٥.

٥- جنگ ٢٣، ص ٢١٣.

أمر النَّبِيِّ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ: اَيْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا

لَا تَضَلُّوْا بَعْدَهُ

[السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ، صَفْحَةُ ٣٠٥]:

٨ - روى عن ابن عباس أنه قال: لما اشتدَّ بالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قَالَ: "اَيْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَهُ". قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا، وَكثُرَ اللَّغْطُ. قَالَ: "قَوْمُوا عَنِّي، وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ".^١ إِنَّ طَلَبَ الرَّسُولِ هَذَا وَاضِحٌ فِي أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ شَيْئًا غَيْرَ الْقُرْآنِ، وَ مَا كَانَ سَيَكْتُبُهُ هُوَ مِنَ السُّنَّةِ، وَ إِنَّ عَدَمَ كِتَابَتِهِ لِمَرَضِهِ لَا يَنْسَخُ أَنَّهُ قَدْ هَمَّ بِهِ، وَ كَانَ فِي آخِرِ أَيَّامِ حَيَاتِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ، فَيُفْهَمُ مِنْ هَذَا إِبَاحَتُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ الْكِتَابَةَ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَ لِمَوَاضِيَعٍ كَثِيرَةٍ، فِي مَنَاسِبَاتٍ عِدَّةٍ، خَاصَّةٍ وَ عَامَّةٍ.

وَ إِذَا كَانَتِ الْأَخْبَارُ الدَّالَّةُ عَلَى إِبَاحَةِ الْكِتَابَةِ مِنْهَا خَاصُّ كَخَبَرِ أَبِي شَاةٍ، فَإِنَّ مِنْهَا أَيْضًا مَا هُوَ عَامٌّ لَا سَبِيلَ إِلَى تَخْصِيصِهِ، كَسَمَاحَةِ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو بِالْكِتَابَةِ، وَ لِلرَّجُلِ الْأَنْصَارِيِّ الَّذِي شَكَا سُوءَ حِفْظِهِ. وَ يُمْكِنُ أَنْ نَسْتَشْهَدَ فِي هَذَا الْمَجَالِ بِخَيْرِ أَنْسٍ، وَ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، وَ إِنْ تَكَلَّمْ فِيهَا؛ لِأَنَّ طُرُقَهَا كَثِيرَةٌ يُقْوَى بَعْضُهَا بَعْضًا. وَ لِلْعُلَمَاءِ مَعَ هَذَا آرَاءٌ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ سَأُوجِزُهَا فِيهَا يَلِي:

[السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ، صَفْحَةُ ٣٠٦]:

حَاوَلَ الْعُلَمَاءُ أَنْ يُوقِّفُوا بَيْنَ مَا وَرَدَ مِنْ نَهْيٍ عَنِ الْكِتَابَةِ وَ مَا وَرَدَ مِنْ إِبَاحَةِ لَهَا،

١- فتح الباري، ج ١، ص ٢١٨؛ و صحيح الإمام مسلم، ج ٣، ص ١٢٥٧ و ١٢٥٩؛ و في طبقات

ابن سعد، ج ٢، ص ٣٦ و ٣٧.

و ترجع آراؤهم إلى أربعة أقوال:

الأول: قال بعضهم: إن حديث أبي سعيد الخدري موقوف عليه، فلا يصلح للاحتجاج به، و روى هذا الرأي عن البخاري و غيره.^١ إلا أننا لا نسلّم بهذا؛ لأنه ثبت عند الإمام مسلم، فهو صحيح. و يؤيد صحته و يعضده ما روينا عن أبي سعيد رضى الله عنه: استأذنت النبي صلى الله عليه (و آله) و سلّم أن أكتب الحديث، فأبى أن يأذن لي.^٢

الثاني: أن النهي عن الكتابة إنما كان في أول الإسلام؛ مخافة اختلاط الحديث بالقرآن، فلما كثر عدد السلمين و عرفوا القرآن معرفة رافعة للجهالة و ميزوه من الحديث، زال هذا الخوف عنهم، فُنسخ الحكم الذي كان مترتباً عليه، و صار الأمر إلى الجواز.^٣ و في هذا قال الرامهرمزي: و حديث أبي سعيد: (حَرَصْنَا أَنْ يَأْذَنَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلّم في الكتاب فأبى) أَحْسَبُ أَنَّهُ كَانَ مُحْفُوظًا فِي أَوَّلِ الْهَجْرَةِ، و حين كان لا يُؤْمَنُ الاشتغال به عن القرآن.^٤ و القول بالنسخ أحد المعنيين اللذين فهمها ابن قتيبة من تلك الأخبار.

فقال: أحدهما: أن يكون من منسوخ السنة بالسنة، كأنه نهي في أول الأمر أن يكتب قوله، ثم رأى بعد لما علم أن السنن تكثُر و تفوت الحفظ أن تكتب و تُقيد.^٥ و رأى هذا

١- أنظر فتح الباري، ج ١، ص ٢١٨؛ وأنظر الباعث الحثيث، ص ١٤٨؛ و توضيح الأفكار، ج ٢،

ص ٣٥٣؛ و تدریب الراوى، ص ٢٨٧؛ و منهج ذوى النظر، ص ١٤٢.

٢- تقیید العلم، ص ٣٢ و ٣٣.

٣- أنظر توضیح الأفكار، ج ٢، ص ٣٥٣ و ٣٥٤.

٤- في الأصل (فأحسبه) و ما أثبتناه أصح لغة.

٥- المحدث الفاصل، ص ٧١: آ.

٦- تأويل مختلف الحديث، ص ٣٦٥.

الرأى كثير من العلماء، وذهب إليه العلامة المحقق الأستاذ أحمد محمد شاكر،^١ فبعد أن دعم رأيه بالأخبار التي تُبيح الكتابة قال: كل هذا يدل على أن حديث أبي سعيد -: "لا تكتبوا عنى و من كتب عنى غير القرآن فليمحه" - منسوخ، وأنه كان في أول الأمر، حين خيف اشتغالهم عن القرآن، و حين خيف اختلاط غير القرآن بالقرآن، و حديث أبي شاة في أواخر حياة النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم. و كذلك أخبار أبي هريرة - و هو متأخر الإسلام - أن عبدالله بن عمرو كان يكتب، و أنه هو لم يكن يكتب يدل على أن عبدالله كان يكتب بعد إسلام أبي هريرة. و لو كان حديث أبي سعيد في النهى متأخرًا عن هذه الأحاديث في الإذن و الجواز، لعرف ذلك عند الصحابة يقينًا صريحًا.^٢

و يمكن أن نلحق هنا الرأى الذى يقول: إن النهى إنما كان عن كتابة الحديث مع القرآن في صحيفة واحدة؛ لأنهم كانوا يسمعون تأويل الآية، فربما كتبوه معه، فنها عن ذلك؛ لخوف الاشتباه.

الثالث: أن النهى في حق من وثق بحفظه و خيف اتكأله على الكتابة، و الإذن في حق من لا يوثق بحفظه كأبي شاة.

الرابع: أن يكون النهى عامًا، و خصَّ بالسماح له من كان قارئًا كاتبًا مجيدًا لا يخطئ في كتابته، و لا يئشى عليه الغلط، كعبدالله بن عمرو الذى آمن عليه صلى الله عليه (و آله) و سلم كل هذا، فأذن له. و هذا هو المعنى الآخر الذى فهمه ابن قتيبة من تلك الأخبار.^٣

١- أنظر الباعث الحثيث، ص ١٤٨.

٢- أنظر الباعث الحثيث، ص ١٤٩.

٣- جنگ ٢٣، ص ٢١٥.

أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و ابنه الحسن صلوات الله و سلامه عليها

كانا يحثان على تعلّم القراءة و الكتابة

[السنة قبل التدوين] صفحه ٣١٧:

و روى عن علي رضي الله عنه أنّه كان يُحْض على طلب العلم و كتابته؛ فقد قال: "من يشتري مني علمًا بدرهم؟" قال أبو خيثمة: يقول: يشتري صحيفة بدرهم يُكتب فيها العلم. و خبر صحيفة علي رضي الله عنه مشهور، و قد كانت معلقة في سيفه، فيها أسنان الإبل و شيء من الجراحات.^١

و هذا الحسن بن علي رضي الله عنهما يقول لبنيه و بنى أخيه: "تعلّموا تعلّموا؛ فإنكم صغار القوم اليوم، تكونون كبارهم غدًا، فمن لم يحفظ منكم فليكتب".^٢ و في رواية: "فليكتبه و ليضعه في بيته".^٣

صفحه ٣٢٢:

و كره إبراهيم النخعي أن تُكتب الأحاديث في الكراريس، و تشبه بالمصاحف، و كان يقول: (ما كتبت شيئًا قط)، حتى أنّه منع حماد بن سليمان من كتابة أطراف الأحاديث، ثمّ تساهل في كتابتها. قال ابن عون: (رأيت حمادًا يكتب عند إبراهيم، فقال له إبراهيم: ألم أنك؟! قال: إنّها هي أطراف).^٤

١- أنظر مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ٤٥ و ١٢٢، و غيرها؛ و تقييد العلم، ص ٨٨ الى ٩٩؛ و جامع بيان العلم، ج ١، ص ٧١؛ و فتح الباري، ج ٧، ص ٨٣.

٢- الكفاية، ص ٢٢٩.

٣- تقييد العلم، ص ٩١.

٤- سنن الدارمي، ج ١، ص ١٢٠، و نحوه في كتاب العلم لزهير بن حرب، ص ١٩٤. قال أستاذنا الدكتور يوسف العثّ: (و لقد تشدّد بعضهم فأراد ألا يكون سبيل للشبه أبدًا، فأحلّ كتابة العلم في

و نسمع عامراً الشعبي (١٧ - ١٠٣ هـ) يُردّد عبارته المشهورة: (ما كتبتُ
سوداءَ في بيضاء، ولا سمعتُ من رجلٍ حديثاً، فأردتُ أن يُعيده عليّ).^١

الشعبي يقول: إذا سمعتم مني شيئاً فاكتبوه و لو في حائطٍ

[السنة قبل التدوين] صفحه ٣٢٥:

نرى عامراً الشعبي بعد أن كان يقول: ما كتبتُ سوداءَ في بيضاء يُردّد قوله: (الكتابُ
قيدُ العلم)،^٢ و كان يُخضّ على الكتابة و يقول: (إذا سمعتم مني شيئاً، فاكتبوه و لو في
حائطٍ).^٣ و مع هذا فقد روي أنه لم يوجد له بعد موته إلا كتابٌ بالفرائض و الجراحات.^٤

← الأطراف - أي: على أطراف العظام فقط - كإبراهيم النخعي، فهي صعبةُ الحفظ، و المضاهاةُ
بينها و بين الكراريس بعيدة، ا هـ). أنظر: ص (٧) من مجلّة الثقافة المصريّة عدد ٣٥٢، السنة
السابعة. أقول: ليس المراد من الأطراف (أطراف العظام) بل أطراف الأحاديث، و هي أن يكتب
المصنّف طرفَ الحديث بحيث يعرف بقيته مع الجمع لأسانيده. و يوضّح ما ذهبنا إليه روايةُ زهير
بن حرب و فيها قول إبراهيم: (لابأس بكتاب الأطراف). أنظر كتاب العلم، ص ١٩٤. و كتب
الأطراف كثيرةٌ عقّد لها صاحبُ الرسالة المستطرفة بحثاً في رسالته (ص ١٢٥ - ١٢٧) و كتاب
(ذخائر الموارث) لعبد الغنيّ النَّابلسي هو أحد كتب الأطراف المشهورة. و قد أطلعت استاذي
الدكتور يوسف العثّ على هذا التعليق في صيف عام (١٩٦٣) فمال إلى ما ذهب إليه، فرأيتُ أن
أشير إلى هذا في الطبعة الثانية لكتابي هذا؛ أمانةً للعلم و إنصافاً للأستاذ العثّ رحمه الله.

١- العلم، لزهير بن حرب، ص ١٨٧: ب؛ و جامع بيان العلم، ج ١، ص ٦٧.

٢- جنگ ٢٣، ص ٢١٨.

٣- تقييد العلم، ص ٩٩، و جامع بيان العلم، ج ١، ص ٧٥.

٤- تقييد العلم، ص ١٠٠؛ و أنظر نحوه في المحدثات الفاضل، نسخة دمشق، ج ٤، ص ٤: ب؛ و
العلم لزهير، ص ١٩٣: ب.

٥- أنظر تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٢٣٢.

٦- جنگ ٢٣، ص ٢٢٠.

عمر بن عبدالعزيز كتب إلى البلاد بتدوين الحديث و إحياء السنّة

[السنّة قبل التدوين] صفحه ٣٢٨:

رابعاً - خدمة عمر بن عبدالعزيز للسنّة.

عاش عُمَرُ بن عبدالعزيز في جوٍّ علميٍّ، فلم يكن بعيداً - وهو أميرُ الأُمّة - عن العلماء، و رأيناه يكتب بنفسه بعض الأحاديث، و يُشجّع العلماء، و قد رأى أن يحفظ حديثَ الرّسول صلّى الله عليه (و آله) و سلّم و يجمعه.

صفحه ٣٢٩:

فكان هذان العاملان من أقوى العوامل التي حفّزت^١ همم العلماء إلى خدمة السنّة و كتابتها، عند ما تبنت الحكومة جمعها رسمياً على يدى الخليفة الورع عمر بن عبدالعزيز، الذي اتخذ خطوة حازمة، فكتب إلى الآفاق: (أنظروا حديث رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم فاجمعوه).^٢

و كان فيما كتب إلى أهل المدينة: (أنظروا حديث رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم فاكتبوه؛ فإنّي خفتُ دُروس العلم و ذهاب أهله).^٣ و كان في كتابه إلى أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم (- ١١٧ هـ) عامله على المدينة أن (اكتب إلى بما ثبت عندك من الحديث عن رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم، و بحديث عمرة؛ فإنّي خشيتُ دُروس العلم و ذهابه).^٤ و في رواية: أمره أن يكتب له العلم من عند

١- [حفّزت: حثّت. (محقّق)]

٢- فتح الباري، ج ١، ص ٢٠٤، رواه أبو نعيم في تاريخ أصبهان.

٣- سنن الدارمي، ج ١، ص ١٢٦؛ و قارن بالمحدث الفاصل نسخة دمشق، ج ٤، ص ٤؛ و قارن بكتاب الأموال، ص ٣٥٨ و ٣٥٩.

٤- سنن الدارمي، ج ١، ص ١٢٦؛ و قارن بطبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٣٤، قسم ٢؛ و بالأموال ⇐

عَمْرَةَ بنت عبد الرَّحْمَنِ (- ٩٨ هـ)، و القاسم بن مُحَمَّد (- ١٠٧ هـ)، فكتبه له.^١ و في رواية: (فإنِّي خفتُ دُرُوسَ العلم و ذهابَ العلماء، و لا تقبلُ إلاَّ حديثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم، و ليشفوا العلم، و ليجلسوا حتَّى يُعَلِّمَ مَنْ لا يَعْلَمُ؛ فإنَّ العلم لا يهلك حتَّى يكون سرًّا).^٢

أَمَرَ عمرُ بن عبد العزيز ابنَ شهاب الزُّهريَّ بجمع السنن و شارك العلماء في مناقشة بعض ما جمعوه

[السُّنَّة قبل التدوين، صفحہ ٣٣٠]:

كما أمر ابنُ شهاب الزُّهريَّ (- ١٢٤ هـ) و غيره بجمع السنن،^٣ و ربَّما لم يكتف عمر بن عبد العزيز بأمرٍ من أمرهم بجمع الحديث، فأرسل كتبًا إلى الآفاق يحث المسؤولين فيها على تشجيع أهل العلم على دراسة السنَّة و إحيائها. و من هذا ما يرويه عكرمة بن عمَّار قال: (سمعتُ كتابَ عمر بن عبد العزيز يقول: (أما بعد، فأمرُوا أهلَ العلم أن ينتشروا في مساجدهم؛ فإنَّ السنَّة كانت قد أميتت).^٤ كما كتب (إنَّه لا رأى لأحدٍ في كتاب، و إنَّما رأى الأئمَّة فيما لم ينزل فيه كتابٌ و لم تمض به سنَّة من رسول الله

← لابن سلام، ص ٥٧٨؛ و بالتاريخ الصغير للبخارى، ص ١٠٥ و تقييد العلم، ص ١٠٥.

١- مقدمة الجرح و التعديل، ص ٢١، و المراد أن يكتب له حديث عمرة؛ لأنَّها توفيت قبل سنة (٩٩ هـ)، السنَّة التي تولَّى فيها عمر بن عبد العزيز الخلافة، و واضح هذا في الخبر الذي قبله.

٢- فتح الباري، ج ١، ص ٢٠٤.

٣- جنگ ٢٣، ص ٢٢١.

٤- أنظر جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٧٦.

٥- المحدثات الفاضل، ص ١٥٣.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ، و لا رَأَى لِأَحَدٍ فِي سُنَّةِ سَنِّهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ،^١ بل هناك أخبارٌ تُثَبِّتُ أَنَّ عمر بن عبدالعزيز قد شارك العلماء في مناقشة بعض ما جمعه. من ذلك ما رواه أبو الزناد عبدالله بن ذكوان القرشي قال: رأيت عمر بن العزيز جمع الفقهاء، فجمعوا له أشياء من السنن، فإذا جاء الشيء الذي ليس العمل عليه، قال: هذه زيادةٌ ليس العمل عليها)^{٢، ٣}.

طلب عمر بن عبدالعزيز مع قصر مدّة خلافته من أبي بكر بن حزم أن

يجمع الأحاديث

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٣٣٠]:

لقد بذل عمر بن عبدالعزيز جُهدَه في المحافظة على السنة مع قصر مدّة خلافته، فقد طلب من أبي بكر بن حزم جمع الأحاديث، و أبو بكر هذا من أعلام عصره، قال فيه مالك بن أنس: (ما رأيت مثل أبي بكر بن حزم أعظم مروةً ولا أتمّ حالاً... وَلِيَّ الْمَدِينَةِ وَالْقَضَاءِ وَالْمَوْسَمِ).^٤ و عنه قوله: (لم يكن عندنا أحدٌ بالمدينة عنده من علم القضاء ما كان عند أبي بكر).^٥ و كان قد طلب منه أن يكتب إليه حديث

١- سنن الدارمي، ج ١، ص ١١٤؛ وأنظر جامع بيان العلم وفضله، ج ٢، ص ٣٤.

٢- قبول الأخبار، ص ٣٠، و توفي أبو الزناد سنة (١٣١ هـ). و من ذلك أيضًا (ما روى عن يعقوب بن عبدالرحمن عن أبيه، قال: حضرت عبيدالله بن عبدالله، دخل على عمر بن عبدالعزيز، فأجلس قوماً يكتبون ما يقول، فلما أراد أن يقوم، قال له عمر: (صنعنا شيئاً) قال: و ما هو يا ابن عبدالعزيز؟ قال: (كتبنا ما قلت) قال: و أين هو؟ قال: فجيء به فخرق. تقييد العلم، ص ٤٥) ربّما كره الكتابة عنه؛ لأنّه ممّن يجب الاعتدال عليه في الحفظ، كما سنذكر بعد قليل.

٣- جنگ ٢٣، ص ٢٢٢.

٤ و ٥- تهذيب التهذيب، ج ١٢، ص ٣٩.

عَمْرَةَ بنت عبد الرَّحْمَنِ، وَ هِيَ خَالَتُهُ، نَشَأَتْ فِي حِجْرِ عَائِشَةَ، وَ كَانَتْ مِنْ أَتْبَاتِ التَّابِعِينَ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.^١

قاسم بن محمد بن أبي بكر أحد الفقهاء السبعة في المدينة و عالم أهل زمانه

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٣١]:

وَأَمَّا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ (٣٧ - ١٠٧ هـ) الَّذِي ذُكِرَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ فَهُوَ أَحَدُ الْفُقَهَاءِ السَّبْعَةِ فِي الْمَدِينَةِ، وَ عَالِمٌ أَهْلِ زَمَانِهِ، تَلَقَّى عِلْمَهُ عَنْ عَمَّتِهِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرُوفَةٌ بِعِلْمِهَا وَ تَعَمُّقِهَا فِي السُّنَّةِ، وَ هِيَ غَنِيَّةٌ عَنِ التَّعْرِيفِ.

وَأَمَّا ابْنُ شَهَابٍ أَحَدُ الَّذِينَ شَارَكُوا فِي الْجَمْعِ وَ الْكِتَابَةِ فَهُوَ أَحَدُ أَعْلَامِ ذَلِكَ الْعَصْرِ، كَانَ قَدْ كَتَبَ السُّنَنَ وَ مَا جَاءَ عَنِ الصَّحَابَةِ أَثْنَاءَ طَلْبِهِ الْعِلْمِ.^٢ وَ كَانَ ذَا مَكَانَةٍ رَفِيعَةٍ؛ فَقَدْ رَوَى عَنْ أَبِي الزُّنَادِ أَنَّهُ قَالَ: (كُنَّا نَكْتُبُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ كَانَ ابْنُ شَهَابٍ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ، فَلَمَّا احْتَجَّ إِلَيْهِ عَلِمْتُ أَنَّهُ أَعْلَمُ النَّاسِ).^٤

١- أنظر المرجع السابق، ج ١٢، ص ٤٣٨، و قال سفيان بن عيينة: أعلم الناس بحديث عائشة ثلاثة: القاسم بن محمد، و عروة بن الزبير، و عمرة بنت عبد الرحمن. أنظر مقدمة الجرح و التعديل، ص ٤٥.

٢- جنگ ٢٣، ص ٢٢٣.

٣- أنظر جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٧٦: الجامع لأخلاق الراوي و آداب السامع، ج ١، ص ١٥٦.

٤- جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٧٣؛ و أنظر ترجمة ابن شهاب في الفصل الثاني من الباب الخامس من هذا الكتاب.

٥- جنگ ٢٣، ص ٢٢٤.

ابن شهاب الزهري يقول: أمرنا عمر بن عبدالعزيز بجمع السنن فكتبناها دفترًا دفترًا

[السنة قبل التدوين، صفحة ٣٣١]:

وإذا كانت المنية قد اخترمت الخليفة الراشد الخامس قبل أن يرى الكتب التي جمعها أبوبكر - كما يذكر ذلك بعض العلماء^١ - فإنه لم تفته أولى ثمار جهوده التي حققها ابن شهاب الزهري الذي يقول: (أمرنا عمر بن عبدالعزيز بجمع السنن، فكتبناها دفترًا دفترًا، فبعث إلى كل أرض له عليها سلطان دفترًا)^٢، و على هذا يحمل ما قاله المؤرخون والعلماء: (أول من دون العلم ابن شهاب)^٣ و له أن يفخر بعلمه هذا، و يقول: (لم يدون هذا العلم أحد قبل تدويني)^٤.

و قد اعتبر علماء الحديث تدوين عمر بن عبدالعزيز هذا أول تدوين للحديث و ردّوا في كتبهم هذه العبارة: (و أمّا ابتداء تدوين الحديث فإنه وقع على رأس المائة في خلافة عمر بن عبدالعزيز)^٥ أو نحوها.

و يفهم من هذا أن التدوين الرسمي كان في عهد عمر بن عبدالعزيز. أمّا تقييد الحديث و حفظه في الصحف و الرقاع و العظام فقد مارسه الصحابة في عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و لم ينقطع تقييد الحديث بعد وفاته عليه الصلاة و السلام،

١- أنظر قواعد التحديث، ص ٤٧.

٢- جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٧٦.

٣- المرجع السابق، ج ١، ص ٧٦؛ حلية الأولياء، ج ٣، ص ٣٦٣.

٤- الرسالة المستطرفة، ص ٤.

٥- تدريب الراوي، ص ٤٠؛ و قواعد التحديث، ص ٤٦؛ و نحو هذا في توجيه النظر، ص ٦ و

ارشاد الساري، ج ١، ص ١٤.

بل بقی جنباً إلى جنبٍ مع الحفظ حتى قُيِّض للحديث من يُودِعُه المدونات الكبرى.^١
و سَيَّبَيْنَ لنا بعد قليل أنَّ والدَ عمر بن عبد العزيز قد سبق ابنه في طلبِ تدوين
الحديث؛ و أنَّ أهل الحديث لم يُمَسِّكوا طِوَالَ القرن الأول عن تقييد حديث رسول
الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ منتظرين سَمَاحَ الخليفة و أمره.
صفحه ٣٣٣:

وها هو ذا الصَّحَّاحُ بن مزاحم الذي أباح الكتابة سابقاً و الذي أَمَلَى مناسباً
الحجَّ حين زال خوفُه من أسباب الكراهة، ها هو ذا يقول: (يأتى على النَّاسِ زمانٌ تكثر
فيه الأحاديثُ حتى يَبْقَى المُصَحَّفُ بَعْبَارَه لا يُنْظَرُ فيه).^٢ و في رواية عنه: (يأتى على
النَّاسِ زمانٌ يُعَلِّقُ فيه المُصَحَّفُ حتى يُعَشِّشُ عليه العنكبوتُ، لا يَنْفَعُ بها فيه، و
تكون أعمالُ النَّاسِ بالرِّواياتِ و الأحاديثِ).^٣
صفحه ٣٣٦:

و نرى أيوب السَّخْتِيَّانِيَّ (- ١٣١ هـ) يردُّ على مَنْ يعيب تقييدَ الحديث، فيقول:
(يعيبون علينا الكتاب!! ثم يتلو «علمها عند ربِّي في كتابٍ»)^٤.

عن أبي جعفر عليه السَّلام: وُجِدَ في قائم سيف رسول الله صحيفة فيها

مكتوب الخ

[السَّنة قبل التَّدوين، صفحه ٣٤٣]:

١- [أقرب الموارد: أودع كتابه كذا: كتبه فيه. (محقق)]

٢- جامع بيان العلم، ج ١، ص ٦٥.

٣- همان مصدر، ج ٢، ص ١٢٩.

٤- جنگ ٢٣، ص ٢٢٤.

و نحن لانشكَّ في أنَّ كثيرًا من صُحُفِ الصَّحابة قد كُتِبَ في عهده عليه الصَّلَاة و السَّلَام، و أنَّ أكثر ما كُتِبَ تناقله النَّاسُ في حياة أصحابه و بعد وفاتهم عن طريق أبنائهم و أحفادهم أو ذويهم. روى ابنُ عبد البرِّ بسنده عن أبي جعفر محمَّد بن علي قال: «وُجِدَ في قائم سيفِ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ صحيفةٌ فيها مكتوبٌ: "ملعونٌ مَنْ سَرَقَ نَخْوَمَ الأَرْضِ! ملعونٌ مَنْ تَوَلَّى غيرَ مواليه! أو قال: ملعونٌ مَنْ جَحَدَ نعمةً مَنْ أَنْعمَ عليه"»^١.

اشتهر في زمان الرسول كتابُ أمر كُتَّابه بتدوينه في السَّنةِ الأولى من الهجرة

[السَّنةِ قبل التَّدوين، صفحہ ٣٤٤]:

و قد اشتهر في عهد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ كتابٌ خطيرٌ الشأن، هو ذلك الكتاب الذي أمر رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ كُتَّابه بتدوينه في السَّنةِ الأولى للهجرة، و قد نُصِّتَ فيه حقوقُ المسلمين المهاجرين و الأنصارِ و عَرَبِ يَثْرِبَ و موادعةِ يهودها، و تَكَرَّرَتْ فيه عبارةُ (أهل الصَّحيفة) خَمْسَ مرَّات، و جاء في مُقدِّمته: (هذا كتابُ محمَّد النَّبِيِّ رسولِ الله بين المؤمنين و المسلمين من قريش و أهل يَثْرِبَ و مَنْ تَبِعَهُمْ فَلَحِقَ بِهِمْ و جَاهَدَ مَعَهُمْ: أَتَمَّ أُمَّةً وَاحِدَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ ... الخ).^٢ و هذا دليلٌ على أنَّ هذا الدَّستور أو الميثاق للدَّولة الإسلاميَّة الفتية كان مُدَوَّنًا في صحيفةٍ اشتهر أمرها و تواتر نقلها.

١- جامع بيان العلم وفضله، ج ١، ص ٧١.

٢- جنگ ٢٣، ص ٢٢٧.

٣- سيرة ابن هشام، ج ٢، ص ١١٩؛ و الأموال، ص ٢٠٢؛ و أنظر مجموعة الوثائق السياسيَّة للعهد النَّبَوِيِّ، ص ١٥.

و ربِّها أرسل رسولَ الله صلَّى الله عليه (و آله) و سلَّم بعضَ الأحكام مكتوبةً إلى عمَّاله، و مِن هذا ما يرويه ابنُ أبي لَيْلى عن عبد الله بن عكيم، قال: قُرِيَ علينا كتابُ رسول الله صلَّى الله عليه (و آله) و سلَّم: «أن لا تتنفعوا مِنَ المَيْتَةِ بِإِهَابٍ و لا عَصَبٍ»^١.

كُتِبَ و صحائفُ كانت في عصر بعض الصَّحابة

[السَّنة قبل التَّدوين، صفحہ ٣٤٤]:

و كُتِبَ أبوبكر لأَنس بن مالك كتابًا فيه الصَّدقات الَّتِي فرضها رسولُ الله صلَّى الله عليه (و آله) و سلَّم، و في روايةٍ أَنَّ الكتاب كان مَمهورًا بخاتَمِ رسول الله صلَّى الله عليه (و آله) و سلَّم.^٢

و روى نافعٌ عن ابن عمر أَنَّهُ وَجَدَ في قائمِ سيفِ عمرِ بن الخطَّابِ رضَى الله عنه صحيفةً فيها صدقة السَّوائِمِ،^٣ و قد تكون هذه النُّسخةُ هِيَ الَّتِي ورثها سالمُ بن عبد الله بن عمر، و قرأها عنده ابنُ شهاب الزُّهريّ.^٤ و يُوَكِّد لنا هذه ما روى عن محمد

١- معرفة علوم الحديث، ص ٨٦، و قال الحاكم: هذا منسوخ بحديث ابن عباس أَنَّ رسول الله صلَّى الله عليه (و آله) و سلَّم مرَّ بشاةٍ مَيْتَةٍ فقال: "هَلَّا استمتعتم بجلدها؟! قالوا: يا رسول الله! إِنها مَيْتَةٌ. فقال: "إِنها حُرِّمَ أَكلُها". و أنظر أخبار أهل الرِّسوخ في الفقه و التَّحديث بمقدار المنسوخ من الحديث، ص ٢٧.

٢- جنگ ٢٣، ص ٢٢٨.

٣- ردِّ الدارمى على بشر المريسي، ص ١٣١؛ ذكر الإمام أحمد هذا الكتاب في مسنده، ج ١، ص ١٨٣ و ١٨٤، ح ٧٢.

٤- أنظر الكفاية، ص ٣٥٣ و ٣٥٤؛ و أنظر توجيه النظر، ص ٣٤٨.

٥- أنظر الأموال، ص ٣٦٠؛ و ردِّ الدارمى على بشر، ص ١٣١.

بن عبدالرحمن الأنصاري قال: (لما استخلف عمر بن عبدالعزيز أرسل إلى المدينة يلتمس كتاب رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم في الصدقات و كتاب عمر بن الخطاب ... و وجد عند آل عمر كتاب عمر في الصدقات مثل كتاب رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم، قال: فُنسخ له.)^١

و قد اشتهرت صحيفة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب التي كان يُعلقها في سيفه، فيها أسنان الإبل، و أشياء من الجراحات، و حرّم المدينة، و لا يُقتل مسلمٌ بكافر.^٢

صحيفة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و كتاب عبدالله بن مسعود و سعد بن عبادة

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٣٤٥]:

و روى عن ابن الحنفية: محمد بن علي بن أبي طالب (- ٨١ هـ) قال: أرسلني أبي قال: [خذ هذا الكتاب، فاذهب به إلى عثمان؛ فإن فيه أمر النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم بالصدقة].^٤

و روى عن مسعر بن معن قال: (أخرج لي عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود

١- الأموال، ص ٣٥٨ و ٣٥٩ و يُقال: كان عند عمر بن الخطاب نسخ العهود و المواثيق ملء صندوق إلا أنها احترقت يوم الجهاجم (٨٢ هـ)، و ما بقي منها قضت عليه ظروف الزمن و غارة التار. أنظر الوثائق السياسية، المقدمة: و قد بقيت بعض كتبه صلى الله عليه (و آله) و سلم حتى القرن التاسع الهجري ككتابة بأقطاع تميم الداري، أنظر مسالك الأبصار، ص ١٧٣ الى ١٧٥.

٢- أنظر مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ٣٥ و ٤٤ و ١٢١ و ١٣١؛ و فتح الباري، ج ٧، ص ٨٣؛ و رد الدرامي على بشر، ص ١٣٠.

٣- جنگ ٢٣، ص ٢٢٩.

٤- رد الدرامي على بشر، ص ١٣٠؛ و فتح الباري، ج ٧، ص ٢٣.

کتاباً، و حلف لی أنه بخطّ أبیه بیده).^١

وكان عند سعد بن عبادة الأنصاريّ (- ١٥ هـ) كتابٌ أو كتبٌ فيها طائفةٌ من أحاديث رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم، و قد روى ابنُ هذا الصّحابيّ من كُتُبِ أبیه بعضُ أعمالِ الرّسول صلّى الله عليه (و آله) و سلّم.^٢ و يروى الإمام البخاريّ أنّ هذه الصّحيفةَ كانت نسخةً من صحيفَةِ عبدالله بن أبي أوفى الذي كان يكتُبُ الأحاديثَ بيده، و كان النَّاسُ يقرؤون عليه ما جمعه بخطّه.^٣

كتاب أبي رافع مولى رسول الله صلّى الله عليه و آله و كتاب أسماء بنت عميس

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٣٤٦]:

و كان عند أبي رافع مولى رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم (- ٣٥ هـ) كتابٌ فيه استفتاح الصّلاة، دفعه إلى أبي بكر بن عبدالرحمن بن الحارث (- ٩٤ هـ) أحد

١- جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٧٢.

٢- أنظر جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٧٢؛ و نظرة عامّة في تاريخ الفقه الإسلامي، ص ١١٨ و أنظر صحيفه همام بن منبه، ص ١٦ نقلاً عن الترمذی.

٣- أنظر علوم الحديث و مصطلحة للدكتور صبحي الصّالح، ص ١٣ و هامشها و فيه (عبدالله بن أوفى) و هو خطأ مطبعيٌّ و الصّواب (عبدالله بن أبي أوفى) أنظر صحيح البخاري بشرح السندي، ج ٢، ص ١٤٣، باب الصّبر عند القتال. و عبدالله بن أبي أوفى صحابيّ شهد الحديبية، و عمّر بعد النّبي صلّى الله عليه (و آله) و سلّم، تُوفّي سنة (٨٧ هـ) و هو آخرٌ من تُوفّي بالكوفة من الصّحابة. أنظر تقريب التّهديب، ج ١، ص ٤٠٢.

٤- جنگ ٢٣، ص ٢٣٠.

٥- و قيل: و فاته بعد قتل عثمان، و قيل: مات في خلافة عليّ رضی الله عنها.

الفقهاء السبعة^١.

و كان عند أسماء بنت عميس (- ٣٨ هـ) كتابٌ جمعت فيه بعض أحاديثه صلى الله عليه (و آله) و سلم^٢.

كتب رسول الله فيها بعض الأحكام كتبها إلى أقوام

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٤٦]:

عن محمد بن سعيد قال: لما مات محمد بن مسلمة الأنصاري (- ٤٢ هـ) وجدنا في ذؤابة^٣ سيفه كتاباً: (بسم الله الرحمن الرحيم: سمعت النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول: "إن لربكم في بقية دهركم نفحاتٍ، فتعرضوا لها"...) ^٤.
و كتبت سبيعة الأسلمية إلى عبد الله بن عتبة تروى عن النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم أنه أمرها بالنكاح بعد قليل من وفاة زوجها بعد ما وضعت^٥.
و كتب رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم كتاباً لوائل بن حجر (- ٥٠

١- أنظر الكفاية، ص ٣٣٠.

٢- نظرة عامة في تاريخ الفقه الإسلامي، ص ١١٨.

٣- جنگ ٢٣، ص ٢٣١.

٤- كان محمد بن مسلمة من أفضل الصحابة، و هو أحد الثلاثة الذين قتلوا كعب بن الأشرف، و استخلفه صلى الله عليه (و آله) و سلم على المدينة في بعض غزواته، اعتزل الفتن، و لم يشهد الجمل و لا صفين، و توفى و هو ابن (٧٧) سنة. أنظر تهذيب التهذيب، ج ٩، ص ٤٠٤.

٥- [أقرب الموارد: ذؤابة كل شيء: أعلاه. (محقق)]

٦- المحدث الفاصل، ص ١١٢.

٧- الكفاية، ص ٣٣٧، و سبيعة هذه هي بنت الحارث زوجة سعد بن خولة أنظر تهذيب التهذيب، ج ١٢، ص ٤٣٤.

ه) لقومه في حَضْرَموت، فيه الخطوطُ الكُبرى للإسلام، و بعضُ أنصِبَةِ الزَّكَاةِ، و حدُّ الزَّنا، و تحريمُ الخمر، و كُلُّ مسكِرٍ حرامٍّ^١.
و وُلِّيَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلَّم عمرو بن حَزْم (- ٥٣ هـ) على اليمن، و أعطاه كتابًا فيه الفرائضُ و السُّننُ و الدِّيَّاتُ و غير ذلك^٢.

كان لعبدالله بن عمرو بن العاص صحيفةٌ تسمى الصَّادِقةَ و فيه ألفُ حديثٍ نقل محتواها أحمدُ بن حنبلٌ في مُسنَّده (ابن الأثير)

[السُّنَّة قبل التَّدوين، صفحہ ٣٤٨]:

الصَّحِيفَةُ الصَّادِقةُ لعبدالله بن عمرو بن العاص (٧ ق هـ - ٦٥ هـ):

كان رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلَّم قد سمَّح لعبدالله بن عمرو رضی اللهُ عنهما بكتابةِ الحديث؛ لِأَنَّهُ كان كاتبًا مُحسِنًا، فكتب عنه الكثير، و اشتهرت صحيفةُ بن عمرو رضی اللهُ عنه (بالصَّحيفة الصَّادِقة) كما أراد كاتبها أن يسمِّيها؛ لِأَنَّهُ كتبها عن رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلَّم، فهي أَصدَقُ ما يُروى عنه. قد رآها مجاهدٌ بن جبر (٢١ - ١٠٤ هـ) عند عبدالله بن عمرو، فذهب ليتناولها، فقال له: مه يا غلامَ بنی مخزوم! قال مجاهد: قلتُ: ما كتبتُ شيئًا. [ما كنت تمنعني شيئًا؟] قال: (هذه الصَّادِقةُ فيها ما سمعتهُ من رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلَّم و ليس بيني و

١- أنظر الإصَابَةَ، ج ٦، ص ٣١٢؛ و أنظر تفصيل ذلك في المصباح المصنوع، ص ١١٢: آ، ١١٢: ب.

٢- أنظر الإصَابَةَ، ج ٤، ص ٢٩٣، ترجمة (٨٠٥ هـ). و قد أخرج الكتاب أبو داود و النسائي و ابن حبان و الدارمي و غير واحدٍ كما ذكر ابن هجر في ترجمته. و أنظر ردِّ الدارمي على بشر، ص ١٣١ و أنظر فتوح البلدان، ص ٨١؛ و قارن بالاموال، ص ٣٥٨ و ٣٥٩.

٣- جنگ ٢٣، ص ٢٣٢.

بينه فيها أحد).^١ و كانت هذه الصَّحِيفَةُ عَزِيزَةً جَدًّا عَلَى ابْنِ عَمْرٍو حَتَّى قَالَ: (مَا يُرْعَبُنِي فِي الْحَيَاةِ إِلَّا الصَّادِقَةُ وَالْوَهْطُ)،^٢ وَرَبَّمَا كَانَ يَحْفَظُهَا فِي صَنْدُوقٍ لَهُ جَلَقَ،^٣ خَشِيَةً عَلَيْهَا مِنَ الضَّبْيَاعِ، وَ قَدْ حَفِظَ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ أَهْلُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ يَرِجَّحُ أَنَّ حَفِيدَهُ عَمْرٍو بْنَ شَعِيبٍ كَانَ يَحْدِّثُ مِنْهَا.^٤

وَ تُضَمُّ صَحِيفَةُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَلْفَ حَدِيثٍ، كَمَا يَقُولُ ابْنُ الْأَثِيرِ.^٥
إِلَّا أَنَّ إِحْصَاءَ أَحَادِيثِ عَمْرٍو بْنِ شَعِيبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ لَا يَبْلُغُ خَمْسًا مِائَةً
حَدِيثٍ،^٦ وَ إِذَا لَمْ تَصَلْنَا الصَّحِيفَةَ الصَّادِقَةَ كَمَا كَتَبَهَا ابْنُ عَمْرٍو بِخَطِّهِ، فَقَدْ نَقَلَ إِلَيْنَا
الإمامُ أَحْمَدُ مَحْتَوَاهَا فِي مُسْنَدِهِ،^٧ كَمَا ضَمَّتْ كِتَابُ السُّنَنِ الْأُخْرَى جَانِبًا كَبِيرًا مِنْهَا.^٨
وَ لِهَذِهِ الصَّحِيفَةُ أَهْمِيَّةٌ عَظِيمَةٌ؛ لِأَنَّهَا وَثِيقَةٌ عِلْمِيَّةٌ تَارِيخِيَّةٌ تُثَبِّتُ كِتَابَةَ

١- المحدث الفاضل، نسخة دمشق، ج ٤، ص ٢: ب؛ طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ١٨٩، قسم ٢ و نحوه في تقييد العلم، ص ٨٤.

٢- سنن الدارمي، ج ١، ص ١٢٧؛ و الوهط أرض لعمر بن العاص تصدق بها كان يقوم بها، المصدر نفسه.

٣- أنظر مسند الإمام أحمد، ج ١٠، ص ١٧١، ح ٦٦٤٥؛ و كتاب العلم للمقدسي، ص ٣٠ بإسناد صحيح.

٤- أنظر تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٤٨ و ٤٩.

٥- أنظر أسد الغابة، ج ٣، ص ٢٣٣.

٦- أنظر مسند عبدالله بن عمرو و صحيفته الصادقة، ص ٦٧١، حيث أحصى السيد محمد سيف الدين عيش أحاديث الصادقة.

٧- أنظر مسند الإمام أحمد بن حنبل بتحقيق الأستاذ أحمد محمد شاكر: الجزء التاسع من الصفحة ٢٣٥، الحديث ٦٤٧٧ و الجزء العاشر بكامله و كذلك الحادي عشر و الجزء الثاني عشر إلى الصفحة ٥٠، الحديث ٧١٠٣.

٨- أنظر مسند عبدالله بن عمرو و صحيفته الصادقة، ص ٦٧١.

الحديث النبوی الشریف بین یدى رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلم و بإذنه^١.

عبدالله بن عمرو بن العاص أصاب زاملتين عن أهل الكتاب يوم اليرموك

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٥١]:

و كان عبدالله يُملئ الحديث على تلاميذه^٢، و قد نقل عنه تلميذه حسين بن شفى بن ماتع الأصبحي في مصر كتابين: أحدهما فيه (قضى رسول الله صلی الله علیه (و آله)

١- ورد طعنٌ في الصحيفة الصادقة من بعض أهل العلم كالمغيرة بن مقسم الضبي الذي قال (كانت لعبدالله بن عمرو صحيفة تسمى الصادقة ما تسرني أنها لى بفلسين). أنظر تأويل مختلف الحديث، ص ٩٣، و في ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٩٠ (ما يسرني أن صحيفة عبدالله بن عمرو عندي بتمرتين أو بفلسين). إذا صحّت هذه الرواية عن المغيرة فلا يجوز حملها على ظاهرها و لا قبولها هكذا مقتضية؛ لأنّه ذكر ذلك في معرض الكلام على الروايات الضعيفة، فإذا ضعف نسخة ابن عمرو فإنما ضعفها لأنها انتقلت (وجادة) فهو لا يقبل أن تكون عنده هذه الصحيفة بالطريق الذي حملها الرواة؛ لأنّ الوجادة أضعف طرق التحمل، فقد كانوا لا يحبون أن ينقلوا الأخبار من الصحف، بل عن الشيوخ. و لا يجوز أن يُحمل قول المغيرة على غير هذا الوجه؛ لأنّه ثبت أنّ عبدالله قد كتبها بين یدى النبي صلی الله علیه (و آله) و سلم. و يمكننا للاستئناس أن نراجع أقوال العلماء في راوی هذه الصحيفة في ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٨٩ و في تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٤٨ إلى ٥٥ و في فتح المغيب، ج ٤، ص ٦٨ و ٦٩؛ حيث يتبين لنا قيمة الصحيفة و ثقة راويها عمرو بن شعيب. قال الإمام تقي الدين بن تيمية: (و أما أئمة الإسلام، و جمهور العلماء فيحتجون بحديث عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدّه، إذا صحّ النقل إليه مثل مالك بن أنس و سفيان بن عيينة و نحوها و مثل الشافعي و أحمد بن حنبل و إسحاق بن راهوية... قالوا: (و إذا كانت نسخة مكتوبة من عهد النبي صلی الله علیه (و آله) و سلم كان هذا أوكد لها و أدلّ على صحّتها) و لهذا كان في نسخة عمرو بن شعيب من الأحاديث الفقهية التي فيها مقدرات ما احتاج إليه عامّة علماء الإسلام).

٢- جنگ ٢٣، ص ٢٣٣.

٣- أنظر تاريخ دمشق، ج ٦، ص ٤٩.

و سلم في كذا، وقال رسول الله صلى الله عليه (واله) و سلم كذا و الآخر ما يكون من الأحداث إلى يوم القيامة).^١ و نحن هنا لم نتعرض إلا للصحيفة الصادقة؛ فقد كان عند ابن عمرو كتب كثيرة عن أهل الكتاب أصابها يوم اليرموك في زاملتين.^٢ و قد ادعى بشر المريسي أن (عبدالله بن عمرو كان يرويها للناس عن النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم. و كان يُقال له: لأُحدثنا عن الزاملتين). و هذه الدعوى باطلة؛ فقد ثبت أن ابن عمرو كان أميناً في نقله و روايته، لا يُحِيل ما روى عن النبي على أهل الكتاب، كما لا يُحِيل ما روى عن أهل الكتاب على النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم.^٣

١- *خطط المقرئ*، ج ٢، ص ٣٣٢ و ٣٣٣.

٢- الزاملة هي البعير الذي يحمل عليه الطعام و المتاع. و قيل: هي الدابة التي يحمل عليها الطعام و المتاع من الإبل و غيرها. أنظر *لسان العرب*، مادة (زمل)، ج ١٣، ص ٣٢٩.

٣- أنظر *رد الدارمي على بشر*، ص ١٣٦. و قد ذكر محمود أبو رية صاحب كتاب *أضواء على السنة المحمدية* في ص ١٦٢، هامش (٣) أن عبدالله بن عمرو (كان قد أصاب زاملتين من كتب أهل الكتاب، و كان يرويها للناس (عن النبي) فتجنب الأخذ عنه كثير من أئمة التابعين، و كان يُقال له: لا تُحدثنا عن الزاملتين، *فتح الباري*، ج ١، ص ١٦٦) انتهى ما نقلناه عن *أضواء على السنة المحمدية*. و من العجيب أن يسمع إنسان مثل هذا الخبر و يصدقه؛ لأن الصحابة رضوان الله عليهم كانوا أصدق الناس لساناً، و أنقى الأمة قلوباً، و أخلص البرية للرسول صلى الله عليه (و آله) و سلم، فلا يعقل أن يكذب أمثال عبدالله بن عمرو رضى الله عنها على رسول الله، فيعز و إليه* ما سمعه من أهل الكتاب. فهِرَعْتُ إلى** *فتح الباري* و إذا به - شهد الله - خالياً من عبارة أبي رية، فليس في قول ابن حجر (عن النبي) إنها زادها الكاتب من عنده!!!

فهل تكذيب الصحابة و الافتراء عليهم و الانتحال على العلماء أمثال ابن حجر و غيره من الأمانة العلمية؟؟ و قد ثبت لنا سوء نية أبي رية في مواضع كثيرة يظهر بعضها في بحثنا عن أبي هريرة.

*- [أى: ينسب إليه. (محقق)]

**- [أقرب الموارد: «هِرَعَ إليه: مشى إليه باضطراب و سرعة.» (محقق)]

٤- *جنگ ٢٣*، ص ٢٣٦.

دفاع الخطيب محمد عجاج عن عبدالله بن عمرو وبأنه صحابي (كيف يعقل

إسناد ما هو عن غير الرسول إليه) عجيب

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٣٥٢]:

و يكفى ابن عمرو فخراً أنه كان أول من دون الحديث بين يدى رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم بإذنه و فى مختلف أحواله فى الغضب و الرضا.

كُتِبَ ابن عباس (٣ ق هـ - ٦٨ هـ)

اشتهر ابن عباس بطلب العلم و دأبه عليه، و كان بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم يسأل الصحابة و يكتب عنهم، و كان رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم قد دعا له فقال: "اللهم ألهمه الحكمة، و علمه التأويل".^١ و عندما توفى ابن عباس، ظهرت كتبه، و كانت حمل بعير.^٢

و يروى أن عبدالله بن عمر (١٠ ق هـ - ٧٣ هـ) كان إذا خرج إلى السوق، نظر فى كتبه، و قد أكد الراوى أن كتبه هذه كانت فى الحديث.^٣

١- الكفاية، ص ٢١٣؛ و راجع طلبه للعلم فى الجامع لأخلاق الراوى و آداب السامع، ص ١٤: آ؛ و فى تقييد العلم، ص ٩١ و ٩٢ و ١٠٩؛ و أنظر ترجمته فى الفصل الأول من الباب الخامس من هذا الكتاب.

٢- عن موسى بن عقبة (- ١٤١) صاحب المغازى قال: (وضع عندنا ابن كريب مولى ابن عباس حمل بعير من كتب ابن عباس). أنظر طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٢١٦.

٣- الجامع لأخلاق الراوى و آداب السامع، ص ١٠٠: آ. و يروى أن ابن عمر كره كتابة الحديث، قال سعيد بن جبیر (٤٥ - ٩٥ هـ): كنت أسأل ابن عمر فى صحيفة، و لو علم بها كانت الفيصل بينى و بينه. أنظر طبقات ابن سعد، ج ٦، ص ١٧٩؛ و ربما كان ابن عمر يكتب لنفسه أو سمح بذلك آخراً.

٤- جنگ ٢٣، ص ٢٣٧.

صحيفة جابر بن عبدالله الأنصاريّ

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٥٢]:

صحيفة جابر بن عبدالله الأنصاريّ (١٦ ق هـ - ٧٨ هـ):

يحتمل أن تكون هذه الصحيفة غير المنسك الصغير الذي أورده مسلم في كتاب الحج^١، وقد ذكرها ابن سعد في ترجمة مجاهد، وكان يحدث عنها^٢، وكان التابعي الجليل قتادة بن دعامة السدوسيّ (- ١١٨ هـ) يرفع من قيمة هذه الصحيفة ويقول: (لأننا بصحيفة جابر بن عبدالله أحفظ مني لسورة البقرة)^٣.

ترجمة أحوال جابر بن عبدالله و صحيفته و جلوسه في المسجد و تعليمه

الناس الأحاديث

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٥٣]:

و في رواية: (إنما يحدث قتادة عن صحيفة سليمان اليشكريّ، و كان له كتاب عن جابر بن عبدالله)^٤. و يحتمل أن يكون سليمان اليشكريّ قد نقل عن جابر صحيفته، و هو أحد تلاميذه، يروي ابن حجر أنّ سليمان جالس جابرًا، و كتب عنه صحيفة^٥، و لعلّ قتادة كان قد روى صحيفة جابر بن عبدالله عن سليمان اليشكريّ؛

١- أنظر تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٤١.

٢- طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٤٣٣.

٣- همان مصدر، ج ٧، قسم ٢، ص ١ و ٢.

٤- جنگ ٢٣، ص ٢٣٨.

٥- القياس لابن قيم الجوزية، ص ١٠٨.

٦- أنظر تهذيب التهذيب، ج ٤، ص ٢١٤؛ و أنظر تقييد العلم، ص ١٠٨ حول كتابته.

فإنَّ أمَّ سليمان قَدِمَتْ بكتاب سليمان، فُقرئَ على ثابت و قتادة و أبي بشر... فرووها كلَّها. و أمَّا ثابت فروى منها حديثًا واحدًا،^١ فصحيفةُ جابر كانت مشهورةً، و كتاب سليمان اليشكريِّ عنه كان مشهورًا أيضًا. و يدَعَم هذا رواياتٌ كثيرة، منها ما رُوي عن شعبة أنه كان يرى أنَّ أحاديثَ أبي سفيان طلحة بن نافع عن جابر إنما هو كتابُ سليمان اليشكريِّ.^٢ و كانت لجابر حلقةٌ في المسجد النبوي يُملئ فيها على طلابه الحديث، فكتب منهم كثيرٌ أمثالَ وهب بن مُنبه (- ١١٤ هـ).^٣ و قد روى أبو الزبير و أبو سفيان و الشَّعبي عن جابر، و هم قد سمعوا منه، و أكثرُ ما رَوَّه من الصَّحيفة.^٤

رسائل و نُسَخ و أحاديثي كه نزد حضرت صادق عليه السَّلام بوده است

[السَّنة قبل التَّدوين، صفحه ٣٥٨]:

و كان عند جعفر الصَّادق بن محمَّد الباقر (٨٠ - ١٤٨ هـ)^٦ رسائلٌ و أحاديثٌ و نُسَخٌ، و كان من ثِقَات المحدثين.

١- أنظر الكفاية، ص ٣٥٤.

٢- أنظر مقدمة الجرح و التعديل، ص ١٤٤ و ١٤٥.

٣- أنظر صحيفة همام بن منبه، ص ١٤. و كان كثير من التَّابعين يذهبون إلى جابر رضی الله عنه يكتبون عنه الحديث، من هذا ما رُوي عن عبد الله بن محمَّد بن عقيل، قال: كنتُ أختلف إلى جابر بن عبد الله أنا و محمَّد و أبو جعفر، معنا ألواحٌ نكتب فيها.

٤- أنظر تهذيب التهذيب، ج ٤، ص ٢١٤؛ و عرضت على الشَّعبي صحيفة كتبت عن جابر فقال: سمعت هذا كلَّه عن جابر رضی الله عنه؛ المحدث الفاصل، ص ٩١: ب.

٥- جنج ٢٣، ص ٢٣٨.

٦- أنظر تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ١٠٤.

صفحه ٣٦٠:

هكذا ساهم علماء المسلمين في حفظ الحديث في صدورهم و في كتبهم،
 صدق علي بن المديني حين قال: نظرتُ فإذا الإسناد يدور على سَنَّة: فلاهل المدينة
 ابنُ شهاب (- ١٢٤ هـ) و لأهل مكَّة عمرو بن دينار (٤٦ - ١٢٦ هـ)،^١ و لأهل
 البصرة قتادة بن دعامة السدوسي (- ١١٧ هـ) و يحيى بن أبي كثير (- ١٢٩ هـ)،^٢ و
 لأهل الكوفة أبو إسحاق عمرو بن عبد الله السبيعي (٣٣ - ١٢٧ هـ)،^٣ و سليمان بن
 مهران الأعمش (٦١ - ١٤٨ هـ) قال عليٌّ: ثم صار علمٌ هؤلاء السَنَّة إلى أصحاب
 الأصناف.^٤

صفحه ٣٦٨:

(ب) ما دمنا في موضوع الشيعة و التدوين، فلا بدَّ من أن نتناول بالبحث أصلاً
 من أصول الزيدية يعود تدوينه إلى مطلع القرن الثاني، و هذا الأصل هو «مجموع الإمام
 زيد». و نتناول هذا الكتاب في ثلاث نقاط: و هي التعريفُ بصاحب المجموع، و
 التعريفُ براويه، ثمَّ المجموع ذاته.^٥

١- كان محدثاً فقيهاً قال فيه شعبة: ما رأيت أثبت في الحديث منه. أنظر تاريخ الإسلام للذهبي، ج ٥،
 ص ١١٤؛ و تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٣٠.

٢- ذكر الرامهرمزي وفاته في الولاية سنة (١٣٢ هـ). و ما أثبتته عن تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٢١؛ و
 و تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ٢٦٨.

٣- و هو من أعلام التابعين الثقات كان إمام الكوفة و شيخها في عصره أدرك علياً رضي الله عنه، و
 يروى أنه سمع من (٣٨) صحابياً. أنظر تاريخ الإسلام للذهبي، ج ٥، ص ١١٦؛ و تهذيب
 التهذيب، ج ٨، ص ٦٣.

٤- أنظر المحدث الفاضل، ص ١٥٦: آ-ب؛ و مقدمة الجرح و التمديل، ص ٣٤ و ١٢٩.

٥- جنگ ٢٣، ص ٢٤٠.

ترجمة حال زيد بن علي بن الحسين و قيامه و خروجه على هشام بن

عبدالمك

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٦٨]:

١- الإمام زيد: هو زيد بن عليّ زين العابدين بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب رضى الله عنهم جميعاً. ١ ولد الإمام زيدٌ حولَ سنة (٨٠ هـ)، و نشأ في أسرةٍ معروفةٍ بالعلم و الجهاد؛ فقد تلقى العلمَ على أبيه، ثمَّ أخذ عن أخيه محمّد الباقر الذي شهد له العلماءُ بالمنزلة العلميّة الرّفيعة، كما سمع من كبار التابعين في المدينة، و كان ينتقل بين الحجاز و العراق، و نصح الإمامُ زيدٌ حتّى شهد أهلُ العلم بفضله و علمه. سُئل جعفرُ الصّادق عن عمّه زيد، فقال: "كان و الله أقرأنا لكتاب الله، و أفقّهنا في دين الله، و أوصلنا للرّحم. و الله! ما تركنا فينا لِدنيا و لا لآخرة مثله". و قال الشّعبى: ما ولدت النّساء أفضلَ من زيد بن عليّ، و لا أفقه و لا أشجع و لا أزهد. و سُئل الباقر عن أخيه زيد، فقال: "إنّ زيداً أعطى من العلم بسطةً"٢.

كتاب و مسند زيد بن عليّ بن الحسين مسمّى به مجموع فقهيّ

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٦٨]:

و لزيدٍ مع هشام بن عبدالمك و وُلاته أخبارٌ كثيرة تُذكرُ إخراجهم له و

-
- ١- [دربارة ترجمه و احوال زيد بن الحسين عليهم السّلام به اباحت رجالی در همين موسوعه، ج ١١ مراجعه شود. (محقّق)]
- ٢- [أقرب الموارد: ترك فلانٌ مالاً و عيالاً: أبواه. (محقّق)]
- ٣- أنظر مقدّمة مسند زيد و ترجمته، ص ٢ و ما بعدها.
- ٤- جنگ ٢٣، ص ٢٤١.

اضطراره إلى الخروج على الخليفة. و من هذا ما ذكره ابن العماد الحنبلي أنه دخل يوماً على هشام بن عبد الملك، فقال له: (أنت الذى تُنازِعُك نفسُك فى الخلافة و أنت ابن أمة! فأجابه بقوله: إِنَّ الأُمَّهَات لا يَقْعُدُن بِالرِّجَالِ عَنِ الغَايَات، و قد كانت أُمُّ إِسْمَاعِيلَ أُمَّةً لَأُمِّ إِسْحَاقَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا، فلم يَمْنَعَهُ ذَلِكَ من أن ابْتَعَثَهُ اللهُ نَبِيًّا، و جعله للعرب أباً، و أخرجَ من صلبه خيرَ البشرِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِم و سَلَّمَ! أفْتَقُول لى كذا و أنا ابنُ فاطمة و ابنُ عليٍّ؟!!)^١ و قام يُنشد شعراً و خرج فى الكوفة و بايعه من أهلها خمسة عشر ألف رجلٍ، ثم تفرَّقوا عنه ليلةً خرج سوى ثلاثمائة رجلٍ. و لما قُتِل أُرسِلَ برأسه إلى الشَّام ثم إلى المدينة، و كان ذلك سنة (١٢٢ هـ).^٢

و للإمام زيد المسند المسمى بالمجموع الفقهي، و له المجموع الحديثي، و قد جمعها عمرو بن خالد الواسطي، و له أيضاً تفسير الغريب من القرآن و تشييت الإمامة و منسك الحج^٤.

راوى كتاب زيد (مجموع فقهي) أبوخالد واسطى هاشمى است

[السنة قبل التدوين، صفحه ٣٦٩]:

٢- أمّا راوى المجموع فهو أبوخالد عمرو بن خالد الواسطى الهاشمى بالولاء الكوفى، روى مجموعى الإمام زيد الحديثى و الفقهي، قال: صحبتُ الإمامَ زيداً، فما

١- شذرات الذهب، ج ١، ص ١٥٧؛ و أنظر الإمام زيد لأبي زهرة، ص ٤٢ إلى ٦٦.

٢- أنظر شذرات الذهب، ج ١، ص ١٥٧؛ و الإمام زيد، ص ٤٢ إلى ٦٦.

٣- أنظر الإمام زيد لأبي زهرة، ص ٢٣٣.

٤- أنظر مقدّمة مسند زيد (المجموع)، ص ٤ و ٥.

٥- جنگ ٢٣، ص ٢٤١.

أخذتُ عنه الحديثَ إلّا وقد سمعته مرّةً أو مرّتين أو ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً أو أكثر من ذلك، و ما رأيتُ هاشمياً مثل زيد بن عليّ، فلذلك اخترتُ صحبته على جميع الناس.^١ و تُوفّي بعد العُشر الخامسة من المائة الثانية من الهجرة.

و قد اختلف في أبي خالد، فقَبِلَ الزيديةُ روايته، و في هذا يقول القاسمُ بن عبدالعزيز: (و عمرو بن خالد الواسطي أبو خالد حدّث عنه الثقاتُ، و هو كثيرُ الملازمة لزيد بن عليّ عليه السلام، و هو الذي أخذ عنه أكثرُ الزيديةِ مذهبَ زيد بن عليّ عليها السلام، و رجّحوا روايته على رواية غيره)^٢ و جرّحه الإماميةُ^٣ و غيرهم. و قد فنّد شارحُ المجموع طعونَ الجارحين لعمرو، و بيّن أقوالَ العلماء فيه، و انتهى إلى أنّ كلّ ما وُجّه إليه لا يؤثّر في عدالته.^٤ و كذلك فنّد فضيلةُ الأستاذ محمّد أبو زهرة الطّعونَ، و ناقشها ووازن آراءَ العلماء، و انتهى إلى أنّ أوْجَهَ قبولِ روايةِ أبي خالد أرجحُ من أوْجَهِ الطّعنِ.^٥

كتاب مجموع فقهي يا انشاء زيد است و يا تحرير أبو خالد راوی از زيد

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٣٧٠]:

٣- المجموع: و اختلف في المجموع ذاته: هل وضعه الإمام زيدٌ و ربّنه كما هو عليه الآن و أملاه على طلابه أم أنّ هذا عملُ أبي خالد؟ فأبو خالد نفسه يجب إبراهيم بن

١- أنظر المرجع السابق، ص ٢٦؛ و الروض النضير، ج ١، ص ٢٨.

٢- الروض النضير، ج ١، ص ٢٨.

٣- الإمام زيد لأبي زهرة، ص ٢٣٣.

٤- أنظر الروض النضير، ج ١، ص ٢٥ إلى ٤٧؛ و شارح المجموع العلامة شرف الدين بن الحيمي اليمنى، و كان عرضه لذلك قيماً تجدر مراجعته.

٥- أنظر الإمام زيد لأبي زهرة، ص ٢٣٥ إلى ٢٥٨.

٦- جنگ ٢٣، ص ٢٤٢.

الزُّبْرَقَانِ الَّذِي سَأَلَهُ: كَيْفَ سَمِعْتَ هَذَا الْكِتَابَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ؟! فَيَقُولُ: (سَمِعْتُهُ مِنْهُ فِي كِتَابٍ مَعَهُ قَدْ وَطَّاهُ وَجَمَعَهُ، فَمَا بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ مِمَّنْ سَمِعَهُ مَعِيَ إِلَّا قُتِلَ غَيْرِي).^١ إِلَّا أَنَّ الْإِمَامَ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُطَهَّرِ فِي أَوَّلِ شَرْحِهِ الْمُنْهَاجِ عَلَى الْمَجْمُوعِ يَقُولُ: (وَكَانَ مَذْهَبُهُ - يَعْنِي: زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ - عَزِيزًا؛^٢ لِقَلَّةِ ضَبْطِهِ فِي الْكِتَابِ الْجَامِعِ إِلَّا مَا عَنَى بِجَمْعِهِ أَبُو خَالِدٍ؛ فَإِنَّهُ جَمَعَ مَجْمُوعَيْنِ لَطِيفَيْنِ: أَحَدُهُمَا فِي الْأَخْبَارِ، وَ الْآخَرُ فِي الْفِقْهِ).^٣ وَ يُمْكِنُ الْجَمْعُ بَيْنَ الْخَبْرَيْنِ: بِأَنَّ أَبَا خَالِدٍ قَدْ كَتَبَ عَنِ الْإِمَامِ زَيْدِ الْحَدِيثَ وَ الْفِقْهَ وَ سَمِعَ مِنْهُ، فَرتَّبَ ذَلِكَ فِي مَجْمُوعَيْنِ. وَ لَا نَرَى هَذَا بَعِيدًا قَطُّ؛ لِأَنَّ أَبَا خَالِدٍ صَحِبَ زَيْدًا بِالْمَدِينَةِ قَبْلَ قُدُومِهِ الْكُوفَةَ خَمْسَ سِنِينَ، كَانَ يَقِيمُ عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَشْهُرًا كَلَّمَا حَجَّ،^٤ وَ كَانَ عَصْرُ الْإِمَامِ زَيْدٍ عَصْرَ طُلَّائِعِ التَّصْنِيفِ. وَ مَعَ هَذَا لَا يُمْكِنُنَا أَنْ نَقْطَعَ بِأَنَّ الْمَجْمُوعَ كَمَا هُوَ عَلَيْهِ الْآنَ جَمْعًا وَ تَرْتِيبًا مِنْ تَصْنِيفِ الْإِمَامِ زَيْدٍ؛ لِأَنَّ الدَّرَسَ لِمَتْنِ الْمَجْمُوعِ يَرَى كَثِيرًا مِنَ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ أَبُو خَالِدٍ قَائِلًا: (حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ)، وَ فِي الْفِقْهِ يَقُولُ: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، مَّا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَبَا خَالِدٍ تَلَقَّى هَذَا مِشَافَهَةً عَنِ الْإِمَامِ زَيْدٍ. وَ هَذَا لَا يُمْنَعُ أَنْ يَحْمِلَ الْإِمَامُ بَعْضَ عِلْمِهِ فِي كِتَابٍ: سِوَاءِ أَمَلَى عَلَى طُلَّابِهِ أَمْ لَمْ يُمْلِ. وَ يَرِجَّحُ عِنْدِي أَنَّ أَبَا خَالِدٍ كَتَبَ عَنِ الْإِمَامِ الْحَدِيثَ وَ الْفِقْهَ، ثُمَّ رَتَّبَ ذَلِكَ فِي مَجْمُوعَيْنِ، وَ كُلُّ هَذَا لَا يُوَثِّرُ فِي صِحَّةِ نِسْبَةِ الْمَجْمُوعِ إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ.

وَ عَلَى هَذَا يَكُونُ الْمَجْمُوعُ مِنْ أَهَمِّ الْوَثَائِقِ التَّارِيخِيَّةِ الَّتِي تُثَبِّتُ ابْتِدَاءَ التَّصْنِيفِ وَ التَّأْلِيفِ فِي أَوَائِلِ الْقَرْنِ الثَّانِي الْهَجْرِيِّ، بَعْدَ أَنْ اسْتَنْتَجْنَا هَذَا مِنْ خِلَالِ

١- الرَّوَضُ النَّضِيرُ، ج ١، ص ٢٨.

٢- [أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ: عَزَّ الشَّيْءُ: قَلَّ فَلَا يَكَادُ يَوْجَدُ وَ لَا يُقَدَّرُ عَلَيْهِ فَهُوَ عَزِيزٌ. (مُحَقَّقُ)]

٣- الْمَرْجِعُ السَّابِقُ، ج ١، ص ٢٧.

٤- أَنْظَرُ الرَّوَضِ النَّضِيرُ، ج ١، ص ٢٨.

عَرَضْنَا لِمَصْنُفَاتِ وَ مَجَامِيعِ الْعُلَمَاءِ مِنْ غَيْرِ أَنْ نَرَى نَمُودَجًا مَادِيًّا يُمَثِّلُ أُولَى تِلْكَ الْمَصْنُفَاتِ. اللَّهُمَّ إِلَّا مُؤَطَّأَ الْإِمَامِ مَالِكِ الَّذِي أَنْتَهَى مِنْ تَأْلِيفِهِ قَبْلَ مِنتَصَفِ الْقَرْنِ الْهَجْرِيِّ الثَّانِي، فَيَكُونُ الْمَجْمُوعُ قَدْ صُنِّفَ قَبْلَهُ بِنَحْوِ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

من الواضح أن المجموع المطبوع جُمع بين الفقه و الحديث، فهو يضم المجموعين الفقهيَّ و الحديثيَّ، و لكنَّها ليسا منفصلين، فنرى أباخالد يروى في الباب الواحد أحاديث مرفوعةً إلى النبيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ آثَارًا عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ فِقَهَ الْإِمَامِ زَيْدٍ رَحِمَهُ اللهُ.^١

محتويات كتاب مجموع فقهيّ لزید بن علیّ بن الحسين

[السنة قبل التدوين، صفحہ ٣٧٢]:

و قد ضمَّ المجموعُ (٢٢٨) حديثًا مرفوعًا إلى النبيِّ عليه الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ، وَ مِنْ الْأَخْبَارِ الْعُلُويَّةِ (٣٢٠) خبرًا، وَ عَنْ الْحُسَيْنِ خَبَرَيْنِ فَقَط.^٢

و قد رُتِّبَ الْمَجْمُوعُ تَرْتِيبًا فِقْهِيًّا؛ ففیه كتاب الطَّهَّارَةِ، وَ كِتَابُ الصَّلَاةِ، وَ كِتَابُ الْجَنَائِزِ، وَ كِتَابُ الزَّكَاةِ، وَ كِتَابُ الصِّيَامِ، وَ كِتَابُ الْحَجِّ، وَ كِتَابُ الْبَيْعِ ... وَ رُتِّبَ كُلُّ كِتَابٍ عَلَى أَبْوَابٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَ يَفْتَتِحُ كُلُّ بَابٍ بِحَدِيثِ الْبَابِ بِسَنَدِهِ الْمَرْفُوعِ إِلَى الرَّسُولِ الْكَرِيمِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ أَوْ الْمَوْقُوفِ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ. وَ سَاعَرَضُ بَعْضُ النَّمَازِجِ لِنَقْفِ عَلَى حَقِيقَةِ الْمَجْمُوعِ.

(الف) من باب ما ينبغي أن يُتَّنبَ في الصَّلَاةِ:

قال: (حدَّثني زيد بن عليّ عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السَّلَامُ قال: «ابصّر

١- جنگ ٢٣، ص ٢٤٤.

٢- أنظر مقدمة مسند زيد، ص ٩.

رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم رجلاً يعث بلحيته في الصلاة فقال: "أما هذا فلو خشع قلبه لخشعت جوارحه". و قال زيد بن علي عليه السلام: إذا دخلت في الصلاة فلا تلتفت يميناً و لا شمالاً، و لا تعث بالخصي، و لا ترفع أصابعك، و لا تنقص أناملك، و لا تمسح جبهتك حتى تفرغ من الصلاة^١.

(ب) من كتاب البيوع، باب الكسب من اليد:

قال: (حدثني زيد بن علي عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السلام قال: «جاء رجلٌ إلى النبيّ صلى الله عليه (و آله) و سلم، فقال: يا رسول الله! أي الكسب أفضل؟ فقال صلى الله عليه (و آله) و سلم: "عمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ، و كُلُّ بَيْعٍ مَبْرُورٍ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ. و مَنْ كَدَّ عَلَى عِيَالِهِ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ"»).

حدثني زيد بن علي عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السلام، قال: «مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا تَعَطُّفًا عَلَى الْوَالِدِ أَوْ وَلَدٍ أَوْ زَوْجَةٍ، بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ وَجْهَهُ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ».

صفحه ٣٧٥:

٤- المستشرقون و رأيهم في تدوين الحديث:

إلى أن قال ... بعد هذا لن نؤخذ بما وصل إليه المستشرقون و أعلنوه من أن السنة قد دُوّنت في عصر مبكر، و لن نقع فيما نصبه بعضهم من شراك^٢ خلف بحوثهم، و إن ظهرت بعض أبحاثهم في ثوب علمي نقى. فقد كتب جولد تسيهر فصلاً خاصاً حول كتابة الحديث في كتابه دراسات إسلامية أتى فيه بأدلة كثيرة على تدوين الحديث

١- مسند الإمام زيد، ص ٣٦ و ٣٧.

٢- [جمع الشرك بمعنى حبال الصيد. (محقق)]

في أول القرن الهجري الثاني، و كان في الفصل الأول من كتابه قد سرد طائفة من الأخبار تُشير إلى بعض الصحف التي دُوّنت في عهد الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، ولكنه حاطها بكثيرٍ من التشكُّك في أمرها و الرّيبَةِ في صحتّها. و قد رمى بهذا إلى غرضين: أحدهما: إضعافُ الثقة باستظهار السُّنَّة و حفظها في الصُّدور؛ لتعويل النَّاس مُنذُ القرن الهجري الثاني على الكتابة، و الآخر: وَصْمُ السُّنَّة كُلِّهَا بالاختلاق و الوضع على ألسنة المدوِّنين لها الَّذِينَ لم يجمعوا منها إِلَّا ما يوافق أهواءهم، و يُعبرُّ عن آرائهم و وجهات نظرهم في الحياة ...

و حاول المستشرق «سوفاجية» في كتابه الحديث عند العرب أن يُفندَ المعتقدَ الخطأ عن وصول السُّنَّة بطريق المشافهة وحدها، و جمع أدلَّة كثيرة على تدوين الأحاديث و التعويل على هذا التدوين في عصرٍ مبكِّرٍ يبدأ أيضًا في مطلع القرن الهجري الثاني، و ليس في حياة الرسول عليه الصَّلَاة و السَّلَام، و غايته لا تختلف في شيء عن غاية جولد تسيهر^١.

ردّ صبحي صالح المستشرقين في كتابه: علوم الحديث و مصطلحه

[السُّنَّة قبل التدوين، صفحہ ٣٧٧]:

و يقول الدكتور صبحي صالح: (و أمّا «دوزي» فلعله يحدِّع برأيه المعتدل كثيرًا من علمائنا فضلًا عن أوساط المتعلِّمين فينا؛ فقد كان هذا المستشرق يعترف بصحّة قسم كبيرٍ من السُّنَّة النَّبَوِيَّة التي حُفِظت في الصُّدور، و دُوّنت في الكتب بدقّة بالغّة و عناية لا

١- أنظر هذا البحث في علوم الحديث و مصطلحه للدكتور صبحي الصالح، ص ٢٣ إلى ٣٠ و ما أشرنا إليه في ص ٢٤ و ٢٥.

٢- جنگ ٢٣، ص ٢٤٥.

نظير لها. «و ما كان يُعجَب لكثيرٍ من الموضوعات و المكذوبات تتخلَّل كتبَ الحديث - فتلك كما يقول طبيعةُ الأشياءِ نفسها - بل للكثير من الروايات الصحيحة الموثوقة التي لا يرقى إليها الشكُّ، (و نصفُ صحيح البخاري على الأقلٍ جديرٌ بهذا الوصف عند أشدَّ المحدِّثين غُلُوًّا في النَّقد)، مع أنَّها تشمل على أمورٍ كثيرةٍ يودُّ المؤمنُ الصادق لو لم تردَّ فيها»^٢. فلم يكن غرضُ هذا المستشرق خالصًا للعلم و البحث المجرِّد حين مال إلى الاعتراف بصحة ذلك النَّصيب الكبير من السُّنة، و إنَّها كان يُفكِّر أولاً و آخرًا فيما اشتملت عليه هذه السُّنة الصحيحة من نظراتٍ مستقلةٍ في الكون و الحياة و الإنسان، و هي نظراتٌ لا يدراً عنها استقلالها النَّقد و التجريح؛ لأنَّها لم تنبثق من العقل الغربيِّ المُعجز،^٣ و لم تصوِّر [ظ- لم تصوِّرها] حياةَ الغرب الطليقة من كلِّ قيد!^٤ ٥

المستشرق (شبرنجر) يدعى أن الحديث كتب في عهد مبكر

[السُّنة قبل التدوين، صفحته ٣٧٨]:

و عثر المستشرق (شبرنجر) على كتاب تقييد العلم للخطيب البغدادي، فوجد فيه شواهد و أخباراً تدلُّ على تدوين المسلمين للحديث في عصر مبكر، فكتب مقالاً حول ما وجدته.

١- أي: الروايات الصحيحة.

٢- أشار الدكتور صبحي الصالح في هامش، ص ٢٦ إلى أن عبارة دوزي في الأصل أَوْقَح من أن يوردها على حالها و أحال على الأصل بالفرنسية.

٣- [المصباح: أعجزتُ زيداً: وجدته عاجزاً. (محقق)]

٤- علوم الحديث و مصطلحه، ص ٢٦.

٥- جنگ ٢٣، ص ٢٤٨.

و اطلع (جولڈ تسيهر) على ما كتبه سلفه (شبرنجر)، و أيد فكرة كتابة المسلمين للحديث في عصر مبكر، إلا أنه (تأمل في الأخبار التي عرضها سلفه «شبرنجر» نقلاً عن الخطيب البغدادي وغيره، فوجدها تارة تقول بأن الرسول (صلى الله عليه و آله) و سلم) أجاز كتابة العلم، و طوراً تدعى بأنه نهى عنها، و تذكر مرة أن الصحابة حضوا عليها، ثم لا تلبث أن تروى كراهم لها، و تعرض كتب بعض التابعين للعلم، ثم تذكر استنكاف بعضهم الآخر. رأى ذلك، فظن بهذه الأخبار سوءاً، و أراد أن يرى خلالها يد الوضع و التزوير، فتصور حزبين متناضلين^١ اتخذنا من هذه الأخبار سلاحاً، يذود كل منها به عن رأيه، و يدفع خصمه، فقال: إن أهل الرأي - الذين اعتمدوا في وضع فروع الشريعة على عقلمهم، و أهلوا شأن حديث رسول الله (صلى الله عليه و آله) و سلم) - كان من حجبهم أن الحديث لم يكتب دهرًا طويلاً، فغابت معالمه، و تشتت أمره، و أيدوا رأيهم بأخبار اختلقوها، ثبت أنه لم يكتب، و لم يقف خصومهم «أهل الحديث» و اجمين، بل فعلوا فعلتهم، و اختلقوا الأخبار؛ تأييداً لقولهم، فنسبوا إلى الرسول أحاديث في إباحة الكتابة^٢.

جولڈ تسيهر يدعى وضع الحديث لكل من الحزبين المتخاصمين

هكذا رأى جولڈ تسيهر أهل الرأي يدعون عدم كتابة الحديث، فيضعون من الأخبار ما يثبت دعواهم، و أهل الحديث يرون جواز تقييد العلم، فيضعون ما يثبت

١- [المصباح: تناضل القوم تراموا للسبق. (محقق)]

٢- مجلة الثقافة المصرية، العدد ٣٥١، السنة السابعة، ص ٢٢ و ٢٣ من مقالة أستاذنا الدكتور يوسف العشي «نشأة تدوين العلم في الإسلام».

٣- جنگ ٢٣، ص ٢٤٩.

دعواهم؛ ليحتجوا بصحة ما لديهم من أحاديث في خلافتهم الفقهية. أراد جولد زيهر أن يصور علماء الأمة و مفكرها حزبين متعصبين لآرائهم، يستجيزون الكذب في سبيل ذلك فساء ما تصوّره، و بئس ما انتهى إليه!

آثار منتشره

آثار منتشره

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده به شرح ذیل است:
- ۱- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - ۲- اربعین در فرهنگ شیعه
 - ۳- الشمس المنيرة: ترجمه مهر فروزان
 - ۴- اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - ۵- حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
 - ۶- اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - ۷- تعلیق بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - ۸- مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰ هجری قمری، از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله سره)
 - ۹- افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - ۱۰- مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ)؛ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة
 - ۱۱- مقدمه و تصحیحی بر تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله سره
 - ۱۲- مقدمه و تصحیحی بر آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

- ۱۳- گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
- ۱۴- حیات جاوید: شرحی بر وصیّت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
- ۱۵- مقدمه و تزییلاتی بر سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

کتاب در دست تألیف

- ۱- جلد سوم اسرار ملکوت
- ۲- ارتداد در اسلام
- ۳- اجتهاد و تقلید
- ۴- نوروز از دیدگاه عقل و شرع

رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

این رساله عصاره و خلاصه مباحثی است که حضرت آیه الله مؤلف در درس خارج فقه برای عده‌ای از فضلاء و طلاب در سال یک‌هزار و چهارصد و بیست و شش هجریه قمریّه در قم ایراد، و سپس با قلمی شیوا تحریر نمودند.

این کتاب شامل یک مقدمه و شش فصل و یک خاتمه می‌باشد.

بعضی از موضوعات و عناوین مهم این کتاب عبارت است از: دین همانند فطرت انسان ثابت و لایتغیر می‌باشد، تأثیر زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط پایه‌ای ندارد، حقیقت نجاست و اقسام آن از نظر لغت، استعمال لفظ نجس در عرف متشرّعه و بررسی روایات وارده، تفسیر آیه شریفه «إِنَّمَا الْأُمُتُ تُكْفَرُ بِحَسْبِ جَسَدِهَا» و دفع إشکالات وارده بر نجاست ذاتی انسان، بررسی دقیق روایات باب و ردّ استدلالات فقهاء بر نجاست ذاتی کفار، طرح و نقد آراء و نظریات فقهاء در مسأله نجاست کفار، طرح و نقد استدلال فقهاء در نجاست کفار به دلیل اجماع، حمل روایات مانع بر احتیاط.

رساله اربعین در فرهنگ شیعه

این رساله در یک مقدمه و سه فصل در سال ۱۴۲۶ هجریه قمریّه منتشر گردیده است. در این رساله عنوان «اربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی واقع شده، و به اثبات رسیده است که این عنوان از مختصات حضرت سید الشهداء علیه السلام است؛ زیرا مکتب شیعه مبتنی بر

اطاعت و انقیاد صرف از ولایت امام معصوم بوده و تخطی از آن حرام می‌باشد. در مکتبی که ولایت محور اصلی آن است هر گونه جعل حکم و تعدی از حدود ولایت بدعت محسوب شده و منافی با تعبد تلقی می‌گردد؛ لذا اربعین گرفتن برای اموات چه به قصد ورود و چه به نیت رجاء، بدعت و محرم تلقی می‌گردد؛ زیرا در سنت پیغمبر اکرم و در سیره ائمه اهل بیت علیهم السلام تا عصر غیبت صغری چنین مطالبی به چشم نمی‌خورد؛ بلکه آنچه در شرع مقدس وارد شده است سه روز عزاداری و قرائت قرآن و طلب مغفرت برای میت است که فقهاء عظام هم بر این مطلب فتوا داده‌اند.

اربعین در فرهنگ شیعه اختصاص به سید الشهداء علیه السلام دارد، و احادیث وارده از حضرات معصومین بر این معنی تصریح دارد، و حتی برای شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز ابداً اسمی از اربعین در طول تاریخ ائمه نبوده است؛ و همین‌طور مجالس هفت و سالگرد نیز مخالف با سیره و سنت وارده از شرع مقدس می‌باشد.

در اینجا مؤلف محترم مطلب را گسترش داده و هرگونه بدعتی را که موجب از بین بردن سیره نبوی و عترت طاهره ایشان علیهم السلام گردد، بالأخص انحرافات که در نحوه عزاداری سید الشهداء علیه السلام رخ داده است مورد نقد و ایراد قرار می‌دهند.

بعضی از عناوین این کتاب عبارت است از:

رابطه تکوینی و تشریحی اسلام با «اربعین»، بلوغ عقلانی انسان در چهل سالگی، کلام مرحوم علامه بحر العلوم در مورد عدد «چهل»، تأثیر عدد «چهل» در روایات، فلسفه قیام اربعین علیه السلام، مجالس عزاداری سید الشهداء از مبانی اصیل خود فاصله گرفته است، سید الشهداء علیه السلام فقط در حادثه کربلا تفسیر نمی‌شود، زیارت اربعین سید الشهداء شعار تشیع است، امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان می‌دانند، اهل بیت بعد از بازگشت از اسارت در مدینه سه روز عزاداری کرده‌اند، گوشه‌ای از انحرافات در مراسم و مجالس عزا و مراسم تدفین میت در جوامع ما، سرایت دادن اربعین به غیر امام حسین علیه السلام آن را از شعار بودن خارج می‌نماید.

الشمس المنيرة

ترجمه عربی «مهر فروزان» است که به همت بعضی از فضلاء و اصداقاء لبنانی مؤلف محترم به عربی ترجمه و در لبنان طبع و منتشر گردیده است. این کتاب به صورت مقاله‌ای مفصل چند روز پس از ارتحال حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - به عنوان: «نمائی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه قدس الله نفسه الزکیه» توسط مؤلف معظم نوشته و بین دوستان و ارادتمندان ایشان توزیع گردید، که به صورت رساله‌ای به عربی ترجمه و منتشر گردیده است.

بعضی از عناوین این رساله چنین است: نشو و نما در مهد علم و تحصیلات ابتدائی تا نیل به رشته مهندسی فنی، هجرت به قم برای کسب معارف الهیه به عنوان تنها راه سعادت، و آشنائی با علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - صاحب تفسیر «المیزان»، هجرت به نجف اشرف پس از ارتحال والد، اساتید ایشان در علوم مختلفه، آشنائی با موحد کبیر حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس سره - اصول تربیتی و منهاج و مبانی ایشان، شخصیت سیاسی علامه و طرح ایجاد حکومت اسلامی، هجرت به مشهد مقدس و تألیف کتب معارف و ...

أسرار ملکوت

مجموعه‌ای است در شرح حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که از دیرباز این روایت مورد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق ما بالأخص عارف کبیر و موحد عظیم الشأن مرحوم آیه الحق، حاج سید علی قاضی طباطبائی - قدس الله نفسه الزکیة - بوده است. اصل این مجموعه مذاکراتی است که حضرت مؤلف محترم بر محور مبانی عرفانی و سلوکی در مکتب عرفانی مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - با عدّه کثیری از ارادتمندان و تلامذه آن رجل الهی (والد معظم له) داشته که حاصل آن دروس و مذاکرات به قلم شیوای ایشان به رشته تحریر کشیده و به نام «أسرار ملکوت» طبع و منتشر گردیده است. بدین ترتیب می‌توان گفت: این مجموعه علاوه بر مطالبی بس نفیس که ارائه می‌دهد، می‌تواند بهترین یادنامه و بیانگر افکار و مبانی و مقامات و شیوه رفتار مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بوده باشد. از این مجموعه دو جلد تا کنون منتشر شده است.

جلد اول

بعضی از عناوین این مجلد عبارتند از:

هدف غائی از تألیف کتاب نشر و بهره‌وری از نظرات مرحوم علامه طهرانی است، کتمان مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام توسط بعضی از صحابه و حرمت کتمان حقیقت، روایت مهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره فقهاء، عدم توجه به معارف الهی در حوزه نجف (عناوین این فصل بسیار مهم است)، حرمت انزال از حق و بی‌تفاوتی نسبت به آن، لزوم خبرویت و بصیرت در امر به معروف و نمونه‌های صحیحی از امر به معروف، اختلاف مراتب نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم علیه السلام، اطاعت از امام علیه السلام باید مطلق باشد، تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت، بحث جدائی دین از سیاست.

أسرار ملكوت جلد دوم

این مجلد از اهمیت خاصی برخوردار است؛ مدار بحث در این مجلد انسان کامل می باشد. بعضی از عناوین این جلد چنین است:

عدم کفایت اشتغال به علوم ظاهری در تحصیل مراتب یقین و کمال، اشراف اولیای الهی بر ضمایر افراد، از نمونه های بارز طالبین معرفت حقیقی مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - است، معارضه مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - با افکار و عقائد شریعتی، وجوب رجوع به امام علیه السلام و یا فرد کامل و عارف واصل، عواقب سوء زعامت و ولایت کسی که خود از مراحل نفس عبور نکرده است، خصوصیات عارف واصل، اشراف کامل عارف واصل بر مشاهدات خود، گفتار انسان کامل فقط بر محور توحید بوده و از آن تنازل نمی کند، عارف کامل اشراف کلی بر عالم وجود داشته از خطای در گفتار و کردار مصون است، انسان کامل امور خود را با نزول اراده و مشیت حق منطبق می کند، نفس عارف بالله و فعل و تدبیر او عین اراده و تدبیر حضرت حق است، در کلام و کردار عارف کامل شک و تردید و احتیاط راه ندارد، تجلی و ظهورات عارف واصل ظهور و تجلی حضرت حق است، راه های شناخت عارف بالله و بامر الله.

اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً.

این اثر نگرشی است بنیادین و متقن از منظر حق به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد، که بدون هیچ اصل و ریشه ای الهی در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله الهیه پرداخته است.

نظر به اهمیت تأثیر در استنباط احکام و تأثیر عمیق احکام بر دنیا و آخرت مکلفین، مؤلف - حفظه الله - بدون مجامله و سهل انگاری در ادای وظیفه الهی به بررسی، نقد و در نهایت رد این مسأله پرداخته، و در یک مقدمه و شش فصل به تحقیق نظر عامه و علمای شیعه (چه متقدمین و چه متأخرین) می پردازد؛ و در نتیجه اعلام می دارد که اجماع، اصلی جز افکار ردی و سخیف عامه نداشته و به هیچ وجه قابلیت استدلال و توان حجیت شرعی را ندارد، و اعتماد و اعتنای به آن خصوصاً در قبال ادله نقلیه شرعیه را به هیچ وجه من الوجوه جائز نمی شمارد، و احکام منتجه از آن را برای تکامل نفوس بشری و سیر به مقام توحید و تحقق به مقام انسانیت که هدف فقه و شرع است مضر و از مهالک می داند.

حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک الی الله

این کتاب مقدمه‌ای است بر ترجمه فرانسۀ «رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب» که به شرح منازل و مراحل سلوک و شرایط و آداب سلوک و سالک پرداخته، که حاصل تقریرات درس‌های اخلاقی مرحوم علامه طباطبائی - قدس سره - می‌باشد که به سبکی شیوا و جان افزا توسط مرحوم آیه‌الحقّ و العرفان علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس سره - نگارش یافته است.

و با توجه به اهمیت موضوع و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوع و چه بسا منحرف، و ورود اوهام و تخیلات از عده‌ای جاهل و بی‌خبر از مواهب عالم قدس و مواعد حریم انس، توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده، که برخی از مهمترین عناوین آن بدین قرار است:

تحلیلی مقبول از مسأله وحدت ادیان، ریشه مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحش حیوانی، پدیده گرایش به معنویت، اشکالات وارد بر مکتب تفکیک، شتاب حیرت انگیز حکمت اسلامی با ظهور ملاصدرای شیرازی، انصراف توجه در مکتب عرفان فقط به حضرت حق، پیدایش عده‌ای محتال و مکّار و دنیاپرست در عرصه عرفان و تصوف، سرگذشت علمائی که پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین به عرفان گرویدند، ویژگی‌های «رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب» و ...

تعلیق بر: «رساله فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» (حضرت علامه آیه الله العظمی سید

محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله سره)

این کتاب رساله‌ای است فقهی که مشتمل است بر «رساله صلاة جمعه» آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - که تقریرات درس خارج فقه آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد، و به تعلیقات نفیس حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی آراسته گردیده است.

در ابتدای کتاب معلق محترم مقدمه‌ای بس شیوا - که خود می‌تواند به عنوان رساله‌ای مجزی باشد - مرقوم فرموده‌اند که از اهم مطالب مطرح شده در آن، موضوعات ذیل می‌باشد:

تأکید اکید شریعت قرآء بر این فریضة الهی، فتوای منحصر به فرد مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بر وجوب عینی و تعینی صلاة جمعه، و جزم بر لزوم تشکیل حکومت

اسلامی و زحمات بی دریغ ایشان در تحقق آن در عصر خفقان پهلوی، تبیین هدف غائی صلاة جمعه که تربیت نفوس و تهذیب اخلاق است، شرائط اجمالی خطبه و خطیب در صلاة جمعه.

چنانچه از مطالعه این اثر شریف به دست می آید مرحوم آیه الله الحجة شاهرودی - رحمه الله علیه - در صدد بیان عدم وجوب صلاة جمعه در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند و مرحوم علامه - رضوان الله علیه - بر اثبات وجوب صلاة جمعه عیناً و تعیناً (چه در زمان حضور یا غیبت) اصرار نموده، و به ادله ای متقن از کتاب و سنت و اقوال اصحاب تمسک می جویند، ولیکن آن را مشروط به تحقق حکومت اسلامی می دانند؛ ولی معلق محترم قدم را جلوتر نهاده و با همان ادله مستمسکه توسط والد محترم خویش، قائل به وجوب صلاة جمعه عیناً و تعیناً من دون أى شرط و قید لا فى الوجوب و لا فى الصحة می شوند.

أنوار الملکوت: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک

۱۳۹۰ هجری قمری)

این کتاب از منظری توحیدی و عرفانی و ... به اسرار روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا می پردازد که طی سخنرانی هائی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری توسط مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در مسجد قائم طهران ایراد شده بود که چکیده آن را به عنوان دست نوشت در جنگ های خود ثبت نموده بودند تا در فرصت مناسب با تنظیم و تبویب و شرح و توضیح، تکمیل کرده و در اختیار سالکان طریق حقیقت قرار دهند؛ که البته توفیق الهی در هنگام حیات پر برکت ایشان رفیق گردید و در چهار جلد مباحث مربوط به قرآن آن را تحت عنوان «نور ملکوت قرآن» از سلسله مباحث «أنوار الملکوت» به چاپ رساندند، ولی عنوان های دیگر بحث، به علت اشتغال ایشان به تألیف کتاب های دیگر چون: الله شناسی، معاد شناسی، امام شناسی، و ... به تعویق افتاده بود تا اینکه روح ملکوتی و بلند ایشان به ملأ اعلی شتافت و این امر مهم همچنان ناتمام مانده بود؛ که بعد از این واقعه مولمه، فرزند ایشان حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی، حسب الامر والد محترم در ایام حیات به این امر مهم اهتمام ورزیده و به تنظیم و تحقیق و نشر این آثار نورانی و پرمحتوی پرداختند و در دو جلد مطالب مربوط به نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا را جمع آوری و تنظیم نموده و روایاتی که محتاج ترجمه بودند را ترجمه کردند تا برای عموم هروان طریق حق و توحید مفید فایده قرار گیرد، و به عرصه علم و معرفت تقدیم نمودند.

افق وحی: نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی

این کتاب که مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است، به انگیزه پاسخ و نقد نظریات و شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت، تدوین شده است که با ذکر وهمیاتی ناصواب و لاطائلاتی بی‌بنیان، پنجه در پنجه شاهین آسمان رسالت و ولایت درافکنده و پای در جای پای پیامبران و رسل نهاده و از مقام و منزلت قرآن و رسل دم می‌زند، و آن دو را در ترازوی وهم و خیال خویش به سنجش در آورده است و سخن از صحیح و سقیم و صدق و کذب آیات بیّنات می‌راند، و برخی را منزل من عند الله و بعضی را ساخته و پرداخته خیال و وهم بشری می‌شمارد.

از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء در مقام رد و پاسخ‌گویی به این شبهات چه بسا خود، دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث می‌نمود و باعث تقریر و تثبیت نظریات إلحادی صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند. فصل اول این کتاب در توحید افعالی است، و در نهایت به اثبات می‌رساند که چون انبیاء و اولیای الهی در توحید افعالی به غایت رسیده‌اند، فعل و اراده ایشان در طول فعل و اراده الهی است و توحید افعالی در افعال و امور پیامبران و اولیای الهی ظهور می‌یابد، و با این حساب دیگر خطائی در فعل و قول و احوال و افکار ایشان راه ندارد و هرگز متأثر از محیط پیرامونی و زمان حیات مادی خویش نمی‌باشند و احوال و اطوار مختلف در ایشان تأثیر نمی‌گذارند.

فصل دوم این کتاب که در آن به بررسی حقیقت علم و ادراک پرداخته و نگاه و تحلیل عرفای بالله را در علم انبیاء و اولیای کُمل الهی علیهم السّلام تبیین می‌کند، خواننده را به این نتیجه می‌رساند که اولیای الهی چون فانی در اسم علیم پروردگار می‌شوند و به بقای حضرت حق باقی می‌گردند، لذا حقیقت علمی ایشان هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد، و رؤیت وقایع و مطالب گذشته و حال و آینده برای ایشان به علم حضوری است، و در علم حضوری نیز خطا و ضلالت و گمراهی راه ندارد.

فصل سوم این کتاب که در تحلیل حقیقت وحی و الهام است، خواننده را با حقیقت وحی آشنا می‌سازد که وحی عبارت است از: وصول به مرتبه تقدیر و مشیّت الهی و القای مطالب و معانی از آن افق بلند بر نفس آدمی، و در نهایت با توسعه در معنی وحی که مستفاد از مصادیق مورد استفاده آن در موارد مختلفه از آیات و روایات می‌باشد، این نتیجه حاصل می‌گردد که وحی و الهام اختصاص به یک عدّه خاص از برگزیدگان خدای متعال ندارد، لیکن بین وحی به پیامبران الهی با سایرین فرق است.

فصل چهارم که آخرین فصل این کتاب است، در آن به بررسی مطالب مطرح شده از طرفین پرداخته می‌شود و مؤلف محترم نتیجه‌گیری می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نه چون زنیور مؤلد و نه مانند طوطی مقلد است، بلکه چون به حقیقت اسماء و صفات الهی دست یافته و وفود در حریم عصمت و طهارت نموده‌اند، لذا جاودانگی و ابدیت در انحصار کلام ایشان می‌باشد، و قلب ایشان به روی حقایق نهفته و مکتوم هستی باز است، و تشبیه حقایق و حیانی و واردات قلبی ایشان به واردات قلبی شعرا در قالب کلی اشتباه است.

از طرفی هم مؤلف محترم اشکال بر صاحب مقاله را در پیروی از مبانی عرفای باله علی‌الخصوص قول به وحدت وجود دانستن دور از انصاف می‌دانند، و به این مطلب متذکر می‌شوند که چون در هر مطلبی به پاسخ صحیح و درست نرسیدیم، حق نداریم مبانی محکم و متقن عرفای عالی‌مقداری چون حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی و جناب محیی الدین عربی و ملاصدرای شیرازی - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - را به باد نقد و انتقاد بگیریم.

مطلع انوار [دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات، مواعظ]

این موسوعه گرانسنگ حاصل زحمات سالیان متمادی عمر شریف و پر برکت حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که توسط خود ایشان، تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ و سخنرانی‌هایی به عنوان دست‌مایه‌های اولیه جهت تدوین کتب «دوره علوم و معارف اسلام» جمع‌آوری شده بود تا در فرصت مناسب به تبویب و تنقیح و تهذیب و تحقیق آن پردازند، که الحمد لله و له المنة در سیزده مجلد به همراه مقدمه و تعلیقه‌های نفیس فرزند بزرگوار ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی آماده طبع و نشر گردیده است، که اهم مباحث مجلدات از قرار ذیل است:

جلد اول: مشتمل بر سه بخش می‌باشد:

بخش اول: احوالات شخصی مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة.

بخش دوم: قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

بخش سوم: ملاقات‌ها و منقولات و مکتوبات و مراسلات فیما بین ایشان و بعضی

بستگان و اصدقاء و اعزّه و اجلّه از علماء.

جلد دوم: مشتمل است بر مختصری از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان ایشان

همچون: حضرت آقای حاج سید هاشم حداد، و حضرت علامه طباطبائی، و حضرت آقا شیخ

محمد جواد انصاری، و حضرت آقا سید جمال الدین گلپایگانی، و حضرت آقای حاج شیخ عباس هاتف قوچانی؛ به ضمیمه مطالبی که در احوالات حضرت آیه الحق و العرفان قاضی طباطبائی جمع آوری نموده بودند.

جلد سوم: حاوی ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و برخی از شخصیت‌های تأثیر گذار در جامعه و زمان خود همچون مرحوم میرزای شیرازی، و سید جمال‌الدین اسدآبادی و ... می‌باشد که مرحوم علامه به تحلیل و بررسی شخصیت برخی از آنها پرداخته‌اند.

جلد چهارم: مشتمل بر دو بخش کلی است:

در بخش اول، عبادات و ادعیه‌ای که ایشان در کتب مختلف روایی دیده یا توسط یکی از اساتید اخلاق و سلوک خود اخذ نموده بودند، آورده شده است.

در بخش دوم، آیات و روایات و اشعار و حکایاتی که در باب اخلاق به طور پراکنده در سراسر مکتوبات خطی ایشان جمع آوری شده بود، تحت عنوان «ابحاث اخلاقی» مبوب و در منظر خواننده گرامی قرار گرفته است.

جلد پنجم: مشتمل بر سه بخش کلی است:

بخش اول: ابحاث فلسفی و عرفانی.

بخش دوم: ابحاث هیئت و نجوم و علوم غریبه.

بخش سوم: ابحاث ادبی و بلاغی.

اهمّ مباحث بخش اول عبارتند از: افرادی از فقهای اسلام که به علم حکمت پرداخته‌اند، کیفیت اسفار اربعه، اشکالات وارده بر شیخ احمد احسائی و تشابه آرای میرزا مهدی اصفهانی با شیخ احمد احسائی، کلمات قصار و اشعار شیوای عرفای عالی‌مقدار، رساله «سرّ الفتوح ناظر بر کتاب پرواز روح» به همراه تقریضات مرحوم علامه بر این کتاب، برگزیده مطالب برخی از کتب فلسفی و عرفانی. در بخش دوم توضیح برخی از مصطلحات علم هیئت و نجوم و تبیین ماه‌های هلالی و قمری، آشنائی با صور فلکی و زیجات، آشنائی با نظرات بعضی علماء مطرح در علم هیئت و نجوم، به چشم می‌خورد.

و اما بخش سوم این مجلد غالباً مشتمل است بر بعضی اغلاط لغویّه و لغات مشهور و متداوله‌ای که غلط قرائت می‌شوند.

جلد ششم: در ابتدای این مجلد اجازه نامه‌های مختلف روایی و اجتهادی، و تصرف در امور حسبه مرحوم علامه توسط برخی از آیات عظام همچون آیه الله آقا بزرگ طهرانی، آیه الله

خوئی، آیه الله آقا شیخ حسین حلی، آیه الله علامه طباطبائی، آیه الله گلپایگانی و ... - قدس الله سرار هم - به چشم می خورد؛ سپس مباحثی که پیرامون وضع و جعل حدیث و منع از کتابت آن در صدر اسلام صورت گرفته، آورده شده است و بعد به مباحث تفسیری و روایی که به شکل متفرق و موضوعی در سراسر مکتوبات خطی وجود داشته، پرداخته شده است.

جلد هفتم: در این مجلد به ابحاث فقهی تحت عنوان فقه عامه و خاصه، و مباحث اصولی توجه شده است؛ که البته مباحث فقه خاصه، طبق چینش و تبویب متداول در کتب فقهی تنظیم گردیده است و در آخر آن مباحث بسیار مهمی چون نوروز و شطرنج و غناء تحت عنوان «رساله‌های مستقل» به چشم می خورد.

جلد هشتم و نهم: این دو مجلد مشتمل بر ابحاث کلامی است.

در جلد هشتم مباحثی توحیدی تحت عنوان «برگزیده آیات و روایات» و خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، و نظرات اشاعره و معتزله و امامیه پیرامون برخی مباحث همچون «جبر و تفویض» و «حسن و قبح» و «فوقیت حضرت حق» و «عدم جسمیت ذات اقدس حق تعالی» دیده می شود. در ادامه پس از بیان مباحثی پیرامون تقیه به شرح و توضیح بعضی از وقایع و حوادث صدر اسلام پرداخته شده است، و در آخر نیز به مباحث معاد و علائم آخر الزمان توجه خاصی گردیده است.

و در جلد نهم به طور خاص پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مطالب شایان توجهی همچون: تاریخ موالید و وفیات ایشان، خلفای هم عصر ایشان و اهم وقایع زمان ایشان، به همراه سیره و روش کلی آن بزرگواران به چشم می خورد.

جلد دهم: در این مجلد که عمده آن یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی است، مطالبی همچون: رساله دولت اسلام، پیش نویس قانون اساسی، مقدمه کتاب شریف «وظیفه فرد مسلمان»، موارد پیشنهادی به مرحوم آیه الله خمینی توسط مرحوم شهید مطهری، مقدمه کتاب «ولایت فقیه»، دولت‌های مختلفه حاکمه بر بلاد اسلامی و کیفیت نشو و نمو شیعه، و جنایات عدیده‌ای که از صدر اسلام بر سر شیعه وارد شده است، توجه خواننده را به خود معطوف می نماید.

جلد یازدهم: در این مجلد به ابحاث رجالی پیرامون شخصیت‌ها و افرادی که از صحابه یا تابعین و یا تابعین تابعین یا راویان حدیث از ائمه طاهرین علیهم السلام می باشند، همچون: حضرت عبدالعظیم حسنی، ابن ابی یغفور، علی بن ابی حمزه بطنانی و ... پرداخته شده است. و در آخر نیز مطالب متفرقه و لطیفی که در مکتوبات خطی به طور پراکنده مرقوم شده

بود و به حسب ظاهر مکان مستقّلی برای آنها دیده نمی‌شد، تحت عنوان «نکته‌ها و اشارات» آورده شده است.

جلد دوازدهم و سیزدهم: این دو مجلد مشتمل بر خلاصه مواعظ و سخنرانی‌های نورانی حضرت علامه طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ هـ. ق می‌باشد، که در طهران ایراد فرموده‌اند.

در این مجموعه تلفیقی زیبا بین آیات الهی و روایات ائمه طاهرين عليهم السلام و حکایات و اشعار نغز در زمینه‌های مختلف توحیدی و اخلاقی، تاریخی و کلامی به چشم می‌خورد، که می‌تواند دست‌مايه‌ای برای طالبین علوم و معارف حقه الهیه و مبلغین محترم قرار گیرد.

جلد چهاردهم: مشتمل بر فهرس عامه (آیات و روایات، اشعار و اعلام، کتب و اماکن، قبائل و طوائف، جماعات و فرق و مذاهب، منابع و مصادر) سیزده مجلد مطلع انوار می‌باشد، که توسط مجمع نشر و تحقیق آثار و مکتوبات حضرت علامه طهرانی - قدس الله رمسه - جهت سهولت مراجعه محققین و دانشمندان و فرهیختگان عظام تدوین و تبویب گردیده است.

تفسیر آیه نور

این کتاب مشتمل بر ده مجلس است که حاصل سخنرانی‌های حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه نور در مسجد قائم طهران می‌باشد که به بررسی مکتب‌ها و نگرش‌های مختلف کلامی درباره اسماء و صفات و رؤیت و لقای حضرت حق می‌پردازد که صوت آن توسط بعضی از اصدقای ایمانی ایشان پیاده شده و پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی طبع و نشر گردیده است.

آئین رستگاری

این کتاب حاصل چندین جلسه سخنرانی است که حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون آداب و ارکان سیر و سلوک إلی الله و رعایت امور لازمه جهت سیر در راه کمال و سعادت برای یکی از اصدقای ایمانی خویش، جناب آقای دکتر حاج سید حمید سجادی - حفظه الله - بیان فرمودند که صوت آن پیاده شده و پس از اصلاح و ویرایشی فی الجمله به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوار ایشان

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

این کتاب حاصل تقریرات تدریس حکمت متعالیه صدرالمتألهین شیرازی توسط حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - می باشد که صوت آن پیاده شده و به شکل مکتوب درآمده است.

از آنجا که شیوه معظّم له با الهام از صدرالمتألهین شیرازی بیان تدریجی اصول و مبانی و دستاوردهای علوم الهی و مطالب عرفانی، حکمی به همراه بیان حکایات و قصص و مکاشفات و شهودات بزرگان می باشد که بنا داشتند به شکل مبسوط و گسترده به طرح آن مباحث پردازند و این مهم در مجال محدود مقدور و میسر نبود، لذا به توصیه و تقاضای بسیاری از علاقه‌مندان به حکمت و فلسفه پس از تحقیق و ویرایش اجمالی توسط محققین مؤسسه مکتب وحی طبع و نشر گردید تا در مجال و موقعیت مقتضی به شرح و تفسیر تفصیلی این کتاب اقدام نمایند.

حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در

حاضرین

این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا، بر وصیت‌نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

از آنجا که مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - در وصیت‌نامه اخلاقی و سلوکی خویش قرائت این آئین‌نامه فلاح و رستگاری را فرض و واجب نموده و از طرف دیگر بنا بر توصیه ایشان در *مطلع انوار*، ج ۴، ص ۵۲۳، مبنی بر لزوم نگارش ترجمه‌ای صحیح و روان و انتشار آن در روز عید غدیر به عنوان عیدی، لذا این مهم انگیزه‌ای شد که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به نگارش شرح و تفسیری پیرامون این وصیت‌نامه اقدام نمایند.

لیکن چون برخی شروح و ترجمه‌هایی که تا کنون بر این وصیت معجز بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده، خالی از لطف بوده، و چه بسا نگاه گزینشی و سلیقه‌ای به برخی از

فقرات این دستورالعمل زندگی و اکسیر سعادت نموده‌اند، لذا ایشان ردّ و ایرادها و نقض و ابرام‌هایی نیز پیرامون این شروح بیان فرموده‌اند. باشد تا کلام امام علیه السّلام به همان شکل و سیاقی که از زبان آن حضرت تراوش نموده است، بدون ابراز هیچ‌گونه سلیقه شخصی، به فطرت‌های پاک و شیفتگان کمال اهداء گردد.

سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح

این کتاب که در دو بخش کلی تدوین شده، مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است.

در بخش اول: حضرت علامه - رضوان الله علیه - محورهای اساسی مورد توجه صاحب کتاب پرواز روح را در سه امر خلاصه نموده‌اند:

اول: عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریّه؛

دوم: انتقاد از خواندن فلسفه؛

سوم: نهایت سیر سالک که به شناخت ولیّ مطلق، حضرت حجت صلوات الله علیه منتهی می‌شود.

آنگاه برای پاسخ، علاوه بر استشهاد به آیات الهی و روایات اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین به تبیین جواب‌های حلّی و نقضی تمسّک جسته، و هرگونه راه گریز و فراری را بر مخالفین مکتب عرفان و توحید مسدود نموده‌اند. همچنین مشکل عمده صاحب کتاب پرواز روح و امثال ایشان را در نگاه استقلال‌ی به وجود مبارک حضرت بقیّه الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌شمارند.

بخش دوم: مشتمل است بر تقریضاتی که حضرت علامه - رضوان الله علیه - بر پاره‌ای از مطالب کتاب پرواز روح نگاشته‌اند.

لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه - رضوان الله علیه - به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود تا مورد استفاده عموم علاقه‌مندان قرار گیرد، لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - تقاضای برخی از اصدقای ایمانی خویش را اجابت نموده و این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

آثار در دست تألیف

جلد سوم اسرار ملکوت

این مجلد به دنبال دو مجلد قبلی در شرح حدیث عنوان بصری می‌باشد، و در آن مباحثی از امام صادق علیه السلام که در ابتدای این حدیث شریف ذکر شده است مورد توجه و دقت نظر قرار می‌گیرد، و همچنین مباحثی چون لزوم اهتمام پیروان اهل بیت علیهم السلام در حفظ و حراست از حریم و حدود مبانی تشییع، و رعایت مراتب ولایت در کیفیت استفاده از تعبیرات و کلمات، و عدم نفوذ شؤون افراد و حدود شخصیت‌ها در حریم معصومین علیهم السلام، و حرمت استفاده از تعبیر مختصه به اهل بیت عصمت و طهارت، و نیز از مباحثی چون لزوم متابعت از دستورات و برنامه‌های اخلاقی و سلوکی اولیای الهی و عرفای بالله در صورت عدم وصول به ولی‌حی و استاد کامل و مربی مهذب، سخن به تفصیل می‌آید.

ارتداد در اسلام

در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

مباحثی از قبیل حرمت انسان و ارزش والای حقیقت انسانیت، و محدوده آزادی، و نگرش عقل‌گرایانه به مواهب الهی در ارتباط با این پدیده خلقت و میزان مقبولیت و گرایش به آن از دیدگاه شرع، لزوم اعتبار عوامل ناآشکار در تشکل موضوع ارتداد و عدم دخالت ظواهر و بروزهای ظاهری در تکون این موضوع، اختلاف فاحش و ریشه‌ای در دو دیدگاه اهل ظاهر و باطن، و لزوم پیروی از سنت و روش اولیای شرع در تشخیص این موضوع با استفاده و استناد از مراتب فعلیت و معرفت، و بسیاری از مباحث دیگر در این زمینه، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اجتهاد و تقلید

این کتاب که حاصل تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی وحید عصر و فرید دهر، شیخ محمد حسین حلّی - رضوان الله علیه - در حوزه علمیه نجف است، در سال‌هایی که مرحوم حضرت آیه الله العظمی علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی - روحی فداه - در درس ایشان حضور داشته‌اند توسط ایشان به رشته تحریر و تقریر درآمده است.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بسیار نسبت به طبع و نشر این کتاب علاقه‌مند و شائق بودند و در نظر داشتند با اضافه نمودن برخی از حواشی بر ارج و میزان او بیفزایند و آن را در دسترس همگان علی‌الخصوص جامعه علمی و روحانیت قرار دهند، و خود، این مطلب را بارها به مؤلف ابراز داشتند؛ مع‌الأسف عمر شریف ایشان در ادای این مقصود مراقت نمود و این کتاب همچنان دست نخورده جزء کتب خطی آن بزرگوار باقی ماند.

مؤلف سال‌ها پس از ارتحال ایشان روزی بر حسب اتفاق به این کتاب برخورد نمود و از مضامین عالی و مطالب رشیکه آن انگشت تعجب به دندان گزید، و بسیار افسوس خورد که چرا تاکنون نسبت به نشر این سفر قویم اقدام نموده است! حیرت و شگفتی آنجا مضاعف گردید که شاهد گردید صدور چنین مطالب از شخصی مثل مرحوم حلی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق چگونه میسر شده است.

ولی با تمام این اوصاف به نظر رسید که هنوز جای توضیح و اضافاتی بر مطالب کتاب در ذیل و حاشیه ضروری می‌نماید، چنانچه این مسأله در کتاب شریف «وجوب نماز جمعه» توسط علامه معظم - قدس سره - از این قلم انجام شد.

در این کتاب از وجوب و الزام عمل طبق مبانی شرع در رابطه با اصل اجتهاد و کیفیت تحقیق آن، و لزوم تقلید از مجتهد خبیر و بصیر، و شرایط تحقق موضوع در این مسأله بحث خواهد شد. به اعتقاد مؤلف تدبیر و تحقیق در این کتاب بی‌بدیل برای عموم اهل نظر و بالأخص قاطبه فضلاء و مجتهدین، حکم اکسیر اعظم و کبریت احمر را دارد.

نوروز از دیدگاه عقل و شرع

در این کتاب به مسأله نوروز و سنن متعارف در آن و اعتقاد به عید در تحویل سال جدید پرداخته شده است. در این کتاب دیدگاه شرع و عقل، و اختلاف آن با آرای توهمی و تخیلی و انتساب آنها به شرع و دیانت، و مخالفت دین مقدس اسلام با اسم آئین‌ها، و پرداختن به این توهمات، بحث خواهد شد، و از معیارها و شاخص‌های وارده از جانب دین مقدس اسلام درباره اعیاد و تشکیل مناسبت‌های مختلف سخن به میان خواهد آمد، و نسبت به ادله و مستندات وارده در این موضوع صحبت خواهد شد.

در این کتاب دیدگاه جدیدی نسبت به باورها و معتقدات در فضای ارزش‌های والای انسانی صرف نظر از ورود آن در مبانی شریعت عرضه خواهد گردید.

نکته قابل ذکر اینکه مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در زمان حیات خود در

صدد تألیف کتابی در این موضوع با نام «النَّیروز بدعة و ضلالة» بوده و مطالبی نیز به طور پراکنده جمع آوری نموده‌اند، و نسبت به نشر آن از خود شوق و احساس غریبی بروز می‌دادند. مؤلف نیز امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.